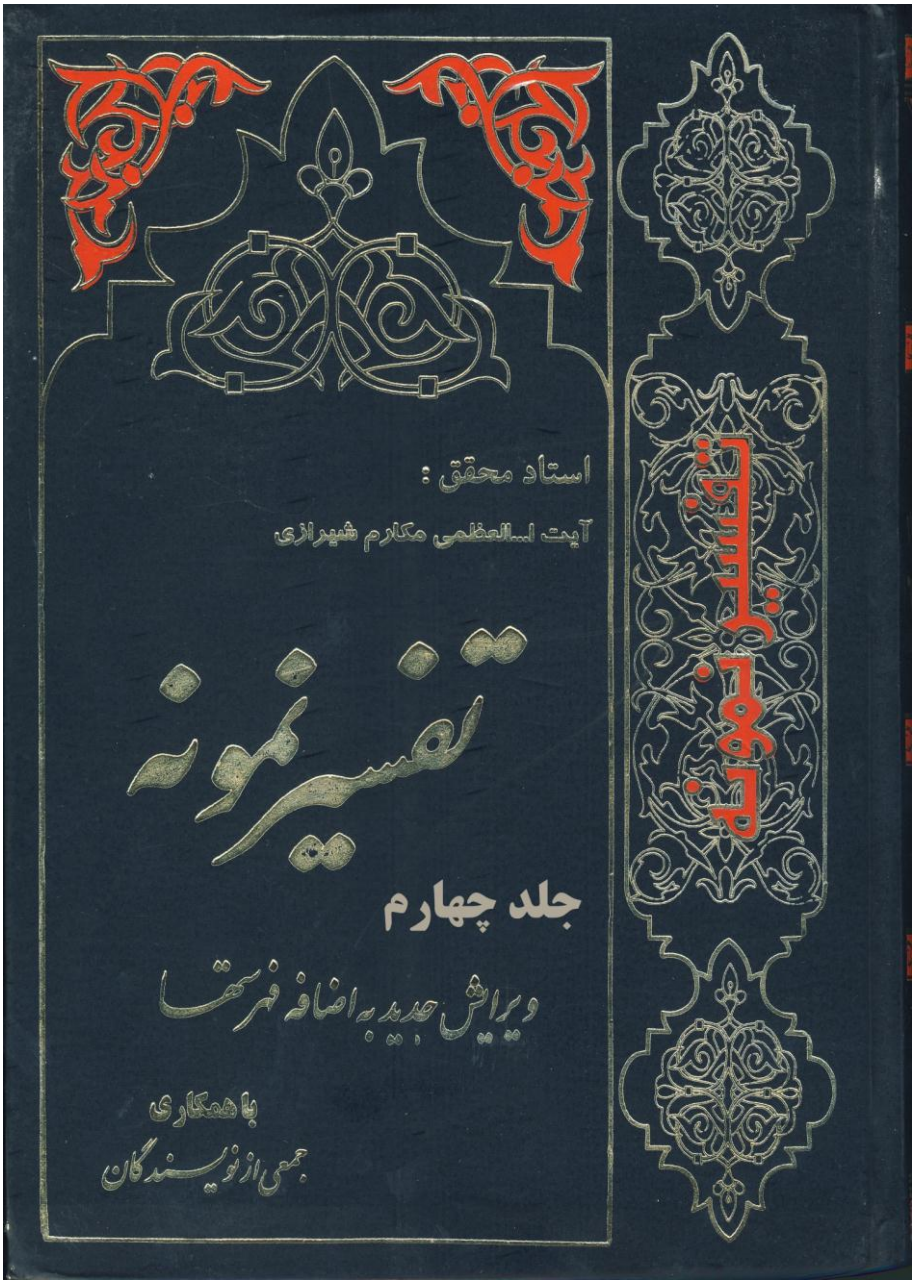
تفسیر نمونه
استاد محقق :
آیت الله العظمی مکارم شیرازی
تفسیر نمونه
جلد چهارم
ویرایش جدید به اضافه فهرستها
با همکاری
جمعی از نویسندگان

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ ـ ، مصحح
تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازه‌ای دربارهٔ قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان [ویرایش ۱]. ـ تهران: دارالکتب الاسلامیه ـ ۱۳۵۴.
۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ ـ بهای هر جلد متفاوت.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.
جلد چهارم (چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)
ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)
ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)
۱. تفاسیر شیعه ـ ـ قرن ۱۴. الف. عنوان.ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواستها، پرسشها، مکتبها و مسائل روز.
BP۹۸/م۷ت۷ ۲۹۷/۱۷۹
۱۳۷۷ م۷۶-۳۲۵۳

فروشگاه مرکزی: تهران ـ بازار سلطانی ـ ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۰۴۱۰ ـ ۵۵۶۲۷۴۴۹
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی‌عصر ـ خیابان فرشته ـ ۹
تلفن: ۲۶۲۰۰۳۵۹ ـ ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱

تفسیر نمونه جلد چهارم

زیر نظر استاد محقّق آیت‌اللّه مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسنی، سید حسن شجاعی
سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللهی، محسن قرائتی، محمد محمدی

• ناشر: دارالکتب الاسلامیّة
• تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
• چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷
• صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری
• چاپ: چاپخانهٔ سرور
• شابک ۶ - ۰۰۴ - ۴۴۰ - ۹۶۴ / 964 - 440 - 004 - 6 :ISBN
• شابک دورهٔ ۲۸ جلدی ۵ - ۰۳۰ - ۴۴۰ - ۹۶۴ / 964 - 440 - 030 - 5 VOL.28 :ISBN-SET
• حق چاپ برای ناشر محفوظ است
• قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

بسم الله الرحمن الرحیم

زیر نظر استاد محقق
آیة اللّٰه العظمیٰ ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای دربارهٔ قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد چهارم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

محمّد رضا	آشتیانی
محمّد جعفر	امامی
داوود	الهامی
اسد اللّه	ایمانی
عبدالرّسول	حسنی
سیّد حسن	شجاعی
سیّد نور اللّه	طباطبائی
محمود	عبداللّهی
محسن	قرائتی
محمّد	محمّدی

بسم الله الرحمن الرحیم

هدف اصلی از نگارش این تفسیر

هدف از نوشتن این تفسیر، این بود که «**تفسیری به زبان فارسی**» برای قرآن مجید تهیه شود که هم «**خواص**» بتوانند از آن بهره گیرند، و هم برای «**عموم**» مفید باشد.

تفسیری روان و دور از اصطلاحات پیچیدهٔ علمی، دور از شرح اختلافات مفسران و نقل اقوال پراکنده.

بر اساس نزدیک‌ترین مفاهیم قرآن به ذهن، و بر اساس دریافت‌ها و برداشت‌های تازه‌ای که در پرتو پیشرفت علوم گوناگون از قرآن می‌شود، و با استفاده از قرائن تاریخی و شأن نزول‌ها واحادیث متقن و ارزنده‌ای که در منابع اسلامی از پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده است.

تفسیری که در عین تفسیر بودن، جوابگوی پرسش‌ها، مسائل عصری و حل ایرادهای گوناگون در اصول و فروع مباحث اسلامی (تا آنجا که وضع چنین تفسیری اجازه می‌دهد) بوده باشد.

به حمد الله انتشار نخستین جلدهای این تفسیر، اثر عمیقی در طبقات مختلف گذاشت، به طوری که چاپ اول و دوم و سوم آن به سرعت نایاب شد.

این استقبال گرم، نشان می‌داد تشنگی خاصی برای تفسیری به این سبک و اسلوب، در مسلمانان آگاه وجود دارد، و همین موضوع سبب شد که جلدهای بعد با دقت و مراقبت بیشتری دنبال گردد و وقت و فکر زیادتری صرف آن کنیم، و حتی

طرز جمع‌آوری و تنظیم مطالب آن را با آنچه در مقدمهٔ جلد اول نوشته شده، تغییر دهیم، تا بحث‌ها «**هماهنگ‌تر**» و «**کامل‌تر**» گردد، مقایسهٔ جلدهای سوم و چهارم با جلد اول و دوم (قبل از تجدید نظر) روشنگر این پیشرفت است.

از طرف صاحب‌نظران و طبقات مختلف، تقدیر و تشویق فراوان، نسبت به انتشار این تفسیر، به عمل آمد که ما را نسبت به کاری که شروع کرده بودیم، با تمام مشکلاتی که داشته و داریم به راستی «**دلگرم‌تر**» ساخت.

البته انتقادهائی هم در کنار تشویق‌ها وجود داشت که شاید از آنها بیش از تشویق‌ها استفاده کردیم، و سعی می‌کنیم مجلدات بعد را با توجه به آنها تهیه کنیم.

بسیار خوشوقت خواهیم شد که صاحب‌نظران دیگر پس از مطالعهٔ آن، هر گونه «**عیبی**» به نظرشان می‌رسد برای ما بنویسند و مطمئن باشند هیچ گونه «**تعصبی**» در برابر عیب‌ها و نقائص نداریم، بنابراین ایرادها و یادآوری‌ها را با آغوش باز استقبال خواهیم کرد و از آن مسلماً استفاده خواهیم نمود.

* * *

امیدواریم این تفسیر، کمکی به همگان برای شناسائی هر چه بیشتر قرآن، این اقیانوس ناپیدا کرانه، بنماید و همگی بتوانیم با الهام از تعلیمات زنده و عمیق آن، گامی در راه نجات مسلمانان از وضع اسفبار کنونی بر داریم، به جوامع اسلامی تحرک و آگاهی بیشتر بدهیم و در برابر تعهدها و مسئولیت‌هائی که در برابر اسلام در این عصر و زمان خاص، بر دوش داریم قدم مؤثری برداریم، مخصوصاً پیوند نسل جوان را با قرآن محکم‌تر سازیم.

* * *

قم حوزهٔ علمیه - ناصر مکارم شیرازی

اول / رجب / ۱۳۹۶

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده و یا مورد نقد قرار گرفته است:

۱ ـ ***تفسیر مجمع البیان***	از مفسر معروف مرحوم طبرسی
۲ ـ ***تفسیر تبیان***	از دانشمند فقید بزر شیخ طوسی
۳ ـ ***تفسیر المیزان***	از علاّمه سیّد محمّد حسین طباطبائی
۴ ـ ***تفسیر صافی***	از ملاّمحسن فیض کاشانی
۵ ـ ***تفسیر نور الثقلین***	از مرحوم عبد علی بن جمعة الحویزی
۶ ـ ***تفسیر برهان***	از مرحوم سیّد هاشم بحرانی
۷ ـ ***تفسیر روح المعانی***	از علاّمه شهاب الدین محمود آلوسی
۸ ـ ***تفسیر المنار***	از محمّد رشید رضا(تقریرات درس تفسیر شیخ محمّد عبده)
۹ ـ ***تفسیر فی ظلال القرآن***	از سیّد قطب
۱۰ ـ ***تفسیر قرطبی***	از محمّد بن احمد الانصاری القرطبی
۱۱ ـ ***اسباب النزول***	از واحدی نیشابوری
۱۲ ـ ***تفسیر مراغی***	از احمد مصطفی مراغی
۱۳ ـ ***تفسیر مفاتیح الغیب***	از فخر رازی
۱۴ ـ ***تفسیر روح الجنان***	از ابوالفتوح رازی
۱۵ ـ ***تفسیر کشّاف***	از زمخشری
۱۶ ـ ***الدرّ المنثور***	از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد چهارم

سوره‌های

نساء ۷۱ تا آخر، مائده ۱ـ۶۶

جزء ۵ قرآن مجید

سورهٔ نسـاء

از آیهٔ ۷۱ سورهٔ «نساء»

﴿۷۱﴾ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبٰاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً

ترجمه:

۷۱ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آمادگی خود را (در برابر دشمن) حفظ کنید! و در دسته‌های متعدد، یا به صورت دستهٔ واحد، به سوی دشمن حرکت نمائید!

تفسیر:

آماده‌باش دائمی

در آیهٔ فوق، قرآن خطاب به عموم مسلمانان کرده و **دو دستور** مهم برای حفظ موجودیت اجتماعشان به آنها می‌دهد:

نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کمال دقت مراقب دشمن باشید مبادا غافلگیر شوید و از ناحیهٔ آنها خطری به شما برسد»! **﴿يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾**.

آنگاه دستور می‌دهد: برای مقابله با دشمن از روش‌ها و تاکتیک‌های مختلف استفاده کنید و «در دسته‌های متعدد یا به صورت اجتماع، برای دفع دشمن حرکت کنید» **﴿فَانْفِرُوا ثُبٰاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً﴾**.

آنجا که لازم است در دسته‌های مختلف و پراکنده حرکت کنید از این طریق وارد شوید، و آنجا که ایجاب می‌کند همگی به صورت یک ارتش به هم پیوسته به میدان دشمن بشتابید، اجتماع را فراموش نکنید.

«**ثُبات**» جمع «**ثُبة**» (بر وزن گنه) به معنی دسته‌جات پراکنده است و در اصل از مادهٔ «**ثَبْی**» به معنی جمع گرفته شده.

«**حِذْر**» (بر وزن خضر) به معنی بیداری و آماده باش و مراقبت در برابر خطر است و گاهی به معنی وسیله‌ای که به کمک آن با خطر مبارزه می‌شود نیز آمده.

بعضی از مفسران «**حِذْر**» را در آیهٔ فوق تنها به معنی «**اسلحه**» تفسیر کرده‌اند، در حالی که «**حِذْر**» معنی وسیعی دارد و مخصوص «**اسلحه**» نیست، به علاوه در آیهٔ ۱۰۲ همین سوره دلیل روشنی است که حذر با اسلحه تفاوت دارد آنجا که می‌فرماید: ... **أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ:**

«مانعی ندارد که به هنگام ضرورت، در موقع نماز در میدان جنگ سلاح خود را به زمین بگذارید، ولی حذر یعنی مراقبت و آماده‌باش را از دست ندهید»!

این آیه دستور جامع و همه جانبه‌ای به تمام مسلمانان، در همهٔ قرون و اعصار، می‌دهد که: برای حفظ امنیت خود و دفاع از مرزهای خویش، دائماً مراقب باشند، و یک نوع آماده‌باش مادّی و معنوی به طور دائم بر اجتماع آنها حکومت کند.

جالب این که: معنی «**حِذْر**» به قدری وسیع است که هر گونه وسیلهٔ مادّی و معنوی را در بر می‌گیرد، از جمله این که مسلمانان باید در هر زمان از موقعیت دشمن، نوع سلاح، روش‌های جنگی، میزان آمادگی، و تعداد اسلحه و کارائی آنها با خبر باشند؛ زیرا تمام این موضوعات در پیشگیری از خطر دشمن و حاصل شدن مفهوم «**حِذْر**» مؤثر است.

و از طرف دیگر: برای دفاع از خویشتن نیز هر گونه آمادگی از نظر روانی و معنوی، و از نظر بسیج منابع فرهنگی، اقتصادی و انسانی، و همچنین استفاده از کامل‌ترین نوع سلاح زمان و طرز به کار گرفتن آن را فراهم سازند.

مسلماً اگر مسلمانان همین یک آیه را در زندگی خود پیاده کرده بودند در طول تاریخ پر ماجرای خویش هرگز گرفتار شکست و ناکامی نمی‌شدند.

و همان طور که آیهٔ فوق اشاره می‌کند نباید در استفاده کردن از روش‌های مختلف مبارزه، جمود به خرج داد، بلکه باید با توجه به مقتضیات زمان و مکان، و چگونگی موقعیت دشمن اقدام نمایند، آنجا که وضع دشمن طوری است که باید در دسته‌جات مختلف به سوی او بروند از این روش استفاده کنند و هر کدام برنامهٔ مخصوص به خود در مقابله با او داشته باشند، و آنجا که ایجاب می‌کند همه با برنامهٔ واحد، تهاجم را شروع کنند در یک صف بایستند.

از اینجا روشن می‌شود این که: بعضی از افراد اصرار دارند مسلمانان در مبارزات اجتماعی خود، همه، روش واحدی را انتخاب کنند و هیچگونه تفاوتی در تاکتیک‌ها نداشته باشند، علاوه بر این که با منطق و تجربه، سازگار نیست با روح تعلیمات اسلام نیز موافق نمی‌باشد.

و شاید آیهٔ فوق اشاره‌ای به این معنی نیز در بر داشته باشد که مسألهٔ مهم پیشبرد اهداف واقعی است، خواه موقعیت ایجاب کند که همه از یک روش استفاده کنند و یا از روش‌های گوناگون.

ضمناً از کلمهٔ «**جَمِیْعاً**» استفاده می‌شود: برای مقابله با دشمن همهٔ مسلمانان بدون استثناء باید شرکت جویند و این حکم اختصاص به دستهٔ معینی ندارد.

* * *

﴿۷۲﴾ وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصابَتْكُمْ مُصيبَةٌ قالَ قَدْ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهيداً

﴿۷۳﴾ وَ لَئِنْ أَصابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يا لَيْتَني كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظيماً

ترجمه:

۷۲ ـ در میان شما، افرادی (منافق) هستند، که دیگران را به سستی می‌کشانند؛ اگر مصیبتی به شما برسد، می‌گویند: «خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم، تا شاهد (آن مصیبت) باشیم»!

۷۳ ـ و اگر غنیمتی از جانب خدا به شما برسد، درست مثل این که هرگز میان شما و آنها دوستی و مودتی نبوده، می‌گویند: «ای کاش ما هم با آنها بودیم، و به رستگاری (و پیروزی) بزرگی می‌رسیدیم»!

تفسیر:

افراد دو چهره

به دنبال فرمان عمومی جهاد و آماده‌باش در برابر دشمن، که در آیهٔ سابق بیان شد در این آیه، به حال جمعی از منافقان اشاره کرده، می‌فرماید: «این افراد دو چهره که در میان شما هستند با اصرار می‌کوشند از شرکت در صفوف

مجاهدان راه خدا خودداری کنند» ﴿وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ﴾.[۱-۲]

ولی هنگامی که مجاهدان از میدان جنگ باز می‌گردند و یا اخبار میدان جنگ به آنها می‌رسد، «در صورتی که شکست و یا شهادتی نصیب شما شده باشد، اینها با خوشحالی می‌گویند چه نعمت بزرگی خداوند به ما داد که همراه آنها نبودیم تا شاهد چنان صحنه‌های دلخراشی بشویم» ﴿فَإِنْ أَصٰابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قٰالَ قَدْ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً﴾.

* * *

ولی «اگر با خبر شوند که شما پیروز شده‌اید، و طبعاً به غنائمی دست یافته‌اید، اینها همانند افراد بیگانه‌ای که گویا هیچ ارتباطی در میان شما و آنها برقرار نبوده از روی تأسف و حسرت می‌گویند: ای کاش ما هم با مجاهدان بودیم و سهم بزرگی عائد ما می‌شد»! ﴿وَ لَئِنْ أَصٰابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يٰا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً﴾.

گرچه در آیهٔ فوق سخنی از غنیمت به میان نیامده ولی روشن است کسی که شهادت در راه خدا را یک نوع بلا می‌شمرد، و عدم درک شهادت را یک نعمت الهی می‌پندارد، پیروزی و فوز عظیم و رستگاری بزرگ از نظر او چیزی جز پیروزی مادّی و غنائم جنگی نخواهد بود.

این افراد دو چهره که متأسفانه در هر اجتماعی بوده و هستند در برابر

---

۱ ـ **باید** توجه داشت این که در آیهٔ فوق خطاب به مؤمنان شده، ولی سخن از منافقان به میان آمده، و در عین حال با تعبیر «**مِنْكُم**» آنها را جزء مؤمنان شمرده، به خاطر آن است که منافقان همیشه در لابلای مؤمنان حقیقی بوده‌اند و ظاهراً جزء جمعیت آنها محسوب می‌شدند.

۲ ـ «**لَيُبَطِّئَنَّ**» از مادهٔ «**بُطْؤ**» (بر وزن قطب) به معنی کندی در حرکت می‌باشد، و چنان که جمعی از اهل لغت و مفسران در اینجا ذکر کرده‌اند، هم معنی لازم دارد و هم متعدی، یعنی **هم** خودشان در حرکت کندند و **هم** دیگران را تشویق به این کار می‌کنند، و شاید با توجه به این که جمله از باب «**تفعیل**» است، فقط معنی متعدی را برساند، منتها گاهی خود را وادار به کندی می‌کند و گاهی دیگران را!

پیروزی و شکست‌های مؤمنان واقعی فوراً قیافهٔ خود را عوض می‌کنند، هرگز در غم‌ها با آنها شریک نیستند و در مشکلات و گرفتاری‌ها همکاری نمی‌کنند، ولی انتظار دارند در پیروزی‌های آنان سهم بزرگی داشته باشند و همانند مـؤمنان و مجاهدان واقعی امتیازاتی پیدا کنند.

* * *

﴿۷۴﴾ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآخِرَةِ وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً

ترجمه:

۷۴ـ کسانی که زندگی دنیا را به آخرت فروخته‌اند، باید در راه خدا پیکار کنند! و آن کس که در راه خدا پیکار کند، و کشته شود یا پیروز گردد، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

تفسیر:

آماده ساختن مؤمنان برای جهاد

به دنبال بحثی که در آیات قبل، دربارهٔ خودداری منافقان از شرکت در صفوف مجاهدان بود، در این آیه، و چند آیهٔ دیگر که به دنبال آن می‌آید، افراد با ایمان با منطق مؤثر و هیجان‌انگیزی به جهاد در راه خدا دعوت شده‌اند.

و با توجه به این که این آیات در زمانی نازل شده که دشمنان گوناگونی از داخل و خارج، اسلام را تهدید می‌کردند، اهمیت این آیات در پرورش روح جهاد در مسلمانان روشن‌تر می‌گردد.

در آغاز آیه می‌فرماید: «آنهائی باید در راه خدا پیکار کنند که آماده‌اند زندگی پست جهان مادّه را با زندگی ابدی و جاویدان سرای دیگر مبادله نمایند» ﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآخِرَةِ﴾.

یعنی تنها کسانی می‌توانند در صف مجاهدان واقعی باشند که آمادهٔ چنین معامله‌ای گردند، و به راستی دریافته باشند که زندگی در جهان مادّی ـ آن چنان

که از کلمهٔ دنیا (به معنی پست‌تر و پائین‌تر) بر می‌آید ـ در برابر مر افتخارآمیز در مسیر زندگی جاویدان اهمیتی ندارد.

ولی آنها که حیات مادّی را اصیل و گران‌بها و بالاتر از اهداف مقدس الهی و انسانی می‌دانند، هیچ گاه مجاهدان خوبی نخواهند بود.

در ذیل آیه توجه می‌دهد: سرنوشت چنین مجاهدانی کاملاً روشن است؛ زیرا از دو حال خارج نیست یا شهید می‌شوند و یا دشمن را در هم می‌کوبند و بر او پیروز می‌گردند، در هر صورت پاداش بزرگی به آنها خواهیم داد، می‌فرماید: «کسانی که در راه خدا پیکار می‌کنند، چه کشته شوند و چه پیروز گردند، به زودی پاداش به آنها خواهیم داد» ﴿**وَ مَنْ يُقٰاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً**﴾.

مسلماً چنین سربازانی شکست در قاموس وجودشان نیست و در هر دو صورت خود را پیروز می‌بینند، چنین روحیه‌ای به تنهائی کافی است که وسائل پیروزی آنها بر دشمن را فراهم سازد.

تاریخ نیز گواهی می‌دهد که یکی از عوامل پیروزی سریع مسلمانان بر دشمنانی که از نظر تعداد و تجهیزات و آمادگی رزمی، به مراتب بر آنها برتری داشتند، همین روحیهٔ شکست‌ناپذیری آنها بوده است.

حتی دانشمندان بیگانه‌ای که دربارهٔ اسلام و پیروزی‌های سریع مسلمین، در زمان پیامبرﷺ و بعد از آن، بحث کرده‌اند، این منطق را یکی از عوامل مؤثر پیشرفت آنها دانسته‌اند.

یکی از مورخان معروف غرب در کتاب خود چنین می‌گوید: «**مسلمانان از برکت مذهب جدید، و مواهبی که در آخرت به آنها وعده داده شده بود اصلاً از مرگ نمی‌ترسیدند و دوام و اصالتی برای این زندگی (منهای جهان**

دیگر) قائل نبودند»[1] و لذا از آن در راه هدف و عقیده چشم می‌پوشیدند.

قابل توجه این که: در آیهٔ فوق ـ همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ـ جهاد و پیکاری مقدس شمرده شده است که «**فی سبیل اللّـه**»، در راه خـدا و نـجات بندگان خدا و زنده کردن اصول حق، عدالت، پاکی و تقوا باشد، نه جنگ‌هائی که به خاطر توسعه‌طلبی، تعصب، توحش، استعمار و استثمار صورت گیرد.

* * *

۱ ـ «**تاریخ تمدن اسلام و عرب**»، گوستاو لبون، صفحهٔ ۱۵۵.

﴿۷۵﴾ وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰاءِ وَ الْوِلْدٰانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظّٰالِمِ أَهْلُهٰا وَ اجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً وَ اجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً

ترجمه:

۷۵ ـ چرا در راه خدا، و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستمدیده‌ای) که می‌گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر (مکّه)، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده؛ و از جانب خود، یار و یاوری برای ما تعیین فرما»!

تفسیر:

استمداد از عواطف انسانی

در آیهٔ گذشته از مؤمنان به جهاد دعوت شده، و بر ایمان به خدا و رستاخیز و استدلال سود و زیان تکیه گردیده، **اما** این آیه به جهاد بر اساس تحریک عواطف انسانی دعوت می‌کند و می‌فرماید: «چرا شما در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکان مظلوم و بی‌دفاعی که در چنگال ستمگران گرفتار شده‌اند پیکار نمی‌کنید» ﴿**وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰاءِ وَ الْوِلْدٰانِ**﴾.[1]

---

۱ ـ «**مستضعف**» با «**ضعیف**» فرق روشنی دارد، «**ضعیف**» کسی است که ناتوان است، ولی «**مستضعف**» کسی است که بر اثر مظالم و ستم‌های دیگران تضعیف گردیده است، **خواه** این تضعیف از نظر فکری و فرهنگی باشد، **یا** از نظر اخلاقی، **یا** از نظر اقتصادی و **یا** از نظر سیاسی و اجتماعی، و به این ترتیب به کارگیری این واژه تعبیر جامعی است که تمام انواع استعمار را در بر می‌گیرد.

آیا عواطف انسانی شما اجازه می‌دهد که خاموش باشید و این صحنه‌های رقّت‌بار را تماشا کنید.

آنگاه برای شعله‌ور ساختن عواطف انسانی مؤمنان می‌گوید: این مستضعفان همان‌ها هستند که در محیط‌هائی خفقان‌بار گرفتار شده، امید آنها از همه جا بریده است، لذا دست به دعا برداشته و از خدای خود می‌خواهند که از آن محیط ظلم و ستم بیرون روند، می‌فرماید: «این مستضعفان همان‌ها هستند که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این قریه‌ای که اهل آن ستمگرند به جای دیگری منتقل فرما»! ﴿**الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا**﴾.

و نیز از خدای خود تقاضا می‌کنند که «ولیّ و سرپرستی برای حمایت آنها قرار دهد» ﴿**وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً**﴾.

«و یار و یاوری برای نجات آنها برانگیزد» ﴿**وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً**﴾.

در حقیقت، آیهٔ فوق اشاره به این است که: خداوند دعای آنها را مستجاب کرده و این رسالت بزرگ انسانی را بر عهدهٔ شما گذاشته، شما «**ولیّ**» و «**نصیری**» هستید که از طرف خداوند برای حمایت و نجات آنها تعیین شده‌اید.

بنابراین، نباید این فرصت بزرگ و موقعیت عالی را به آسانی از دست دهید.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ جهاد اسلامی ـ همان طور که قبلاً هم اشاره شد ـ برای به دست آوردن مال، مقام و یا منابع طبیعی و مواد خام کشورهای دیگر نیست.

برای تحصیل بازار مصرف، و یا تحمیل عقیده و سیاست نمی‌باشد.

بلکه تنها **برای نشر اصول فضیلت و ایمان و دفاع از ستم‌دیدگان و زنان و مردان بال و پرشکسته و کودکان محروم و ستم دیده است.**

و به این ترتیب، جهاد **دو هدف** جامع دارد که در آیهٔ فوق به آن اشاره شده: یکی «**هدف الهی**» و دیگری «**هدف انسانی**» و این دو، در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند و به یک واقعیت باز می‌گردند.

۲ ـ از نظر اسلام محیطی قابل زیست است که بتوان در آن آزادانه به عقیدهٔ صحیح خود عمل نمود.

اما محیطی که خفقان آن را فرا گرفته و حتی انسان آزاد نیست بگوید: مسلمانم، قابل زیست نمی‌باشد، و افراد با ایمان آرزو می‌کنند از چنین محیطی خارج شوند؛ زیرا چنین محیطی مرکز فعالیت ستمگران است.

قابل توجه این که: «**مکّه**» **هم** شهر بسیار مقدس و **هم** وطن اصلی مهاجران بود، در عین حال، وضع خفقان‌بار آن سبب شد که از خدای خود بخواهند از آنجا بیرون روند.

۳ ـ در ذیل آیهٔ فوق چنین می‌خوانیم: مسلمانانی که در چنگال دشمن گرفتار بوده‌اند برای نجات خویش نخست **تقاضای ولی از جانب خداوند کرده‌اند و سپس نصیر برای نجات از چنگال ظالمان.**

یعنی قبل از هر چیز وجود «**رهبر**»، سرپرست لایق و دلسوز لازم است و سپس **یار** و یاور و نفرات کافی.

بنابراین، وجود یار و یاور هر چند فراوان باشد بدون استفاده از یک رهبری صحیح بی‌نتیجه است.

۴ ـ افراد با ایمان، همه چیز را از خدا می‌خواهند و دست نیاز به سوی غیر او دراز نمی‌کنند، حتی اگر تقاضای ولیّ و یاور می‌نمایند، از او می‌خواهند.

* * *

﴿۷۶﴾ **الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً**

ترجمه:

۷۶ ـ کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند؛ و آنها که کافرند، در راه طاغوت (بت و افراد طغیانگر.) پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نهراسید؛) زیرا که نقشهٔ شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است.

تفسیر:

مجاهدان راستین

سپس در این آیه برای تشجیع مجاهدان و ترغیب آنها به مبارزهٔ با دشمن و مشخص ساختن صفوف و اهداف مجاهدان، چنین می‌فرماید: «افراد با ایمان در راه خدا و آنچه به سود بندگان خدا است پیکار می‌کنند، ولی افراد بی‌ایمان در راه طاغوت یعنی قدرت‌های ویرانگر می‌جنگند» ﴿**الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ**﴾.

یعنی در هر حال، زندگی خالی از مبارزه نیست منتها جمعی در مسیر حق و جمعی در مسیر باطل و شیطان پیکار دارند.

و به دنبال آن می‌گوید: «با یاران شیطان پیکار کنید و از آنها وحشت نداشته باشید» ﴿**فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ**﴾.

طاغوت و قدرت‌های طغیانگر و ظالم هر چند به ظاهر بزر و قوی جلوه

کنند، **اما** از درون، زبون و ناتوانند، از ظاهر مجهز و آراسته آنها نهراسید؛ زیرا درون آنها خالی است و نقشه‌های آنها همانند قدرت‌هایشان سست و ضعیف است؛ چراکه متکی به نیروی لایزال الهی نیست، بلکه متکی به نیروهای شیطانی می‌باشد، می‌فرماید: «نقشه‌های شیطان سست و ضعیف است» ﴿**إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطٰانِ كٰانَ ضَعِيفاً**﴾.

دلیل این ضعف و ناتوانی روشن است؛ زیرا:

از یکسو افراد با ایمان در مسیر اهداف و حقایقی گام بر می‌دارند که با قانون آفرینش هماهنگ و هم صدا است و رنگ ابدی و جاودانی دارد، آنها در راه آزاد ساختن انسان‌ها و از بین بردن مظاهر ظلم و ستم پیکار می‌کنند.

در حالی که طرفداران طاغوت در مسیر استعمار و استثمار بشر و شهوات زودگذری که اثر آن ویرانی اجتماع و بر خلاف قانون آفرینش است تلاش و کوشش می‌نمایند.

و از سوی دیگر افراد با ایمان به اتکای نیروهای معنوی آرامشی دارند که پیروزی آنها را تضمین می‌کند و به آنها قوت می‌بخشد، **در حالی** که افراد بی‌ایمان تکیه‌گاه محکمی ندارند.

قابل توجه این که: در این آیه ارتباط کامل «**طاغوت**» با «**شیطان**» بیان شده که چگونه طاغوت از نیروهای مختلف اهریمنی مدد می‌گیرد، تا آنجا که می‌گوید: یاران طاغوت همان یاران شیطانند، چنان که در آیهٔ ۲۷ سورهٔ «**اعراف**» نیز همین مضمون آمده است، می‌فرماید: **اِنّٰا جَعَلْنَا الشَّيٰاطِيْنَ أَوْلِيٰآءَ لِلَّذِيْنَ لاٰيُؤْمِنُونَ**: «ما شیاطین را سرپرست افراد بی‌ایمان قرار دادیم».

* * *

﴿۷۷﴾ أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّكاٰةَ فَلَمّٰا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتٰالُ إِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النّٰاسَ كَخَشْيَةِ اللّٰهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قٰالُوا رَبَّنٰا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتٰالَ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنٰا إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتٰاعُ الدُّنْيٰا قَلِيلٌ وَ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقىٰ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً

ترجمه:

۷۷ـ آیا ندیدی کسانی را که به آنها گفته شد: «(فعلاً) دست از جهاد بدارید! و نماز را بر پا کنید! و زکات بپردازید»! (ناراحت بودند)، ولی هنگامی که فرمان جهاد به آنها داده شد، جمعی از آنان، از مردم می‌ترسیدند، همان گونه که از خدا می‌ترسند، بلکه بیشتر! و گفتند: «پروردگارا! چرا جهاد را بر ما مقرّر داشتی؟! چرا این فرمان را تا زمان نزدیکی تأخیر نینداختی»؟! به آنها بگو: «سرمایهٔ زندگی دنیا، ناچیز است! و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است. و به اندازهٔ رشته شکاف هستهٔ خرمایی، به شما ستم نخواهد شد».

شأن نزول:

جمعی از مفسران مانند مفسر بزرگ «**شیخ طوسی**» نویسندهٔ «**تبیان**» و نویسندگان تفسیر «**قرطبی**» و «**المنار**» از «**ابن عباس**» چنین نقل کرده‌اند:

جمعی از مسلمانان هنگامی که در «**مکّه**» بودند، و تحت فشار و آزار شدید مشرکان قرار داشتند، خدمت پیامبرﷺ رسیده، عرض کردند: ما قبل از اسلام

عزیز و محترم بودیم، اما پس از اسلام وضع ما دگرگون شد، آن عزت و احترام را از دست دادیم، و همواره مورد آزار دشمنان قرار داریم، اگر اجازه دهید با دشمن می‌جنگیم تا عزت خود را بازیابیم.

پیامبرﷺ فرمود: من فعلاً مأمور به مبارزه نیستم، ولی هنگامی که مسلمانان به «**مدینه**» آمدند و زمینه برای مبارزهٔ مسلحانه آماده شد و دستور جهاد نازل گردید، بعضی از آن افراد داغ و آتشین از شرکت در میدان جهاد مسامحه می‌کردند، و از آن جوش و حرارت خبری نبود، آیهٔ فوق نازل شد و به عنوان تشجیع مسلمانان و ملامت از افراد مسامحه‌کار حقایقی را بیان نمود.[1]

تفسیر:

آنها که مرد سخنند

چنان که در شأن نزول اشاره شد، جمعی اهل سخنند و جمعی اهل عمل، قرآن در اینجا از کسانی سخن می‌گوید که در یک موقعیت نامناسب با حرارت و شور عجیبی تقاضا می‌کردند: به آنها اجازهٔ جهاد داده شود، ولی به آنها دستور داده شد: فعلاً خودداری کنید، به خودسازی، انجام نماز، تقویت نفرات و ادای زکات بپردازید، اما همین افراد هنگامی که زمینه از هر جهت آماده شد و دستور جهاد نازل گردید، ترس و وحشت یک باره وجود آنها را فرا گرفت، و زبان به اعتراض در برابر این دستور گشودند، می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که به آنها گفته شد: دست از جهاد بردارید! نماز را بر پا کنید! و زکات بپردازید! (ولی

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۲۴، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۶۱، ذیل آیهٔ مورد بحث، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۸۱، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۸۴، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

ناراحت شدند)؟! اما هنگامی که فرمان جهاد داده شد، جمعی از آنان از مـردم می‌ترسیدند، همان گونه که از خدا می‌ترسیدند، بلکه بیشتر از آن»! ﴿**أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّكٰاةَ فَلَمّٰا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتٰالُ إِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النّٰاسَ كَخَشْيَةِ اللّٰهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً**﴾.

آنها در اعتراض خود «صریحاً می‌گفتند: خدایا چرا به ایـن زودی دسـتور جهاد را بر ما نازل کردی؟! چرا این دستور را مدتی به تأخیر نینداختی»؟ ﴿**وَ قٰالُوا رَبَّنٰا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتٰالَ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنٰا إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ**﴾.

و یا این که چرا این رسالت را به عهدهٔ نسل‌های آینده نگذاردی؟![1]

قرآن به این گونه افراد دو جواب می‌دهد: **نخست** جوابی است که لابلای عبارت: «**يَخْشَوْنَ النّٰاسَ كَخَشْيَةِ اللّٰهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً**» گذشت، یعنی آنها به جای این که از خدای قادر قاهر بترسند از بشر ضعیف و ناتوان وحشت دارند، بلکه وحشتشان از چنین بشری بیش از خدا است!

دیگر این که به چنین افرادی باید گفته شود: به فرض این که با ترک جهاد چند روزی آرام زندگی کنید، بالاخره این زندگی فانی و بـی‌ارزش است، ولی جهان ابدی برای پرهیزکاران با ارزش‌تر است، به خصوص این که پاداش خود را به طور کامل خواهند یافت و کمترین ستمی به آنها نمی‌شود، لذا می‌فرماید: «به آنها بگو: سرمایهٔ زندگی دنیا ناچیز است و سرای آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است و کوچک‌ترین ستمی به شما نخواهد شد» ﴿**قُلْ مَتٰاعُ الدُّنْيٰا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقىٰ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً**﴾.[2]

---

۱ ـ **از بعضی** از احادیث استفاده می‌شود: آنها سخنانی دربارهٔ قیام مهدی علیه‌السلام شنیده بودند، بعضی از آنها انتظار داشتند که مسألهٔ جهاد به زمان قیام مهدی علیه‌السلام موکول شود. (نور الثقلین، جلد ۱، صفحهٔ ۵۱۸، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق).

۲ ـ **فَتیل**: رشتهٔ باریکی است که در شکاف وسط هستهٔ خرما قرار دارد، چنان که شرح آن در جلد سوم، ذیل آیهٔ ۴۹ سورهٔ «**نساء**» گذشت.

نکته‌ها:

۱ ـ نخستین سؤالی که پیش می‌آید این است: چرا از میان تمام دستورهای اسلامی تنها **مسألهٔ نماز و زکات** ذکر شده است، در حالی که دستورهای اسلام منحصر به اینها نیست؟

پاسخ سؤال این است: «**نماز**» رمز پیوند با خدا و «**زکات**» رمز پیوند با خلق خدا است.

بنابراین منظور این است که: به مسلمانان دستور داده شد با برقراری پیوند محکم با خداوند و پیوند محکم با بندگان خدا، جسم و جان خود و اجتماع خویش را برای جهاد آماده کنند، و به اصطلاح خودسازی نمایند؛ چرا که مسلماً هر گونه جهادی بدون آمادگی‌های روحی و جسمی و بدون پیوندهای محکم اجتماعی محکوم به شکست خواهد بود.

مسلمان در پرتو **نماز** و نیایش با خدا ایمان خود را محکم و روحیهٔ خویش را پرورش می‌دهد و آمادهٔ هر گونه فداکاری و از خودگذشتگی می‌شود، و به وسیلهٔ **زکات** شکاف‌های اجتماعی پر می‌گردد، و از نظر تهیه نفرات آزموده و ابزار جنگی ـ که زکات یک پشتوانهٔ اقتصادی برای تهیه آنها می‌باشد ـ بهبود می‌یابد، و به هنگام صدور فرمان جهاد آمادگی کافی برای مبارزهٔ با دشمن خواهند داشت.

* * *

۲ ـ می‌دانیم قانون زکات در «**مدینه**» نازل شد و در «**مکّه**» زکات بر مسلمانان واجب نشده بود، با این حال، چگونه می‌تواند آیهٔ فوق اشاره به وضع مسلمانان در «**مکّه**» بوده باشد؟

مرحوم «**شیخ طوسی**» در تفسیر «**تبیان**» در پاسخ این سؤال می‌گوید:

منظور از زکات در آیهٔ فوق زکات مستحب بوده که در «**مکّه**» وجود داشته است، یعنی قرآن، مسلمانان را (حتی در «**مکّه**») تشویق به کمک‌های مالی به مستمندان و سر و سامان دادن به وضع تازه مسلمان‌ها می‌نموده است.[۱]

* * *

۳ ـ آیهٔ فوق ضمناً اشاره به حقیقت مهمی می‌کند و آن این که: مسلمانان در «**مکّه**» برنامه‌ای داشتند، و در «**مدینه**» برنامه‌ای دیگر.

دوران سیزده سالهٔ «**مکّه**» دوران سازندگی انسانی مسلمانان بود و پیامبرﷺ کوشید با تعلیمات پی‌درپی و شبانه‌روزی خود از همان عناصر بت‌پرست و خرافی عصر جاهلیت، آن چنان انسان‌هائی بسازد که در برابر بزرگ ترین حوادث زندگی، از هیچگونه مقاومت و فداکاری مضایقه نکنند.

اگر دوران «**مکّه**» وجود نداشت هیچ گاه آن پیروزی‌های چشمگیر و پیاپی در «**مدینه**» نصیب مسلمانان نمی‌شد.

دوران «**مکّه**» دوران دانشگاه، ورزیدگی و آمادگی مسلمانان بود و به همین دلیل حدود **نود سوره، از یکصد و چهارده** سورهٔ قرآن در «**مکّه**» نازل شد که بیشتر جنبهٔ عقیده‌ای و مکتبی داشت.

ولی دوران «**مدینه**» دوران تشکیل حکومت و پایه‌ریزی یک اجتماع سالم بود، و به همین دلیل، **نه** جهاد در «**مکّه**» واجب بود و **نه** زکات؛ زیرا جهاد از وظائف حکومت اسلامی است همان طور که تشکیل بیت‌المال نیز از شئون حکومت می‌باشد.

* * *

۱ ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۶۱، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق.

﴿۷۸﴾ أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ فَمٰا لِهٰؤُلاٰءِ الْقَوْمِ لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً

﴿۷۹﴾ مٰا أَصٰابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَ مٰا أَصٰابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ أَرْسَلْنٰاكَ لِلنّٰاسِ رَسُولاً وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً

ترجمه:

۷۸ ـ هر جا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد؛ هر چند در برج‌های محکم باشید! و اگر به آنها (منافقان) حسنه (و پیروزی) برسد، می‌گویند: «این، از ناحیهٔ خداست». و اگر سیئه (و شکستی) برسد، می‌گویند: «این، از ناحیهٔ توست». بگو: «همهٔ اینها از ناحیهٔ خداست». پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟!

۷۹ ـ (آری،) آنچه از نیکی‌ها به تو می‌رسد، از طرف خداست؛ و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست. و ما تو را رسول برای مردم فرستادیم؛ و گواهی خدا در این باره، کافی است!

تفسیر:

فرار از مرگ ممکن نیست

با توجه به آیات قبل و آیات بعد، چنین استفاده می‌شود: این دو آیه نیز مربوط به جمعی از منافقان است که در صفوف مسلمانان جای گرفته بودند.

همان طور که در آیات قبل خواندیم، آنها از شرکت در میدان جهاد وحشت داشتند و هنگامی که دستور جهاد صادر گردید ناراحت شدند، قرآن به آنها در برابر این طرز تفکر **سه پاسخ** می‌گوید:

پاسخ اول همان بود که در آیهٔ قبل گذشت، که اینها از مردم بیشتر از خدا می‌ترسند.

و پاسخ دوم این که: زندگی دنیا زودگذر است و پاداش‌های جهان دیگر برای پرهیزکاران بهتر.

و پاسخ سوم این است که در آیهٔ مورد بحث می‌خوانیم و آن این که: فرار از مر چه سودی برای شما می‌تواند داشته باشد؟ شما در هر کجا که باشید مر به دنبالتان می‌شتابد و بالاخره روزی شما را در کام خود فرو خواهد برد، حتی اگر در برج‌های محکم باشید، پس چه بهتر که این مر حتمی و اجتناب‌ناپذیر در یک مسیر سازنده و صحیح همچون جهاد انسان را دریابد، نه بیهوده و بی‌اثر.

می‌فرماید: «هر کجا باشید مر شما را می‌گیرد، اگر چه در برج‌های محکم باشید» ﴿**أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ**﴾.

جالب توجه این که: در آیات متعددی از قرآن مجید همانند آیهٔ ۹۹ سورهٔ «**حجر**» و آیهٔ ۴۷ سورهٔ «**مدثر**» از مر تعبیر به «**یقین**» شده است، اشاره به این که: هر قوم و جمعیتی، هر عقیده‌ای داشته باشند و هر چیز را بتوانند انکار کنند، این واقعیت را نمی‌توانند منکر شوند که زندگی بالاخره پایانی دارد، و از آنجا که بعضی از افراد به خاطر عشق به حیات، و **یا** به گمان این که: مر را با فنا و نابودی مطلق مساوی می‌دانند، همواره از نام آن و مظاهر آن گریزانند.

این آیات به آنها هشدار می‌دهد و آیهٔ مورد بحث با تعبیر (**یُدْرِكْكُم**) به آنها گوشزد می‌کند که: فرار از این واقعیت قطعی عالم هستی، بیهوده است؛ **زیرا**

معنی مادهٔ «**یُدْرِکْکُم**» این است که: کسی از چیزی فرار کند و آن به دنبالش بدود و بدون تردید اگر مر در پی کسی درآید، او را خواهد گرفت.

امیر مؤمنان علیه‌السلام در «**نهج البلاغه**» می‌فرماید: **اِذٰا کُنْتَ فِی اِدْبٰارٍ وَ الْمَوْتُ فِی اِقْبٰالٍ، فَمٰا أَسْرَعَ الْمُلْتَقیٰ!**: «هنگامی که تو عقب می‌روی و مر به جلو می‌آید، چه زود با یکدیگر ملاقات خواهید کرد»![1]

در آیهٔ ۸ سورهٔ «**جمعه**» نیز این حقیقت به صورت آشکارتری بیان شده، می‌فرماید: **قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلاٰقِیْکُمْ**: «بگو: مرگی که از آن فرار می‌کنید بالاخره به شما می‌رسد».

آیا با توجه به این واقعیت، عاقلانه است انسان خود را از صحنهٔ جهاد و نیل به افتخار شهادت کنار بکشد، و در خانه در میان بستر بمیرد؟

به فرض که با عدم شرکت در جهاد، چند روز بیشتری عمر کند و مکررات را تکرار نماید و از پاداش‌های مجاهدان راه خدا بی‌بهره شود، آیا این به عقل و منطق نزدیک است؟!

اصولاً مر یک واقعیت بزر است و باید برای استقبال از مر توأم با افتخار آماده شد.

نکتهٔ دیگری که باید به آن توجه داشت این است: آیهٔ فوق می‌گوید: «هیچ چیز حتی برج‌های محکم» **(بُرُوجٍ مُشَیَّدَة)**[2] نمی‌تواند جلو مر را بگیرد، سرّ آن

---

۱ ـ «**نهج البلاغه**»، بخش حکمت‌ها، حکمت ۲۵ (۲۹).

۲ ـ «**مُشَیَّدَة**» در اصل، از مادهٔ «**شِید**» (بر وزن شیر) به معنی گچ و مواد محکم دیگری است که برای استحکام بنا در آن به کار می‌برند، و از آنجا که در آن عصر و زمان معمولاً محکم‌ترین ماده برای استحکام بنا گچ بوده، بیشتر به این ماده اطلاق می‌شده است.
بنابراین «**بُرُوجٍ مُشَیَّدَة**» به معنی قلعه‌های محکم است و اگر می‌بینیم «**مُشَیَّدَة**» به معنی مرتفع و طولانی آمده، آن هم نیز به خاطر آن است که: بدون استفاده از گچ و مانند آن هیچ گاه نمی‌توانستند بناهای مرتفع و طولانی بسازند.

نیز روشن است؛ زیرا مر بر خلاف آنچه تصور می‌کنند از بیرون وجود انسان نفوذ نمی‌کند، که معمولاً از درون انسان سرچشمه می‌گیرد؛ چرا که استعدادهای دستگاه‌های مختلف بدن خواه و ناخواه، محدود است، و روزی به پایان می‌رسد.

البته مر های غیر طبیعی از بیرون به سراغ انسان می‌آیند، ولی مر طبیعی از درون، و لذا برج‌های محکم و قلعه‌های استوار نیز نمی‌توانند مانع آن شوند.

درست است که قلعه‌های محکم گاهی جلو مر های غیر طبیعی را می‌گیرند، ولی بالاخره چه سود؟ مر را به طور کلّی نمی‌توانند از بین ببرند، چند روز دیگر مر طبیعی به سراغ آدمی خواهد آمد.

قرآن به دنبال آن، در ذیل همین آیه به یکی دیگر از سخنان بی‌اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده که هر گاه به پیروزی برسند و نیکی‌ها و حسناتی به دست آورند، می‌گویند: از طرف خدا است، یعنی ما شایستهٔ آن بوده‌ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده، می‌فرماید: «اگر به آنها حسنه‌ای برسد می‌گویند: از ناحیهٔ خدا است» ﴿**وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ**﴾.

ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها شود و یا در میدان جنگ آسیبی ببینند، می‌گویند: «اینها بر اثر سوء تدبیر و عدم کفایت نقشه‌های نظامی تو بوده است» ﴿**وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ**﴾ و مثلاً شکست جنگ اُحُد را معلول همین موضوع می‌پنداشتند.

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند: آیهٔ فوق دربارهٔ یهود است، و منظور از «**حسنة**» و «**سیئة**» همهٔ حوادث خوب و حوادث بد است؛ زیرا یهود به هنگام ظهور پیامبرﷺ حوادث خوب زندگانی خود را به خدا نسبت می‌دادند و حوادث بد را از قدم پیامبرﷺ می‌پنداشتند.[1]

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات

ولی ارتباط آیه با آیات قبل و بعد که دربارهٔ منافقان است نشان می‌دهد: این آیه بیشتر مربوط به آنها است.[۱]

در هر حال، قرآن به آنها پاسخ می‌گوید که: از نظر یک موحّد و خداپرست تیزبین، همهٔ این حوادث، پیروزی‌ها و شکست‌ها از ناحیهٔ خدا است که بر طبق لیاقت‌ها و ارزش‌های وجودی مردم به آنها داده می‌شود، می‌فرماید: «بگو: همهٔ اینها از ناحیهٔ خدا است» ﴿**قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ**﴾.

و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکر و تعمق آنها در موضوعات مختلف زندگی می‌گوید: «پس چرا اینها حاضر نیستند حقایق را درک کنند»؟! ﴿**فَمٰا لِهٰؤُلاٰءِ الْقَوْمِ لاٰ يَكٰادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً**﴾.

* * *

سپس در آیهٔ بعد در مورد این مسأله، یک نظر صریح بیان می‌دارد و چنین می‌فرماید: «تمام نیکی‌ها و پیروزی‌ها و حسناتی که به تو می‌رسد از ناحیهٔ خدا است و آنچه از بدی‌ها و ناراحتی‌ها و شکستها دامنگیر تو می‌شود، از ناحیهٔ خود تو است»! ﴿**مٰا أَصٰابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَ مٰا أَصٰابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ**﴾.

توضیح این معنی را ذیل نکته‌ای خواهید خواند.

و در پایان آیه به آنها که شکست‌ها و ناکامی‌های خود را به پیامبرﷺ نسبت می‌دادند و به اصطلاح در اثر قدم پیامبرﷺ می‌دانستند، با خطاب به پیامبر چنین

بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**زاد المسیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۵۶، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۸۴، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۶۴، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۸، انتشارات جامعهٔ مدرسین.

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷، ذیل آیه، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۶۴، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۸۴، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**زاد المسیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۵۶، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۸، انتشارات جامعهٔ مدرسین.

پاسخ می‌گوید: «ما تو را فرستادهٔ خود به سوی مردم قرار دادیم و خداوند گواه بر این مطلب است و گواهی او کافی است» ﴿**وَ أَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهیداً**﴾.

آیا ممکن است فرستادهٔ خدا سبب شکست و ناکامی و بدی برای مردم باشد؟

* * *

نکته:

سرچشمهٔ خوبی‌ها و بدی‌ها کیست؟

مطالعهٔ این دو آیه که در قرآن پشت سر هم قرار گرفته، سؤالی را در ذهن ترسیم می‌کند که: چرا در آیهٔ اول، همهٔ نیکی‌ها و بدی‌ها **(حسنات و سیئات)** به خدا نسبت داده شده، در حالی که آیهٔ دوم فقط نیکی‌ها را به خدا نسبت می‌دهد و بدی‌ها و سیئات را به مردم؟!

قطعاً در اینجا نکته‌ای نهفته است و گرنه چگونه ممکن است دو آیه پشت سر همدیگر اختلاف به این روشنی داشته باشد؟

با مطالعه و دقت در مضمون دو آیه به چند نکته برخورد می‌کنیم که هر کدام می‌تواند پاسخ جداگانه‌ای به این سؤال بوده باشد:

۱ ـ اگر سیئات و بدی‌ها را تجزیه و تحلیل کنیم دارای دو جنبه هستند یکی جنبهٔ مثبت، دیگری جنبهٔ منفی، و این، جنبهٔ منفی آن است که قیافهٔ سیئه به آن می‌دهد و به شکل «**زیان نسبی**» در می‌آورد.

به عنوان مثال:

انسانی که به وسیلهٔ سلاح گرم یا سرد بی‌گناهی را به قتل می‌رساند، مسلماً مرتکب سیئه‌ای شده است.

اکنون عوامل وجود این کار بد را بررسی می‌کنیم در میان این عوامل، **قدرت**

انسان، فکر انسان، قدرت یک اسلحهٔ سرد یا گرم، نشانه‌گیری صحیح، استفاده از فرصت مناسب، تاثیر و قدرت گلوله دیده می‌شود که تمام اینها جنبه‌های مثبت قضیه است؛ زیرا همهٔ آنها می‌توانند مفید و سودمند واقع شوند و اگر در مورد خود به کار گرفته شوند مشکلات بزرگی را حل می‌کنند.

اما جنبهٔ منفی قضیه آن است که تمام این قدرت‌ها و نیروها در غیر مورد خود به کار گرفته شده است، مثلاً به جای این که به وسیلهٔ آنها دفع خطر حیوان درنده و یا یک قاتل جانی و خطرناک شده باشد، در مورد انسان بی‌گناهی به کار رفته است.

همین جنبهٔ منفی اخیر است که آن را به صورت «**سیئة**» در می‌آورد، و گرنه، **نه** قدرت نشانه‌گیری انسان چیز بدی است و **نه** نیروی باروت و نفوذ گلوله، همهٔ اینها منابع قدرتند و در مورد خود قابل استفادهٔ فراوان.

بنابراین، اگر ملاحظه می‌کنیم در آیهٔ اول تمام **حسنات و سیئات** به خداوند نسبت داده شده است به خاطر آن است که: تمام منابع قدرت حتی قدرت‌هائی که از آن سوء استفاده می‌شود، از ناحیهٔ خدا است و سرچشمهٔ قسمت‌های سازنده و مثبت او است.

و اگر در آیهٔ دوم «**سیئات**» به مردم نسبت داده شده است، اشاره به همان «**جنبه‌های منفی**» قضیه و سوء استفاده از مواهب و قدرت‌های خدادادی است.

و این درست به آن می‌ماند که: پدری سرمایه‌ای به فرزند خود برای ساختن خانهٔ خوبی بدهد، ولی او آن را در راه مواد مخدر و فساد و تبهکاری و یا دائر کردن خانه و مرکز فساد به کار اندازد، شکی نیست که او از نظر اصل سرمایه، مدیون پدر است ولی از نظر سوء استفاده، مستند به خود او است.

۲ ـ ممکن است آیهٔ شریفه اشاره به مسألهٔ «**الأَمْرُ بَیْنَ الأَمْرَیْنِ**» بوده باشد که

در بحث جبر و تفویض به آن اشاره شده است و خلاصه آن این است:

همهٔ حوادث جهان حتی اعمال و افعال ما خواه حسنه باشد یا سیئه، خوب باشد یا بد، از یک نظر مربوط به خدا است؛ زیرا او است که به ما قدرت داده و اختیار و آزادی اراده بخشیده است.

بنابراین، آنچه ما با آزادی اراده انتخاب می‌نمائیم، بر خلاف خواست خدا نیست، ولی در عین حال اعمال ما به ما نسبت دارد، و از وجود ما سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا عامل تعیین‌کنندهٔ عمل، اراده و اختیار ما است، و به همین دلیل، ما در برابر اعمالمان مسئولیم، و استناد اعمال ما به خدا آن چنان که اشاره شد از ما سلب مسئولیت نمی‌کند و موجب عقیدهٔ جبر نیست.

بر این اساس آنجا که می‌فرماید: «**حسنات**» و «**سیئات**» از خدا است، اشاره به همان فاعلیت خداوند نسبت به همه چیز است، و آنجا که می‌فرماید: «**سیئات**» از شما است، اشاره به فاعلیت ما و مسألهٔ اراده و اختیار ما می‌کند و در واقع مجموع دو آیه، مسألهٔ «**امر بین الامرین**» را ثابت می‌کند (دقت کنید).

۳ ـ تفسیر دیگری که برای این دو آیه وجود دارد و در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام نیز به آن اشاره شده است این است که: منظور از سیئات، کیفرهای اعمال و مجازات و عقوبات معاصی است،[1] شکی نیست که این کیفرها از ناحیهٔ خداوند است، ولی چون نتیجهٔ اعمال و افعال بندگان می‌باشد از این جهت گاهی به بندگان نسبت داده می‌شود، و گاهی به خداوند، و هر دو صحیح است، مثلاً صحیح است گفته شود: قاضی دست دزد را قطع می‌کند، و نیز صحیح است گفته شود: این خود دزد است که دست خود را قطع می‌نماید!

---

۱ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۰۲ ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۴۴، مؤسسهٔ دار الکتاب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۷۲، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۱۹، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

﴿۸۰﴾ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلّٰى فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً

﴿۸۱﴾ وَ يَقُولُونَ طاعَةٌ فَإِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَ اللّٰهُ يَكْتُبُ ما يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً

ترجمه:

۸۰ ـ کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده؛ و کسی که سر باز زند، تو را نگهبان (و مراقب) او نفرستادیم (و در برابر او، مسئول نیستی).

۸۱ ـ آنها در حضور تو می‌گویند: «فرمانبرداریم»؛ اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند، گروهی بر خلاف گفتهٔ تو، جلسات شبانه تشکیل می‌دهند؛ آنچه را در این جلسات می‌گویند، خداوند می‌نویسد. اعتنائی به آنها نکن! (و از نقشه‌های آنان وحشت نداشته باش!) و بر خدا توکل کن! کافی است که او یار و مدافع تو باشد.

تفسیر:

سنت پیامبرﷺ همچون وحی الهی است

در آیات قبل، سخن از این به میان بود که «**حسنات**» و «**سیئات**» از ناحیهٔ کیست؟ از ناحیهٔ خدا، یا انسان؟

در این آیه موقعیت رسولﷺ در برابر مردم و «**حسنات**» و «**سیئات**» آنان، بیان شده است، نخست می‌فرماید: «هر کس اطاعت پیامبرﷺ کند اطاعت خدا

کرده است» ﴿**مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ**﴾.

بنابراین، اطاعت خدا از اطاعت پیامبرﷺ نمی‌تواند جدا باشد؛ زیرا پیامبرﷺ هیچ گامی بر خلاف خواست خداوند بر نمی‌دارد، سخنان و کردار و رفتار او همه مطابق فرمان خدا است.

پس از آن به این نکته می‌پردازد که: اگر کسانی سرپیچی کنند و با دستورات پیامبرﷺ به مخالفت برخیزند مسئولیتی در برابر اعمال آنها ندارد و موظف نیست به حکم اجبار آنها را از هر خلافکاری باز دارد، وظیفهٔ او تبلیغ رسالت و امر به معروف و نهی از منکر و راهنمائی افراد گمراه و بی‌خبر است، لذا می‌فرماید: «کسی که سرپیچی کند تو در برابر او مسئولیتی نداری» ﴿**وَ مَنْ تَوَلّٰى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً**﴾.

باید توجه داشت «**حَفِیظ**» از این نظر که صفت مشبهه است و معنی ثبات و دوام را می‌رساند با «**حافظ**» که اسم فاعل است تفاوت دارد، بنابراین «**حفیظ**» به معنی کسی است که به طور مداوم مراقب حفظ چیزی می‌باشد، در نتیجه مفهوم آیه چنین می‌شود: مسئولیت پیامبرﷺ مسئولیت رهبری، هدایت و دعوت به سوی حق و مبارزهٔ با فساد است.

ولی اگر افرادی اصرار در پیمودن راه خلاف داشته باشند، پیامبرﷺ **نه** در مقابل انحراف‌های آنها مسئولیتی دارد که در همه جا حاضر و ناظر باشد، و جلو هر گونه گناه و معصیتی را با زور و اجبار بگیرد، و **نه** از طرق عادی قدرت بر چنین چیزی را می‌تواند داشته باشد.

بنابراین، در حوادثی مانند **جنگ احد** ـ که شاید آیه ناظر به آن هم باشد ـ پیامبرﷺ وظیفه داشته است از نظر فنون جنگی حداکثر دقت و مراقبت را در طرح نقشهٔ جنگ و حفاظت مسلمانان از شرّ دشمن به خرج دهد، و مسلماً

اطاعت از پیامبرﷺ در این دستورات اطاعت خدا بوده.

ولی اگر کسانی دستور پیامبرﷺ را زیر پا گذاشتند و به همان دلیل گرفتار شکست شدند، مسئولیت آن متوجه خود آنها است، نه پیامبرﷺ.

باید توجه داشت این آیه یکی از روشن‌ترین آیات قرآن است که دلیل بر **حجیت سنت پیامبرﷺ و قبول احادیث او** می‌باشد، لذا کسی نمی‌تواند بگوید: قرآن را قبول دارم ولی حدیث و سنت پیغمبرﷺ را قبول ندارم؛ چرا که آیهٔ فوق صریحاً می‌گوید: «اطاعت از حدیث و سنت پیامبرﷺ اطاعت فرمان خدا است».

و هنگامی که می‌بینیم پیامبرﷺ طبق «**حدیث ثقلین**» ـ که در منابع معروف اسلامی اعم از منابع اهل تسنن و شیعه، آمده ـ صریحاً احادیث اهل بیت علیهم‌السلام را سند و حجت شمرده است، می‌یابیم که: اطاعت از فرمان اهل بیت علیهم‌السلام نیز از اطاعت فرمان خدا جدا نیست، و کسی نمی‌تواند بگوید: من قرآن را می‌پذیرم ولی احادیث اهل بیت علیهم‌السلام را نمی‌پذیرم؛ زیرا این سخن بر ضد آیهٔ فوق و آیات مشابه آن است.

به همین دلیل، در روایات متعددی که در تفسیر «**برهان**» ذیل آیهٔ مورد بحث وارد شده، می‌خوانیم:

خداوند طبق آیهٔ فوق حق امر و نهی به پیامبرﷺ خود داده و پیامبرﷺ نیز چنین حقی را به علی علیه‌السلام و ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام داده است، لذا مردم موظفند از امر و نهی آنها سر باز نزنند؛ زیرا امر و نهی آنها همواره از طرف خدا است نه از خودشان.[1]

* * *

سپس در آیهٔ دوم اشاره به وضع جمعی از منافقان و یا افراد ضعیف الایمان

---

۱ ـ تفسیر «**برهان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۹۶.

کرده که: آنها هنگامی که در صف مسلمانان در کنار پیغمبرﷺ قرار می‌گیرند، برای حفظ منافع و یا دفع ضرر از خویش، با دیگران هم صدا شده و اظهار اطاعت فرمان پیامبرﷺ می‌کنند، و می‌گویند: با جان و دل حاضریم از او پیروی کنیم.

اما هنگامی که از خدمت پیامبرﷺ خارج شدند، گفته‌ها و پیمان‌های خویش را به دست فراموشی می‌سپارند و در جلسات شبانه تصمیم‌هائی بر ضد سخنان پیغمبرﷺ می‌گیرند، آری می‌فرماید: «آنها در حضور تو می‌گویند: فرمانبرداریم، اما هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند، جمعی از آنها جلسات شبانهٔ سرّی بر ضدّ تو تشکیل می‌دهند و تصمیم‌هائی جز آنچه تو می‌گوئی می‌گیرند» **﴿وَ يَقُولُونَ طاعَةٌ فَإِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ﴾**.

از این جمله استفاده می‌شود: منافقان در زمان پیامبرﷺ بی‌کار نمی‌نشستند و با اجتماعات شبانهٔ خود، و مشورت با یکدیگر نقشه‌هائی برای کارشکنی در برنامه‌های پیغمبرﷺ طرح می‌نمودند.

و می‌افزاید: «خداوند آنچه را که در این جلسات به تصویب می‌رسانند ثبت می‌کند» **﴿وَ اللَّهُ يَكْتُبُ ما يُبَيِّتُونَ﴾**.

ولی خداوند به پیغمبرش دستور می‌دهد که: از آنها روی بگرداند و از نقشه‌های آنها وحشت نکند و هیچ گاه آنها را تکیه گاه در برنامه‌های خود قرار ندهد، تنها بر خدا تکیه کند خدائی که بهترین یار، مددکار و مدافع است، می‌فرماید: «بنابراین، از آنها اعراض کن و بر خدا توکل نما و همین کافی است که خداوند یار و مدافع باشد» **﴿فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلاً﴾**.

و بدین ترتیب، رسول خداﷺ از داشتن جلسات سرّی منافقان اطلاع یافت و طبعاً می‌دانست در این جلسات نسبت به چه امری تصمیم‌گیری می‌شود.

﴿۸۲﴾ أَ فَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاٰفاً كَثِيراً

ترجمه:

۸۲ ـ آیا دربارهٔ قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.

تفسیر:

سند زنده‌ای بر اعجاز قرآن

به دنبال نکوهش‌هائی که در آیات قبل، از منافقان به عمل آمد، در اینجا به آنها و همهٔ کسانی که در حقانیت قرآن مجید شک و تردید دارند اشاره کرده، می‌فرماید: «آیا آنها دربارهٔ وضع خاص این قرآن اندیشه نمی‌کنند و نتایج آن را بررسی نمی‌نمایند این قرآن اگر از ناحیهٔ غیر خدا نازل شده بود حتماً تناقض‌ها و اختلاف‌های فراوانی در آن می‌یافتند» ﴿**أَ فَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاٰفاً كَثِيراً**﴾.

اکنون که در آن هیچگونه اختلاف و تناقض نیست باید بدانند از طرف خداوند نازل شده است.

«**تَدَبُّر**» در اصل، از مادهٔ «**دَبر**» (بر وزن ابر) به معنی پشت سر و عاقبت چیزی است، بنابراین «**تدبّر**» یعنی بررسی نتایج، عواقب و پشت و روی چیزی می‌باشد، و تفاوت آن با «**تفکّر**»، این است که: «**تفکّر**» مربوط به بررسی علل و خصوصیات یک موجود است، اما «**تدبّر**» مربوط به بررسی عواقب و نتایج آن

است، از آیهٔ فوق **چند مطلب** استفاده می‌شود:

۱ ـ مردم موظفند دربارهٔ اصول دین و مسائلی همانند صدق دعوی پیامبرﷺ و حقانیت قرآن مطالعه و بررسی کنند و از تقلید و قضاوت‌های کورکورانه بپرهیزند.

۲ ـ قرآن ـ بر خلاف آنچه بعضی می‌پندارند ـ برای همه قابل درک و فهم است؛ زیرا اگر قابل درک و فهم نبود دستور به «**تدبر**» در آن داده نمی‌شد.

۳ ـ یکی از دلائل حقانیت قرآن و این که از طرف خدا نازل شده این است که در سراسر آن تضاد و اختلاف نیست برای روشن شدن این حقیقت به توضیح زیر توجه فرمائید:

«روحیات هر انسانی دائماً در تغییر است، قانون تکامل در شرائط عادی در صورتی که وضع استثنائی به وجود نیاید، انسان، روحیات و افکار او را هم در بر می‌گیرد و دائماً با گذشت روز و ماه و سال، زبان و فکر و سخنان انسان‌ها را دگرگون می‌سازد، اگر با دقت نگاه کنیم هرگز نوشته‌های یک نفر نویسنده در طی مدتی یکسان نیست، بلکه آغاز و انجام یک کتاب نیز تفاوت دارد، مخصوصاً اگر کسی در کوران حوادث بزر قرار گرفته باشد، حوادثی که پایهٔ یک انقلاب فکری، اجتماعی و عقیده‌ای همه جانبه را پی‌ریزی کند.

او هر قدر بخواهد سخنان خود را یکسان، یکنواخت و عطف به سابق تحویل دهد قادر نیست، به خصوص اگر درس‌نخوانده و پرورش یافتهٔ یک محیط کاملاً عقب افتاده باشد.

اما قرآن که در مدت ۲۳ سال بر طبق احتیاجات و نیازمندی‌های تربیتی مردم در شرائط و ظروف کاملاً مختلف نازل شده، کتابی است که دربارهٔ موضوعات کاملاً متنوع سخن می‌گوید و مانند کتاب‌های معمولی که تنها یک

بحث اجتماعی، یا سیاسی، یا فلسفی، یا حقوقی و یا تاریخی را تعقیب می‌کند نیست، **بلکه:**

گاهی دربارهٔ توحید و اسرار آفرینش.

زمانی دربارهٔ احکام و قوانین و آداب و سنن.

وقت دیگر دربارهٔ امت‌های پیشین و سرگذشت تکان‌دهندهٔ آنان.

و زمانی دربارهٔ مواعظ، نصایح، عبادات و رابطهٔ بندگان با خدا سخن می‌گوید، و به گفتهٔ دکتر «**گوستاو لبون**»:

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان منحصر به تعالیم و دستورهای مذهبی نیست، بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج است.

چنین کتابی با این مشخصات، عادتاً ممکن نیست خالی از تضاد، تناقض، پراکنده‌گوئی و نوسان‌های زیاد باشد.

اما هنگامی که می‌بینیم باتمام این جهات همهٔ آیات آن هماهنگ، خالی از هر گونه تضاد و اختلاف و ناموزونی است، به خوبی می‌توانیم حدس بزنیم که این کتاب زائیدهٔ افکار انسان‌ها نیست، بلکه از ناحیهٔ خداوند است، چنان که خود قرآن این حقیقت را در آیهٔ فوق بیان کرده است».[1]

* * *

۱ ـ از کتاب «**قرآن و آخرین پیامبر**»، صفحهٔ ۳۰۹.

﴿۸۳﴾ وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰانَ إِلاّٰ قَلِيلاً

ترجمه:

۸۳ ـ و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، (بدون تحقیق،) آن را شایع می‌سازند؛ در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان ـ که قدرت تشخیص کافی دارند ـ باز می‌گرداندند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز عدهٔ کمی، همگی از شیطان پیروی می‌کردید (و گمراه می‌شدید).

تفسیر:

پخش شایعات

در این آیه، به یکی دیگر از اعمال نادرست منافقان و یا افراد ضعیف الایمان اشاره کرده، می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که هنگامی که اخباری مربوط به پیروزی و یا شکست مسلمانان به آنان برسد، بدون تحقیق، آن را همه جا پخش می‌کنند» ﴿وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ﴾.

و بسیار می‌شود که این اخبار، بی‌اساس بوده و از طرف دشمنان به منظورهای خاصی جعل شده و اشاعهٔ آن به زیان مسلمانان تمام می‌گردد.

در حالی که وظیفه دارند این گونه اخبار را قبل از هر کس با رهبران و پیشوایانشان در میان بگذارند و از اطلاعات وسیع و فکر عمیق آنها استفاده کنند و بدون جهت نه مسلمانان را گرفتار عواقب غرور ناشی از پیروزی‌های خیالی

کنند، و نه روحیهٔ آنها را به خاطر شایعات دروغین مربوط به شکست تضعیف نمایند، می‌فرماید: «اگر آن را به پیامبر و مسئولان امر (که قدرت تشخیص دارند) ارجاع می‌دادند، آنها از ریشه‌های ماجرا مطلع می‌شدند» ﴿**وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ**﴾.

«**يَسْتَنْبِطُونَهُ**» در اصل، از مادهٔ «**نَبَط**» (بر وزن فقط) و به معنی نخستین آبی است که از چاه می‌کشند و از اعماق زمین استخراج می‌گردد، و به همین جهت استفاده کردن هر حقیقتی از دلائل و شواهد مختلف و استخراج آن از مدارک موجود، «**استنباط**» نامیده می‌شود، خواه در مسائل فقهی باشد یا در مسائل فلسفی، سیاسی و علمی.

منظور از **أُولِي الأَمر**: «صاحبان فرمان» در اینجا کسانی هستند که قدرت تشخیص و احاطهٔ کافی به مسائل مختلف دارند، و می‌توانند «**حقایق**» را از «**شایعات بی‌اساس**» و مطالب راستین را از نادرست برای مردم روشن سازند، که در درجهٔ اول پیغمبرﷺ، ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام جانشینان او و در درجهٔ بعد دانشمندانی هستند که در این گونه مسائل صاحب نظرند.

چنان که در تفسیر «**نور الثقلین**» از امام باقر علیه‌السلام در ذیل این آیه نقل شده که فرمود: **هُمُ الأَئِمَّةُ**: یعنی «منظور از این آیه ائمهٔ اهل بیتند».[1]

و به این مضمون روایات دیگری نیز نقل شده است.

ممکن است به این گونه روایات ایراد کنند، که پیامبرﷺ در زمان نزول آیه بوده است، ولی امامان اهل بیت علیهم‌السلام، مخصوصاً با منصب امامت، وجود نداشتند

---

۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۲۳، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۳، صفحات ۲۸۴ و ۲۹۵ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲۷، صفحهٔ ۲۰۰، چاپ آل البیت ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۶۰، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۶، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم.

که به آنها ارجاع شود.

پاسخ این ایراد روشن است؛ زیرا این آیه مخصوص زمان پیامبرﷺ نیست، بلکه یک قانون کلّی برای تمام قرون و اعصار در برابر شایعاتی است که دشمنان یا مسلمانان نادان در میان مسلمانان پخش می‌کنند.

سپس در پایان آیه به این حقیقت اشاره می‌کند، اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمی‌شد و به وسیلهٔ راهنمائی‌های پروردگار از چنگال این گونه شایعات و عواقب وخیم آن نجات نمی‌یافتید، بسیاری از شما در راه‌های شیطانی گام می‌نهادید و تنها عدهٔ کمی بودند که می‌توانستند خود را از پیروی شیطان بر کنار دارند، لذا می‌فرماید: «اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، همگی جز عدهٔ کمی از شیطان پیروی می‌کردید» ﴿**وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰانَ إِلاّٰ قَلِيلاً**﴾.

یعنی تنها پیامبرﷺ و صاحب‌نظران و دانشمندان موشکاف و باریک‌بینند که می‌توانند خود را از وساوس شایعات و شایعه‌سازان برکنار دارند، و اما اکثریت اجتماع اگر از رهبری صحیحی محروم بمانند، گرفتار عواقب دردناک شایعه‌سازی‌ها و نشر شایعات خواهند شد.[1]

* * *

نکته:

زیان‌های شایعه‌سازی و نشر شایعات

از بلاهای بزرگی که دامنگیر جوامع مختلف می‌شود و روح اجتماعی، تفاهم و همکاری را در میان آنها می‌کشد، مسألهٔ شایعه‌سازی و نشر شایعات

---

۱ ـ از آنچه گفتیم روشن می‌شود که «**إِلاّٰ قَلِيلاً**» استثناء از ضمیر «**اتَّبَعْتُم**» است و هیچ گونه تقدیم و تأخیری در آیه نیست (دقت کنید).

است، به طوری که گاه یک نفر منافق مطلب نادرستی جعل می‌کند و آن را به چند نفر می‌گوید، پس از آن افرادی بدون تحقیق در نشر آن می‌کوشند، و شاید شاخ و بر هائی هم از خودشان بر آن می‌افزایند، و بر اثر آن مقدار قابل توجهی از نیرو، فکر و وقت مردم را مشغول ساخته و اضطراب و نگرانی در مردم ایجاد می‌کنند.

بسیار می‌شود که شایعات، اعتماد عمومی را متزلزل می‌سازد و افراد جامعه را در انجام کارهای لازم سست و مردّد می‌نماید.

گرچه اجتماعاتی که در فشار و خفقان قرار دارند گاهی شایعه‌سازی و نشر شایعات را به عنوان یک نوع مبارزه و یا انتقامجوئی تعقیب می‌کنند.

ولی برای اجتماعات سالم نشر شایعات زیان‌های فراوانی به بار می‌آورد و اگر این شایعات پیرامون افراد لایق، مثبت و مفید باشد، آنها را در خدمات خود دلسرد می‌نماید، گاهی حیثیت چندین ساله آنها را بر باد می‌دهد و مردم را از فوائد وجود آنان محروم می‌سازد.

به همین دلیل، اسلام صریحاً هم با «**شایعه‌سازی**» مبارزه کرده و جعل، دروغ و تهمت را ممنوع می‌شمارد و هم با «**نشر شایعات**»، و آیهٔ فوق نمونه‌ای از آن است.

* * *

﴿۸۴﴾ فَقٰاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لاٰ تُكَلَّفُ إِلاّٰ نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللّٰهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْكِيلاً

ترجمه:

۸۴ ـ در راه خدا پیکار کن! تنها مسئول وظیفهٔ خود هستی! و مؤمنان را (بر این کار،) تشویق نما؛ امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند (حتی اگر تنها خودت به میدان بروی)! و خداوند قدرتش بیشتر، و مجازاتش دردناک‌تر است.

شأن نزول:

در تفسیر «**مجمع البیان**»، «**قرطبی**» و «**روح المعانی**» دربارهٔ شأن نزول این آیه چنین آمده است: هنگامی که «**ابوسفیان**» و لشکر قریش پیروزمندانه از میدان **اُحد** بازگشتند، «**ابوسفیان**» با پیامبرﷺ قرار گذاشت که در موسم **بدر صغریٰ** (یعنی بازاری که در ماه ذی القعده در سرزمین **بدر** تشکیل می‌شد) بار دیگر رو به رو شوند.

هنگامی که موعد مقرر فرا رسید، پیامبرﷺ مسلمانان را دعوت به حرکت به محل مزبور کرد.

ولی جمعی از مسلمانان که خاطرهٔ تلخ شکست **اُحد** را فراموش نکرده بودند، شدیداً از حرکت خودداری می‌نمودند، آیهٔ فوق نازل شد و پیامبرﷺ مسلمانان را مجدداً دعوت به حرکت نمود.

در این موقع تنها هفتاد نفر در رکاب پیغمبرﷺ در محل مزبور حاضر شدند، ولی «**ابوسفیان**» (بر اثر وحشتی که از رو به رو شدن با سپاه اسلام داشت)

از حضور در آنجا خودداری کرد و پیامبرﷺ با همراهان سالم به «**مدینه**» بازگشتند.[۱]

تفسیر:

هر کس مسئول وظیفهٔ خویش است

به دنبال آیات مربوط به جهاد، دستور فوق‌العاده‌ای در این آیه به پیامبرﷺ داده شده است که: او موظف است به تنهائی در برابر دشمن بایستد، حتی اگر هیچ کس همراه او گام به میدان نگذارد!؛ زیرا او تنها مسئول وظیفهٔ خویش است، و در برابر سایر مردم تکلیفی جز تشویق و دعوت به جهاد ندارد، می‌فرماید: «در راه خدا پیکار کن، تو تنها مسئول وظیفهٔ خود هستی و مؤمنان را بر این کار تشویق نما» ﴿**فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لاٰ تُكَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَكَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ**﴾.

در حقیقت آیه، یک دستور مهم اجتماعی را ـ مخصوصاً دربارهٔ رهبران ـ در بر دارد، و آن این که: آنها باید آن قدر در کار خود مصمّم، ثابت‌قدم و قاطع باشند که حتی اگر هیچ کس دعوت آنها را «**لبیک**» نگوید، دست از تعقیب هدف مقدس خویش بر ندارند و در عین دعوت دیگران به انجام وظیفه، برنامه‌های خود را منوط به اجابت دیگران نشمرند.

و هیچ رهبری تا چنین آمادگی نداشته باشد قادر به انجام رهبری و پیشبرد اهداف خود نیست، مخصوصاً رهبران الهی که تکیه‌گاه اصلی آنها خدا است، خدائی که سرچشمهٔ تمام نیروها و قدرت‌ها است.

لذا به دنبال این دستور می‌فرماید: «امید است خداوند با کوشش‌ها و

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۴۵، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۹۳، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

تلاش‌های تو، حتی اگر تنها بوده باشی، از قدرت و نیروی دشمنان جلوگیری کند؛ زیرا قدرت او ما فوق قدرت‌ها و مجازات او مافوق مجازات‌ها است» ﴿عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللّٰهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْكِيلاً﴾.[1]

* * *

نکته:

معنی «عَسیٰ» و «لَعَلَّ» در کلام خدا

کلمهٔ «**عَسیٰ**» در لغت عرب به معنی «**شاید**» و آمیخته با معنی تردید است و «**لَعَلَّ**» به معنی امیدواری و انتظار در مورد اموری است که اطمینان به وجود آن در آینده نمی‌باشد ولی احتمال وجود دارد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که: به کار بردن این گونه کلمات در لابلای سخنان انسان‌ها کاملاً طبیعی است؛ زیرا انسان از همهٔ مسائل آگاه نیست.

به علاوه قدرت او محدود است و قادر به انجام هر چه می‌خواهد نمی‌باشد، اما خداوندی که از گذشته، آینده و حال کاملاً با خبر است و قدرت بر انجام آنچه می‌خواهد دارد، به کار بردن این گونه کلمات که دلیل بر «**جهل**» و یا «**عدم قدرت**» است دربارهٔ او چگونه تصور می‌شود؟

به همین جهت بسیاری از دانشمندان معتقدند: این گونه کلمات، هنگامی که در کلام خداوند به کار رود، معنی اصلی خود را از دست می‌دهد، و معانی جدیدی پیدا می‌کند، مثلاً «**عَسیٰ**» به معنی «**وعده**» و «**لَعَلَّ**» به معنی «**طلب**» است.

---

۱ ـ «**بَأس**» در لغت، به معنی قوت، استحکام و شجاعت است.
«**تَنْکِیل**» از مادهٔ «**نُکُول**» به معنی امتناع کردن از روی ترس است و در اصل، از «**نَکْل**» (بر وزن اکل) به معنی لجام حیوان گرفته شده، بنابراین، «**تَنْکِیل**» که مصدر باب تفعیل است به معنی انجام کاری است که طرف با مشاهدهٔ آن، از خلافکاری برگردد و این همان مجازات است که **هم** باعث عبرت ستمکار، و **هم** باعث عبرت دیگران می‌شود.

ولی حق این است که: این کلمات در کلام خداوند نیز، همان معنی اصلی خود را دارد و لازمهٔ آن جهل و عدم قدرت نیست، بلکه این کلمات، معمولاً در جائی به کار می‌رود که برای رسیدن به هدف، مقدمات متعددی لازم است، یعنی هنگامی که یک یا چند قسمت از این مقدمات حاصل شود هرگز نمی‌توان حکم قطعی به وجود آن هدف کرد، بلکه باید به صورت یک حکم احتمالی بیان شود، مثلاً قرآن مجید می‌گوید:

وَ اِذٰا قُرِءَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ:

«هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش کنید و خاموش باشید امید است مشمول رحمت خداوند شوید».[1]

روشن است تنها با گوش دادن آیات قرآن انسان مشمول رحمت خداوند نمی‌شود، بلکه این یکی از مقدمات است و مقدمات دیگر آن فهم و درک آیات، و سپس به کار بردن دستوراتی است که در آنها آمده، لذا در این گونه موارد نمی‌توان تنها با وجود یک مقدمه، حکم قطعی به حصول نتیجه کرد، بلکه باید به صورت یک حکم احتمالی بیان گردد.

به عبارت دیگر این گونه تعبیرات در کلام الهی یک نوع بیدارباش و توجه دادن شنونده به این است که غیر از این مقدمه شرائط و مقدمات دیگری نیز برای رسیدن به مقصد لازم است، فی المثل برای درک رحمت خدا غیر از گوش فرا دادن به قرآن، عمل به آن هم لازم است.

دربارهٔ آیهٔ مورد بحث، این سخن نیز کاملاً مصداق دارد؛ زیرا از بین رفتن قدرت کافران تنها با دعوت مؤمنان و تشویق آنها به جهاد نیست، بلکه به دنبال آن، اجرای برنامه‌های دیگر جهاد لازم است تا هدف نهائی را تحقق بخشد.

---

۱ ـ اعراف، آیهٔ ۲۰۴.

بنابراین هیچ لزومی ندارد که این گونه کلمات را هنگامی که در کلام خدا به کار می‌رود از معنی حقیقی منصرف نمائیم.[۱]

* * *

۱ ـ «**راغب**» در کتاب «**مفردات**» احتمال دیگری در تفسیر این گونه کلمات (عسیٰ و مانند آن) ذکر کرده است و آن این که:
این تعبیرات برای امیدواری دادن به مخاطب و شنونده است، نه این که امیدواری گوینده را بیان کند، و به عبارت روشن‌تر: هنگامی که خداوند می‌گوید: «**عَسیٰ و لَعَلَّ**» معنی آن «**امیدوارم**» نیست، بلکه معنی آن «**امیدوار باشید**» می‌باشد.

﴿۸۵﴾ مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصيبٌ مِنْهٰا وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهٰا وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقيتاً

ترجمه:

۸۵ ـ کسی که شفاعت (تشویق و کمک) به کار نیکی کند، نصیبی از آن برای او خواهد بود؛ و کسی که شفاعت (تشویق و کمک) به کار بدی کند، سهمی از آن خواهد داشت. و خداوند حسابرس و نگهدار هر چیز است.

تفسیر:

نتیجهٔ تشویق کار نیک یا بد

همان طور که در تفسیر آیهٔ قبل اشاره شد، قرآن می‌گوید: هر کسی در درجهٔ اول مسئول کار خویش است، نه مسئول کار دیگران، اما برای این که از این مطلب سوء استفاده نشود، در این آیه می‌فرماید: درست است که هر کسی مسئول کارهای خود می‌باشد ولی «هر انسانی که دیگری را به کار نیک وادارد سهمی از آن خواهد داشت، و هر کسی دیگری را به کار بدی دعوت کند بهره‌ای از آن خواهد داشت» ﴿**مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصيبٌ مِنْهٰا وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهٰا**﴾.

بنابراین، مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش به آن معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم بپوشد و روح اجتماعی اسلام را تبدیل به فردگرائی و بیگانگی از اجتماع کند، و در لاک خود فرو رود، بلکه موظف است به کار خوب تشویق و از کار بد منع نماید.

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند توانا است و اعمال شما را حفظ و محاسبه کرده و در برابر حسنات و سیئات پاداش مناسب خواهد داد» ﴿**وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقيتاً**﴾.

باید توجه داشت: «**مُقِیت**» در اصل، از مادهٔ «**قُوْت**» به معنی غذائی است که جان انسان را حفظ می‌کند، بنابراین «**مقیت**» که اسم فاعل از باب افعال است به معنی کسی است که قُوت دیگری را می‌پردازد و از آنجا که چنین کسی حافظ حیات او است، کلمهٔ «مقیت» به معنی «**حافظ**» نیز به کار رفته.

و نیز شخصی که **قُوت** می‌دهد، حتماً توانائی بر این کار دارد، به همین جهت این کلمه به معنی «**مقتدر**» نیز آمده و چنین کسی مسلماً حساب زیردستان خود را دارد، **به همین** دلیل، به معنی «**حسیب**» نیز آمده است و در آیهٔ فوق، تمام این معانی ممکن است از کلمهٔ «**مقیت**» اراده شود.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ *شفاعت در این آیه*

کلمهٔ «**شفاعت**» در اصل، از مادهٔ «**شَفع**» (بر وزن نفع) به معنی جفت است بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می‌شود، منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسألهٔ راهنمائی و ارشاد و هدایت است (مانند آیهٔ فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می‌دهد (و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است).

ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد، به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارا هستند.

به عبارت دیگر، شفاعت **گاهی** قبل از انجام عمل است که به معنی

راهنمائی است.

و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می‌باشد و هر دو مصداقِ ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است.

ضمناً باید توجه داشت آیه اگر چه یک مفهوم کلی را در بر دارد و هر گونه دعوت به کار نیک و بد را شامل می‌شود، اما چون در زمینهٔ آیات جهاد وارد شده «**شفاعت حسنه**» اشاره به تشویق پیامبرﷺ به جهاد، و «**شفاعت سیئه**» اشاره به تشویق منافقان به عدم جهاد است که هر کدام سهمی از نتیجهٔ این کار را خواهند برد.

در ضمن تعبیر به «**شفاعت**» در این مورد، که سخن از رهبری (رهبری به سوی نیکی‌ها یا بدی‌ها) در میان می‌باشد، ممکن است اشاره به این نکته بوده باشد که سخنان رهبر (اعم از رهبران خیر و شرّ) در صورتی در دیگران نفوذ خواهد کرد که آنها برای خود امتیازی بر دیگران قائل نباشند، بلکه خود را هم‌دوش، هم‌ردیف و جفت آنها قرار دهند و این مسأله‌ای است که در پیشبرد هدف‌های اجتماعی فوق العاده مؤثر است.

و اگر در چندین مورد از آیات قرآن در سوره‌های «**شعراء**»، «**اعراف**»، «**هود**»، «**نمل**» و «**عنکبوت**» می‌بینیم به هنگام تعبیر از پیامبران و رسولان الهی که برای هدایت و رهبری امت‌ها فرستاده شدند، تعبیر به «**اخوهم**» یا «**اخاهم**» (برادر آن جمعیت) شده نیز اشاره به همین نکته می‌باشد.[1]

* * *

۱ ـ اعراف، آیات ۶۵، ۷۳ و ۸۵ ـ هود، آیات ۵۰، ۶۱ و ۸۴ ـ شعراء، آیات ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۴۲ و ۱۶۱ ـ نمل، آیهٔ ۴۵ ـ عنکبوت، آیهٔ ۳۶.

۲ ـ منظور از نصیب و کفل

نکتهٔ دیگر این که قرآن در مورد تشویق به کار نیک (شفاعت حسنه) می‌گوید، «**نصیبی**» از آن به تشویق‌کننده می‌رسد، در حالی که در مورد «شفاعت سیئه» می‌گوید: «**کفلی**» از آن به آنها می‌رسد. و این اختلاف تعبیر به خاطر آن است که «**نصیب**» به معنی بهرهٔ وافر از امور مفید و سودمند است و «**کفل**» به معنی سهم از چیزهای پست و بد است.[۱]

* * *

۳ ـ یک برنامهٔ مهم اسلامی

آیهٔ فوق یکی از برنامه‌ها و دستورات اصیل اسلام در مسائل اجتماع را اعلام می‌دارد و تصریح می‌کند: مردم در آثار و پیامدهای اعمال یکدیگر از طریق شفاعت، تشویق و راهنمائی شریکند.

بنابراین، هر گاه سخن، یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک، یا بد شود، تشویق‌کننده سهم قابل توجهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون این که چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده:

مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهیٰ عَنْ مُنْکَرٍ أَوْ دَلَّ عَلیٰ خَیْرٍ أَوْ أَشٰارَ بِهِ فَهُوَ شَرِیْکٌ وَ مَنْ أَمَرَ بِسُوءٍ أَوْ دَلَّ عَلَیْهِ أَوْ أَشٰارَ بِهِ فَهُوَ شَرِیْکٌ:

«هر کس به کار نیکی امر، یا نهی از منکری کند و یا مردم را راهنمائی به عمل خیری نماید، و یا به نحوی موجبات تشویق آنها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است، و همچنین هر کس دعوت به کار بد یا راهنمائی و تشویق

---

۱ ـ «**کِفل**» (بر وزن طفل) در اصل، به معنی قسمت عقب پشت حیوان است که سوار شدن بر آن ناراحت کننده می‌باشد، و به همین جهت، هر گونه گناه و سهم بد را «**کِفل**» می‌گویند و نیز به کاری که سنگینی و زحمت داشته باشد «**کفالت**» گفته می‌شود.

به آن نماید، او نیز شریک است».[۱]

در این حدیث، سه مرحله برای دعوت اشخاص به کار خوب و بد ذکر شده، مرحلهٔ **امر**، مرحلهٔ **دلالت** و مرحلهٔ **اشاره** که به ترتیب مرحلهٔ قوی و متوسط و ضعیف است.

به این ترتیب، هر گونه دخالت در وادار کردن دیگری به کار نیک و بد، سبب می‌شود که به همان نسبت در محصول و برداشت آن سهیم باشد.

مطابق این منطق اسلامی، تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند، بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن از وسائل مختلف تبلیغاتی، و یا آماده ساختن زمینه‌ها، و حتی گفتن یک کلمهٔ کوچک تشویق‌آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیمند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی‌ها از چنین برنامه‌هائی استفاده می‌نمایند از آن سهم دارند.

از پاره‌ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین بر می‌آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیئه، دعای نیک، یا بد در حق کسی کردن است که یک نوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می‌شود.

از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل شده:

مَنْ دَعٰا لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ أُسْتُجِيْبَ لَهُ وَ قٰالَ لَهُ الْمَلَكُ فَلَكَ مِثْلاٰهُ فَذٰلِكَ النَّصِيْبُ:

«کسی که برای برادر مسلمانش در پشت سر او دعا کند به اجابت می‌رسد و فرشتهٔ پروردگار به او می‌گوید: دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود، و منظور از

---

۱ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۶، صفحهٔ ۱۲۴، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۹۷، صفحهٔ ۷۶ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۷۵، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۲۴، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**خصال شیخ صدوق**»، صفحهٔ ۱۳۸، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم.

نصیب در آیه همین است».[۱]

و این تفسیر، با تفسیر سابق منافاتی ندارد، بلکه توسعه‌ای در معنی شفاعت است، یعنی هر مسلمانی هر نوع کمک به دیگری کند، **خواه** از طریق دعوت و تشویق به نیکی، **یا** از راه دعا در پیشگاه خدا و **یا** به هر وسیلهٔ دیگری باشد، در نتیجهٔ آن سهیم خواهد بود.

این برنامهٔ اسلامی، روح اجتماعی بودن و عدم توقف در مرحلهٔ فردیت را در مسلمانان زنده نگه می‌دارد و این حقیقت را اثبات می‌کند که:

انسان با توجه به دیگران و گام برداشتن در مسیر منافع آنان هرگز عقب نمی‌ماند و منافع فردی او به خطر نخواهد افتاد، بلکه در نتایج آنها سهیم خواهد بود.

* * *

۱ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۷۶، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ تفسیر «**جوامع الجامع**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۲۴، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق ـ تفسیر «**الأصفی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۲۶، انتشارات دفتر تبلیغات، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

﴿۸۶﴾ وَ إِذٰا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً

ترجمه:

۸۶ ـ هر گاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید؛ یا (لااقل) به همان گونه پاسخ گوئید! خداوند حساب همه چیز را دارد.

تفسیر:

هر گونه محبتی را پاسخ گوئید

گرچه بعضی از مفسران معتقدند: پیوند و ارتباط این آیه با آیات قبل، از این نظر است که در آیات گذشته بحث‌هائی پیرامون جهاد بود و در این آیه دستور می‌دهد که اگر دشمنان از درِ دوستی و صلح در آیند، شما نیز پاسخ مناسب دهید، ولی روشن است: این پیوند، مانع از آن نیست که یک حکم کلّی و عمومی در زمینهٔ تمام تحیت‌ها و اظهار محبت‌هائی که از طرف افراد مختلف می‌شود، بوده باشد.

این آیه در آغاز می‌فرماید: «هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را به طرز بهتر بدهید و یا لااقل به طور مساوی پاسخ گوئید» ﴿**وَ إِذٰا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا**﴾.

«**تحیّت**» در لغت، از مادهٔ «**حیات**» و به معنی دعا برای حیات دیگری کردن است، **خواه** این دعا به صورت **سَلاٰمٌ عَلَيْكَ**: «خداوند تو را به سلامت دارد» باشد و یا **حَيّاٰكَ اللّٰهُ**: «خداوند تو را زنده بدارد» و **یا** مانند آن.

ولی معمولاً از این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد به وسیلهٔ سخن، با یکدیگر می‌نمایند شامل می‌شود که روشن‌ترین مصداق آن، همان موضوع **سلام کردن** است.

گر چه از پاره‌ای از روایات، همچنین تفاسیر، استفاده می‌شود: اظهار محبت‌های عملی نیز در مفهوم «**تحیّت**» داخل است، در تفسیر «**علی بن ابراهیم**» از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین نقل شده:

اَلْمُرادُ بِالتَّحِیَّةِ فِی الآیَةِ اَلسَّلامُ وَ غَیْرُهُ مِنَ الْبِرِّ: «منظور از تحیت در آیه، سلام و هر گونه نیکی کردن است».[1]

و نیز در روایتی در کتاب «**مناقب**» چنین آمده: «کنیزی یک شاخهٔ گل خدمت امام حسن علیه السلام هدیه کرد، امام علیه السلام در مقابل آن وی را آزاد ساخت، و هنگامی که از علت این کار سوال کردند، فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته آنجا که می‌فرماید:

«**وَ إِذٰا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا**» و سپس اضافه فرمود: تحیت بهتر، همان آزاد کردن او است»![2]

و به این ترتیب، آیه یک حکم کلّی دربارهٔ پاسخ‌گوئی به هر نوع اظهار محبتی، اعم از لفظی و عملی می‌باشد.

و در پایان آیه، برای این که: مردم بدانند چگونگی «**تحیّت‌ها**» و «**پاسخ‌ها**»

---

۱ ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۴۵، مؤسسهٔ دار الکتاب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**مستدرک**»، جلد ۸، صفحهٔ ۳۵۹، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۳، صفحهٔ ۷ و جلد ۸۱، صفحهٔ ۲۷۳ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۴۸، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۲۴، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۲ ـ «**مناقب آل ابی طالب**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۸۳، مطبعة محمّد کاظم الحیدری نجف، ۱۳۷۶ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۴۳، صفحهٔ ۳۴۳ و جلد ۴۴، صفحهٔ ۱۹۵ ـ «**کشف الغمة**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۱، مکتبة بنی هاشم تبریز، ۱۳۸۱ هـ ق (در بعضی از این کتب، این حدیث از امام حسین علیه السلام نقل شده است).

و برتری یا مساوات آنها، در هر حدّ و مرحله‌ای، بر خداوند پوشیده و پنهان نیست می‌فرماید: «خداوند حساب همه چیز را دارد» ﴿**إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً**﴾.

* * *

نکته:

«سلام»، تحیت بزرگ اسلامی

تا آنجا که می‌دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می‌رسند برای اظهار محبت به یکدیگر، نوعی تحیت دارند که:

گاهی جنبهٔ لفظی دارد.

و گاهی به صورت عملی است که رمز تحیت می‌باشد.

در اسلام نیز «**سلام**» یکی از روشن‌ترین تحیت‌ها است، و آیهٔ فوق، همان طور که اشاره شد گرچه معنی وسیعی دارد اما یک مصداق روشن آن سلام کردن است.

بنابراین، طبق این آیه همهٔ مسلمانان موظفند سلام را به طور عالی‌تر و یا لااقل مساوی جواب گویند.

از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که: سلام یک نوع تحیت است.

در سورهٔ «**نور**» آیهٔ ۶۱ می‌خوانیم:

فَإِذٰا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبٰارَكَةً طَيِّبَةً:

«هنگامی که وارد خانه‌ای شدید، بر یکدیگر تحیت الهی بفرستید، تحیتی پر برکت و پاکیزه».

در این آیه، سلام به عنوان تحیت الهی که **هم** مبارک است و **هم** پاکیزه معرفی شده است، و ضمناً می‌توان از آن استفاده کرد که معنی «**سَلٰامٌ عَلَيْكُم**» در

اصل، «**سَلاٰمُ اللّٰهِ عَلَيْكُم**» است، یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداوند تو را به سلامت دارد، و در امن و امان باشی.

به همین جهت، سلام کردن یک نوع اعلام دوستی و صلح و ترک مخاصمه و جنگ محسوب می‌شود.

از پاره‌ای از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که: تحیت اهل بهشت نیز سلام است، می‌فرماید:

أُولٰئِکَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمٰا صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيهٰا تَحِيَّةً وَ سَلاٰماً:

«اهل بهشت در برابر استقامتشان از غرفه‌های بهشتی بهره‌مند می‌شوند و تحیت و سلام به آنها نثار می‌شود».[1]

و در آیهٔ ۲۳ سورهٔ «**ابراهیم**» و آیهٔ ۱۰ سورهٔ «**یونس**» نیز دربارهٔ بهشتیان می‌خوانیم: **تَحِيَّتُهُمْ فِيْهٰا سَلاٰمٌ:** «تحیت آنها در بهشت سلام است».

همچنین از آیات قرآن استفاده می‌شود که: تحیت به معنی سلام (یا چیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است، در سورهٔ «**ذاریات**» آیهٔ ۲۵ در داستان ابراهیم علیه‌السلام می‌گوید: «هنگامی که فرشتگانِ مأمور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آنها را با سلام داد» **(اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقٰالُوا سَلاٰماً قٰالَ سَلاٰمٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ)**.

از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می‌شود که تحیت به وسیلهٔ سلام در آن دوران بوده است.[2]

هر گاه بی‌طرفانه این تحیت اسلامی را که محتوی توجه به خدا و دعا برای

---

۱ ـ فرقان، آیهٔ ۷۵.

۲ ـ **وَ لَوْ أَنَّ لَيْلَى الأَخْيَلِيَّةِ سَلَّمَتْ عَلَيَّ وَ دُونِي جَنْدَلٌ وَ صَفٰاتُ**
لَسَلَّمْتُ تَسْلِيْمَ الْبَشٰاشَةِ أَوْ زَقٰا اِلَيْهٰا صَدىً مِنْ جٰانِبِ الْقَبْرِ صٰائِحُ

شعر از یکی از شعرای جاهلیت به نام «**نوبه**» است.

سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است، با تحیت‌های دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم، ارزش آن برای ما روشن‌تر می‌گردد.

در روایات اسلامی تأکید زیادی روی **سلام** شده تا آنجا که از پیغمبر اکرمﷺ نقل شده:

مَنْ بَدَءَ بِالْكَلاٰمِ قَبْلَ السَّلاٰمِ فَلاٰ تُجِيْبُوهُ: «کسی که پیش از سلام آغاز به سخن کند پاسخ او را نگوئید».[۱]

و نیز از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که خداوند می‌فرماید:

اَلْبَخِيْلُ مَنْ يَبْخَلُ بِالسَّلاٰمِ: «بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد».[۲]

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم:

اِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ اِفْشاءَ السَّلاٰمِ: «خداوند افشاء سلام را دوست دارد».[۳]

منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است.

در احادیث اسلامی، آداب فراوانی دربارهٔ سلام وارد شده از جمله این که:

سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آنها آشنائی خاصی دارد، چنان که در حدیثی داریم که از پیامبر اکرمﷺ سؤال شد: **أَيُّ الْعَمَلِ خَيْرٌ؟:** «کدام

---

۱ ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۶۴۴، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحات ۵۶ و ۵۷، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۳، صفحهٔ ۳ و جلد ۷۵، صفحهٔ ۲۴۳ (پاورقی) ـ «**مستدرک**»، جلد ۸، صفحهٔ ۳۵۷، چاپ آل البیت.

۲ ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۶۴۵، دار الکتب الاسلامیة ـ «**شرح اصول کافی**»، جلد ۱۱، صفحهٔ ۱۰۹ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۰، صفحهٔ ۳۵۰ و جلد ۷۳، صفحهٔ ۵ و جلد ۷۵، صفحهٔ ۱۲۰ ـ «**معانی الاخبار**»، صفحهٔ ۲۴۶، انتشارات جامعهٔ مدرسین، ۱۳۶۱ هـ ق ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحات ۵۸ و ۶۰، چاپ آل البیت.

۳ ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۶۴۵، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۵۸، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۵، صفحهٔ ۱۸۱ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۷۷، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

عمل بهتر است»؟ فرمود:

تُطْعِمُ الطَّعٰامَ وَ تَقْرَءُ السَّلاٰمَ عَلیٰ مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ:

«عمل نیک آن است که اطعام طعام کنی و سلام نمائی به کسانی که می‌شناسی و کسانی که نمی‌شناسی».[۱]

و نیز در احادیث وارد شده: سواره بر پیاده، و آنها که مرکب گران‌قیمت‌تری دارند، به کسانی که مرکب ارزان‌تر دارند، سلام کنند.[۲]

گویا این دستور یک نوع مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیت‌های خاص مادّی است.

و این درست نقطهٔ مقابل چیزی است که امروز دیده می‌شود که تحیت و سلام را وظیفهٔ افراد پائین‌تر می‌دانند و شکلی از استعمار، استعباد و بت‌پرستی به آن می‌دهند، **لذا** در حالات پیامبرﷺ می‌خوانیم: او به همه، حتی به کودکان سلام می‌کرد.[۳]

البته این سخن منافات با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد

---

۱ ـ «**فی ظلال القرآن**»، جلد ۲، صفحهٔ ۴۷۲، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۸۶ هـ ق ـ «**صحیح بخاری**»، جلد ۱، صفحات ۹ و ۱۳ و جلد ۷، صفحهٔ ۱۲۸، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق ـ «**مسند احمد**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۶۹، دار صادر بیروت ـ «**الغدیر**»، جلد ۶، صفحهٔ ۳۱۵، دار الکتاب العربی، بیروت، طبع چهارم، ۱۳۹۷ هـ ق.

۲ ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحات ۶۴۶ و ۶۴۷، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحات ۷۴ و ۷۵، چاپ آل البیت ـ «**مستدرک**»، جلد ۸، صفحات ۳۷۱ و ۳۷۲، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۳، صفحهٔ ۷ و جلد ۸۱، صفحهٔ ۲۷۷ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۲۶، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**مسند احمد**»، جلد ۲، صفحهٔ ۵۱۰ و جلد ۶، صفحهٔ ۱۹، دار صادر بیروت ـ «**صحیح بخاری**»، جلد ۷، صفحهٔ ۱۲۷، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۹۹، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

۳ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۶۲، باب ۳۵: باب **استحباب التسلیم علی الصبیان** و جلد ۲۴، صفحهٔ ۲۵۶، چاپ آل البیت ـ «**مستدرک**»، جلد ۸، صفحهٔ ۳۶۴، باب ۳۴: باب **استحباب التسلیم علی الصبیان**، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۶، صفحات ۲۱۵ و ۲۲۹ و جلد ۶۳، صفحهٔ ۴۲۵ و جلد ۷۱، صفحهٔ ۱۴۰ و جلد ۷۳، صفحات ۱۰ و ۶۷ ـ «**صحیح بخاری**»، جلد ۷، صفحهٔ ۱۳۱، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق ـ «**فتح الباری**»، جلد ۱۱، صفحهٔ ۲۸، دار المعرفة بیروت، طبع دوم.

کوچک‌تر از نظر سن بر بزر تر سلام کنند ندارد؛[1] زیرا این یک نوع ادب و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسألهٔ اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و موقعیت‌های مادّی ندارد.

در پاره‌ای از روایات دستور داده شده است: به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آنها سلام نکنید و این خود یک نوع مبارزه با فساد است،[2] **مگر** این که سلام کردن به آنها وسیله‌ای باشد برای آشنائی و دعوت به ترک منکر.

ضمناً باید توجه داشت منظور از **تحیت به احسن** آن است که سلام را با عبارات دیگری مانند «**وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ**» و مانند «**وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکٰاتُهُ**» تعقیب کنند.

در تفسیر «**درّ المنثور**» می‌خوانیم: شخصی به پیغمبر اکرمﷺ عرض کرد: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْکَ**».

پیامبرﷺ فرمود: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ**».

دیگری عرض کرد: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ**».

پیامبرﷺ فرمود: «**وَ عَلَیْکَ اَلسَّلاٰمُ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکٰاتُهُ**».

نفر دیگری گفت: «**اَلسَّلاٰمُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکٰاتُهُ**».

پیامبرﷺ فرمود: «**وَ عَلَیْکَ**».

---

۱ ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۶۴۶، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۷۳، باب ۴۵: باب **استحباب تسلیم الصغیر علی الکبیر و...**، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۱، صفحهٔ ۲۷۷ ـ «**صحیح بخاری**»، جلد ۷، صفحات ۱۲۷ و ۱۲۸، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۲۶، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**سنن ترمذی**»، جلد ۴، صفحهٔ ۱۶۴، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ ق.

۲ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۷، صفحهٔ ۲۷۰ و جلد ۱۲، صفحهٔ ۵۱، چاپ آل البیت ـ «**مستدرک**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۸۲، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۳، صفحهٔ ۹ و جلد ۸۱، صفحهٔ ۳۰۹ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۲۶، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۷۸، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

هنگامی که سؤال کرد: چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید؟

فرمود: قرآن می‌گوید: تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوئید، اما تو چیزی باقی نگذاشتی![1]

در حقیقت پیامبرﷺ در مورد نفر اول و دوم تحیت به نحو احسن گفت، اما در مورد شخص سوم به مساوی؛ زیرا جملهٔ «**عَلَیْکَ**» مفهومش این است که تمام آنچه گفتی بر تو نیز باشد.

* * *

۱ ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۸ (جلد ۲، صفحهٔ ۱۸۸، دار المعرفة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق).

﴿۸۷﴾ اللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثاً

ترجمه:

۸۷ ـ خداوند، معبودی جز او نیست! و به یقین، همهٔ شما را در روز رستاخیز ـ که شکی در آن نیست ـ جمع می‌کند! و کیست که از خداوند راستگوتر باشد؟!

تفسیر:

روزی که همه را جمع می‌کنند

آیهٔ فوق تکمیلی برای آیات قبل و مقدمه‌ای برای آیات بعد است؛ زیرا در آیهٔ گذشته پس از دستور به «**ردّ تحیت**» فرمود: خداوند حساب همهٔ اعمال شما را دارد.

در این آیه، اشاره به مسألهٔ رستاخیز و دادگاه عمومی بندگان در روز قیامت کرده و آن را با مسألهٔ توحید و یگانگی خدا که رکن دیگری از ایمان است می‌آمیزد، و می‌فرماید: «معبودی جز او نیست و به طور قطع در روز قیامت شما را دسته‌جمعی مبعوث می‌کند، همان روز قیامتی که هیچ شک و تردیدی در آن نیست» ﴿**اللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ**﴾.

تعبیر به «**يَجْمَعَنَّكُم**» اشاره به این است که: قیامتِ همهٔ افراد بشر در یک روز واقع خواهد شد، همان طور که در آخر سورهٔ «**مریم**»، آیات ۹۳ تا ۹۵ نیز اشاره به این حقیقت شده که: تمام بندگان خدا اعم از ساکنان زمین و ساکنان کرات دیگر همه در یک روز مبعوث می‌شوند.

تعبیر به **لاٰ رَیْبَ فِیْهِ:** «هیچ تردیدی در آن نیست» در مورد روز قیامت در این آیه و چندین مورد دیگر از آیات قرآن، در حقیقت اشاره به دلائل قطعی و مسلّمی است که از وجود چنین روزی خبر می‌دهد، مانند: «**قانون تکامل**»، «**حکمت و فلسفهٔ آفرینش**» و «**قانون عدالت پروردگار**» که در بحث معاد، مشروحاً ذکر شده است.

و در پایان برای تأکید مطلب می‌فرماید: «کیست که راستگوتر از خدا باشد» ﴿**وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدیثاً**﴾.

بنابراین، هر گونه وعده‌ای دربارهٔ روز قیامت و غیر آن می‌دهد نباید نسبت به وفای به آن جای تردید باشد؛ زیرا دروغ، **یا** از جهل سرچشمه می‌گیرد، **یا** از ضعف و نیاز، اما خداوندی که از همه آگاه‌تر و از همگان بی‌نیاز است، از هر کس راستگوتر است و اصولاً دروغ برای او مفهومی ندارد.

* * *

﴿۸۸﴾ فَما لَكُمْ فِي الْمُنافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَ اللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِما كَسَبُوا أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً

ترجمه:

۸۸ ـ چرا دربارهٔ منافقین دو دسته شده‌اید؟! در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان، (افکار) آنها را کاملاً وارونه کرده است. آیا شما می‌خواهید کسانی را که خداوند (بر اثر اعمال زشتشان) گمراه کرده، هدایت کنید؟! در حالی که هر کس را خداوند گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت.

شأن نزول:

مطابق نقل جمعی از مفسران از «**ابن عباس**»، عده‌ای از مردم «**مکّه**» ظاهراً مسلمان شده بودند، ولی در واقع در صف منافقان قرار داشتند، به همین دلیل حاضر به مهاجرت به «**مدینه**» نشدند، و عملاً هوادار و پشتیبان بت‌پرستان بودند.

اما سرانجام مجبور شدند از «**مکّه**» خارج شوند (و تا نزدیکی «**مدینه**» بیایند و شاید هم به خاطر موقعیت ویژه‌ای که داشتند برای هدف جاسوسی این عمل را انجام دادند) و خوشحال بودند که مسلمانان آنها را از خود می‌دانند و ورود به «**مدینه**» طبعاً برای آنها مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

مسلمانان از جریان آگاه شدند، ولی به زودی دربارهٔ چگونگی برخورد با این جمع در میان مسلمین اختلاف افتاد.

عده‌ای معتقد بودند: باید این عده را طرد کرد؛ زیرا در واقع پشتیبان دشمنان

اسلامند.

ولی بعضی از افراد ظاهربین و ساده‌دل، با این طرح مخالفت کرده، گفتند: **عجبا!** ما چگونه با کسانی که گواهی به توحید و نبوت پیامبرﷺ داده‌اند بجنگیم؟ و تنها به جرم این که: هجرت ننمودند، خون آنها را حلال بشمریم؟

آیهٔ فوق نازل شد و دستهٔ دوم را در برابر این اشتباه ملامت و سپس راهنمائی کرد.[۱-۲]

تفسیر:

طرفداری از منافقان

با توجه به شأن نزول بالا، پیوند این آیه و آیات بعد از آن، با آیاتی که قبلاً دربارهٔ منافقان بود، کاملاً روشن است.

در آغاز آیه می‌فرماید: «چرا در مورد منافقان دو دسته شده‌اید، و هر کدام طوری قضاوت می‌کنید»؟ **﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ﴾**.[۳]

یعنی این افراد که با ترک مهاجرت و همکاری عملی با مشرکان و عدم شرکت در صف مجاهدان اسلام، نفاق خود را آشکار ساخته‌اند نباید دربارهٔ سرنوشت آنها کسی تردید کند، اینها به طور مسلّم از منافقان دست اولند، و عملشان گواه زندهٔ عدم ایمانشان است.

---

۱ ـ **دربارهٔ** این آیه و آیات بعد، شأن نزول‌های دیگری گفته شده، از جمله این که: بعضی آن را مربوط به جریان «**غزوهٔ احد**» دانسته‌اند، در حالی که آیات بعد ـ که اشاره به مسألهٔ مهاجرت می‌کند ـ با آن سازگار نیست و مناسب شأن نزولی است که در بالا ذکر کردیم.

۲ ـ «**جامع البیان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۶۳، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۴۵، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۹۰، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق ـ «**زاد المسیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۶۵، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

۳ ـ جملهٔ فوق در واقع، جملهٔ محذوفی دارد که با توجه به بقیهٔ جمله روشن می‌شود، و اصل جمله در واقع چنین بوده: «**فَمَا لَكُمْ تَفَرَّقْتُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ**».

پس چرا بعضی فریب اظهار توحید و ایمان آنها را می‌خورند؟ و در مقام شفاعت از آنها بر می‌آیند با این که در آیات قبل اشاره شد که: «**وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهٰا**» و به این ترتیب، خود را در سرنوشت شوم آنها سهیم می‌نمایند.

پس از آن می‌فرماید: این عده از منافقان به خاطر اعمال زشت و ننگینی که انجام داده‌اند «خداوند توفیق و حمایت خویش را از آنها برداشته و افکارشان را به کلی واژگونه کرده، همانند کسی که به جای ایستادن به روی پا، با سر بایستد» ﴿**وَ اللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِمٰا كَسَبُوا**﴾.[1]

ضمناً از جملهٔ «**بِمٰا كَسَبُوا**» استفاده می‌شود که: بازگشت‌ها از جادهٔ هدایت و سعادت و نجات، و به جای ایستادن بر روی پا، بر سر ایستادن معلول اعمال خود انسان است و اگر این عمل به خداوند نسبت داده می‌شود به خاطر آن است که: خداوند حکیم، هر کس را مطابق اعمال خویش کیفر می‌دهد و به مقدار لیاقت و شایستگی پاداش خواهد داد.

و در پایان آیه خطاب به افراد ساده‌دلی که حمایت از این دسته منافقان می‌نمودند کرده، می‌فرماید: «آیا شما می‌خواهید کسانی را که خدا بر اثر اعمال زشتشان از هدایت محروم ساخته هدایت کنید در حالی که چنین افرادی هیچ راهی به سوی هدایت ندارند» ﴿**أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً**﴾.

زیرا این یک سنت فناناپذیر الهی است که اثر اعمال هیچ کس از او جدا نمی‌شود، چگونه می‌توانید انتظار داشته باشید افرادی که فکرشان آلوده، قلبشان

---

۱ ـ «**أَرْكَسَهُمْ**» از مادهٔ «**رَكْس**» (بر وزن مکث) به معنی وارونه کردن چیزی و آن را با سر بر زمین گذاردن است و به معنی باز گرداندن نیز آمده است.

مملوّ از نفاق، و عملشان حمایت از دشمنان خدا است، مشمول هدایت شوند این یک انتظار بی دلیل و نا به جا است.[۱]

❊ ❊ ❊

۱ ـ در جلد اول همین تفسیر، ذیل آیهٔ ۲۶ سورهٔ «**بقره**» بحث مشروحی دربارهٔ هدایت و ضلالت گذشت.

﴿۸۹﴾ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيّاً وَ لَا نَصِيراً

ترجمه:

۸۹ ـ آنان آرزو می‌کنند که شما هم مانند ایشان کافر شوید، و مساوی یکدیگر باشید. بنابراین، از آنها دوستانی انتخاب نکنید، مگر این که (توبه کنند و) در راه خدا هجرت نمایند. هر گاه از این کار سر باز زنند (و به اقدام بر ضد شما ادامه دهند،) هر جا آنها را یافتید، اسیر کنید! و (در صورت احساس خطر) به قتل برسانید! و از میان آنها، دوست و یاوری اختیار نکنید!

تفسیر:

دوستی با منافقان ممنوع

در تعقیب آیهٔ قبل، دربارهٔ منافقانی که بعضی از مسلمانان ساده‌دل به حمایت از آنها برخاسته و از آنها شفاعت می‌کردند و قرآن بیگانگی آنها را از اسلام بیان داشت، در این آیه می‌فرماید: تاریکی درون آنها به قدری است که نه تنها خودشان کافرند بلکه «دوست می‌دارند شما هم همانند آنان کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید» ﴿**وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً**﴾.

بنابراین، آنها از کافران عادی نیز بدترند؛ زیرا کفار معمولی دزد و غارتگر عقائد دیگران نیستند، اما اینها هستند و فعالیت‌های پی‌گیری برای تخریب عقاید دیگران دارند.

اکنون که آنها چنین هستند «هرگز نباید شما مسلمانان دوستانی از میان آنها انتخاب کنید» ﴿**فَلاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيٰاءَ**﴾.

مگر این که در کار خود تجدید نظر کنند و دست از نفاق و تخریب بردارند و نشانهٔ آن این است که «از مرکز کفر و نفاق به مرکز اسلام (از مکّه به مدینه) مهاجرت نمایند» ﴿**حَتّٰى يُهٰاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ**﴾.

«اما اگر حاضر به مهاجرت نشدند بدانید دست از کفر و نفاق خود بر نداشته‌اند و اظهار اسلام آنها فقط به خاطر اغراض جاسوسی و تخریبی است، در این صورت می‌توانید هر جا بر آنها دست یافتید، آنها را اسیر کنید و یا در صورت لزوم به قتل برسانید» ﴿**فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ**﴾.

و در پایان آیه بار دیگر تأکید می‌کند: «هیچ گاه دوست و یار و یاوری از میان آنها انتخاب نکنید» ﴿**وَ لاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً**﴾.

این شدت عمل، که در آیهٔ فوق نسبت به این دسته از منافقان نشان داده شده، به خاطر آن است که: جز این راهی برای نجات یک جامعهٔ زنده در مسیر انقلاب از چنگال دشمنان دوست‌نما و جاسوسان خطرناک، نیست.

قابل توجه این که: این در حالی است که اسلام افراد غیر مسلمانی همانند یهود و نصاریٰ را با شرائطی تحت حمایت خود قرار داده، و اجازهٔ هیچگونه مزاحمت نسبت به آنها نمی‌دهد، اما در مورد این دسته از منافقان این چنین شدت عمل به خرج داده است.

و با این که آنان تظاهر به اسلام می‌نمودند دستور اسارت و حتی اعدام آنان را در صورت لزوم صادر کرده است.

و این نیست مگر به خاطر آن که این گونه افراد، زیر پوشش اسلام می‌توانند ضربه‌هائی بزنند که هیچ دشمنی قادر بر آن نیست!

نکته:

ممکن است گفته شود: سیرهٔ پیامبرﷺ دربارهٔ منافقان این بوده که هیچ گاه دستور قتل آنها را صادر نمی‌کرد، مبادا دشمنان او را متهم به کشتن یارانش کنند و یا بعضی از این مسأله سوء استفاده کرده، با افرادی که خرده حساب داشتند به عنوان منافق بودن درآویزند و آنها را به قتل برسانند.

در پاسخ باید توجه داشت: **سیرهٔ پیامبر**ﷺ تنها در مورد منافقان «**مدینه**» و مانند آنها بوده است که به ظواهر اسلام عمل می‌کردند و مبارزه صریحی با اسلام و مسلمین نداشتند، **اما** کسانی که مانند منافقان «**مکّه**» همکاری روشنی با دشمنان اسلام داشتند، مشمول این حکم نبودند.

* * *

﴿۹۰﴾ إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ أَوْ جٰاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقٰاتِلُوكُمْ أَوْ يُقٰاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقٰاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقٰاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمٰا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً

ترجمه:

۹۰ ـ مگر آنها که با هم‌پیمانان شما، پیمان بسته‌اند؛ یا آنها که به سوی شما می‌آیند، و از پیکار با شما، یا پیکار با قوم خود ناتوان شده‌اند؛ (نه سر جنگ با شما دارند، و نه توانائی مبارزه با قوم خود.) و اگر خداوند بخواهد، آنان را بر شما مسلط می‌کند تا با شما پیکار کنند. پس اگر از شما کناره‌گیری کرده و با شما پیکار ننمودند، (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرض آنان شوید.

شأن نزول:

از روایات مختلفی که در شأن نزول آیه وارد شده، و مفسران در تفاسیر گوناگون آورده‌اند، چنین استفاده می‌شود: دو قبیله در میان قبائل عرب به نام «**بنی‌ضمره**» و «**اشجع**» وجود داشتند که قبیلهٔ اول با مسلمانان پیمان ترک تعرض بسته بودند، و طایفهٔ «**اشجع**» با «**بنی‌ضمره**» نیز هم پیمان بودند.

بعضی از مسلمانان از قدرت طایفهٔ «**بنی‌ضمره**» و پیمان‌شکنی آنها بیمناک بودند، لذا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیشنهاد کردند: پیش از آن که آنها حمله را آغاز کنند مسلمانان به آنها حمله‌ور شوند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

كَلاّٰ فَاِنَّهُمْ أَبَرُّ الْعَرَبِ بِالْوٰالِدَيْنِ وَ أَوْصَلُهُمْ لِلرَّحِمِ وَ أَوْفٰاهُمْ بِالْعَهْدِ:

«نه، هرگز چنین کاری نکنید؛ زیرا آنها در میان تمام طوائف عرب نسبت به پدر و مادر خود از همه نیکوکارترند، و از همه نسبت به اقوام و بستگان مهربان‌تر، و به عهد و پیمان خود از همه پایبندترند»!

پس از مدتی مسلمانان با خبر شدند که طایفهٔ «**اشجع**» به سرکردگی «**مسعود بن رجیله**» که هفتصد نفر بودند به نزدیکی «**مدینه**» آمده‌اند، پیامبرﷺ نمایندگانی نزد آنها فرستاد تا از هدف مسافرتشان مطلع گردد آنها اظهار داشتند آمده‌ایم قرار داد ترک مخاصمه با محمّدﷺ ببندیم.

هنگامی که پیامبرﷺ چنین دید، دستور داد مقدار زیادی خرما به عنوان هدیه برای آنها بردند، سپس با آنها تماس گرفت، آنها اظهار داشتند: ما نه توانائی مبارزه با دشمنان شما را داریم، چون عدد ما کم است، و نه قدرت و تمایل به مبارزه با شما را؛ زیرا محل ما به شما نزدیک است، لذا آمده‌ایم با شما پیمان ترک تعرض ببندیم.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و دستورهای لازم در این زمینه را به مسلمانان داد.[1]

از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود: قسمتی از آیه دربارهٔ طایفهٔ «**بنی مدلج**» نازل شده است که: خدمت پیامبرﷺ رسیدند و اظهار داشتند: ما نه با شما هم‌صدا هستیم، و نه بر ضد شما گام بر می‌داریم، پیامبرﷺ پیمان ترک مخاصمه را با آنها امضاء کرد.[2]

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۵۳، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۲۷، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۰، صفحهٔ ۳۰۵ ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۴۵، مؤسسهٔ دار الکتاب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق.

۲ ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۶۲، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۵، ذیل

تفسیر:

استقبال از پیشنهاد صلح

به دنبال دستور به شدت عمل، در برابر منافقانی که با دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشتند، در این آیه، دستور می‌دهد که دو دسته از این قانون مستثنیٰ هستند:

۱ ـ آنها که با یکی از هم‌پیمانان شما ارتباط دارند و پیمان بسته‌اند، لذا می‌فرماید: «مگر آنها که با کسانی که شما با آنها پیمان بسته‌اید، هم پیمان باشند» **﴿إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ﴾**

۲ ـ کسانی که از نظر موقعیت خاص خود در شرائطی قرار دارند که نه قدرت مبارزه با شما را در خود می‌بینند، و نه توانائی همکاری با شما و مبارزه با قبیلهٔ خود دارند، لذا می‌فرماید: «یا کسانی که به سوی شما می‌آیند و از پیکار با شما یا پیکار با قوم خود ناتوان شده‌اند» **﴿أَوْ جٰاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقٰاتِلُوكُمْ أَوْ يُقٰاتِلُوا قَوْمَهُمْ﴾**.

روشن است دستهٔ اول به خاطر احترام به پیمان باید از این قانون مستثنی باشند و دستهٔ دوم نیز اگر چه معذور نیستند و باید پس از تشخیص حق، به حق بپیوندند ولی چون اعلان بی‌طرفی کرده‌اند تعرض نسبت به آنها بر خلاف اصول عدالت و جوانمردی است.

آنگاه برای این که: مسلمانان در برابر این پیروزی‌های چشمگیر مغرور نشوند و آن را مرهون قدرت نظامی و ابتکار خود ندانند، و نیز برای این که: احساسات انسانی آنها در برابر این دسته از بی‌طرفان، تحریک شود، می‌فرماید:

صفحهٔ ۳۷، انتشارات جامعهٔ مدرسین ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۵۲، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۲۹، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ

«اگر خداوند بخواهد می‌تواند آن (جمعیت ضعیف) را بر شما مسلط گرداند تا با شما پیکار کنند» ﴿**وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقٰاتَلُوكُمْ**﴾.

بنابراین، همواره در پیروزی‌ها به یاد خدا باشید و هیچ گاه به نیروی خود مغرور نشوید و نیز گذشت از ضعیفان را برای خود خسارتی نشمرید.

در پایان آیه، بار دیگر نسبت به دستهٔ اخیر تأکید کرده و با توضیح بیشتری چنین می‌فرماید: «اگر آنها از پیکار با شما کناره‌گیری کنند و پیشنهاد صلح نمایند خداوند به شما اجازهٔ تعرض نسبت به آنها را نمی‌دهد» ﴿**فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقٰاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمٰا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً**﴾.

و موظفید دستی را که به منظور صلح به سوی شما دراز شده بفشارید.

نکتهٔ قابل توجه این که: قرآن در این آیه، و چندین آیهٔ دیگر، پیشنهاد صلح را با تعبیر **القاء السَّلَم:** «افکندن صلح» ذکر کرده است که ممکن است اشاره به این مطلب باشد که: طرفین نزاع، پیش از آن که صلح کنند، معمولاً از هم فاصله می‌گیرند و حتی پیشنهاد صلح را با احتیاط طرح می‌کنند، گوئی دور از هم ایستاده‌اند و این پیشنهاد را به سوی هم پرتاب می‌نمایند.

* * *

﴿۹۱﴾ سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمٰا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهٰا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولٰئِكُمْ جَعَلْنٰا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰاناً مُبِيناً

ترجمه:

۹۱ ـ به زودی جمعیت دیگری را می‌یابید که می‌خواهند هم از ناحیهٔ شما در امان باشند، و هم از ناحیهٔ قوم خودشان (که مشرکند؛ ولی) هر زمان آنان را به سوی فتنه (و بت‌پرستی) باز گردانند، با سر در آن فرو می‌روند! اگر از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما نکشیدند، آنها را هر جا یافتید اسیر کنید و (یا) به قتل برسانید! آنها کسانی هستند که ما برای شما، تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده‌ایم.

شأن نزول:

برای آیهٔ فوق شأن نزول‌های مختلفی نقل شده که یکی از مشهورترین آنها این است:

جمعی از مردم «**مکّه**» به خدمت پیامبرﷺ می‌آمدند و از روی خدعه و نیرنگ اظهار اسلام می‌کردند، اما همین که در برابر قریش و بت‌های آنها قرار می‌گرفتند به نیایش و عبادت بت‌ها می‌پرداختند.

و به این ترتیب می‌خواستند از ناحیهٔ اسلام و قریش هر دو آسوده‌خاطر باشند، از هر دو طرف سود ببرند و از هیچ یک زیان نبینند، و به اصطلاح در میان

این دو دسته دو دوزه بازی کنند.

آیهٔ فوق نازل شد و دستور داد مسلمانان در برابر این دسته شدت عمل به خرج دهند.[۱]

تفسیر:

سزای آنها که دو دوزه بازی می‌کنند!

در این آیه سخن از دستهٔ دیگری به میان آمده که درست در مقابل دسته‌ای قرار دارند که در آیهٔ پیش، دستور صلح نسبت به آنها داده شده بود.

آنها کسانی هستند که می‌خواهند برای حفظ منافع خود، در میان مسلمانان و مشرکان آزادی عمل داشته باشند و برای تأمین این نظر، راه خیانت و نیرنگ پیش گرفته، با هر دو دسته اظهار همکاری و هم‌فکری می‌کنند، می‌فرماید:

«به زودی جمعیت دیگری را می‌یابید که می‌خواهند هم از ناحیهٔ شما در امان باشند و هم از ناحیهٔ قوم خودشان» **﴿سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ﴾**.

هر گاه نزد شما می‌آیند اظهار ایمان می‌کنند و زمانی که به نزد بت‌پرستان می‌روند از بت‌پرستانِ سرسخت می‌شوند، به همین دلیل «هنگامی که میدان فتنه‌جوئی و بت‌پرستی پیش آید همهٔ برنامه‌های آنها وارونه می‌شود و با سر در آن فرو می‌روند»! **﴿كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا﴾**.

سپس به مسلمانان چنین دستور داده شده: «اگر آنها از درگیری با شما کنار نرفتند، و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما برنداشتند، هر کجا آنان را بیابید

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۵۴، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۹، صفحهٔ ۱۴۶ ـ «**جامع البیان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۷۳، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۴۶، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

اسیر کنید و در صورت مقاومت به قتل برسانید» ﴿**فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ**﴾.

اینها درست بر ضد دستهٔ سابقند؛ زیرا آنها کوشش داشتند از درگیر شدن با مسلمانان دوری کنند، اما اینها علاقمندند با مسلمانان درگیر شوند.

آنها پیشنهاد صلح با مسلمانان داشتند، در حالی که اینها سر جنگ دارند.

آنها از اذیت و آزار مسلمانان پرهیز داشتند، ولی اینها پرهیز ندارند.

این سه تفاوت که در این قسمت از آیه به آن اشاره شده است، موجب گردیده که حکم اینها از سه دستهٔ سابق به کلی جدا شود.

و لذا آنجا که به اندازهٔ کافی نسبت به آنها اتمام حجت شده، در پایان آیه می‌فرماید: «آنان کسانی هستند که ما تسلط آشکاری برای شما نسبت به آنها قرار دادیم» ﴿**وَ أُولٰئِكُمْ جَعَلْنا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطاناً مُبِيناً**﴾.

این تسلط می‌تواند از نظر منطقی بوده باشد، چه این که منطق مسلمانان بر مشرکان کاملاً پیروز بود.

و یا از نظر ظاهری و خارجی؛ زیرا در زمانی این آیات نازل شد که مسلمین به قدر کافی نیرومند شده بودند.

تعبیر به «**ثَقِفْتُمُوهُمْ**» در آیهٔ فوق، ممکن است اشاره به نکتهٔ دقیقی باشد؛ زیرا این جمله از مادهٔ «**ثقافت**» به معنی «دست یافتن بر چیزی با دقت و مهارت» است، و با «**وَجَدْتُمُوهُمْ**» که از مادهٔ «**وجدان**» و به معنی «مطلق دست یافتن» است، تفاوت دارد، گویا این دسته از «منافقان دو دوزه باز»، که خطرناک‌ترین دسته‌های منافقان هستند، به آسانی ممکن نیست شناخته شوند و به تله بیفتند، لذا می‌فرماید: «اگر با مهارت و دقت به آنها دست یافتید حکم خداوند را در مورد آنها اجرا کنید» اشاره به این که دست یافتن بر آنها نیاز به دقت و مراقبت کافی دارد.

* * *

﴿۹۲﴾ وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّٰ خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ إِلاّٰ أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كٰانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كٰانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيٰامُ شَهْرَيْنِ مُتَتٰابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً

ترجمه:

۹۲ ـ هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر این که این کار از روی خطا و اشتباه از او سر زند؛ و (در عین حال،) کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند و خون‌بهائی به کسان او بپردازد؛ مگر این که آنها خون‌بها را ببخشند. و اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند)، ولی مقتول با ایمان بوده، (تنها) باید یک بردهٔ مؤمن را آزاد کند (و پرداختن خون‌بها لازم نیست). و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی بر قرار است، باید خون‌بهای او را به کسان او بپردازد، و یک بردهٔ مؤمن (نیز) آزاد کند. و آن کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی در پی روزه می‌گیرد. این (یک نوع تخفیف، و) توبهٔ الهی است. و خداوند، دانا و حکیم است.

شأن نزول:

یکی از بت‌پرستان «**مکّه**» به نام «**حارث بن یزید**» با دستیاری «**ابوجهل**»

مسلمانی را به نام «**عیاش بن ابی ربیعه**» به جرم گرایش به اسلام مدت‌ها شکنجه می‌داد، پس از هجرت مسلمانان به «**مدینه**»، «**عیاش**» نیز به «**مدینه**» هجرت کرد و در شمار مسلمانان قرار گرفت.

اتفاقاً روزی در یکی از محله‌های اطراف «**مدینه**» با شکنجه دهندهٔ خود «**حارث بن یزید**» رو به رو شد، از فرصت استفاده کرده، او را به قتل رسانید، به گمان این که: دشمنی را از پای در آورده است، در حالی که توجه نداشت «**حارث**» توبه کرده و مسلمان شده است و به سوی پیامبرﷺ می‌رود، جریان را به پیامبرﷺ عرض کردند، آیه نازل شد و حکم قتلی را که از روی اشتباه و خطا واقع شده را بیان کرد.[1]

تفسیر:

احکام قتل خطا

به دلیل این که در آیات گذشته به مسلمانان آزادی عمل برای در هم کوبیدن منافقان و دشمنان خطرناک داخلی داده شده، برای این که مبادا کسانی از این قانون سوء استفاده کنند، و با افرادی که دشمنی دارند به نام منافق بودن تصفیه حساب خصوصی نمایند.

و یا بر اثر بی مبالاتی خون بی گناهی را بریزند، در این آیه و آیهٔ بعد، احکام قتل خطا و قتل عمد بیان شده است، تا در مسألهٔ ریختن خون که از نظر اسلام موضوع فوق العاده مهم و پر مسئولیتی است رعایت تمام جهات لازم را بکنند.

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۵۶، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۸۲، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۳۰، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۲، صفحهٔ ۲۰.

در آغاز این آیه که حکم قتل خطا در آن بیان شده، می‌فرماید: «برای هیچ مؤمنی مجاز نیست که فرد با ایمانی را ـ جز از روی خطا ـ به قتل برساند» ﴿**وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّٰ خَطَأً**﴾.

این تعبیر، در حقیقت اشاره به آن است که: اصولاً هرگز مؤمن به خود اجازه نمی‌دهد، دست خویش را به خون فرد بی‌گناهی بیالاید، چه این که در حریم ایمان، همهٔ افراد، مانند اعضای یک پیکرند.

آیا هیچ گاه ممکن است عضوی از بدن انسان، عضو دیگر را جز از روی اشتباه از بین ببرد یا آزار دهد؟

بنابراین، آنها که در صدد چنین کاری بر آیند، ایمان درستی ندارند و از حقیقت ایمان بی‌خبرند.

جملهٔ **إِلاّٰ خَطَأً**: «مگر از روی اشتباه» به این معنی نیست که آنها مجازند از روی اشتباه این عمل را انجام دهند؛ زیرا اشتباه قابل پیش‌بینی نیست، و شخص به هنگام اشتباه متوجه اشتباه خود نمی‌باشد.

منظور این است که: مؤمنان جز در موارد اشتباه، آلودهٔ چنین گناه بزرگی نخواهند شد.

آنگاه جریمه و کفارهٔ قتل خطا را در **سه مرحله** بیان می‌کند:

صورت نخست این که: فرد بی‌گناهی که از روی اشتباه کشته شده، متعلق به خانوادهٔ مسلمانی باشد که در این صورت، قاتل باید دو کار کند:

یکی این که بردهٔ مسلمانی را آزاد نماید و دیگر این که خون‌بهای مقتول را به صاحبان خون بپردازد، می‌فرماید: «کسی که فرد با ایمانی را از روی خطا به قتل برساند، باید بردهٔ مؤمنی را آزاد کند و خون‌بهائی به کسان او بپردازد» ﴿**وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ**﴾.

«مگر این که خاندان مقتول، با رضایت خاطر از دیه بگذرند» ﴿**إِلاَّ أَنْ يَصَّدَّقُوا**﴾.

صورت دوم این که: مقتول وابسته به خاندانی باشد که با مسلمانان خصومت و دشمنی دارند، در این صورت، کفارهٔ قتل خطا تنها آزاد نمودن برده است و پرداخت دیه بر جمعیتی که تقویت بنیهٔ مالی آنان خطری برای مسلمانان محسوب خواهد شد ضرورت ندارد.

به علاوه اسلام ارتباط این فرد را با خانوادهٔ خود که همگی از دشمنان اسلامند بریده است و بنابراین جائی برای جبران خسارت نیست، لذا می‌فرماید: «و اگر مقتول از جمعیتی است که دشمن شما هستند ـ ولی مقتول شخص با ایمانی است ـ باید یک برده آزاد کند» ﴿**فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ**﴾.

صورت سوم این که: خاندان مقتول از کفاری باشند که با مسلمانان هم پیمانند، در این صورت برای احترام به پیمان باید علاوه بر آزاد کردن یک بردهٔ مؤمن، خون‌بهای او را به بازماندگانش بپردازند، می‌فرماید: «و اگر مقتول از جمعیتی است که بین شما و آنها پیمانی بر قرار است، باید دیه‌ای به خاندان او پرداخت شود و یک بردهٔ مؤمن آزاد گردد» ﴿**وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ**﴾.

در این که آیا مقتول در این صورت، مانند دو صورت سابق یک فرد مؤمن است یا اعم از مؤمن و کافر ذمی، در میان مفسران گفتگو است، **ولی** ظاهر آیه و روایاتی که در تفسیر آن وارد شده، این است که: منظور از آن نیز «**مقتول مؤمن**» است.[1]

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۵۷، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت.

و آیا می‌توان دیهٔ چنین مقتول مسلمانی را به ورثهٔ کافر داد در صورتی که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد؟

از ظاهر آیه چنین استفاده می‌شود که: باید دیهٔ مزبور را به ورثهٔ او داد، هر چند کافر باشند، و این به خاطر پیمان و عهدی است که با مسلمانان دارند.

ولی از آنجا که کافر از مسلمان هیچ گاه ارث نمی‌برد، جمعی از مفسران بر این عقیده‌اند که: منظور از جملهٔ فوق این است که: دیهٔ او را فقط به ورثهٔ مسلمان او بدهند، نه ورثهٔ کفار.

در بعضی از روایات نیز اشاره به این موضوع شده است،[1] اما ظاهر جملهٔ **مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ:** «از جمعیتی که با شما پیمان دارند» این است که: ورثهٔ مقتول جزء مسلمانان نیستند؛ زیرا مسلمانان با یکدیگر پیمان خاصی ندارند (دقت کنید).

سپس در مورد کسانی که دسترسی به آزاد کردن برده‌ای ندارند (یعنی قدرت مالی ندارند و یا برده‌ای برای آزاد کردن نمی‌یابند) می‌فرماید: «کسانی که امکان آزاد کردن برده را ندارند، باید دو ماه پی در پی روزه بگیرند» ﴿**فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيٰامُ شَهْرَيْنِ مُتَتٰابِعَيْنِ**﴾.

و در پایان می‌گوید: «این تبدیل شدن آزاد کردن برده به دو ماه روزه گرفتن یک نوع تخفیف و توبهٔ الهی است، یا این که تمام آنچه در آیه به عنوان کفارهٔ قتل

طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۹۲، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**فقه القرآن قطب راوندی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۴۱۰، کتابخانهٔ آیت اللّٰه مرعشی، قم، طبع دوم، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۳۲، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**جامع البیان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۸۳، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق.

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۵۷، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۹۲، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**فقه القرآن قطب راوندی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۴۱۰، کتابخانهٔ آیت اللّٰه مرعشی، قم، طبع دوم، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۳۲، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

خطا گفته شد، همگی برای انجام یک توبهٔ الهی است و خداوند همواره از هر چیز با خبر و همهٔ دستوراتش بر طبق حکمت است» ﴿**تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً**﴾.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ *فلسفهٔ پرداخت دیه و...*

در اینجا برای جبران قتل خطا، سه موضوع بیان شده است که هر کدام از آن برای جبران یک نوع خسارت است که از این عمل به وجود می‌آید.

نخست آزاد کردن برده است که در واقع یک نوع **جبران خسارت اجتماعی** کشته شدن یک فرد با ایمان محسوب می‌شود.

و دیگر پرداختن دیه است که در واقع یک نوع **جبران خسارت اقتصادی** است که از کشته شدن یک نفر به خانوادهٔ او وارد می‌شود، و الاّ سابقاً هم گفته‌ایم «**دیه**» هیچ گاه قیمت واقعی خون یک انسان نیست؛ زیرا خون یک انسان بی‌گناه ما فوق هر قیمت است بلکه یک نوع جبران خسارت اقتصادی خانواده می‌باشد.

و سوم مسألهٔ دو ماه روزه پی در پی است که **جبران خسارت اخلاقی و معنوی** می‌باشد، که دامنگیر قاتل خطائی می‌شود.

البته باید توجه داشت که روزهٔ دو ماه پی در پی وظیفهٔ کسانی است که دسترسی به آزاد کردن یک بردهٔ با ایمان ندارند، یعنی در درجهٔ اول، فقط آزاد کردن برده کافی است و در درجهٔ بعد اگر نتوانست باید روزه بگیرد.

ولی باید دانست آزاد کردن برده یک نوع عبادت نیز محسوب می‌شود و بنابراین اثر معنوی عبادت را در روح آزاد کننده خواهد داشت.

* * *

۲ـ چرا «إِلاَّ أَنْ يَصَّدَّقُوا»

در موردی که بازماندگان مقتول مسلمان باشند، جملهٔ **إِلاَّ أَنْ يَصَّدَّقُوا:** «مگر آن که آنها از دیه صرف‌نظر کنند» ذکر شده، ولی در مورد کسانی که مسلمان نباشند این جمله ذکر نشده است، دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا در مورد اول، زمینه برای چنین کاری وجود دارد اما در مورد دوم چنان زمینه‌ای نیست.

به علاوه مسلمانان حتی‌الامکان نباید زیر بار منّت غیر مسلمانان در این موارد بروند.

* * *

۳ـ تقدّم و تأخّر دیه و تحریر رقبه

جالب توجه این که: در صورت اول که بازماندگان مسلمانند، نخست اشاره به «**آزادی یک برده**» و سپس اشاره به «**دیه**» شده است، در حالی که در صورت سوم که مسلمان نیستند، نخست «**دیه**» آمده است.

شاید این تفاوت تعبیر، اشاره به آن باشد که در مورد مسلمانان تأخیر در دیه غالباً عکس‌العمل نامطلوبی ندارد، **در حالی** که در مورد غیر مسلمانان باید قبل از هر چیز دیه پرداخته شود تا آتش نزاع خاموش گردد، و دشمنان آن را بر پیمان‌شکنی حمل نکنند.

* * *

۴ـ مقدار دیه

در آیهٔ شریفه اشاره‌ای به مقدار دیه نشده است و شرح آن به سنت موکول گردیده که مطابق آن **دیهٔ کامل هزار مثقال طلا یا یک صد شتر و یا دویست گاو** و در صورت توافق، قیمت این حیوانات است.

البته تعیین طلا و یا بعضی از حیوانات به عنوان دیه، طبق یک سنت اسلامی

است که مقیاس‌های خود را از امور طبیعی انتخاب می‌کند، نه مصنوعی و قراردادی تا با گذشت زمان دگرگون نشوند.

* * *

۵ ـ مجازات بر خطا چرا؟

بعضی ممکن است اشکال کنند که «**خطا**» مجازات ندارد، چرا اسلام دربارهٔ آن این همه اهمیت قائل شده است؟ چرا که مرتکب این کار هیچگونه گناهی مرتکب نشده.

پاسخ این ایراد روشن است؛ زیرا مسألهٔ خون، مسألهٔ ساده‌ای نیست، اسلام خواسته با این حکم شدید، مردم نهایت دقت و احتیاط را به کار بندند تا هیچگونه قتلی حتی از روی اشتباه از آنها سر نزند؛ زیرا بسیاری از خطاها قابل پیشگیری است.

به علاوه، مردم بدانند با ادعای خطا در قتل، هرگز نمی‌توانند خود را تبرئه نمایند.

جملهٔ آخر آیه (**تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ...**) ممکن است اشاره به همین موضوع باشد که اشتباهات معمولاً از عدم دقت سرچشمه می‌گیرد، لذا در مورد موضوعات مهمی همانند قتل نفس باید به نحوی جبران گردد، تا توبهٔ الهی شامل حال مرتکبان شود.

* * *

﴿۹۳﴾ وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِيماً

ترجمه:

۹۳ ـ و هر کس، فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند؛ و خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

شأن نزول:

یکی از مسلمانان به نام «**مقیس بن صبابه کنانی**»، کشتهٔ برادر خود «**هشام**» را در محلهٔ «**بنی النجّار**» پیدا کرد، جریان را به عرض پیامبرﷺ رسانید، پیامبرﷺ او را به اتفاق «**قیس بن هلال فهری**» نزد بزرگان «**بنی النجّار**» فرستاد و دستور داد:

اگر قاتل «**هشام**» را می‌شناسند، او را تسلیم برادرش «**مقیس**» نمایند و اگر نمی‌شناسند، خون‌بها و دیهٔ او را بپردازند آنان هم چون قاتل را نمی‌شناختند، دیه را به صاحب خون پرداختند و او هم تحویل گرفت و به اتفاق «**قیس بن هلال**» به طرف «**مدینه**» حرکت کردند در بین راه بقایای افکار جاهلیت، «**مقیس**» را تحریک نمود و با خود گفت: قبول دیه موجب سرشکستگی و ذلت است، لذا هم‌سفر خود را که از قبیلهٔ «**بنی النجّار**» بود به انتقام خون برادر کشت و به طرف «**مکّه**» فرار نمود و از اسلام نیز کناره‌گیری کرد.

پیامبرﷺ هم در مقابل این خیانت خون او را مباح نمود، و آیهٔ فوق به همین

مناسبت نازل شد که مجازات قتل عمد در آن بیان شده است.[۱]

تفسیر:

مجازات قتل عمد

قرآن بعد از بیان حکم قتل خطا در این آیه، به مجازات کسی که فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند پرداخته است.

از آنجا که آدم‌کشی یکی از بزر ترین جنایات و گناهان خطرناک است و اگر با آن مبارزه نشود، **امنیت** که یکی از مهم‌ترین شرائط یک اجتماع سالم است به کلی از بین می‌رود، قرآن در آیات مختلف آن را با اهمیت فوق‌العاده‌ای ذکر کرده است، تا آنجا که قتل بی‌دلیل یک انسان را همانند کشتن تمام مردم روی زمین معرفی می‌کند، می‌فرماید:

مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِيعاً:

«آن کس که انسانی را بدون این که قاتل باشد و یا در زمین فساد کند بکشد، گویا همهٔ مردم را کشته است».[۲]

به همین دلیل، در آیهٔ مورد بحث، نیز برای کسانی که فرد با ایمانی را عمداً به قتل برسانند، **چهار** مجازات و کیفر شدید اخروی (علاوه بر مسألهٔ قصاص که مجازات دنیوی است) ذکر شده است:

۱ ـ خلود یعنی جاودانه در آتش دوزخ، می‌فرماید: «کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد مجازات او دوزخ است که در آن جاودانه می‌ماند» ﴿**وَ مَنْ يَقْتُلْ**

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۵۹، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۲، صفحهٔ ۲۱ ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۴۴، انتشارات جامعهٔ مدرسین ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۳۲۳، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۹۵، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۲ ـ مائده، آیهٔ ۳۲.

مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا﴾.

۲ ـ خشم و غضب الهی، می‌فرماید: «و خداوند بر او خشم می‌گیرد» **﴿وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ﴾**.

۳ ـ دوری از رحمت خدا، می‌فرماید: علاوه بر آن «خداوند او را از رحمتش دور می‌سازد» **﴿وَ لَعَنَهُ﴾**.

۴ ـ مهیّا ساختن عذاب عظیمی برای او، می‌فرماید: «و عذاب عظیمی برای او فراهم ساخته است» **﴿وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِيماً﴾**.

و به این ترتیب، از نظر مجازات اخروی حداکثر تشدید در مورد قتل عمدی شده است، به طوری که در هیچ مورد از قرآن این چنین مجازات شدیدی بیان نگردیده.

اما کیفر دنیوی قتل عمد، همان قصاص است که شرح آن در ذیل آیهٔ ۱۷۹ سورهٔ «**بقره**» در جلد اول گذشت.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ *آیا قتل نفس مجازات جاودانی دارد؟*

در اینجا این سؤال پیش می‌آید، و آن این که می‌دانیم: «**خلود**» یعنی مجازات جاودانی مخصوص کسانی است که بی‌ایمان از دنیا بروند در حالی که قاتل عمد ممکن است ایمان داشته باشد، حتی پشیمان گردد و از گناه بزرگی که انجام داده جداً توبه کند و گذشته را تا آنجا که قدرت دارد جبران نماید، پاسخ این چه می‌تواند باشد؟

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت:

منظور از قتل مؤمن در آیه این است: انسانی را به خاطر ایمان داشتن به قتل

برساند و یا کشتن او را مباح بشمرد، روشن است چنین قتلی نشانهٔ کفر قاتل است و لازمهٔ آن خلود در عذاب می‌باشد.

حدیثی نیز از امام صادق علیه‌السلام به این مضمون نقل شده است.[۱]

این احتمال نیز هست که قتل افراد با ایمان و بی‌گناه، سبب شود که انسان بی‌ایمان از دنیا برود و توفیق توبه نصیب او نگردد و به خاطر همین موضوع گرفتار عذاب جاویدان شود.

این هم ممکن است که منظور از خلود، در این آیه عذاب بسیار طولانی باشد، نه عذاب جاویدان.

* * *

۲ ـ *آیا قتل عمد توبه‌پذیر است؟*

سؤال دیگری نیز در اینجا مطرح می‌شود که: **اصولاً** آیا در قتل عمد، توبه پذیرفته است؟!

جمعی از مفسران، صریحاً به این سوال پاسخ منفی داده، می‌گویند: قتل نفس طبق آیهٔ فوق اصلاً قابل توبه نیست، و در پاره‌ای از روایات که در ذیل آیه وارد شده است نیز اشاره به این معنی گردیده که: «**لاٰ تَوْبَةَ لَهُ**».[۲]

ولی آنچه از روح تعلیمات اسلام، روایات پیشوایان بزر دینی و فلسفهٔ

---

۱ ـ در کتاب «**کافی**» و تفسیر «**عیاشی**» در ذیل آیه از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل شده که فرمود: «**مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً عَلیٰ دِیْنِهِ فَذٰلِکَ الْمُتَعَمِّدُ الَّذِی قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ عَزَّوَجَلَّ فِی کِتٰابِهِ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِیماً**».
«**کافی**»، جلد ۷، صفحهٔ ۲۷۵، دار الکتب الاسلامیة ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۶۷، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲۹، صفحهٔ ۳۱، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۰۱، صفحهٔ ۳۷۵ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۳۴، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۲ ـ «**کافی**»، جلد ۷، صفحهٔ ۲۷۶، دار الکتب الاسلامیة ـ «**من لایحضره الفقیه**»، جلد ۴، صفحهٔ ۹۶ (پاورقی)، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، طبع دوم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۶۱، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۵۰، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

توبه که پایهٔ تربیت و حفظ از گناه در آیندهٔ زندگی است، استفاده می‌شود این است: هیچ گناهی نیست که قابل توبه نباشد، اگر چه توبهٔ پاره‌ای از گناهان، بسیار سخت و شرائط سنگینی دارد، قرآن مجید می‌فرماید: **اِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرِکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ:**

«خداوند تنها گناه شرک را نمی‌بخشد اما غیر آن را برای هر کس بخواهد و صلاح ببیند خواهد بخشید».[۱]

حتی سابقاً ذیل همین آیه اشاره کردیم که این آیه دربارهٔ آمرزش گناهان از طریق شفاعت و مانند آن سخن می‌گوید، و الاّ گناه شرک نیز با توبه کردن و بازگشت به سوی توحید و اسلام، قابل بخشش است، همان طور که بیشتر مسلمانان صدر اسلام، در آغاز مشرک بودند، سپس توبه کردند، و خداوند گناه آنها را بخشید.

بنابراین، شرک تنها گناهی است که بدون توبه بخشیده نمی‌شود، و اما با توبه کردن همهٔ گناهان، حتی شرک قابل بخشش است چنان که در سورهٔ «**زمر**» آیات ۵۳ و ۵۴ می‌خوانیم: **...اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیْعاً اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیْمُ * وَ أَنِیْبُوا اِلیٰ رَبِّکُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ:**

«...خداوند همهٔ گناهان را می‌بخشد؛ زیرا او بخشندهٔ مهربان است * و به سوی خدا بازگشت کنید، توبه نمائید و تسلیم فرمان او باشید».

و این که بعضی از مفسران گفته‌اند: آیات، مربوط به آمرزش همهٔ گناهان در پرتوِ توبه، به اصطلاح از قبیل «**عام**» و قابل «**تخصیص**» می‌باشد، صحیح نیست؛ زیرا لسان این آیات که در مقام امتنان بر گنهکاران می‌باشد و با تأکیدات مختلف همراه است قابل تخصیص نیست (به اصطلاح آبی از تخصیص است).

---

۱ ـ نساء، آیهٔ ۴۸.

از این گذشته، اگر به راستی کسی که قتل عمدی از او سرزده بـه کـلی از آمرزش خداوند مأیوس گردد، و برای همیشه (حتی پس از توبهٔ مؤکّد و جبران عمل زشت خود، با اعـمال نـیک فـراوان) در لعـن و عـذاب جـاویدان بـماند هیچگونه دلیلی ندارد که در باقیماندهٔ عمر، اطاعت خدا کند و دست از اعمال خلاف و حتی قتل نفس‌های مکرر بر دارد، و این چگونه با روح تعلیمات انبیاء که برای تربیت بشر در هر مرحله آمده‌اند سازگار است؟!

در تواریخ اسلام نیز، می‌بینیم: پـیغمبر اکـرمﷺ از گـنهکاران خـطرناکـی همچون «**وحشی**» قاتل «**حمزة بن عبدالمطلب**» گذشت و توبهٔ او را پذیرفت و نمی‌توان گفت: قتل نفس در حال شرک و ایمان آن قدر تفاوت دارد که در یک حال بخشوده شود و در حال دیگر به هیچ وجه قابل بخشش نباشد.

اصولاً ـ همان طور که گفتیم ـ هیچ گناهی بالاتر از شرک نیست و می‌دانیم که این گناه نیز با توبه و پذیرش اسلام بخشوده می‌شود، چگونه می‌توان باور کرد گناه قتل، حتی با توبهٔ واقعی قابل بخشش نباشد؟

ولی اشتباه نشود آنچه در بالا گفتیم به این معنی نیست که قتل عمد، کـار کوچک و کم اهمیتی است، یا به این سادگی می‌توان از آن توبه کرد، بلکه بـه عکس، توبهٔ واقعی از این گناه کبیره بسیار مشکل است، نیاز به جبران این عمل دارد و جبران آن کار آسانی نیست.[1]

بنابراین، منظور فقط این است که راه توبه به روی چنین افرادی به طور کلی

---

۱ ـ در روایات، تعبیراتی دربارهٔ اهمیت قتل افراد بی‌گناه و با ایمان وارد شده که پشت انسان را می‌لرزاند، در حدیثی از پیغمبر اکرمﷺ نقل شده که فرمود: **لَزَوَالُ الدُّنْیا أَهْوَنُ عَلَی اللّٰهِ مِنْ قَتْلِ امْرِءٍ مُسْلِمٍ**: «از بین رفتن جهان در پیشگاه خدا از کشتن یک فرد مسلمان آسان‌تر است».

و نیز می‌فرماید: **لَوْ أَنَّ رَجُلاً قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ وَ آخَرَ رَضِیَ بِالْمَغْرِبِ لَأَشْرَکَ فِی دَمِهِ**: «اگر کسی در شرق جهان کشته شود و دیگری در غرب به آن راضی باشد، شریک خون او است».

(المنار، جلد ۵، صفحهٔ ۳۶۱)

بسته نمی‌باشد.

* * *

۳ـ *انواع قتل*

فقها در کتاب «**قصاص**» و «**دیات**» از کتب فقهی با الهامی که از آیـات و روایات اسلامی گرفته‌اند، قتل را به **سه نوع** تقسیم کرده‌اند: «**قتل عمد**»، «**قتل شبه عمد**» و «**قتل خطا**».

قتل عمد، قتلی است که با تصمیم قبلی و با استفاده از وسائل قتل، صورت گیرد، مثل این که: انسان به قصد کشتن دیگری از حربه یا چوب یا سنگ یا دست استفاده کند.

قتل شبه عمد، آن است که: تصمیمی بر کشتن نباشد، اما تصمیم بر کاری در مورد مقتول داشته باشد، که بدون توجه منجر به قتل گردد، مثل این که: کسی را عمداً کتک می‌زند، بدون این که تصمیم کشتن او را داشته باشد، ولی این ضرب اتفاقاً منجر به قتل گردد.

قتل خطا، آن است که: هیچگونه تصمیمی نه به قتل داشته باشد، نه انجام عملی در مورد مقتول، مثل این که می‌خواهد حیوانی را شکار کند اما تیر خطا می‌رود، به انسانی می‌خورد و او را به قتل می‌رساند.

هر یک از این سه نوع، احکام مشروحی دارد که در کتب فقهی آمده است.[1]

* * *

۱ ـ به کتاب «**قصاص و دیات**» در کتاب‌های فقهی مراجعه فرمائید.

﴿۹۴﴾ يٰا أَيُّهَا الَّذٖينَ آمَنُوا إِذٰا ضَرَبْتُمْ فٖي سَبٖيلِ اللّٰهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لاٰ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقىٰ إِلَيْكُمُ السَّلاٰمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغٰانِمُ كَثٖيرَةٌ كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبٖيراً

ترجمه:

۹۴ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید! و به خاطر این که سرمایهٔ ناپایدار دنیا (و غنائمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگوئید: «مسلمان نیستی»! زیرا غنیمت‌های فراوانی (برای شما) نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید؛ و خداوند بر شما منّت نهاد (و هدایت شدید). پس، (به شکرانهٔ این نعمت بزرگ،) تحقیق کنید! خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

شأن نزول:

در روایات و تفاسیر اسلامی شأن نزول‌هائی دربارهٔ آیهٔ فوق آمده است که کم و بیش، با هم شباهت دارند از جمله این که:

پیامبرﷺ بعد از بازگشت از جنگ «**خیبر**»، «**اسامة بن زید**» را با جمعی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای «**فدک**» زندگی می‌کردند فرستاد، تا آنها را به سوی اسلام و یا قبول شرائط ذمه دعوت کند.

یکی از یهودیان به نام «**مرداس**» که از آمدن سپاه اسلام با خبر شده بود،

اموال و فرزندان خود را در پناه کوهی قرار داد و به استقبال مسلمانان شتافت، در حالی که به یگانگی خدا و نبوت پیامبرﷺ گواهی می‌داد.

«**اسامة بن زید**» به گمان این که مرد یهودی از ترس جان و برای حفظ مال اظهار اسلام می‌کند و در باطن مسلمان نیست، به او حمله کرد و او را کشت و گوسفندان او را به غنیمت گرفت، هنگامی که خبر به پیامبرﷺ رسید، پیامبرﷺ سخت از این جریان ناراحت شد، فرمود:

تو مسلمانی را کشتی، «**اسامة**» ناراحت شد، عرض کرد:

این مرد از ترس جان و برای حفظ مالش اظهار اسلام کرد.

پیامبرﷺ فرمود: تو که از درون او آگاه نبودی، چه می‌دانی؟ شاید به راستی مسلمان شده.

در این موقع آیهٔ فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که: به خاطر غنائم جنگی و مانند آن هیچ گاه سخن کسانی که اظهار اسلام می‌کنند را انکار ننمایند، بلکه هر کس اظهار اسلام کرد، باید سخن او را پذیرفت.[1]

تفسیر:

اظهار اسلامِ کسی را انکار نکنید

بعد از آن که در آیات گذشته تأکیدات لازم نسبت به حفظ جان افراد بی‌گناه شد، در این آیه، یک دستور احتیاطی برای حفظ جان افراد بی‌گناهی که ممکن است مورد اتهام قرار گیرند، بیان می‌کند، می‌فرماید:

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۶۳، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۹، صفحهٔ ۱۴۷ و جلد ۲۱، صفحهٔ ۱۱ و جلد ۲۲، صفحهٔ ۹۲ و جلد ۶۵، صفحهٔ ۲۳۴ ـ تفسیر «**الأصفی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۳۱، انتشارات دفتر تبلیغات، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق ـ «**مستدرک**»، جلد ۱۶، صفحهٔ ۷۹، چاپ آل البیت ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۳۵، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه جهاد گام بـر مـی‌داریـد، تحقیق و جستجو کنید و به کسانی که اظهار اسـلام مـی‌کنند نگـوئید مسـلمان نیستید» ﴿**يٰا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذٰا ضَرَبْتُمْ في سَبيلِ اللّٰهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لاٰ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقىٰ إِلَيْكُمُ السَّلاٰمَ لَسْتَ مُؤْمِناً**﴾.

و به این ترتیب، دستور می‌دهد: آنهائی که اظهار ایمان می‌کنند را با آغوش باز بپذیرند و هر گونه بد گمانی و سوء ظن را نسبت به اظهار ایمان آنها کـنار بگذارند.

پس از آن اضافه می‌کند: «مبادا به خاطر نـعمت‌های نـاپایدار ایـن جـهان، افرادی که اظهار اسلام می‌کنند را متهم کرده و آنها را به عنوان یک دشمن به قتل برسانید و اموال آنها را به غنیمت بگیرید» ﴿**تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا**﴾.[1]

آنگاه می‌افزاید: در حالی که «غنیمت‌های جاودانی و ارزنده در پیشگاه خدا است» ﴿**فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغٰانِمُ كَثيرَةٌ**﴾.

و توجه می‌دهد: گر چه در «گـذشته چـنین بـودید و در دوران جـاهلیت جنگ‌های شما انگیزهٔ غارتگری داشت» ﴿**كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ**﴾.[2]

سپس می‌فرماید: ولی اکنون در پرتو اسلام و منّتی که خداوند بر شما نهاده است، از آن وضع نجات یافته‌اید، «بنابراین به شکرانهٔ این نعمت بزر خدا بر شما، لازم است در کارها تحقیق کنید» ﴿**فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا**﴾.

و سرانجام اعلام می‌دارد: و این را بدانید که «خداوند از اعمال و نیّات شما آگاه است» ﴿**إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبيراً**﴾.

---

۱ ـ «**عَرَض**» (بر وزن مرض) به معنی چیزی است که ثبات و پایداری ندارد، بنابرایـن «**عَـرَضَ الْـحَيٰاةِ الدُّنْيٰا**» به معنی سرمایه‌های زندگی دنیا است که همگی بدون استثناء ناپایدارند.

۲ ـ **در تفسیر** این جمله احتمال دیگری نیز داده شده است و آن این که: خود شما نیز در آغـاز اسـلام آوردن، چنین وضعی را داشتید، یعنی با زبان گواهی به حقانیت اسلام دادید و از شما پذیرفته شد، با این که مکنون قلبی شما بر کسی روشن نبود.

نکته‌ها:

۱ ـ جهاد اسلامی جنبهٔ مادّی ندارد

آیهٔ فوق به خوبی این حقیقت را روشن می‌سازد که: هیچ مسلمانی نباید برای هدف مادّی گام در میدان جهاد بگذارد، و به همین دلیل باید نخستین اظهار ایمان را از طرف دشمن بپذیرد، و به ندای صلح او پاسخ گوید، اگر چه از غنائم مادّی فراوان محروم گردد؛ زیرا هدف از جهاد اسلامی توسعه‌طلبی و جمع غنائم نیست، **بلکه** هدف آزاد شدن انسان‌ها از قید بندگی بندگان و خداوندان زور و زر است و هر زمان که روزنهٔ امیدی به سوی این حقیقت گشوده شد، باید به سوی آن شتافت.

آیهٔ فوق می‌گوید: شما یک روز چنین افکار منحطی داشتید و به خاطر سرمایه‌های مادّی خون‌هائی را می‌ریختید، اما امروز آن برنامه به کلّی دگرگون شده است، **به علاوه**، مگر خود شما به هنگام ورود در اسلام، غیر از اظهار ایمان چه برنامهٔ دیگری داشتید، چرا از قانونی که خود از آن استفاده کرده‌اید، دربارهٔ دیگران دریغ می‌نمائید؟!

* * *

۲ ـ آیا پذیرش اسلام هر کسی که اظهار اسلام کرد، منافق‌پرور نیست؟

ممکن است با توجه به مضمون آیه، چنین ایراد شود که اسلام با قبول ادعاهای ظاهری مردم در مورد پیوستن به این آئین، زمینه را برای پرورش «**منافق**» در محیط اسلامی آماده می‌کند، و با این برنامه، ممکن است عدهٔ زیادی از آن، سوء استفاده کرده و با استتار در زیر نام اسلام دست به اعمال جاسوسی و ضد اسلامی بزنند.

در پاسخ باید گفت: شاید هیچ قانونی در جهان نباشد که راه سوء استفاده در

آن وجود نداشته باشد.

مهم این است که: قانون دارای مصالح قابل ملاحظه‌ای باشد، اگر بنا شود، اظهار اسلام به بهانهٔ عدم آگاهی از مکنون قلب طرف، قبول نگردد، مفاسد بسیاری به بار می‌آید که زیان آن به مراتب بیشتر است، و اصول عواطف انسانی را از بین خواهد برد؛ زیرا هر کس با دیگری کینه و خرده حسابی داشته باشد می‌تواند او را متهم کند که اسلام او ظاهری است و با مکنون دل او هماهنگ نیست **و به این** ترتیب، خون‌های بسیاری از بی‌گناهان ریخته شود.

از این گذشته، در آغاز گرایش به هر آئین، افرادی هستند که گرایش‌های ساده و تشریفاتی و ظاهری دارند اما با گذشت زمان و تماس مداوم با آن آئین، محکم و ریشه‌دار می‌شوند، این دسته را نیز نمی‌توان طرد کرد.

* * *

﴿۹۵﴾ لاٰ يَسْتَوِي الْقاٰعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ الْمُجاٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاٰهِدِينَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقاٰعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنىٰ وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاٰهِدِينَ عَلَى الْقاٰعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً

﴿۹۶﴾ دَرَجاٰتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كاٰنَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً

ترجمه:

۹۵ ـ (هرگز) افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد باز نشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان (ترک‌کنندگان جهاد) برتری مهمی بخشیده؛ خداوند وعدهٔ پاداش نیک داده؛ و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است.

۹۶ ـ درجات (مهمی) از ناحیهٔ خداوند، و آمرزش و رحمت (نصیب آنان می‌گردد)؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

برتری مجاهدان راه خدا

در آیات گذشته، سخن از جهاد در میان بود، این دو آیه مقایسه‌ای در میان مجاهدان و غیر مجاهدان به عمل آورده، می‌فرماید: «افراد با ایمانی که از شرکت در میدان جهاد خودداری می‌کنند، در حالی که بیماری خاصی که آنها را از

شرکت در این میدان مانع شود ندارند، هرگز با مجاهدانی که در راه خدا و اعلای کلمه حق با مال و جان خود جهاد می‌کنند، یکسان نیستند» ﴿**لاٰ يَسْتَوِي الْقٰاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ الْمُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ**﴾.

روشن است: منظور از «**قٰاعِدُون**» در اینجا افرادی هستند که با داشتن ایمان به اصول اسلام، بر اثر نداشتن همت کافی، در جهاد شرکت نکرده‌اند، اما جهاد بر آنها واجب عینی نبوده؛ زیرا اگر واجب عینی بود، قرآن با این لحن ملایم دربارهٔ آنها سخن نمی‌گفت، و در آخر آیه به آنها وعدهٔ پاداش نمی‌داد.

بنابراین، حتی در صورتی که جهاد واجب عینی نباشد برتری روشن «**مجاهدان**» بر «**قاعدان**» قابل انکار نیست.

به هر حال، آیه کسانی که از روی نفاق و دشمنی از شرکت در جهاد خودداری کرده‌اند را شامل نمی‌شود.

ضمناً باید توجه داشت تعبیر «**غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ**» مفهوم وسیعی دارد، یعنی تمام کسانی را که به خاطر نقص عضو، یا بیماری و یا ضعف فوق العاده و مانند آنها قادر به شرکت در جهاد نیستند را، استثناء می‌کند.

پس از آن، برتری مجاهدان را بار دیگر به صورت صریح‌تر و آشکارتر بیان کرده، می‌فرماید: «خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود در راهش پیکار می‌کنند بر خودداری کنندگان از شرکت در میدان جهاد، برتری عظیمی بخشیده» ﴿**فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰاهِدِينَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقٰاعِدِينَ دَرَجَةً**﴾.[1]

ولی در عین حال، چون ـ همان طور که گفتیم ـ نقطهٔ مقابل این دسته از مجاهدان، افرادی هستند که جهاد برای آنها واجب عینی نبوده و یا این که: به

---

۱ ـ «**دَرَجَةً**» به صورت نکره ذکر شده، و همان طور که در کتب ادبی آمده است، نکره در این گونه موارد برای بیان عظمت و اهمیت است، گویا آن قدر درجهٔ آنها بالا است که کاملاً شناخته نمی‌شود و این همانند چیزی است که به هنگام بیان ارزش فوق العادهٔ چیزی گفته می‌شود: هیچ کس قیمت آن را نمی‌داند!

خاطر بیماری و ناتوانی و علل دیگر قادر به شرکت در میدان جهاد نبوده‌اند، برای این که پاداش نیت صالح، ایمان و سایر اعمال نیک آنها نادیده گرفته نشود، به آنها نیز وعدهٔ نیک داده، می‌فرماید: «خداوند به هر دو دسته (مجاهدان و غیر مجاهدان) وعدهٔ نیک داده است» **﴿وَ كُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنىٰ﴾**.

بدیهی است میان وعدهٔ نیکی که به این دو دسته داده شده، فاصله بسیار است.

در حقیقت قرآن با این بیان نشان می‌دهد که: سهم هر کار نیکی در جای خود محفوظ و فراموش نشدنی است، به خصوص این که: سخن از قاعدانی است که علاقمند به شرکت در جهاد بوده‌اند و آن را یک هدف عالی و مقدس می‌دانستند ولی واجب عینی نبودن آن مانع از تحقق بخشیدن به این هدف عالی شده است.

آنها نیز به اندازهٔ علاقه‌ای که به این کار داشته‌اند، پاداش خواهند داشت، همچنین افراد **أُولِی الضَّرَر:** «کسانی که به خاطر بیماری و یا نقص عضو در میدان جهاد شرکت نکرده‌اند» در حالی که با تمام وجود خود به آن علاقه داشته و عشق می‌ورزیده‌اند نیز سهم قابل ملاحظه‌ای از پاداش مجاهدان خواهند داشت، در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که به سربازان اسلام فرمود:

لَقَدْ خُلِّفْتُمْ فِی الْمَدِیْنَةِ أَقْواماً مٰا سِرْتُمْ مَسِیْراً وَ لاٰ قَطَعْتُمْ وٰادِیاً اِلاّٰ کٰانُوا مَعَکُمْ وَ هُمُ الَّذِیْنَ صَحَّتْ نِیّٰاتُهُمْ وَ نَصَحَتْ جُیُوبُهُمْ وَ هَوَتْ أَفْئِدَتُهُمْ اِلَی الْجِهٰادِ وَ قَدْ مَنَعَهُمْ عَنِ الْمَسِیْرِ ضَرَرٌ أَوْ غَیْرُهُ:

«افرادی را در مدینه پشت سر گذاشتید که در هر گام در این مسیر، با شما بودند (و در پاداش‌های الهی شرکت داشتند) آنها کسانی بودند که نیتی پاک داشتند، به اندازهٔ کافی خیرخواهی کردند و قلب‌های آنها مشتاق به جهاد بود ولی

موانعی همچون بیماری و زیان و غیر آن آنها را از شرکت در این کار بازداشت».[۱]

ولی از آنجا که اهمیت جهاد در منطق اسلام، از این هم بیشتر است، بار دیگر به سراغ مجاهدان رفته و تأکید می‌کند: «خداوند مجاهدان را بر قاعدان اجر عظیمی بخشیده است» ﴿**وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰاهِدِينَ عَلَى الْقٰاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً**﴾.

* * *

این اجر عظیم، در آیهٔ بعد چنین تفسیر شده: «درجات مهمی از طرف خداوند و آمرزش و رحمت او است» ﴿**دَرَجٰاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً**﴾.

و اگر در این میان افرادی ضمن انجام وظیفهٔ خویش، مرتکب لغزش‌هائی شده‌اند و از کردهٔ خویش پشیمانند خدا به آنها نیز وعدهٔ آمرزش داده، لذا در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند غفور و رحیم است» ﴿**وَ كٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً**﴾.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ تکرار کلمهٔ «مجاهدان» در آیه

در آیهٔ فوق، سه بار نام «**مجاهدان**» به میان آمده، در نخستین بار مجاهدان همراه با «**هدف**» و «**وسیلهٔ**» جهاد، ذکر شده‌اند (**الْمُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ**).

در مرتبهٔ دوم، نام مجاهدان فقط با وسیلهٔ جهاد ذکر شده، اما سخنی از هدف به میان نیامده است (**الْمُجٰاهِدُينَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ**).

و در مرحلهٔ آخر، تنها نام مجاهدان به میان آمده است (**الْمُجٰاهِدِيْنَ...**).

و این یکی از نکات بارز بلاغت در کلام است که چون شنونده مرحله به

---

۱ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۸۷، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ تفسیر «**الأصفی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۳۱، انتشارات دفتر تبلیغات، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق ـ «**جوامع الجامع**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۳۲، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

مرحله با موضوع آشناتر می‌شود از قیود و مشخصات آن می‌کاهند و کار آشنائی به جائی می‌رسد که تنها با یک اشاره همه چیز معلوم می‌شود.

* * *

۲ ـ درجات مختلف مجاهدان

در آیهٔ نخست، برتری مجاهدان بر قاعدان به صورت مفرد **(درجه)** ذکر شده در حالی که در آیهٔ دوم به صورت جمع **(درجات)** آمده است، روشن است: میان این دو تعبیر، منافاتی نیست؛ زیرا در تعبیر اول، منظور بیان اصل برتری مجاهدان بر غیر آنها است، **ولی** در تعبیر دوم، این برتری را شرح می‌دهد، لذا با ذکر «**مغفرت**» و «**رحمت**» نیز توأم شده است.

به عبارت دیگر، تفاوت میان این دو، تفاوت میان «**اجمال**» و «**تفصیل**» است.

ضمناً از تعبیر به «**درجات**» نیز می‌توان این معنی را استفاده کرد که مجاهدان همه در یک حدّ و پایه نیستند و به اختلاف درجهٔ اخلاص، فداکاری و تحمل ناراحتی‌ها، مقامات معنوی آنها مختلف است؛ زیرا مسلّم است همهٔ مجاهدانی که در یک صف در برابر دشمن می‌ایستند، به یک اندازه، جهاد نمی‌کنند و به یک اندازه اخلاص ندارند، بنابراین هر یک، به تناسب کار و نیت خود پاداش می‌گیرند.

* * *

۳ ـ اهمیت فوق العادهٔ جهاد

جهاد یک قانون عمومی در عالم آفرینش است، و همهٔ موجودات زندهٔ جهان اعم از نباتات و حیوانات به وسیلهٔ جهاد موانع را از سر راه خود بر می‌دارند، تا بتوانند به کمالات مطلوب خود برسند.

به عنوان مثال، ریشهٔ درخت برای به دست آوردن غذا و نیرو، به طور دائم

در حال فعالیت و حرکت است، و اگر روزی این فعالیت و کوشش را ترک گوید، ادامهٔ زندگی برای او غیر ممکن است.

به همین دلیل، هنگامی که در حرکت خود در اعماق زمین با موانعی برخورد کند، اگر بتواند آنها را سوراخ کرده و از آنان می‌گذرد.

عجیب این است که: ریشه‌های لطیف، گاهی همانند مته‌های فولادی با موانع به نبرد بر می‌خیزند.

و اگر احیاناً این توانائی را نداشت، راه خود را کج کرده و با دور زدن از مانع می‌گذرد.

در وجود خود ما در تمام شبانه روز حتی در ساعاتی که در خوابیم نبرد عجیبی میان گلبول‌های سفید خون ما و دشمنان مهاجم وجود دارد، که اگر یک ساعت این جهاد خاموش گردد، و مدافعان کشور تن دست از پیکار بکشند، انواع میکروب‌های موذی در دستگاه‌های مختلف رخنه کرده، و سلامت ما را به مخاطره خواهند افکند.

عین همین مطلب، در میان جوامع انسانی و اقوام و ملل عالم وجود دارد.

آنانی که همیشه در حال «**جهاد**» و «**مراقبت**» به سر می‌برند، همواره زنده و پیروزند، و دیگرانی که به فکر خوش‌گذرانی و ادامهٔ زندگی فردی هستند، دیر یا زود از بین رفته و ملتی زنده و مجاهد جای آنها را خواهند گرفت.

و همین است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

فَمَنْ تَرَکَ الْجِهٰادَ أَلْبَسَهُ اللّٰهُ ذُلاًّ وَ فَقْراً فِی مَعِیْشَتِهِ وَ مَحْقاً فِی دِیْنِهِ اِنَّ اللّٰهَ أَعَزَّ أُمَّتِی بِسَنٰابِکِ خَیْلِهٰا وَ مَرٰاکِزِ رِمٰاحِهٰا:

«آن کس که جهاد را ترک گوید، خدا بر اندام او لباس ذلت می‌پوشاند، و فقر و نیازمندی بر زندگی، و تاریکی بر دین او سایهٔ شوم می‌افکند، خداوند پیروان مرا به وسیلهٔ سم ستورانی که به میدان جهاد پیش می‌روند و به وسیلهٔ پیکان‌های

نیزه‌ها، عزت می‌بخشد».[۱]

و به مناسبت دیگری می‌فرماید: **أُغْزُوا تُورِثُوا أَبْنٰائَكُمْ مَجْداً:**

«جهاد کنید تا مجد و عظمت را برای فرزندانتان به میراث بگذارید»![۲]

و امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در ابتدای **خطبهٔ جهاد** چنین می‌فرماید:

... فَاِنَّ الْجِهٰادَ بٰابٌ مِنْ أَبْوٰابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللّٰهُ لِخٰاصَّةِ أَوْلِيائِهِ وَ هُوَ لِبٰاسُ التَّقْوىٰ وَ دِرعُ اللّٰهِ الْحَصِينَةِ وَ جُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ، فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللّٰهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَ شَمِلَهُ الْبَلاٰءُ وَ دُيِّثَ بِالصَّغٰارِ وَ الْقَمٰاءَةِ...:

«...جهاد دری است از درب‌های بهشت، که خداوند آن را به روی دوستان خاص خود گشوده است، جهاد، لباس پر فضیلت «**تقوا**» است جهاد، زره نفوذناپذیر الهی است، جهاد، سپر محکم پروردگار است، آن کس که جهاد را ترک گوید، خداوند بر اندام او لباس ذلت و بلا می‌پوشاند، و او را در مقابل دیدگاه مردم خوار و ذلیل جلوه می‌دهد...».[۳]

ضمناً باید توجه داشت: جهاد، تنها به معنی جنگ و نبرد مسلحانه نیست بلکه هر نوع تلاش و کوششی که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی انجام گیرد را شامل می‌شود.

و به این ترتیب، علاوه بر نبردهای دفاعی و گاهی تهاجمی، مبارزات علمی، منطقی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را نیز در بر می‌گیرد.

* * *

۱ ـ «**کافی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۵، صفحهٔ ۱۰، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۹۷، صفحهٔ ۹ ـ «**عوالی اللئالی**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۸۳، مطبعة سیّد الشهداء قم، طبع اول، ۱۴۰۳ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۴، صفحهٔ ۵۰۶، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۲ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۵، صفحهٔ ۱۵، چاپ آل البیت ـ «**کافی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۸، دار الکتب الاسلامیة ـ «**نهج السعادة**»، جلد ۸، صفحهٔ ۶۷، مطبعة النعمان النجف الاشرف، طبع اول، ۱۳۸۵ هـ ق.

۳ ـ «**نهج البلاغه**»، خطبهٔ ۲۷.

﴿۹۷﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفّٰاهُمُ الْمَلاٰئِكَةُ ظٰالِمِي أَنْفُسِهِمْ قٰالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قٰالُوا كُنّٰا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قٰالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّٰهِ وٰاسِعَةً فَتُهٰاجِرُوا فِيهٰا فَأُولٰئِكَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سٰاءَتْ مَصِيراً

﴿۹۸﴾ إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰاءِ وَ الْوِلْدٰانِ لاٰ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً

﴿۹۹﴾ فَأُولٰئِكَ عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَفُوّاً غَفُوراً

ترجمه:

۹۷ ـ کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید»؟ گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم». آنها (فرشتگان) گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید»؟! آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند.

۹۸ ـ مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند؛ نه چاره‌ای دارند، و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می‌یابند.

۹۹ ـ ممکن است خداوند، آنها را مورد عفو قرار دهد؛ و خداوند، عفو کننده و آمرزنده است.

شأن نزول:

قبل از آغاز جنگ «**بدر**»، سران قریش اخطار کردند: همهٔ افراد ساکن «**مکّه**»

که آمادگی برای شرکت در میدان جنگ دارند، باید برای نبرد با مسلمانان حرکت کنند و هر کس مخالفت کند خانه او ویران و اموالش مصادره می‌شود.

به دنبال این تهدید، عده‌ای از افرادی که ظاهراً اسلام آورده بودند، ولی به خاطر علاقهٔ شدید به خانه و زندگی و اموال خود حاضر بـه مـهاجرت نشـده بودند، نیز با بت‌پرستان به سوی میدان جنگ حـرکت کـردند، و در مـیدان در صفوف مشرکان ایستادند و از کمی نفرات مسلمانان به شک و تردید افتادند و سرانجام در این میدان کشته شدند.

آیهٔ فوق نازل گردید و سرنوشت شوم آنها را شرح داد.[1]

تفسیر:

سرنوشت متخلفان از هجرت

در تعقیب بحث‌های مربوط به جهاد، در این آیات اشاره به سرنوشت شوم کسانی شده که دم از اسلام می‌زدند، ولی برنامهٔ مهم اسلامی یعنی «**هجرت**» را عملی نساختند، در نتیجه به وادی‌های خطرناکی کشیده شـدند و در صـفوف مشرکان جان سپردند.

قرآن می‌فرماید: «کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند ـ در حالی که به خود ستم کرده بودند ـ و از آنها پرسیدند: شما در چه حالی و کجا بودید؟ (که در چنین وضعی گرفتار شده‌اید؟) اگر مسلمان بودید، چرا در صفوف کفار قرار گرفتید؟ و با مسلمانان جنگیدید؟ و در پاسخ به عنوان عذرخـواهـی

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۶۹، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طـبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۹، صفحهٔ ۲۹ ـ «**جوامع الجامع**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۳۳، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق ـ تفسیر «**ابی حمزة الثمالی**»، صفحهٔ ۱۴۷، دفتر نشر الهادی، طبع اول، ۱۴۲۰ هـ ق.

گفتند: ما در محیط خود تحت فشار بودیم و به همین جهت توانائی بر اجرای فرمان خدا نداشتیم» ﴿**إِنَّ الَّذِينَ تَوَفّٰاهُمُ الْمَلاٰئِكَةُ ظٰالِمِي أَنْفُسِهِمْ قٰالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قٰالُوا كُنّٰا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ**﴾.

این اعتذار از آنان پذیرفته نشد، بلکه از فرشتگان خدا پاسخ شنیدند: «مگر سرزمین پروردگار وسیع و پهناور نبود که مهاجرت کنید و خود را از آن محیط آلوده و خفقان بار برهانید»؟ ﴿**قٰالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّٰهِ وٰاسِعَةً فَتُهٰاجِرُوا فِيهٰا**﴾.

آری، آنها هیچ عذر و بهانهٔ قابل قبولی در برابر این اعتراض نداشتند، لذا در پایان آیه، به سرنوشت آنان اشاره کرده، می‌فرماید: «این گونه اشخاص که با عذرهای واهی و مصلحت‌اندیشی‌های شخصی شانه از زیر بار هجرت خالی کردند و زندگی در محیط آلوده و خفقان بار را بر آن ترجیح دادند، جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی دارند» ﴿**فَأُولٰئِكَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سٰاءَتْ مَصِيراً**﴾.

و بدین ترتیب، مجازات کسانی که راه چاره برای خروج از محیط کفر دارند و می‌توانند از همکاری با کفار خودداری کنند و نمی‌کنند را مشخص ساخته است.

* * *

در آیهٔ بعد، مستضعفان و ناتوان‌های واقعی (نه مستضعفان دروغین) را استثناء کرده، می‌فرماید:

«مگر مردان و زنان و کودکانی که هیچ راه چاره‌ای برای هجرت و هیچ طریقی برای نجات از آن محیط آلوده نمی‌یابند» ﴿**إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰاءِ وَ الْوِلْدٰانِ لاٰ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً**﴾.

زیرا واقعاً این دسته معذورند و خداوند ممکن نیست تکلیف ما لا یطاق کند.

این گروه مکلف به هجرت نیستند، بلکه دیگر مسلمانان مکلفند که راهی برای رهائی آنها پیدا کنند.

* * *

در آخرین آیهٔ مورد بحث می‌فرماید: «ممکن است اینها مشمول عفو خداوند شوند و خداوند همواره بخشنده و آمرزنده بوده است» ﴿**فَأُولٰئِکَ عَسَی اللّٰهُ أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کٰانَ اللّٰهُ عَفُوّاً غَفُوراً**﴾.

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید: اگر این افراد به راستی معذورند، چرا نمی‌فرماید حتماً خداوند، آنها را می‌بخشد، بلکه می‌گوید **عَسیٰ:** «شاید».

پاسخ این سوال همان است که در ذیل آیهٔ ۸۴ از همین سوره بیان شد که: منظور از این گونه تعبیرات، آن است که حکم مذکور در این آیه دارای شرائطی است، که باید به آنها توجه داشت.

یعنی این گونه اشخاص هنگامی مشمول عفو الهی می‌شوند که در انجام هجرت به هنگام فرصت کمترین قصوری نورزیده‌اند و به اصطلاح تقصیر در مقدمات کار نداشته‌اند و همواره آماده‌اند که در نخستین فرصت ممکن هجرت نمایند.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ *استقلال روح*

تعبیر به «**تَوَفّیٰ**» در آیهٔ شریفه به جای «**موت**»، در حقیقت اشاره به این نکته است که: مر به معنی **نابودی و فنا** نیست، بلکه یک نوع «دریافت روح از ناحیهٔ فرشتگان» است، یعنی روح او را که اساسی‌ترین قسمت وجود او است می‌گیرند و با خود به جهان دیگری می‌برند.

این گونه تعبیر که در قرآن کراراً آمده، یکی از روشن‌ترین اشارات قرآن به مسألهٔ وجود روح و بقای آن بعد از مر است، که شرح آن در ذیل آیات مناسب خواهد آمد، و پاسخی است به کسانی که می‌گویند: قرآن هیچگونه اشاره‌ای به مسألهٔ روح نکرده است.[۱]

* * *

۲ ـ فرشتهٔ قبض روح یا فرشتگان؟

از بررسی موارد متعددی از قرآن مجید (۱۲ مورد) که دربارهٔ «**توفّی**» و مر سخن به میان آمده، استفاده می‌شود: گرفتن ارواح به دست یک فرشتهٔ معین نیست، بلکه فرشتگانی هستند که این وظیفه را به عهده دارند و مأمور انتقال ارواح آدمیان از این جهان به جهان دیگرند، و آیهٔ فوق که «**الملائکة**» در آن به صورت جمع آمده‌اند، نیز یکی از شواهد این موضوع است.

علاوه بر این، در آیهٔ ۶۱ سورهٔ «**انعام**» می‌خوانیم: **حَتّیٰ اِذٰا جٰاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنٰا:**

«هنگامی که زمان مر یکی از شما برسد، فرستادگان ما روح او را قبض می‌کنند».

و اگر می‌بینیم در بعضی از آیات این موضوع به **ملک الموت:** «فرشتهٔ مر » نسبت داده شده[۲] از این نظر است که او بزر فرشتگان مأمور قبض ارواح است، همان کسی که در احادیث، به نام «**عزرائیل**» از او یاد شده است.

از این رو این که: بعضی می‌پرسند: چگونه ممکن است یک فرشته در آنِ واحد همه جا حضور یابد و قبض روح انسان‌های متعددی کند، پاسخ آن روشن

---

۱ ـ توضیح دربارهٔ معنی «**تَوَفّی**» از نظر لغت را در جلد دوم تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۵۵ سورهٔ «**آل عمران**» مطالعه فرمائید.

۲ ـ سجده، آیهٔ ۱۱.

می‌گردد.

از این گذشته، به فرض این که: فرشتگان متعدد نباشند و تنها یک فرشته باشد، باز مشکلی ایجاد نمی‌شود؛ زیرا تجرد وجودی او ایجاب می‌کند که دائرهٔ نفوذ عملش فوق العاده وسیع باشد؛ چرا که یک وجود مجرد می‌تواند احاطهٔ وسیعی نسبت به جهان ماده داشته باشد.

در حدیثی که دربارهٔ فرشتهٔ مر (ملک الموت) از امام صادق علیه‌السلام نقل شده، می‌خوانیم: هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از احاطهٔ او نسبت به جهان سؤال کرد، در جواب چنین گفت:

مَا الدُّنْیا کُلُّها عِنْدِی فِیْما سَخَّرَهَا اللّٰهُ لِی وَ مَکَّنَنِی عَلَیْها اِلاّٰ کَالدِّرْهَمِ فِی کَفِّ الرَّجُلِ یُقَلِّبُهُ کَیْفَ یَشاءُ:

«این جهان و آنچه در آن است با تسلط و احاطه‌ای که خداوند به من بخشیده در نزد من همچون سکه‌ای است در دست انسان، که هر گونه بخواهد آن را می‌چرخاند».[1]

ضمناً اگر می‌بینیم در بعضی از آیات قرآن، قبض روح به خدا نسبت داده شده است، مانند: **اللّٰهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حِیْنَ مَوْتِها:**

«خداوند جان‌ها را در موقع مر می‌گیرد»[2] با آیات گذشته هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا در مواردی که کار با وسائطی انجام می‌گیرد، **گاهی** کار را به وسائط نسبت می‌دهند و **گاهی** به آن کسی که اسباب و وسائط را فراهم کرده است، و هر دو نسبت، صحیح است.

---

۱ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶، صفحهٔ ۱۴۱ و جلد ۱۸، صفحهٔ ۳۲۲ و جلد ۵۶، صفحهٔ ۲۴۹ ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۲، صفحات ۶ و ۱۶۸، مؤسسهٔ دار الکتاب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۷۰ و جلد ۴، صفحهٔ ۱۵۵، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۰۶ و جلد ۴، صفحهٔ ۲۲۴، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۲ ـ زمر، آیهٔ ۴۲.

جالب این که: در قرآن بسیاری از حوادث جهان به فرشتگانی که مأمور خدا در عالم هستی هستند، نسبت داده شده است.

و همان طور که می‌دانیم فرشته معنی وسیعی دارد که از «موجودات مجرد عاقل» گرفته تا «نیروها و قوای طبیعی» را شامل می‌شود.

* * *

۳ ـ مستضعف کیست؟

از بررسی آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود: «**مستضعف**» به کسانی می‌گویند که از نظر فکری، یا بدنی، یا اقتصادی، آن چنان ضعیف باشند که قادر به شناسائی حق از باطل نشوند.

و یا این که: با تشخیص عقیدهٔ صحیح بر اثر ناتوانی جسمی، یا ضعف مالی و یا محدودیت‌هائی که محیط بر آنها تحمیل کرده، قادر به انجام وظائف خود به طور کامل نباشند و نتوانند مهاجرت کنند.

از علی علیه‌السلام چنین نقل شده:

وَ لاٰ یَقَعُ اِسْمُ الاِسْتِضْعٰافِ عَلیٰ مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهٰا أُذُنُهُ وَ وَعٰاهٰا قَلْبُهُ:

«نام مستضعف به کسی که حجت بر او تمام شده و حق را شنیده و فکرش آن را درک کرده است اطلاق نمی‌شود».[1]

از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام پرسیدند: مستضعفان چه کسانی هستند؟

امام علیه‌السلام در پاسخ این سؤال نوشتند:

---

۱ ـ «**نهج البلاغه**»، خطبهٔ ۱۸۹ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۶، صفحهٔ ۲۲۷ ـ «**شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید**»، جلد ۱۳، صفحهٔ ۱۰۱، دار احیاء الکتب العربیة ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۹۰، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۳۶، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۵۹، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم.

اَلضَّعِیْفُ مَنْ لَمْ تُرْفَعْ لَهُ حُجَّةٌ وَ لَمْ یَعْرِفِ الاِخْتِلاٰفَ فَاِذٰا عَرِفَ الاِخْتِلاٰفَ فَلَیْسَ بِضَعِیْفٍ:

«مستضعف کسی است که حجت و دلیل به او نرسیده باشد و به وجود اختلاف (در مذاهب و عقاید که محرک بر تحقیق است) پی نبرده باشد، اما هنگامی که به این مطلب پی برد، دیگر مستضعف نیست».[1]

روشن است مستضعف در دو روایت فوق، همان مستضعف فکری و عقیده‌ای است ولی در آیهٔ مورد بحث، و آیهٔ ۷۵ همین سوره که گذشت، منظور از مستضعف، همان مستضعف عملی است یعنی کسی که حق را تشخیص داده اما خفقان محیط به او اجازهٔ عمل را نمی‌دهد.

* * *

۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۳۹، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۴۰۶ و جلد ۸، صفحهٔ ۱۲۵، دار الکتب الاسلامیة ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۴۸، صفحهٔ ۲۲۴ و جلد ۷۵، صفحهٔ ۳۳۲ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۹۰، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۵۹، انتشارات جامعهٔ مدرسین.

﴿۱۰۰﴾ وَ مَنْ يُهٰاجِرْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرٰاغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهٰاجِراً إِلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ وَ كٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً

ترجمه:

۱۰۰ ـ کسی که در راه خدا هجرت کند، جاهای امن فراوان و گستردهای در زمین می‌یابد. و هر کس به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، از خانهٔ خود بیرون رود، سپس مرگش فرا رسد، پاداش او بر خداست؛ و خداوند، آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

هجرت، یک دستور سازندهٔ اسلامی

به دنبال بحث دربارهٔ افرادی که بر اثر کوتاهی در انجام فریضهٔ مهاجرت، به انواع ذلت‌ها و بدبختی‌ها تن در می‌دهند، در این آیه با قاطعیت تمام دربارهٔ اهمیت هجرت در دو قسمت بحث شده است:

نخست اشاره به آثار و برکات هجرت در زندگی این جهان کرده، می‌فرماید: «کسانی که در راه خدا و برای خدا مهاجرت کنند، در این جهان پهناور خدا، نقاط امن فراوان و وسیع پیدا می‌کنند که می‌توانند حق را در آنجا اجراء کنند و بینی مخالفان را به خاک بمالند» ﴿**وَ مَنْ يُهٰاجِرْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرٰاغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً**﴾.

باید توجه داشت: «**مُرٰاغَم**» از مادهٔ «**رَغٰام**» (بر وزن کلام) به معنی «**خاک**» گرفته شده، و «**ارغام**» به معنی به خاک مالیدن و ذلیل کردن است و «**مراغم**» **هم**

صیغهٔ اسم مفعول است و **هم** اسم مکان، اما در آیهٔ فوق به معنی اسم مکان آمده، یعنی مکانی که می‌توانند در آن حق را اجراء کنند و اگر کسی با حق از روی عناد مخالفت کند، او را محکوم سازند و بینی او را به خاک بمالند!

سپس به جنبهٔ معنوی و اخروی مهاجرت اشاره کرده می‌فرماید: «کسی که از خانه و وطن خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبرﷺ خارج شود و پیش از رسیدن به هجرتگاه، مر او را فرا گیرد، اجر و پاداش وی بر خدا است، و خداوند گناهان او را می‌بخشد» ﴿**وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهٰاجِراً إِلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ وَ كٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً**﴾.

بنابراین، مهاجران در هر صورت به پیروزی بزرگی نائل می‌گردند، **چه** بتوانند خود را به مقصد برسانند و از آزادی و حریت در انجام وظائف بهره گیرند.

و چه نتوانند و جان خود را در این راه از دست بدهند، و با این که تمام پاداش‌های نیکوکاران بر خدا است، **ولی** در اینجا به خصوص تصریح به این موضوع شده است که: **فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ**: «پاداش او بر خدا لازم شده است».

و این نهایت عظمت و اهمیت پاداش مهاجران را روشن می‌سازد.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ *اسلام و مهاجرت*

طبق این آیه، و آیات فراوان دیگر قرآن، اسلام با صراحت دستور می‌دهد: اگر در محیطی به خاطر عواملی نتوانستید آنچه وظیفه دارید انجام دهید، به محیط و منطقهٔ امن دیگری «**هجرت**» نمائید؛ زیرا با وسعت جهان هستی «**نتوان**

مرد به ذلت که در اینجا زادم»!

علت این دستور روشن است؛ زیرا اسلام جنبهٔ منطقه‌ای ندارد، و وابسته و محدود به مکان و محیط معینی نیست.

به این ترتیب، علاقه‌های افراطی به محیط تولد و زادگاه و دیگر علائق مختلف از نظر اسلام نمی‌تواند مانع از هجرت مسلمان باشد.

و لذا می‌بینیم در صدر اسلام، همهٔ این علاقه‌ها به خاطر حفظ و پیشرفت اسلام بریده شد، و به گفتهٔ یکی از مورخان غرب: «قبیله و خانواده تنها شجره و درختی است که در صحرا می‌روید و هیچ فردی جز در پناه آن نمی‌تواند زندگی کند، و محمّدﷺ با هجرت خویش شجره‌ای را که از گوشت و خون خانواده‌اش پرورده شده بود، برای پروردگارش قطع کرد». (و با قریش رابطهٔ خود را برید).[1]

از اینها گذشته، در میان همهٔ موجودات زنده ـ به هنگامی که موجودیت خود را در خطر می‌بینند ـ «**هجرت**» وجود دارد.

بسیاری از انسان‌های گذشته، پس از تغییر شرائط جغرافیائی زمین، از زادگاه خود برای ادامهٔ حیات به نقاط دیگر کوچ کردند.

نه تنها انسان‌ها، بلکه در میان جانداران دیگر انواع بسیاری به عنوان مهاجر شناخته شده‌اند، مانند پرندگان مهاجر که برای ادامهٔ حیات، گاهی تقریباً سرتاسر کرهٔ زمین را سیر می‌کنند.

و بعضی از آنها از منطقهٔ قطب شمال تا منطقهٔ قطب جنوب را طی می‌نمایند.

و به این ترتیب، گاهی برای حفظ حیات خود، در سال حدود ۱۸ هزار کیلومتر پرواز می‌نمایند و این خود می‌رساند که: **هجرت یکی از قوانین**

---

۱ ـ «**محمّد خاتم پیامبران**»، جلد اول.

جاودانهٔ حیات و زندگی است.

آیا انسان ممکن است از یک پرنده کمتر باشد؟!

و آیا هنگامی که حیات معنوی، حیثیت و اهداف مقدسی که از حیات مادی انسان ارزشمندتر است، به خطر افتاد، می‌تواند به عذر این که اینجا زادگاه من است، تن به انواع تحقیرها، ذلت‌ها، محرومیت‌ها، سلب آزادی‌ها و از میان رفتن اهداف خود، بدهد؟!

و یا این که: طبق همان قانون عمومی حیات، می‌بایست از چنین نقطه‌ای مهاجرت کند، و به محلی که آمادگی برای نمو و رشد مادی و معنوی او است، انتقال یابد؟

* * *

۲ ـ هجرت مبدأ تاریخ اسلام

جالب این است که: هجرت ـ آن هم نه برای حفظ خود، بلکه برای حفظ آئین اسلام ـ مبدأ تاریخ مسلمانان می‌باشد، و زیر بنای همهٔ حوادث سیاسی، تبلیغی و اجتماعی ما را تشکیل می‌دهد.

اما چرا سال هجرت پیامبرﷺ به عنوان مبدأ تاریخ اسلام انتخاب شد؟

این موضوع جالب توجهی است؛ زیرا می‌دانیم هر قوم و ملتی برای خود مبدأ تاریخی دارند، مثلاً: **مسیحیان مبدأ تاریخ خود را سال میلاد مسیح** قرار داده‌اند، و در اسلام با این که حوادث مهم فراوانی مانند: ولادت پیغمبر اسلامﷺ، بعثت او، فتح «**مکّه**» و رحلت پیغمبرﷺ بوده، ولی هیچ کدام انتخاب نشده، و تنها زمان هجرت رسول خداﷺ به عنوان مبدأ تاریخ انتخاب شده است.

تاریخ می‌گوید: مسلمانان در زمان خلیفهٔ دوم ـ که اسلام طبعاً توسعه یافته

بود ـ به فکر تعیین مبدأ تاریخی که جنبهٔ عمومی و همگانی داشته باشد، افتادند، و پس از گفتگوی فراوان **نظر علی** علیه‌السلام **را دائر بر انتخاب هجرت به عنوان مبدأ تاریخ** پذیرفتند.[۱]

در واقع می‌بایست چنین هم باشد؛ زیرا هجرت درخشنده‌ترین برنامه‌ای بود که در اسلام پیاده شد، و سر آغاز فصل نوینی از پیشرفت اسلام گشت.

مسلمانان تا در «**مکّه**» بودند و دوران آموزش خود را می‌دیدند، در ظاهر هیچ گونه قدرت اجتماعی و سیاسی نداشتند، اما پس از هجرت، بلافاصله دولت اسلامی تشکیل شد، و با سرعت فراوانی در همهٔ زمینه‌ها پیشرفت کرد.

و اگر مسلمانان به فرمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست به چنین هجرتی نمی‌زدند، نه تنها اسلام از محیط «**مکّه**» فراتر نمی‌رفت، که ممکن بود در همان جا دفن و فراموش می‌شد.

* * *

۳ـ *هجرت مخصوص زمانی نیست*

روشن است: «**هجرت**» یک حکم مخصوص به زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبوده است، بلکه در هر عصر و زمان و مکانی اگر همان شرائط پیش آید، مسلمانان موظف به هجرتند.

اساساً قرآن، هجرت را مایهٔ پیدایش آزادی و آسایش می‌داند، همان طور که در آیه مورد بحث صریحاً آمده است و در سورهٔ «**نحل**» آیهٔ ۴۱ نیز بیان دیگر این حقیقت ذکر شده:

---

۱ ـ «**تاریخ طبری**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۱۲ و جلد ۳، صفحهٔ ۱۴۴، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، ۸ جلدی ـ «**مناقب آل ابی طالب**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۰۶، مطبعة محمّد کاظم الحیدری نجف، ۱۳۷۶ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۴۰، صفحهٔ ۲۱۸ ـ «**میزان الحکمة**»، جلد ۱، صفحهٔ ۷۰، دار الحدیث، طبع اول ـ «**مستدرک حاکم**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۴، دار المعرفة بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق.

وَ الَّذِينَ هٰاجَرُوا فِي اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مٰا ظُلِمُوا لَـنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيٰا حَسَنَةً:

«و آنها که مورد ستم واقع شدند و به دنبال آن در راه خدا مهاجرت اختیار کردند جایگاه پاکیزه‌ای در دنیا خواهند داشت».

* * *

۴ ـ روح هجرت، فرار از ظلمت به نور

این نکته نیز لازم به تذکر است، که **هجرت** از نظر اسلام، تنها هجرت مکانی و خارجی نیست، **بلکه** باید قبل از این هجرت، هجرتی از درون آغاز شود، و آن «**هجرت**» و «**دوری**» از چیزهائی است که منافات با اصالت و افتخارات انسانی دارد، تا در سایهٔ آن، برای هجرت خارجی و مکانی آماده شود.

و این هجرت لازم است، تا اگر نیازی به هجرت مکانی نداشت، در پرتو این هجرت درونی در صف مهاجران راه خدا در آید.

اصولاً روح هجرت، همان فرار از «ظلمت» به «نور»، از کفر به ایمان، از گناه و نافرمانی به اطاعت فرمان خدا است، لذا در احادیث می‌خوانیم: مهاجرانی که جسمشان هجرت کرده، اما در درون و روح خود هجرتی نداشته‌اند، در صف مهاجران نیستند، و به عکس آنها که نیازی به هجرت مکانی نداشته‌اند، اما دست به هجرت در درون وجود خود زده‌اند، در زمره مهاجرانند.

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید:

وَ يَقُولُ الرَّجُلُ هٰاجَرْتُ، وَ لَمْ يُهٰاجِرْ، اِنَّمَا الْمُهٰاجِرُونَ الَّـذِيْنَ يَـهْجُرُونَ السَّيِّئٰاتِ وَ لَمْ يَأْتُوا بِهٰا:

«بعضی می‌گویند: مهاجرت کرده‌ایم در حالی که مهاجرت واقعی نکرده‌اند، مهاجران واقعی آنها هستند که از گناهان هجرت می‌کنند، و مرتکب آن

نمی‌شوند».[۱]

پیامبرﷺ فرموده:

مَنْ فَرَّ بِدِیْنِهِ مِنْ أَرْضٍ اِلیٰ أَرْضٍ وَ اِنْ کٰانَ شِبْراً مِنَ الأَرْضِ اِسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَ کٰانَ رَفِیْقَ مُحَمَّدٍ وَ اِبْرٰاهِیْمَ عَلَیْهِمَا السَّلاٰمُ:

«کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر ـ حتی به اندازهٔ یک وجب ـ مهاجرت کند استحقاق بهشت می‌یابد و یار و همنشین محمّدﷺ و ابراهیم علیه‌السلام خواهد بود» (زیرا این دو پیامبر بزرگ پیشوای مهاجران جهان بودند).[۲]

* * *

۱ ـ «**سفینة البحار**»، جلد ۲، صفحهٔ ۶۹۷، مادهٔ «**هجر**»، انتشارت کتابخانهٔ سنائی ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۸، صفحهٔ ۲۳۲ و جلد ۹۷، صفحهٔ ۹۹ ـ «**الغارات**» ابراهیم بن محمّد الثقفی، جلد ۲، صفحهٔ ۵۰۲، مطبعة بهمن، تحقیق: السیّد جلال الدین المحدث، ۲ جلدی ـ «**مستدرک سفینة البحار**»، جلد ۱۰، صفحهٔ ۴۸۸، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، ۱۴۱۹ هـ ق.

۲ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۴۱ و جلد ۴، صفحهٔ ۱۶۷، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۹، صفحهٔ ۳۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۷۲، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۹۰ و جلد ۴، صفحهٔ ۱۲۱، مکتبة الصدر تهران، ۱۴۱۶ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۳۴۷ و جلد ۱۳، صفحهٔ ۳۵۸، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

﴿۱۰۱﴾ وَ إِذٰا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاٰةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكٰافِرِينَ كٰانُوا لَكُمْ عَدُوّاً مُبِيناً

ترجمه:

۱۰۱ ـ و هنگامی که سفر می‌کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید اگر از فتنه (و خطر) کافران بترسید؛ زیرا کافران، برای شما دشمن آشکاری هستند.

تفسیر:

نماز مسافر

در تعقیب آیات گذشته که دربارهٔ «**جهاد**» و «**هجرت**» بحث می‌کرد، در این آیه، به مسألهٔ «**نماز مسافر**» اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که مسافرت کنید گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید اگر از خطرات کافران بترسید؛ زیرا کافران دشمن آشکار شما هستند» ﴿**وَ إِذٰا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاٰةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكٰافِرِينَ كٰانُوا لَكُمْ عَدُوّاً مُبِيناً**﴾.

این آیه از جهاتی قابل بحث است، **نخست** این که: از «**سفر**» تعبیر به «**ضرب فی الأرض**» شده، دیگر این که: نسبت به نماز قصر تعبیر «**لاٰ جُنٰاحَ**» به کار رفته، و سوم این که: قصر خواندن نماز مقید به «**اِنْ خِفْتُمْ**» شده است، که در ادامه هر سه مطلب روشن خواهد شد.

چنان که روشن شد، در این آیه از **سفر**، تعبیر به «**ضرب فی الارض**» شده

است؛ زیرا مسافر، زمین را به هنگام سفر با پای خود می‌کوبد.[۱]

نکتهٔ دیگر این که: در آیهٔ فوق، مسألهٔ نماز قصر، مشروط به ترس از خطر دشمن شده است، در حالی که در مباحث فقهی می‌خوانیم نماز قصر، یک حکم عمومی است و تفاوتی در آن، میان سفرهای خوفناک یا امن و امان نمی‌باشد، روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن در زمینهٔ نماز قصر وارد شده است نیز این عمومیت را تأیید می‌کند.[۲]

در پاسخ باید گفت: ممکن است مقید ساختن حکم قصر به مسألهٔ «**خوف**» به خاطر یکی از چند جهت باشد:

الف ـ این قید، ناظر به وضع مسلمانان آغاز اسلام است و به اصطلاح قید غالبی است، یعنی غالباً سفرهای آنها توأم با خوف بوده و همان طور که در علم اصول گفته شده «**قیود غالبی**» مفهوم ندارند، چنان که در آیهٔ: **وَ رَبٰائِبُکُمُ اللاّٰتِی فِی حُجُورِکُمْ:** «دختران همسرانتان که در دامانتان بزرگ می‌شوند بر شما حرامند»[۳] نیز با همین مسأله رو به رو می‌شویم؛ زیرا «دختران همسر» مطلقاً جزء محارمند، خواه در دامان انسان بزرگ شده باشند یا نه، ولی چون غالباً زنان مطلقه‌ای که شوهر می‌کنند جوانند و فرزندان خردسالی دارند که در دامان شوهر دوم بزرگ می‌شوند قید **فِی حُجُورِکُم:** «در دامانتان» در آیهٔ مزبور ذکر شده است.

یعنی: از این قید استفاده نمی‌شود که اگر در دامان شما بزرگ نشدند بر شما مَحرم نیستند، نسبت به آیهٔ مورد بحث نیز چنین است، یعنی غالباً در آن دوران مسافرت با خوف و ترس بوده، اما این مفهوم از آن استفاده نمی‌شود که اگر سفر

---

۱ ـ «**مفردات راغب**»، مادهٔ «**ضرب**».

۲ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۸، صفحات ۴۳۳ و ۵۱۷، چاپ آل البیت ـ «**مستدرک**»، جلد ۶، صفحهٔ ۵۴۱، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۷۶ و جلد ۸۶، صفحهٔ ۱ ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۷۱، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ «**سنن کبرای بیهقی**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۲۴، دار الفکر بیروت.

۳ ـ نساء، آیهٔ ۲۳.

بدون خوف و ترسی بود، باید نماز را تمام خواند.

ب ـ بعضی از مفسران معتقدند: مسألهٔ **نماز قصر** نخست به هنگام خوف (طبق آیهٔ فوق) تشریع شده است، سپس این حکم توسعه پیدا کرده و به همهٔ موارد عمومیت یافته است.

ج ـ ممکن است این قید، جنبهٔ تأکید داشته باشد، یعنی بر مسافر همه جا لازم است نماز را قصر بخواند، اما به هنگام خوف از دشمن تأکید بیشتری دارد.

در هر حال، شک نیست که با توجه به تفسیر آیه، در روایات فراوان اسلامی نماز مسافر اختصاصی به حالت ترس ندارد و به همین دلیل پیامبرﷺ نیز در مسافرت‌های خود و حتی در مراسم حج (در سرزمین منیٰ) نماز شکسته می‌خواند.

دومین نکتهٔ مورد بحث در آیهٔ فوق، این که می‌گوید: **لاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ:** «گناهی بر شما نیست» و نمی‌گوید حتماً نماز را شکسته بخوانید، پس **چگونه می‌توان گفت: نماز قصر واجب عینی است نه واجب تخییری؟**

پاسخ این مطلب این است: عین این سؤال از پیشوایان اسلام شده است و در جواب به دو نکته اشاره کرده‌اند:

نخست این که: تعبیر به **لاٰ جُنٰاحَ:** «گناهی بر شما نیست...» در خود قرآن مجید در بعضی موارد در معنی وجوب به کار رفته است مانند:

اِنَّ الصَّفٰا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعٰائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمٰا:

«صفا و مروه از شعائر الهی است، بنابراین هر کس حج یا عمره به جا آورد گناهی بر او نیست که این دو را طواف کند (سعی صفا و مروه به جا آورد)»[1] در

---

۱ ـ بقره، آیهٔ ۱۵۸.

حالی که می‌دانیم سعی صفا و مروه هم در حج واجب است و هم در عمره.

و لذا پیامبرﷺ و همهٔ مسلمانان آن را به جا می‌آورند ـ عین این مضمون در روایتی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است ـ.[۱]

به عبارت دیگر: تعبیر به «**لاٰ جُنٰاحَ**» هم در آیهٔ مورد بحث، و هم در آیهٔ حج برای نفی **توهم تحریم** است؛ زیرا در آغاز اسلام بت‌هائی روی صفا و مروه قرار داشت و به خاطر آنها بعضی از مسلمانان فکر می‌کردند سعی بین صفا و مروه از آداب بت‌پرستان است.

در حالی که چنین نبود، لذا برای نفی این توهم می‌فرماید: «گناهی بر شما نیست که سعی صفا و مروه کنید».

همچنین در مورد مسافر جای این توهم هست که: بعضی چنین تصور کنند، کوتاه کردن نماز در سفر یک نوع گناه است، لذا قرآن با تعبیر «**لاٰ جُنٰاحَ**» این توهم را از بین می‌برد.

نکتهٔ دیگر این که: در بعضی از روایات به این موضوع اشاره شده که کوتاه خواندن نماز در سفر، یک نوع تخفیف الهی است، و ادب ایجاب می‌کند که انسان این تخفیف را رد نکند و نسبت به آن بی‌اعتنائی به خرج ندهد، در روایات اهل تسنن از پیغمبر اکرمﷺ نقل شده که دربارهٔ نماز قصر فرمود: **صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللّٰهُ بِهٰا عَلَيْكُمْ فَاقْبَلُوا صَدَقَتَهُ:**

«این هدیه‌ای است که خداوند به شما داده است آن را بپذیرید».[۲]

---

۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحات ۱۴۸ و ۵۴۲، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۸، صفحهٔ ۵۱۷، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۷۶ و جلد ۸۶، صفحهٔ ۵۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۷۳، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۷۱، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

۲ ـ «**مسند احمد**»، جلد ۱، صفحات ۲۵ و ۳۶، دار صادر بیروت ـ «**صحیح مسلم**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۴۳، دار الفکر بیروت ـ «**سنن کبرای بیهقی**»، جلد ۳، صفحات ۱۳۴ و ۱۴۰ (پاورقی) و صفحهٔ ۱۴۱، دار الفکر

نظیر این حدیث در منابع شیعه نیز وارد شده است، امام صادق علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که می‌فرمود: «افطار در سفر و نماز قصر از هدایای الهی است، کسی که از این کار صرف‌نظر کند، هدیهٔ الهی را رد کرده است».[1]

نکتهٔ سوم که باید به آن توجه داشت این است که: بعضی چنین تصور کرده‌اند: آیهٔ فوق حکم **نماز خوف** (نماز در میدان جنگ و مانند آن) را بیان می‌کند و تعبیر به **اِنْ خِفْتُمْ:** «اگر بترسید...» را گواه بر این مطلب گرفته‌اند.

ولی جملهٔ **اِذٰا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ:** «هر گاه مسافرت کنید» مفهوم عامی دارد که هر گونه مسافرتی را شامل می‌شود، خواه مسافرت عادی باشد یا مسافرت برای جهاد.

به علاوه، حکم نماز خوف به طور جداگانه و مستقل در آیهٔ بعد آمده است، و تعبیر به «**اِنْ خِفْتُمْ**» همان طور که گفتیم یک نوع قید غالبی است که در غالب مسافرت‌های آن زمان برای مسلمانان وجود داشته است.

بنابراین، دلالتی بر نماز خوف ندارد، افزون بر این در میدان جنگ همیشه خوف از حملات دشمن وجود دارد و جای این نیست که گفته شود «اگر بترسید که دشمن به شما حمله کند» و این خود گواه دیگری است که آیه اشاره به تمام سفرهائی می‌کند که ممکن است خطراتی در آن وجود داشته باشد.

ضمناً باید توجه داشت: شرائط نماز مسافر، مانند شرائط و خصوصیات سایر احکام اسلامی در قرآن نیامده است بلکه در سنت به آن اشاره شده است.

از جمله این که: نماز قصر در سفرهای کمتر از هشت فرسخ نیست؛ زیرا در

بیروت ـ «**سنن ترمذی**»، جلد ۴، صفحهٔ ۳۰۹، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحات ۳۵۳، ۳۶۱ و ۳۶۳، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

۱ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۸، صفحهٔ ۵۲۰ و جلد ۱۰، صفحهٔ ۱۷۷، چاپ آل البیت ـ «**مستدرک**»، جلد ۷، صفحهٔ ۳۷۶، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۶، صفحهٔ ۵۸ و جلد ۹۳، صفحهٔ ۳۲۲ ـ «**خصال شیخ صدوق**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۲، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، ۱۴۰۳ هـ ق.

آن زمان مسافر در یک روز معمولاً هشت فرسخ راه را طی می‌کرد.

همچنین افرادی که همیشه در سفرند و یا سفر جزء برنامهٔ زندگانی آنها شده است، از این حکم مستثنیٰ هستند؛ زیرا مسافرت برای آنها جنبهٔ عادی دارد، نه جنبهٔ فوق العاده.

همین گونه کسانی که سفرشان سفر معصیت است مشمول این قانون نمی‌باشند؛ زیرا این حکم یک نوع تخفیف الهی است و کسانی که در راه گناه، راه می‌سپرند نمی‌توانند مشمول آن باشند.

و نیز مسافر تا به حدّ ترخص نرسد (نقطه‌ای که صدای اذان شهر را نشنود و یا دیوارهای شهر را نبیند) نباید نماز قصر بخواند؛ زیرا هنوز از قلمرو شهر بیرون نرفته و عنوان مسافر به خود نگرفته است.

و همچنین احکام دیگری که در کتب فقهی مشروحاً آمده و احادیث مربوط به آن را محدثان در کتب حدیث ذکر کرده‌اند.

❊ ❊ ❊

﴿۱۰۲﴾ وَ إِذا كُنْتَ فيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاٰةَ فَلْتَقُمْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرٰائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طٰائِفَةٌ أُخْرىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَميلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً وَ لاٰ جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْكافِرينَ عَذاباً مُهيناً

﴿۱۰۳﴾ فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاٰةَ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقيمُوا الصَّلاٰةَ إِنَّ الصَّلاٰةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنينَ كِتاباً مَوْقُوتاً

ترجمه:

۱۰۲ ـ و هنگامی که در میان آنها باشی، و (در میدان جنگ) برای آنها نماز برپا کنی، باید دسته‌ای از آنها با تو (به نماز) برخیزند، و سلاح‌هایشان را با خود برگیرند؛ و هنگامی که سجده کردند (و نماز را به پایان رساندند)، باید به پشت سر شما (به میدان نبرد) بروند، و آن دستهٔ دیگر که نماز نخوانده‌اند (و مشغول پیکار بوده‌اند)، بیایند و با تو نماز بخوانند؛ آنها باید وسایل دفاعی و سلاح‌هایشان را (در حال نماز) با خود حمل کنند؛ (زیرا) کافران آرزو دارند که شما از سلاح‌ها و متاع‌های خود غافل شوید و یک باره به شما هجوم آورند. و اگر از باران ناراحتید، و یا بیمار (و مجروح) هستید، مانعی ندارد که

سلاح‌های خود را بر زمین بگذارید؛ ولی وسایل دفاعی (مانند زره و خُود) را با خود بردارید! خداوند، عذاب خوار کننده‌ای برای کافران فراهم ساخته است.

۱۰۳ ـ و هنگامی که نماز را به پایان رساندید، خدا را یاد کنید؛ ایستاده، و نشسته، و در حالی که به پهلو خوابیده‌اید! و هر گاه آرامش یافتید (و حالت ترس زائل گشت)، نماز را (به طور معمول) انجام دهید، زیرا نماز، وظیفهٔ ثابت و معینی برای مؤمنان است!

شأن نزول:

هنگامی که پیامبرﷺ با عده‌ای از مسلمانان به عزم «**مکّـه**» وارد سـرزمین «**حدیبیه**» شدند و جریان به گوش قریش رسید، «**خالد بن ولید**» به سرپرستی یک گروه دویست نفری برای جلوگیری از پیشروی مسلمانان به سوی «**مکّه**» در کوه‌های نزدیک «**مکّه**» مستقر شد، هنگام ظهر «**بلال**» اذان گفت و پیامبرﷺ با مسلمانان نماز ظهر را به جماعت ادا کردند.

«**خالد**» از مشاهدهٔ این صحنه در فکر فرو رفت و به نفرات خود گفت: در موقع نماز عصر که در نظر آنها بسیار پرارزش است و حتی از نور چشمان خود آن را گرامی‌تر می‌دارند، باید از فرصت استفاده کرد و با یک حملهٔ بـرق‌آسا و غافلگیرانه در حال نماز، کار مسلمانان را یکسره ساخت، در این هنگام آیهٔ فوق نازل شد و دستور نماز خوف را که از هر حملهٔ غافلگیرانه‌ای جلوگیری می‌کند به مسلمانان داد.

این خود یکی از نکات اعجاز قرآن است که قبل از اقدام دشمن، نقشه‌های آنها را نقش بر آب کرد، و لذا گفته می‌شود: «**خالد بن ولید**» بـا مشـاهدهٔ ایـن

صحنه ایمان آورد و مسلمان شد.[۱]

تفسیر:

نماز خوف

در تعقیب آیات مربوط به جهاد، این آیه، کیفیت نماز خوف را که به هنگام جنگ باید خوانده شود، به مسلمانان تعلیم می‌دهد، آیه خطاب به پیامبرﷺ کرده، می‌فرماید:

«هنگامی که در میان آنها هستی و برای آنها نماز جماعت بر پا می‌داری، باید عده‌ای از مسلمانان با حمل اسلحه با تو به نماز بایستند» **﴿وَ إِذٰا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاٰةَ فَلْتَقُمْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ﴾**.

«سپس هنگامی که این گروه سجده کردند (و رکعت اول نماز آنها تمام شد، تو در جای خود توقف می‌کنی، آنها با سرعت رکعت دوم را تمام نموده)، می‌بایست به میدان نبرد باز گردند (و در برابر دشمن بایستند) و گروه دوم که نماز نخوانده‌اند، جای گروه اول را بگیرند و با تو نماز گزارند» **﴿فَإِذٰا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرٰائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طٰائِفَةٌ أُخْرىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ﴾**.

و می‌افزاید: «گروه دوم نیز باید وسائل دفاعی و اسلحه را با خود داشته باشند و بر زمین نگذارند» **﴿وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ﴾**.

این طرز نماز گزاردن برای این است که: دشمن شما را غافلگیر نکند؛ زیرا کفار همواره در کمین‌اند که از فرصت استفاده کنند «و دوست می‌دارد که شما از

---

۱ ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۱۱، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۷۷، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۰، صفحهٔ ۱۷۵ و جلد ۸۶، صفحهٔ ۱۰۲ ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۶۴، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم.

سلاح و متاع خود غافل شوید و یک باره به شما حمله‌ور شود» ﴿**وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وٰاحِدَةً**﴾.

ولی از آنجا که ممکن است ضرورت‌هائی پیش بیاید که حمل سلاح و وسائل دفاعی هر دو با هم به هنگام نماز مشکل باشد، و یا به خاطر ضعف و بیماری و جراحاتی که در میدان جنگ بر افراد وارد می‌شود، حمل سلاح و وسائل دفاعی با هم تولید زحمت کند، در پایان آیه چنین دستور می‌دهد:

«و گناهی بر شما نیست اگر از باران ناراحت باشید و یا بیمار شوید که در این حال سلاح خود را بر زمین بگذارید» ﴿**وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كٰانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ**﴾.

اما در هر صورت، از همراه داشتن وسائل محافظتی و ایمنی (مانند زره و خود و امثال آن) غفلت نکنید و حتی در حال عذر حتماً آنها را با خود داشته باشید که اگر احیاناً دشمن حمله کند، بتوانید تا رسیدن کمک، خود را حفظ کنید، می‌فرماید: «اما وسائل دفاعی خود را با خود بردارید» ﴿**وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ**﴾.

شما این دستورات را به کار بندید و مطمئن باشید پیروزی با شما است؛ «زیرا خداوند برای کافران مجازات خوار کننده‌ای آماده کرده است» ﴿**إِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْكٰافِرِينَ عَذٰاباً مُهِيناً**﴾.

* * *

به دنبال دستور نماز خوف در آیهٔ گذشته و لزوم به پا داشتن نماز، حتی در حال جنگ در این آیه می‌فرماید: «هنگامی که نماز را به پایان رساندید، خدا را یاد کنید، چه در حال ایستادن، چه نشستن و چه زمانی که بر پهلو خوابیده‌اید» ﴿**فَإِذٰا قَضَيْتُمُ الصَّلاٰةَ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيٰاماً وَ قُعُوداً وَ عَلىٰ جُنُوبِكُمْ**﴾.[1]

---

۱ ـ «**قیام**» هم معنی مصدری دارد (یعنی ایستادن) و هم جمع «**قائم**» است (یعنی ایستادگان) و «**قعود**» ☜

منظور از یاد خدا در حال قیام و قعود و بر پهلو خوابیدن، ممکن است همان حالات استراحت در فاصله‌هائی که در میدان جنگ واقع می‌شود باشد، و نیز ممکن است به معنی حالات مختلف جنگی که سربازان گاهی در حال ایستادن و زمانی نشستن و زمانی به پهلو خوابیدن، سلاح‌های مختلف جنگی از جمله وسیلهٔ تیراندازی را به کار می‌برند، بوده باشد.

آیهٔ فوق در حقیقت اشاره به یک دستور مهم اسلامی است، که معنی نماز خواندن در اوقات معین این نیست که در سایر حالات انسان از خدا غافل بماند، خیر، بلکه، نماز یک دستور انضباطی است که روح توجه به پروردگار را در انسان زنده می‌کند و می‌تواند در فواصل نمازها خدا را به خاطر داشته باشد، خواه در میدان جنگ باشد و خواه در غیر میدان جنگ.

این آیه طبق روایات متعددی به کیفیت نماز گزاردن بیماران تفسیر شده که اگر بتوانند ایستاده، اگر نتوانند نشسته و اگر باز نتوانند به پهلو بخوابند و نماز را به جا آورند.

این تفسیر در حقیقت یک نوع تعمیم و توسعه در معنی آیه است، اگر چه آیه مخصوص به این مورد نیست.[1]

سپس قرآن توجه می‌دهد: دستور نماز خوف یک دستور استثنائی است و به مجرد این که حالت خوف زائل گشت، باید نماز به همان طرز عادی انجام گیرد، می‌فرماید: «و هر گاه آرامش یافتید (و خوف زائل گشت) نماز را (به طور معمول) انجام دهید» ﴿**فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاٰةَ**﴾.

نیز چنین است، یعنی هم به معنی «نشستن» و هم به معنی «نشستگان» آمده است و در آیهٔ فوق هر دو معنی احتمال دارد.

۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۴۵، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**من لایحضره الفقیه**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۶۱، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ ق ـ «**تهذیب**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۷۴، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۵، صفحهٔ ۴۸۱، چاپ آل البیت.

و در پایان، سرّ این همه سفارش و دقت دربارهٔ نماز را چنین بیان می‌دارد: «زیرا نماز وظیفهٔ ثابت و لایتغیری برای مؤمنان است» ﴿**إِنَّ الصَّلاٰةَ كٰانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتٰاباً مَوْقُوتاً**﴾.

کلمهٔ «**مَوقُوت**» از مادهٔ «**وقت**» است، بنابراین معنی آیه چنین است: اگر ملاحظه می‌کنید حتی در میدان جنگ مسلمانان باید این وظیفهٔ اسلامی را انجام دهند، به خاطر آن است که نماز اوقات معینی دارد که نمی‌توان از آنها تخلف کرد.[۱]

ولی در روایات متعددی که در ذیل آیه وارد شده است، «**مَوْقُوتاً**» به معنی **ثٰابِتاً**[۲] و **وٰاجِباً**[۳] تفسیر شده است، که البته آن هم با مفهوم آیه سازگار است، و نتیجهٔ آن، با معنی اول تقریباً یکی است.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ *امام جماعت*

روشن است منظور از بودن پیامبرﷺ در میان مسلمانان برای به پا داشتن نماز خوف این نیست که انجام این نماز مشروط به وجود شخص پیامبرﷺ

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۷۸، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۱۳، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**کنز العرفان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۹، المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۴ هـ ق.

۲ ـ «**کافی**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۷۰، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۴، صفحات ۸ و ۲۹، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۹، صفحهٔ ۳۱۵ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۹۵، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۴۶ و جلد ۳، صفحهٔ ۳۵۱، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۶۷، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم.

۳ ـ «**مستدرک**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۰ و جلد ۶، صفحهٔ ۱۷، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۹، صفحهٔ ۳۵۴ و جلد ۸۶، صفحهٔ ۱۷۰ ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۷۴، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ «**جامع البیان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۳۵۵، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۱۵، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

است، بلکه منظور وجود امام و پیشوائی برای انجام نماز جماعت در میان سربازان و مجاهدان است، و لذا **علی** علیه‌السلام و **امام حسین** علیه‌السلام نیز نماز خوف به جای آوردند و حتی جمعی از فرماندهان لشگرهای اسلامی همانند: «**حذیفه**» این برنامهٔ اسلامی را به هنگام لزوم انجام دادند.[1]

* * *

۲ ـ همراه داشتن اسلحه و زره

در این آیه، به گروه اول دستور می‌دهد: اسلحه را به هنگام نماز خوف با خود داشته باشند، ولی به گروه دوم می‌گوید: **هم** وسائل دفاعی (مانند زره) و **هم** اسلحه را با خود بردارند.

ممکن است تفاوت این دو گروه به خاطر آن باشد که: به هنگام انجام نماز توسط دستهٔ اول، دشمن هنوز کاملاً از انجام برنامه آگاه نباشد و لذا احتمال حمله ضعیف‌تر است، ولی در مورد دستهٔ دوم که دشمن متوجه انجام مراسم نماز می‌شود، احتمال هجوم بیشتر است.

* * *

۳ ـ حفظ متاع

منظور از **حفظ امتعه** این است که: علاوه بر حفظ خویش باید مراقب حفظ وسائل دیگر جنگی، وسائل سفر و مواد غذائی و حیواناتی که برای تغذیه همراه دارید، نیز باشید.

* * *

---

۱ ـ «**کنز العرفان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۹۱، المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۴ هـ ق ـ «**خلاف شیخ طوسی**»، جلد ۱، صفحات ۶۳۶ و ۶۳۷، مؤسسة النشر الاسلامی قم، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق ـ «**بدائع الصنایع**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۴۳.

۴ ـ *اهمیت نماز جماعت*

می‌دانیم نماز جماعت در اسلام واجب نیست ولی از مستحبات فوق العاده مؤکد است و آیهٔ فوق یکی از نشانه‌های زندهٔ تأکید این برنامهٔ اسلامی است که حتی در میدان جنگ برای انجام آن از روش نماز خوف استفاده می‌شود، این موضوع، هم اهمیت «**اصل نماز**» و هم اهمیت «**جماعت**» را می‌رساند و مطمئناً تأثیر روانی خاصی، **هم** در مجاهدان از نظر هماهنگی در هدف، و **هم** در دشمنان از نظر مشاهدهٔ اهتمام مسلمانان به وظائف خود حتی در میدان جنگ، دارد.

* * *

۵ ـ *کیفیت نماز خوف*

در آیهٔ فوق دربارهٔ کیفیت نماز خوف، توضیح زیادی به چشم نمی‌خورد، و این روش قرآن است که کلیات را بیان کرده و شرح آن را به «**سنت**» واگذار می‌کند.

طریقهٔ نماز خوف آن چنان که از سنت استفاده می‌شود این است که:

نمازهای چهار رکعتی تبدیل به دور رکعت می‌شود، و مأمومان به دو گروه تقسیم می‌گردند:

گروه اول، یک رکعت نماز را با امام می‌خوانند، امام پس از اتمام یک رکعت توقف می‌کند، این گروه یک رکعت دیگر را به تنهائی انجام می‌دهند، و به جبههٔ جنگ باز می‌گردند.

آنگاه گروه دوم از میدان باز می‌گردند، جای آنها را می‌گیرند و رکعت اول نماز خود را به رکعت دوم امام اقتدا می‌کنند و رکعت دوم را به طور فرادا انجام می‌دهند.

دربارهٔ کیفیت نماز خوف نظرهای دیگری نیز هست، اما آنچه در بالا گفتیم مشهورترین نظر است.

* * *

۶ ـ *فلسفهٔ نماز در اوقات معین*

بعضی می‌گویند: ما منکر فلسفه، اهمیت نماز و اثرات تربیتی آن نیستیم، اما چه لزومی دارد که در اوقات معینی انجام شود، آیا بهتر نیست مردم آزاد گذارده شوند و هر کس به هنگام فرصت و آمادگی روحی این وظیفه را انجام دهد.

در پاسخ باید گفت: تجربه نشان داده اگر مسائل تربیتی تحت انضباط و شرائط معین قرار نگیرد، عده‌ای آن را به دست فراموشی می‌سپارند، و اساس آن به کلی متزلزل می‌گردد.

این گونه مسائل حتماً باید در اوقات معین و تحت انضباط دقیق قرار گیرد، تا هیچ کس عذر و بهانه‌ای برای ترک آن نداشته باشد، به خصوص این که: انجام این عبادات در وقت معین، مخصوصاً به صورت دسته‌جمعی، دارای شکوه، تأثیر و عظمت خاصی است که قابل انکار نمی‌باشد و در حقیقت یک کلاس بزرگ انسان‌سازی تشکیل می‌دهد.

از این گذشته، آن کس که انسان را آفریده، از تمام شرائط روحی او آگاه است و می‌داند چه برنامه‌ای برای چه وقت از اوقات او مفید و به رسیدن به مقصد کمکش می‌کند.

* * *

﴿۱۰۴﴾ وَ لاٰ تَهِنُوا فِي ابْتِغٰاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمٰا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مٰا لاٰ يَرْجُونَ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً

ترجمه:

۱۰۴ ـ و در راه تعقیب دشمن، (هرگز) سست نشوید! (زیرا) اگر شما درد و رنج می‌بینید، آنها نیز همانند شما درد و رنج می‌بینند؛ ولی شما امیدی از خدا دارید که آنها ندارند؛ و خداوند، دانا و حکیم است.

شأن نزول:

در برابر هر سلاحی، سلاح مشابهی

از «**ابن عباس**» و بعضی دیگر از مفسران چنین نقل شده: پس از حوادث دردناک جنگ «**اُحد**» پیامبر اسلامﷺ بر فراز کوه **اُحد** رفت، «**ابوسفیان**» نیز بر کوه **اُحد** قرار گرفت و با لحنی فاتحانه فریاد زد:

«ای محمّد! یک روز ما پیروز شدیم و روز دیگر شما» (یعنی این پیروزی ما در برابر شکستی که در بدر داشتیم).

پیامبرﷺ به مسلمانان فرمود: فوراً پاسخ او را بگوئید (گویا می‌خواهد به **ابوسفیان** اثبات کند که پرورش یافتگان مکتب من همه آگاهی لازم را دارند) مسلمانان گفتند:

«هرگز وضع ما با شما یکسان نیست شهیدان ما در بهشتند و کشتگان شما در دوزخ».

«**ابوسفیان**» فریاد زد و این جمله را به صورت یک شعار افتخار آمیز گفت:

اِنَّ لَنَا الْعُزّیٰ وَ لاٰ عُزّیٰ لَکُمْ: «ما دارای بت بزرگ عزّیٰ هستیم و شما ندارید».

پیامبرﷺ فرمود: شما هم در برابر شعار آنها بگوئید: **اَللّٰهُ مَوْلیٰنا وَ لاٰ مَوْلیٰ لَکُمْ:** «سرپرست و تکیه گاه ما خدا است و شما سرپرست و تکیه گاهی ندارید».

«**ابوسفیان**» که خود را در مقابل این شعار زندهٔ اسلامی ناتوان می‌دید، دست از بت «**عزّیٰ**» برداشت و به دامن بت «**هبل**» در آویخت و فریاد زد:

اُعْلُ هُبَلَ!: «سربلند باد هبل»!

پیامبرﷺ دستور داد این شعار جاهلی را نیز با شعاری نیرومندتر و محکم‌تر پاسخ دهند و بگویند:

اَللّٰهُ أَعْلیٰ وَ أَجَلُّ!: «خداوند برتر و بالاتر است».

«**ابوسفیان**» که از این شعارهای گوناگون خود بهره‌ای نگرفت فریاد زد: میعادگاه ما سرزمین **بدر صغریٰ** است.

مسلمانان از میدان جنگ با زخم‌ها و جراحات فراوان بازگشتند، در حالی که از حوادث دردناک **اُحد** سخت ناراحت بودند، در این هنگام آیهٔ بالا نازل شد و به آنها هشدار داد که در تعقیب مشرکان کوتاهی نکنند و از این حوادث دردناک ناراحت نشوند.

مسلمانان با همان حال، به تعقیب دشمن برخاستند و هنگامی که خبر به مشرکان رسید با سرعت از منطقه دور شدند و به «**مکّه**» بازگشتند.[1]

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۸۰، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۰، صفحات ۲۳ و ۴۴ ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۱۴، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**جامع البیان**»، جلد ۴، صفحهٔ ۱۴۰ و جلد ۵، صفحهٔ ۳۵۷، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق.

این شأن نزول به ما می‌آموزد که: مسلمانان باید هیچ یک از تاکتیک‌های دشمن را از نظر دور ندارند، و در برابر هر وسیلهٔ مبارزه، اعم از مبارزهٔ «**جسمی**» و «**روانی**» وسیله‌ای محکم‌تر و کوبنده‌تر فراهم سازند، در برابر منطق دشمنان، منطق‌های نیرومندتر، و در برابر سلاح‌های آنها سلاح‌های برتر، و حتی در برابر شعارهای آنها شعارهای کوبنده‌تر فراهم سازند و گرنه حوادث به نفع دشمن رقم خواهد خورد.

بنابراین، در عصری همچون عصر ما باید به جای تأسف خوردن در برابر حوادث دردناک و مفاسد وحشتناکی که مسلمانان را از هر سو احاطه کرده به طور فعالانه دست به کار شد، در برابر کتاب‌ها و مطبوعات ناسالم، کتب و مطبوعات سالم فراهم کرد.

در مقابل وسائل تبلیغاتی مجهز دشمنان از مجهزترین وسائل تبلیغاتی روز استفاده نمود.

در مقابل مراکز ناسالم، وسائل تفریح سالم برای جوانان خود فراهم ساخت.

و در مقابل طرح‌ها، تزها و دکترین‌هائی که مکتب‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ارائه می‌دهند، طرح‌های جامع اسلامی را به شکل روز در اختیار همگان قرار داد.

تنها با استفاده از این روش است که می‌توان موجودیت خود را حفظ کرده و به صورت یک گروه پیشرو در جهان در آمد.[1]

---

۱ ـ این بیانات مربوط به زمانی است که هیچ روشنی در افق انقلاب اسلامی به چشم نمی‌خورد، کشور مملوّ از فساد بود و همه چیز در اختیار اهریمن.

نور ایمان در قلب عده‌ای سو سو می‌زد و عده‌ای در زندان‌های رژیم دژخیم گرفتار بودند، اما امیدی نبود که چنین انفجاری از نور به وقوع پیوندد، ولی کم کم یک حالت بیداری و هشیاری به چشم خورد، اما نه در این حدّ که بتوان انقلاب کرد، اهریمن را فرار داد که نور جمهوری اسلامی جای آن ظلمات و تاریکی‌ها را بگیرد و آن امکانات در راه هدایت و تعالی کشور اهل بیت علیهم‌السلام قرار داده شود. **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِیْن**

تفسیر:

دشمن را تعقیب کنید

به دنبال آیات مربوط به جهاد و هجرت، آیهٔ فوق برای زنده کردن روح فداکاری در مسلمانان چنین می‌گوید: «هرگز از تعقیب دشمن سست نشوید» ﴿**وَ لاٰ تَهِنُوا فِي ابْتِغٰاءِ الْقَوْمِ**﴾.

اشاره به این که: هرگز در برابر دشمنان سرسخت حالت دفاعی به خود نگیرید، بلکه همیشه در مقابل چنین افرادی روح تهاجم را در خود حفظ کنید.

زیرا تهاجم از نظر روانی اثر فوق‌العاده‌ای در کوبیدن روحیهٔ دشمن دارد، همان طور که در حادثهٔ **اُحد** بعد از آن شکست سخت، استفاده از این روش، سبب شد دشمنان اسلام که با پیروزی میدان نبرد را ترک گفته بودند، فکر بازگشت به میدان را که در وسط راه برای آنها پیدا شده بود، از سر به در کنند و با سرعت از «**مدینه**» دور شوند.

سپس استدلال زنده و روشنی برای این حکم بیان کرده، می‌گوید: چرا شما سستی به خرج دهید در حالی که «اگر شما در جهاد گرفتار درد و رنج می‌شوید، دشمنان شما نیز از این ناراحتی‌ها سهمی دارند، با این تفاوت که شما امید به کمک و رحمت وسیع پروردگار عالم دارید و آنها فاقد چنین امیدی هستند» ﴿**إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمٰا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مٰا لاٰ يَرْجُونَ**﴾.

و در پایان برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «فراموش نکنید که تمام این ناراحتی‌ها، رنج‌ها، تلاش‌ها، کوشش‌ها و احیاناً سستی‌ها و مسامحه‌کاری‌های شما از دیدگاه علم خدا مخفی نیست» ﴿**وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً**﴾.

و بنابراین، نتیجهٔ همهٔ آنها را خواهید دید.

* * *

﴿۱۰۵﴾ إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِما أَراكَ اللَّهُ وَ لا تَكُنْ لِلْخائِنِينَ خَصِيماً

﴿۱۰۶﴾ وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً

﴿۱۰۷﴾ وَ لا تُجادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ خَوَّاناً أَثِيماً

﴿۱۰۸﴾ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ ما لا يَرْضىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَ كانَ اللَّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطاً

﴿۱۰۹﴾ هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاءِ جادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا فَمَنْ يُجادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً

ترجمه:

۱۰۵ ـ ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمائی!

۱۰۶ ـ و از خداوند، طلب آمرزش نما، که خداوند، آمرزنده و مهربان است.

۱۰۷ ـ و از آنها که به خود خیانت کردند، دفاع مکن! زیرا خداوند، افراد خیانت پیشهٔ گنهکار را دوست ندارد.

۱۰۸ ـ آنها زشتکاری خود را از مردم پنهان می‌دارند؛ اما از خدا پنهان نمی‌دارند؛ و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا راضی نبود می‌گفتند، خدا با آنها بود؛ خدا به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد.

۱۰۹ ـ آری، شما همان‌ها هستید که در زندگی این جهان، از آنان دفاع کردید! اما کیست که در برابر خداوند، در روز رستاخیز از آنها دفاع کند؟! یا چه کسی است که وکیل و حامی آنها باشد؟!

شأن نزول:

در شأن نزول دو آیهٔ اول از آیات فوق جریان مفصلی نقل شده که خلاصه‌اش این است:

طایفهٔ «**بنی ابیرق**» طایفه‌ای نسبتاً معروف بودند، سه برادر از این طایفه «**بُشر**»، «**بشیر**» و «**مبشّر**» نام داشتند.

«**بشیر**» به خانهٔ مسلمانی به نام «**رفاعه**» دستبرد زد و شمشیر، زره و مقداری از مواد غذائی را به سرقت برد.

فرزند برادر او به نام «**قتاده**» که از مجاهدان «**بدر**» بود، جریان را به خدمت پیامبرﷺ عرض کرد.

ولی آن سه برادر یکی از مسلمانان با ایمان به نام «**لبید**» را که در آن خانه با آنها زندگی می‌کرد، در این جریان متهم ساختند.

«**لبید**» از این تهمتِ ناروا سخت برآشفت، شمشیر کشید، به سوی آنها آمد و فریاد زد که مرا متهم به سرقت می‌کنید؟ در حالی که شما به این کار سزاوارترید.

شما همان منافقانی هستید که پیامبر خداﷺ را هَجْو می‌کردید و اشعار هجو خود را به قریش نسبت می‌دادید، یا باید این تهمت را که به من زده‌اید ثابت کنید، یا شمشیر خود را بر شما فرود می‌آورم!

برادران سارق که چنین دیدند، با او مدارا کردند، اما چون با خبر شدند جریان به وسیلهٔ «**قتاده**» به گوش پیامبرﷺ رسیده، یکی از سخنوران قبیلهٔ خود

را دیدند که با جمعی به خدمت پیامبرﷺ بروند و با قیافهٔ حق به جانب سارقان را تبرئه کنند، و «**قتاده**» را به تهمت ناروا زدن، متهم سازند.

پیامبرﷺ طبق «**وظیفهٔ عمل به ظاهر**» شهادت این جمعیت را پذیرفت و «**قتاده**» را مورد سرزنش قرار داد.

«**قتاده**» که بی‌گناه بود از این جریان بسیار ناراحت شده، به سوی عموی خود بازگشت و جریان را با اظهار تأسف فراوان بیان کرد.

عمویش او را دلداری داده، گفت: نگران مباش خداوند پشتیبان ما است!

آیات فوق نازل شد و این مرد بی‌گناه را تبرئه کرد و خائنان واقعی را مورد سرزنش شدید قرار داد.[1]

شأن نزول دیگری برای آیه نقل شده که: زرهی از یکی از انصار در یکی از جنگ‌ها به سرقت رفت، آنها به یک نفر از طایفهٔ «**بنی ابیرق**» ظنین شدند.

سارق هنگامی که متوجه خطر شد، زره را به خانهٔ یک نفر یهودی انداخت و از قبیلهٔ خود خواست نزد پیامبرﷺ گواهی به پاکی او بدهند و وجود زره را در خانهٔ یهودی دلیل بر برائت او بگیرند.

پیامبرﷺ که چنین دید، طبق ظاهر او را تبرئه فرمود، مرد یهودی محکوم شد، آیات فوق نازل گشت و حقیقت را روشن ساخت.[2]

---

۱ و ۲ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحات ۱۸۱ و ۱۸۲، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۲، صفحات ۲۲ و ۲۳ ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحات ۳۱۶ و ۳۱۷، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۱، صفحات ۵۶۳ و ۵۶۴، دار المعرفة بیروت.

تفسیر:

از خائنان حمایت نکنید

در این آیات خداوند نخست به پیامبرﷺ توصیه می‌کند که: هدف از فرستادن این کتاب آسمانی این است که: اصول حق و عدالت در میان مردم اجرا شود، می‌فرماید: «ما این کتاب را به حق بر تو فرو فرستادیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی» ﴿**إِنّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْکَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَيْنَ النّٰاسِ بِمٰا أَرٰاکَ اللّٰهُ**﴾.

سپس به پیامبرﷺ هشدار می‌دهد که هرگز از خائنان حمایت نکند، می‌فرماید: «و از خائنان حمایت نکن» ﴿**وَ لاٰ تَکُنْ لِلْخٰائِنِينَ خَصِيماً**﴾.

گرچه روی سخن در این آیه به پیامبرﷺ است ولی شک نیست که این حکم یک حکم عمومی نسبت به تمام قضات و داوران می‌باشد، و به همین دلیل چنین خطابی مفهومش این نیست که ممکن است چنین کاری از پیامبرﷺ سر بزند، چه این که: حکم مزبور ناظر به همه افراد است.

* * *

و در آیهٔ بعد به پیامبرﷺ دستور می‌دهد: «از پیشگاه خدا طلب آمرزش کن» ﴿**وَ اسْتَغْفِرِ اللّٰهَ**﴾.

«زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است» ﴿**إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ غَفُوراً رَحِيماً**﴾.

در این که «**استغفار**» در اینجا برای چیست؟ احتمالاتی وجود دارد:

نخست این که: «**استغفار**» برای آن ترک اولیٰ است که به خاطر عجله در قضاوت در مورد شأن نزول آیات صورت گرفت.

یعنی گرچه آن مقدار از اعتراف و گواهی طرفین برای قضاوت تو کافی بود، ولی بهتر این بود که باز هم تحقیق بیشتری در این مورد بشود.

دیگر این که: پیامبرﷺ در مورد این شأن نزول، طبق قوانین قضائی اسلام داوری کرد، و از آنجا که مدارک خائنان از نظر ظاهر محکم‌تر بود، حق به جانب آنها داده شد.

لذا پس از آشکار شدن واقع و رسیدن حق به حق‌دار، دستور می‌دهد: از خداوند طلب آمرزش کند، نه به خاطر این که گناهی صورت گرفته است بلکه به خاطر این که بر اثر صحنه‌سازی‌های بعضی، حق مسلمانی در معرض نابودی قرار گرفته است (یعنی به اصطلاح استغفار به خاطر حکم واقعی است نه حکم ظاهری).

احتمال سوم این که: استغفار در اینجا برای طرفین دعوا بوده است که در طرح و تعقیب دعوا خلاف‌گوئی‌هائی انجام دادند.

در حدیثی از پیامبر اکرمﷺ نقل شده که فرمود:

اِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ وَ اِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ اِلَيَّ وَ لَعَلَّ بَعْضَكُمْ يَكُونُ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِيٰ بِنَحْوِ مٰا أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيْهِ شَيْئاً فَلاٰ يَأْخُذْهُ فَاِنَّمٰا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النّٰارِ!:

«من بشری همانند شما هستم (و مأمور به ظاهرم) شاید بعضی از شما به هنگام بیان دلیل خود، قوی‌تر از بعضی دیگر باشید، و من هم بر طبق همان دلیل قضاوت می‌کنم، در عین حال بدانید داوری من که بر طبق ظاهر دلیل طرفین صورت می‌گیرد، حق واقعی را تغییر نمی‌دهد، بنابراین اگر من به سود کسی (طبق ظاهر) قضاوت کنم و حق دیگری را به او بدهم پاره‌ای از آتش جهنم در اختیار او قرار داده‌ام و باید از آن بپرهیزد».[1]

---

۱ ـ «**المنار**»، جلد ۵، صفحهٔ ۳۹۴ ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۰۳، دار المعرفة مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق ـ «**مبسوط شیخ طوسی**»، جلد ۸، صفحهٔ ۲۵۶، المکتبة المرتضویة، مطبعة الحیدری، ۱۳۵۱ هـ ش ـ «**صحیح بخاری**»، جلد ۸، صفحهٔ ۱۱۲، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق ـ «**خلاف شیخ**

از این حدیث، به خوبی روشن می‌شود: پیامبرﷺ وظیفه دارد، مطابق ظاهر و بر طبق دلیل طرفین دعوا قضاوت کند.

البته در چنین داوری معمولاً حق به حق‌دار می‌رسد، ولی گاهی هم ممکن است ظاهر دلیل و گواهی گواهان با واقع تطبیق نکند.

اینجا است که باید توجه داشت: حکم داور به هیچ وجه واقع را تغییر نمی‌دهد، و حق، باطل، و باطل حق نمی‌شود.

* * *

در سومین آیه به دنبال دستورهای گذشته دربارهٔ عدم حمایت از خائنان، همین معنی را با توجه به جهات مختلف، چنین ادامه می‌دهد، می‌فرماید: «هیچ گاه از خائنان و آنها که به خود خیانت کردند، حمایت مکن» ﴿**وَ لاٰ تُجٰادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتٰانُونَ أَنْفُسَهُمْ**﴾.

و دلیل آن را چنین بیان می‌کند:

«چرا که خداوند، خیانت کنندگان گنهکار را دوست نمی‌دارد» ﴿**إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كٰانَ خَوّٰاناً أَثِيماً**﴾.

قابل توجه این که: در این آیه می‌فرماید: «کسانی که به خود خیانت کردند» در حالی که می‌دانیم طبق شأن نزول آیه، خیانت نسبت به دیگران انجام شده بود، و این می‌تواند اشاره به چند نکته باشد:

اشاره به همان معنی لطیفی که قرآن بارها آن را تذکر داده که هر عملی از انسان سر بزند، آثار خوب و بد آن اعم از معنوی و مادی، قبل از هر کس متوجه خود او می‌شود، همان طور که در جای دیگر فرموده: **اِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ اِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهٰا:**

طوسی»، جلد ۶، صفحهٔ ۲۵۷، مؤسسهٔ نشر الاسلامی قم، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق.

«اگر نیکی کنید به خود نموده‌اید و اگر بدی کنید نیز به خودتان بد کرده‌اید».[۱]

یا این که اشاره به مطلب دیگری است که باز هم قرآن آن را تأیید کرده و آن این که: همهٔ افراد بشر بسان اعضاء یک پیکرند، اگر کسی به دیگری زیانی برساند، همانند آن است که به خود زیان رسانده باشد، درست مثل کسی که با دست خود سیلی به صورت خود می‌زند.

و یا گفته شود: آیه در مورد کسانی نیست که مثلاً یک بار مرتکب خیانت شده‌اند و از آن پشیمان گشته‌اند؛ زیرا در مورد چنین کسانی نباید شدت عمل به خرج داد، بلکه باید ارفاق نمود، لذا باید دانست آیه در مورد کسانی است که خیانت جزء برنامهٔ زندگی آنان شده است.

این سخن طبق قرائن ذیل مناسب‌تر است:

«**یَختانُون**» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد.

«**خَوّان**» که صیغهٔ مبالغه و به معنی بسیار خیانت کننده است.

و «**أَثِیم**» که به معنی گناهکار است و به عنوان تأکید برای «**خَوّان**» ذکر شده.

و در آیهٔ گذشته نیز از آنها تعبیر به خائن شده که اسم فاعل و معنی وصفی دارد و نشانهٔ تکرار عمل است.

* * *

چهارمین آیه این گونه خائنان را مورد سرزنش قرار داده، می‌گوید: آنها از این شرم دارند که باطن اعمالشان برای مردم روشن شود ولی از خدا، شرم ندارند! می‌فرماید: «اعمال زشت خود را از مردم پنهان می‌دارند، اما نمی‌توانند از خدا پنهان دارند» ﴿**یَسْتَخْفُونَ مِنَ النّاسِ وَ لاٰ یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ**﴾.

آنگاه به دلیل این عدم توانائی، چنین اشاره می‌کند: «خداوند همه جا با آنها

---

۱ ـ اسراء، آیهٔ ۷.

است، و در آن هنگام که در دل شب، نقشه‌های خیانت را طرح می‌کردند و سخنانی که خدا از آن راضی نبود را می‌گفتند، با آنها بود، و به همهٔ اعمال آنها احاطه دارد» ﴿**وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مٰا لاٰ يَرْضىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَ كٰانَ اللّٰهُ بِمٰا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً**﴾.

اگر چنین اعتقادی داشتند، هرگز دست به خیانت نمی‌آلودند و نقشه‌های خائنانه نمی‌کشیدند.

* * *

در آخرین آیهٔ مورد بحث، روی سخن را به طایفهٔ شخص سارق که از او دفاع کردند، نموده، می‌گوید: «شما همان‌ها هستید که در زندگی این جهان از آنها دفاع کردید، ولی کیست که در روز قیامت بتواند از آنها دفاع نماید؟ و یا به عنوان وکیل، کارهای آنها را سامان بخشد، و گرفتاری‌های آنها را بر طرف سازد»؟! ﴿**هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ جٰادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا فَمَنْ يُجٰادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً**﴾.

بنابراین، دفاع شما از آنها بسیار کم اثر است؛ زیرا در زندگی جاویدان آن هم در برابر خداوند، هیچگونه مدافعی برای آنها نیست.

در حقیقت، در سه آیه، **نخست** به پیامبر اسلامﷺ و همهٔ قاضیان به حق، توصیه شده که کاملاً مراقب باشند، افرادی با صحنه‌سازی و شاهدهای دروغین حقوق دیگران را پایمال نکنند.

پس از آن، به افراد خیانتکار، و **بعد** به مدافعان آنها هشدار داده شده است که مراقب نتایج سوء اعمال خود در این جهان و جهان دیگر باشند.

و این یکی از اسرار بلاغت قرآن است که در یک حادثهٔ هر چند به ظاهر کوچک باشد و بر محور یک زره و مقداری مواد غذائی، دور بزند و یا پای یک

نفر یهودی و دشمن اسلام در میان باشد، تمام جوانب مطلب را بررسی کرده و یادآوری و اخطار لازم را در هر مورد بنماید.

از پیامبر بزرگ خدا صلی الله علیه و آله که به حکم عصمت دامنش از هر گونه آلودگی به گناه پاک است گرفته، تا به افراد خیانت پیشهٔ گنهکار و کسانی که به حکم تعصب‌های خویشاوندی از این گونه افراد دفاع می‌کنند، هر کدام را به تناسب خود، مورد بحث قرار دهد.

* * *

﴿۱۱۰﴾ وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً

﴿۱۱۱﴾ وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمٰا يَكْسِبُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً

﴿۱۱۲﴾ وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِيناً

ترجمه:

۱۱۰ ـ کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

۱۱۱ ـ و کسی که گناهی مرتکب شود، به زیان خود مرتکب شده؛ خداوند، دانا و حکیم است.

۱۱۲ ـ و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس بی‌گناهی را متهم سازد، بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است.

تفسیر:

استغفار و غفران خدا

در این سه آیه در تعقیب بحث‌های مربوط به خیانت و تهمت که در آیات قبل گذشت، **سه حکم** کلی بیان شده است:

۱ ـ نخست اشاره به این حقیقت شده که راه توبه، به روی افراد بدکار در هر حال باز است، می‌فرماید: «کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود (یا دیگری)

ستم کند و بعد حقیقتاً پشیمان شود، از خداوند طلب آمرزش کند و در مقام جبران بر آید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت» ﴿**وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً**﴾.

باید توجه داشت که در آیه دو چیز عنوان شده: یکی «**سوء**» و دیگری «**ظلم به نفس**»، و با توجه به قرینهٔ مقابله و همچنین ریشهٔ لغوی «**سوء**» که به معنی زیان رسانیدن به دیگری است، چنین استفاده می‌شود: هر نوع گناه اعم از این که انسان به دیگری زیان برساند یا به خود، به هنگام توبهٔ حقیقی و جبران، قابل آمرزش است.

ضمناً از تعبیر **يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً**: «خدا را آمرزنده و مهربان می‌یابد» استفاده می‌شود: توبهٔ حقیقی آن چنان اثر دارد که انسان در درون جان خود نتیجهٔ آن را می‌یابد.

از یکسو اثر ناراحت کنندهٔ گناه ـ با توجه به غفور بودن خداوند ـ از بین می‌رود.

و از طرف دیگر، دوری خود از رحمت و الطاف خداوند را که نتیجهٔ معصیت بود، به مقتضای رحیمیت او، مبدل به نزدیکی احساس می‌کند.

* * *

۲ ـ آیهٔ دوم توضیح همان حقیقتی است که اجمال آن در آیات قبل گذشت و آن این که: هر گناهی که انسان مرتکب می‌شود، بالمآل و در نتیجه به خود ضرر زده و به زیان خود گام برداشته است، می‌فرماید: «کسی که گناهی مرتکب شود به زیان خود کار کرده» ﴿**وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْماً فَإِنَّمٰا يَكْسِبُهُ عَلىٰ نَفْسِهِ**﴾.

و در پایان آیه به این اصل اشاره کرده که: خداوند هم عالم است و از اعمال بندگان با خبر، و هم حکیم است و هر کس را طبق استحقاق خود مجازات

می‌کند، می‌فرماید: «خداوند همواره دانـا و حکـیم است» ﴿**وَ کٰـانَ اللّٰـهُ عَـلِیماً حَکِیماً**﴾.

و به این ترتیب، گناهان اگر چه در ظاهر مختلفند، گاهی زیان آن به دیگری می‌رسد و گاهی زیان آن به خویشتن است، اما پس از تحلیل نهائی همه به خود انسان باز می‌گردد و آثار سوء گناه قبل از همه در روح و جان خود شخص ظاهر می‌شود.[۱]

* * *

۳ ـ و در آخرین آیه اشاره به اهمیت گناه تهمت زدن نسبت به افراد بی‌گناه کرده، می‌فرماید: «هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود و آن را به گردن بی‌گناهی بیفکند، بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است» ﴿**وَ مَنْ یَکْسِبْ خَطِیئَةً أَوْ إِثْماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِیناً**﴾.

در این آیه، گناهانی را که انسان مرتکب می‌شود و به گردن دیگری می‌افکند به دو قسم تقسیم شده: یکی «**خطیئة**» و دیگری «**اثم**».

دربارهٔ تفاوت میان این دو، مفسران و اهل لغت سخن بسیار گفته‌اند، امـا آنچه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد،: این است که: «**خطیئة**» از «**خطا**» در اصل، بـه معنی لغزش‌ها و گناهانی است که بدون قصد از انسان سر می‌زند و گاهی دارای کفاره و غرامت است، ولی تدریجاً در معنی خطیئه توسعه‌ای داده شـده و هـر گناهی اعم از عمد و غیر عمد را در بر می‌گیرد؛ زیرا هیچگونه گناهی (اعـم از عمد و غیر عمد) با روح سلیم انسان سازگار نیست و اگـر از او سـر بـزند در حقیقت یک نوع لغزش و خطا است که شایستهٔ مقام او نیست.

نتیجه این که: «**خطیئة**» معنی وسیعی دارد که هم گناه عـمدی و هـم غـیر

---

۱ ـ شعلهٔ اول، نصیب دامنِ «آتش زنـه» است ایـن سـزای آن کـه بـوسد آسـتان ظـلم را

عمدی را شامل می‌شود، ولی «**اثم**» معمولاً به گناهان عمدی و اختیاری گفته می‌شود.

«**اثم**» در اصل، به معنی چیزی است که انسان را از کاری باز می‌دارد و از آنجا که گناهان، آدمی را از خیرات، باز می‌دارند به آنها «**اثم**» گفته شده است.

ضمناً باید توجه داشت: در آیه در مورد تهمت، تعبیر لطیفی به کار برده شده و آن این که:

گناه را به منزلهٔ «**تیر**» قرار داده و انتساب آن به دیگری را به منزلهٔ «**پرتاب به سوی هدف**».

اشاره به این که: همان طور که تیراندازی به سوی دیگری ممکن است باعث از بین رفتن او شود، پرتاب تیر گناه هم به کسی که مرتکب نشده ممکن است آبروی او را که به منزلهٔ خون او است، از بین ببرد.

بدیهی است وزر و وبال این کار، برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده است باقی خواهد ماند، و تعبیر به **اِحْتَمَلَ**: «بر دوش می‌گیرد» نیز اشاره به سنگینی و دوام این مسئولیت است!

* * *

نکته:

جنایت تهمت

تهمت زدن به بی‌گناه، از زشت‌ترین کارهائی است که اسلام آن را به شدت محکوم ساخته است، آیهٔ فوق و روایات متعدد اسلامی که دربارهٔ این موضوع وارد شده، نظر اسلام را در این زمینه روشن می‌سازد، امام صادق علیه‌السلام از حکیمی چنین نقل می‌کند:

اَلْبُهْتانُ عَلَی الْبَرِیءِ أَثْقَلُ مِنْ جِبالٍ رٰاسِیاتٍ: «تهمت زدن به بی‌گناه از

کوه‌های عظیم نیز سنگین‌تر است»![1]

از طرفی تهمت زدن به افراد بی‌گناه با روح ایمان سازگار نیست چنان که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده:

اِذٰا اِتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخٰاهُ اِنْمٰاثَ الاِیْمٰانُ فِی قَلْبِهِ کَمٰا یَنْمٰاثُ الْمِلْحُ فِی الْمٰاءِ:

«کسی که برادر مسلمانش را متهم کند، ایمان در قلب او ذوب می‌شود همانند ذوب شدن نمک در آب»![2]

در حقیقت بهتان و تهمت، بدترین انواع دروغ و کذب است، زیرا **هم** مفاسد عظیم کذب را دارد، **هم** زیان‌های غیبت، و **هم** بدترین نوع ظلم و ستم است، و لذا از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

مَنْ بَهَتَ مُؤْمِناً أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قٰالَ فِیْهِمٰا مٰا لَیْسَ فِیْهِ أَقٰامَهُ اللّٰهُ تَعٰالیٰ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ عَلیٰ تَلٍّ مِنْ نٰارٍ حَتّیٰ یَخْرُجَ مِمّٰا قٰالَهُ:

«کسی که به مرد یا زن با ایمان تهمت بزند و یا دربارهٔ او چیزی بگوید که در او نیست، خداوند در روز قیامت او را بر تلّی از آتش قرار می‌دهد تا از مسئولیت آنچه گفته است در آید».[3]

روشن است رواج این کار ناجوانمردانه در یک محیط، سبب به هم ریختن نظام و عدالت اجتماعی و آلوده شدن حق به باطل و گرفتار شدن بی‌گناه و تبرئه گنهکار و از میان رفتن اعتماد عمومی می‌شود.

---

۱ ـ «**مستدرک**»، جلد ۹، صفحهٔ ۱۲۸ و جلد ۱۲، صفحهٔ ۶۰، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۲، صفحهٔ ۱۹۴ و جلد ۷۵، صفحات ۱۹۱، ۴۴۷ و ۴۵۴ ـ «**سفینة البحار**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۱۱، مادهٔ «**بهت**»، انتشارات کتابخانهٔ سنائی ـ «**امالی شیخ صدوق**»، صفحهٔ ۳۱۷، مؤسسة البعثة قم، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق.

۲ ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۶۱، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۳۰۲، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۲، صفحهٔ ۱۹۸ ـ «**میزان الحکمة**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۳۶، دار الحدیث، طبع اول.

۳ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۲۸۸، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۲، صفحهٔ ۱۹۴ ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۹، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**سفینة البحار**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۱۱، مادهٔ «**بهت**»، انتشارات کتابخانهٔ سنائی.

﴿۱۱۳﴾ وَ لَوْلاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مٰا يُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ مٰا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مٰا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كٰانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيماً

ترجمه:

۱۱۳ ـ اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند؛ اما جز خودشان را گمراه نمی‌کنند؛ و هیچگونه زیانی به تو نمی‌رسانند. و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد؛ و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت؛ و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است.

تفسیر:

لطف خدا با تو است

این آیه اشاره به گوشهٔ دیگری از حادثهٔ «**بنی ابیرق**» است که در چند آیهٔ قبل تحت عنوان شأن نزول مورد اشاره واقع شد، آیه چنین می‌گوید: «اگر فضل و رحمت پروردگار شامل حال تو نبود جمعی از آنها تصمیم داشتند تو را از مسیر حق و عدالت، منحرف سازند، ولی لطف الهی شامل حال تو شد و تو را حفظ کرد» ﴿**وَ لَوْلاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ**﴾.

آنها می‌خواستند با متهم ساختن یک فرد بی‌گناه و سپس کشیدن پیامبرﷺ به این ماجرا، **هم** ضربه‌ای به شخصیت اجتماعی و معنوی پیامبرﷺ بزنند و **هم**

اغراض سوء خود را دربارهٔ یک مسلمان بی‌گناه عملی سازند، ولی خداوندی که حافظ پیامبر خویش است، نقشه‌های آنها را نقش بر آب کرد.

بعضی برای این آیه شأن نزول دیگری ذکر کرده‌اند و آن این که: هیأتی از طایفهٔ «**بنی‌ثقیف**» خدمت پیامبرﷺ آمده، گفتند: ما با دو شرط با تو بیعت می‌کنیم:

نخست این که: بت‌های خود را با دست خود نشکنیم.

دیگر این که: بر ما مهلت دهی تا یک سال دیگر بت «**عزّیٰ**» را پرستش کنیم!

خداوند به پیامبرﷺ خود دستور داد: در برابر پیشنهادهای آنها به هیچ وجه انعطافی نشان ندهد، آیهٔ فوق نازل شد و به پیامبرﷺ اعلام کرد که لطف خدا او را در برابر این وسوسه‌ها حفظ می‌کند.[1]

سپس قرآن می‌گوید: «اینها فقط خود را گمراه می‌کنند و هیچگونه زیان به تو نمی‌رسانند» ﴿**وَ ما يُضِلُّونَ إِلاّٰ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَضُرُّونَکَ مِنْ شَيْءٍ**﴾.

سرانجام علت مصونیت پیامبرﷺ از گمراهی و خطا و گناه را چنین بیان می‌کند: «خدا، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت» ﴿**وَ أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْکَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ**﴾.

و در پایان آیه می‌فرماید: «فضل خداوند بر تو بسیار بزرگ بوده است» ﴿**وَ كانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْکَ عَظِيماً**﴾.

* * *

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۸۸، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ‌ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۲، صفحهٔ ۲۴ ـ «**زاد المسیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۸۹، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ‌ق (با اندکی تفاوت).

نکته:

سرچشمهٔ معصوم بودن پیامبران

آیهٔ فوق، از آیاتی است که به مسألهٔ مصونیت پیامبرﷺ از خطا، اشتباه و گناه اشاره می‌کند و می‌گوید: اگر امدادهای الهی شامل حال تو نبود تو را گمراه می‌ساختند ولی با وجود این امدادها قادر به این کار نخواهند بود و هیچگونه زیانی در این راه به تو نمی‌رسانند.

به این ترتیب، خداوند برای این که: پیامبرﷺ بتواند در هر چیز سرمشقی برای امت باشد، الگوئی برای نیکی‌ها و خیرات گردد، و از عواقب دردناک لغزش‌هائی که ممکن است دامن یک رهبر بزر را بگیرد، برکنار باشد و امت از سرگردانی در مسألهٔ اطاعت پیامبرﷺ در امان باشند و گرفتار تضاد در میان اطاعت و عدم اطاعت نشوند پیامبرِ خود را در برابر خطا و گناه بیمه می‌کند تا اعتماد کامل مردم را که از نخستین شرط‌های رهبری الهی است، به خود جلب نماید.

و در ذیل آیه، یکی از دلائل اساسی مسألهٔ **عصمت** به طور اجمال آمده است و آن این که: خداوند علوم و دانش‌هائی به پیامبرﷺ آموخته که در پرتو آن در برابر گناه و خطا بیمه می‌شود؛ زیرا **علم و دانش (در مرحلهٔ نهائی) موجب عصمت** است، مثلاً **پزشکی** که آب آلوده به انواع میکروب‌های وبا، مالاریا، و ده‌ها بیماری خطرناک دیگر را در آزمایشگاه در زیر «میکروسکوپ» مشاهده کرده و اثر کشندهٔ آن را به روشنی دریافته است، ممکن نیست از آن آب بنوشد.

یعنی این علم، به او مصونیت در برابر ارتکاب این عمل می‌دهد، در حالی که جهل به آن ممکن است موجب ارتکاب گردد.

همچنین سرچشمهٔ بسیاری از اشتباهات، جهل به مقدمات، یا لوازم و

عواقب یک کار است.

بنابراین، کسی که از طریق وحی الهی و تعلیم پروردگار، آگاهی کامل از مسائل مختلف دارد، نه گرفتار لغزش می‌شود، نه گمراهی و نه گناه.

ولی اشتباه نشود با این که: چنان علمی برای پیامبرﷺ از ناحیهٔ خدا است **ولی** باز جنبهٔ اجبار به خود نمی‌گیرد، یعنی هیچ گاه پیامبر مجبور نیست به علم خود عمل کند، بلکه از روی اختیار به آن عمل می‌نماید.

همان طور که طبیب مزبور با داشتن آگاهی از وضع آن آب آلوده، اجباری به ننوشیدن آن ندارد، بلکه از روی اراده از شرب آن خودداری می‌کند.

و اگر گفته شود: چرا پیامبرﷺ مشمول چنین فضل الهی شده است نه دیگران؟

باید گفت: این به خاطر مسئولیت سنگین رهبری است که بر دوش او گذاشته شده است، و بر دوش دیگران نیست؛ زیرا خداوند به همان مقدار که مسئولیت می‌دهد، توان و نیرو می‌بخشد (دقت کنید).

* * *

﴿۱۱۴﴾ لاٰ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ إِلاّٰ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاٰحٍ بَيْنَ النّٰاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ ابْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً

ترجمه:

۱۱۴ ـ در بسیاری از سخنان درگوشی (و جلسات محرمانه) آنها، خیر و سودی نیست؛ مگر کسی که (به این وسیله،) امر به کمک به دیگران، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند؛ و هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

تفسیر:

سخنان درگوشی

در آیات گذشته اشاره‌ای به جلسات مخفیانه شبانه و شیطنت آمیز بعضی از منافقان، یا مانند آنها شده بود، در این آیه به طور مشروح‌تر از آن تحت عنوان «**نجوا**» سخن به میان آمده است.

«**نجوا**» تنها به معنی سخنان درگوشی نیست، بلکه هر گونه جلسات سرّی و مخفیانه را نیز شامل می‌شود؛ زیرا در اصل، از مادهٔ «**نجوة**» (بر وزن دفعة) به معنی «**سرزمین مرتفع**» گرفته شده است، بدین جهت که سرزمین‌های مرتفع از اطراف خود جدا هستند.

و از آنجا که جلسات سرّی و سخنان درگوشی از اطرافیان جدا می‌شود، به آن «**نجوا**» گفته‌اند.

بعضی معتقدند: همهٔ اینها از مادهٔ «**نجات**» به معنی «**رهائی**» گرفته شده

است؛ زیرا یک نقطهٔ مرتفع از هجوم سیلاب در امان است، و یک مجلس سرّی یا سخن درگوشی از اطلاع دیگران برکنار می‌باشد.

به هر حال، آیه می‌گوید: «در غالب جلسات محرمانه و مخفیانهٔ آنها که بر اساس نقشه‌های شیطنت آمیز بنا شده خیر و سودی نیست» ﴿**لاٰ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ**﴾.

پس از آن برای این که گمان نشود هر گونه «نجوا» و سخن درگوشی یا جلسات سرّی مذموم و ممنوع است، به چند مورد به عنوان مقدمهٔ بیان یک قانون کلی، به صورت استثناء در ذیل آیه اشاره کرده، می‌فرماید:

«مگر کسی که در نجوای خود، توصیه به صدقه و کمک به دیگران، یا انجام کار نیک، و یا اصلاح در میان مردم نماید» ﴿**إِلاّٰ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاٰحٍ بَيْنَ النّٰاسِ**﴾.

و «این گونه نجواها اگر به خاطر تظاهر و ریاکاری نباشد بلکه منظور از آن کسب رضای پروردگار بوده باشد، خداوند پاداش بزرگی برای آن مقرر خواهد فرمود» ﴿**وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ ابْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً**﴾.

اصولاً نجوا، سخنان درگوشی و تشکیل جلسات سرّی در قرآن به عنوان یک عمل شیطانی معرفی شده است، می‌فرماید: **اِنَّمَا النَّجْوىٰ مِنَ الشَّيْطٰانِ**: «نجوی از شیطان است».[1]

زیرا این کار غالباً برای اعمال نادرست صورت می‌گیرد، چرا که انجام کار خیر، مفید و مثبت معمولاً چیز محرمانه و مخفیانه‌ای نیست که مردم بخواهند با سخنان درگوشی آن را انجام دهند.

ولی از آنجا که گاهی شرائط فوق‌العاده‌ای پیش می‌آید که انسان مجبور

---

۱ ـ مجادله، آیهٔ ۱۰.

می‌شود در کارهای نیک از روش نجوا استفاده کند این استثناء مکرر در قرآن آمده است. در سورهٔ «**مجادله**» آیهٔ ۹ می‌خوانیم:

یٰا أَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اِذٰا تَنٰاجَیْتُمْ فَلاٰ تَتَنٰاجَوا بِالإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ وَ مَعْصِیَةِ الرَّسُولِ وَ تَنٰاجَوا بِالْبِرِّ وَ التَّقْویٰ:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که نجوا می‌کنید برای گناه، ستم و نافرمانی پیامبرﷺ نجوا نکنید و تنها برای کار نیک و پرهیزکاری نجوا داشته باشید».

اساساً نجوا اگر در حضور جمعیت انجام پذیرد، سوء ظن افراد را بر می‌انگیزد، و گاهی حتی در میان دوستان ایجاد بدبینی می‌کند، **به همین دلیل**، بهتر است جز در موارد ضرورت از این موضوع استفاده نشود و فلسفهٔ حکم مزبور در قرآن نیز همین است.

البته گاهی حفظ آبروی انسانی ایجاب می‌کند از نجوا استفاده شود، و از جمله کمک‌های مالی است که در آیهٔ فوق به عنوان «**صدقه**» از آن یاد شده است.

و یا «امر به معروف» کردن که گاهی اگر آشکارا گفته شود، طرف، در برابر جمعیت شرمنده می‌شود، و شاید به همین علت از پذیرش آن امتناع ورزد و مقاومت کند، که در آیهٔ فوق از آن تعبیر به **معروف** شده است.

و یا در موارد «اصلاح بین مردم» که گاهی آشکارا گفتن مسائل، جلو اصلاح را می‌گیرد، و باید با هر کدام از طرفین دعوا جداگانه و به صورت نجوا صحبت شود تا نقشهٔ اصلاحی پیاده گردد.

در این سه مورد و آنچه مانند آن است، ضرورت اقتضاء می‌کند کار مثبت در زیر چتر نجوا قرار گیرد.

قابل توجه این که: موارد سه گانهٔ فوق، همه در عنوان «**صدقه**» مندرج است؛

زیرا آن کس که امر به معروف می‌کند، **زکات علم** می‌پردازد و آن کس که اصلاح ذات البین می‌نماید **زکات نفوذ** و حیثیت خود را در میان مردم اداء می‌کند، چنان که از علی علیه‌السلام نقل شده:

اِنَّ اللّٰهَ فَرَضَ عَلَیْکُمْ زَکٰاةَ جٰاهِکُمْ کَمٰا فَرَضَ عَلَیْکُمْ زَکٰاةَ مٰا مَلَکَتْ أَیْدِیْکُمْ:

«خداوند بر شما واجب کرده است زکات نفوذ و حیثیت اجتماعی خود را بپردازید، همان طور که بر شما واجب کرده زکات مال خود را بدهید».[1]

و از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که به «**ابو ایوب**» فرمود:

أَلاٰ أَدُلُّکَ عَلیٰ صَدَقَةٍ یُحِبُّهَا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ تُصْلِحُ بَیْنَ النّٰاسِ اِذٰا تَفٰاسَدُوا وَ تَقْرُبُ بَیْنَهُمْ اِذٰا تَبٰاعَدُوا:

«آیا نمی‌خواهی تو را از صدقه‌ای آگاه کنم که خدا و پیامبرش آن را دوست می‌دارند: هنگامی که مردم با یکدیگر دشمن شوند آنها را اصلاح ده و زمانی که از هم دور گردند آنها را به هم نزدیک کن».[2]

* * *

۱ ـ **نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۵۰، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۶، صفحهٔ ۳۸۱، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۱، صفحهٔ ۲۲۳ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۸۹، ذیل آیهٔ مورد بحث، موسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحات ۳۹۹ و ۴۹۹، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

۲ ـ «**معجم کبیر طبرانی**»، جلد ۴، صفحهٔ ۱۳۸، مکتبة ابن تیمة القاهرة، طبع دوم ـ «**کنز العمال**»، جلد ۳، صفحهٔ ۵۹، مؤسسة الرسالة بیروت، ۱۶ جلدی ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۳۸۵، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۲۲، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

﴿۱۱۵﴾ وَ مَنْ يُشٰاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصِيراً

ترجمه:

۱۱۵ ـ کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم؛ و به دوزخ داخل می‌کنیم؛ و جایگاه بدی دارد.

شأن نزول:

در شأن نزول آیات سابق گفتیم: «**بشیر بن ابیرق**»، پس از سرقت از مسلمانی، شخص بی‌گناهی را متهم ساخت و با صحنه‌سازی در حضور پیغمبرﷺ خود را تبرئه کرد، ولی با نزول آیات گذشته رسوا شد، او به دنبال این رسوائی به جای این که: توبه کند و به راه باز گردد، راه کفر را پیش گرفت و رسماً از زمرهٔ مسلمانان خارج گردید، آیهٔ فوق نازل شد و ضمن اشاره به این موضوع، یک حکم کلی و عمومی اسلامی را بیان ساخت.[1]

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۸۹، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۲، صفحهٔ ۲۴ ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۵۲، مؤسسهٔ دار الکتاب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۹۹، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۴۸، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

تفسیر:

لجاجت در پیروی از باطل

هنگامی که انسان مرتکب خلافی می‌شود، پس از آگاهی، **دو راه** در پیش دارد: **راه** بازگشت و توبه که اثر آن در شستشوی گناه در چند آیهٔ پیش بیان گردید.

راه دیگر، راه لجاجت و عناد است که به نتیجهٔ شوم آن در این آیه اشاره شده، می‌فرماید:

«کسی که بعد از آشکار شدن حق از در مخالفت و عناد در برابر پیامبرﷺ در آید و راهی جز راه مؤمنان انتخاب نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌کشانیم و در قیامت به دوزخ می‌فرستیم و چه جایگاه بدی در انتظار او است» **﴿وَ مَنْ يُشٰاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصِيراً﴾**.

باید توجه داشت: «**يُشٰاقِقِ**» از مادهٔ «**شقاق**» به معنی مخالفت آگاهانه، توأم با عداوت و دشمنی است.

جملهٔ **مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ**: «پس از روشن شدن هدایت و راه راست» نیز این معنی را تأکید می‌کند و در واقع چنین افرادی سرنوشتی بهتر از این نمی‌توانند داشته باشند.

سرنوشتی که **هم** عاقبت شوم در این جهان و **هم** عاقبت دردناک در آن جهان دارد.

اما در این جهان همان طور که قرآن می‌گوید: روز به روز در مسیر غلط خود راسخ‌تر می‌شوند و زاویهٔ انحراف آنها از جادهٔ حق، با پیشروی در بیراهه بیشتر می‌گردد و این سرنوشتی است که خود آنها برای خویشتن انتخاب کرده‌اند، و

بنائی است که پایه‌گذاری آن به دست خودشان شده است و بنابراین هیچگونه ستمی دربارهٔ آنها به عمل نیامده.

و این که می‌فرماید: **نُـوَلِّهِ مٰـا تَـوَلّٰی:** «مـا او را بـه هـمان راه کـه مـی‌رود می‌کشانیم» اشاره به همین سلب توفیق معنوی، و عدم تشخیص حق و پیشروی در بیراهه است.[1]

و آنجا که می‌گوید، «**نُصْلِهِ جَهَنَّمَ**» اشاره به سرنوشت آنها در رستاخیز است.

دربارهٔ جملهٔ «**نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰی**» تفسیر دیگری نیز هست و آن این که: «ما چنین افراد را تحت سرپرستی معبودهای ساختگی که برای خود انتخاب کرده‌اند، قرار می‌دهیم».

* * *

نکته:

حجیت اجماع

یکی از دلائل چهارگانهٔ فقه، «**اجماع**» به معنی «**اتفاق**» علماء و دانشمندان اسلامی در یک مسأله فقهی است.

در «**اصول فقه**» برای اثبات حجیت اجماع دلائل مختلفی ذکر کرده‌اند، از جمله آیهٔ فوق است که جمعی آن را دلیل بر **حجیت اجـماع** مـی‌دانـند؛ زیـرا می‌گوید:

«هر کس طریقی غیر از طریق مؤمنان انتخاب کند، سرنوشت شومی در دنیا و آخرت دارد».

بنابراین، هنگامی که مؤمنان راهی را در مسأله‌ای برگزیدند، همه باید از آن پیروی کنند.

---

۱ ـ شرح این موضوع را در تفسیر «**هدایت و ضلالت**» در جلد اول، ذیل آیهٔ ۲۶ سورهٔ «**بقره**» بیان کرده‌ایم.

ولی حق این است که آیهٔ فوق هیچگونه ارتباطی با مسألهٔ حجیت اجماع ندارد.

البته ما اجماع را حجت می‌دانیم مشروط به این که از آن «کشف قول معصوم» شود و یا معصوم شخصاً، ولو به طور ناشناس، در ضمن اصحابِ اجماع باشد، اما دلیل حجت چنین اجماعی همان حجیت سنت و قول معصوم است، نه آیهٔ فوق.

این که می‌گوئیم: آیهٔ فوق دلیل حجیت اجماع نیست، به خاطر جهات ذیل است:

اوّلاً ـ مجازات‌هائی که در آیه تعیین شده برای کسانی است که آگاهانه، با پیغمبرﷺ مخالفت کنند و راهی غیر راه مؤمنان را انتخاب نمایند، یعنی این دو باید دست به دست هم بدهند تا چنان ثمرهٔ شومی داشته باشد.

وانگهی باید از روی علم و آگاهی صورت گیرد، و این موضوع هیچگونه ارتباطی با مسألهٔ حجیت اجماع فقهی ندارد و اجماع را به تنهائی حجت نمی‌کند.

زیرا اجماعی که در فقه مطرح است به این معنی است که: فقهاء همه، در مسأله‌ای فتوای واحدی داشته باشند، این فتوا **یا** مستند به دلیل است که مجتهد دیگر نیز باید آن را بررسی کند، تا بتواند فتوا دهد، نه این که مقلدانه بپذیرد و **یا** مستند به دلیلی نیست، مانند این که حکم ضروری بین مسلمانان باشد، که معنی آن این است: «این حکم جزء فرهنگ جامعهٔ اسلامی شده»، و به مرحلهٔ یقین می‌رسد و نیازی به تبدیل آن به اجماع نیست.

به تعبیر دیگر، اگر مراد از «**اجماع**»، حکمی است که تمام افراد جامعهٔ اسلامی آن را قبول داشته، پذیرفته و به آن عمل می‌کنند، چنین مطلبی مورد بحث

نیست.

و اگر منظور از «**اجماع**»، حکمی است که جمعی مخالف آن هستند و دلیل آن را کافی نمی‌دانند، عدم تبعیت، مخالفت با «**سبیل مؤمنین**» نیست؛ چرا که «**سبیل مؤمنین**» به معنی راه مشخصی است که حتی غیر مسلمین نیز می‌دانند که این راه مؤمنان است.

ثانیاً ـ منظور از «**سبیل المؤمنین**»، راه توحید، خداپرستی و اصل اسلام است نه فتاوای فقهی و احکام فرعی، همان طور که ظاهر آیه، علاوه بر شأنِ نزول آن، به این حقیقت گواهی می‌دهد.

و در حقیقت، پیروی از غیر طریق مؤمنان چیزی جز مخالفت با پیامبرﷺ نیست، و هر دو به یک مطلب بازگشت می‌کند.

لذا در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم:

هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در «**کوفه**» بود، جمعی خدمت او آمده، تقاضا کردند: برای آنها امام جماعتی انتخاب کند تا در ماه رمضان نمازهای مستحبی معروف به «**تراویح**» را که در زمان «**عُمر**» به جماعت می‌خواندند با او بخوانند.

امام علیه‌السلام از این کار امتناع ورزید و از چنین جماعتی نهی کرد (زیرا جماعت در نافله مشروع نیست).

این جمعیت با این که این حکم قاطع را از امام و پیشوای خود شنیده بودند، لجاجت به خرج داده، جار و جنجال بلند کردند که بیائید و در این ماه رمضان، اشک بریزید!

جمعی از دوستان علی علیه‌السلام به خدمتش رسیده، عرض کردند: عده‌ای در برابر این دستور شما تسلیم نیستند، فرمود:

آنها را به حال خود وابگذارید، هر کس را می‌خواهند انتخاب کنند تا این جماعت (نامشروع) را به جا آورد، سپس آیهٔ فوق را تلاوت فرمود.[۱]

این حدیث نیز آنچه را که در مورد تفسیر آیه گفتیم تأیید می‌کند.

* * *

۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۵۱، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۸، صفحهٔ ۴۷، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۳۴، صفحهٔ ۱۷۱ و جلد ۹۳، صفحهٔ ۳۸۵ ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۷۵، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحات ۹۴ و ۹۵، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم.

﴿۱۱۶﴾ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً

ترجمه:

۱۱۶ ـ خداوند، شرک به او را نمی‌آمرزد؛ (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بیند) می‌آمرزد. و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.

تفسیر:

شرک، گناه نابخشودنی

در این آیه، بار دیگر ـ به دنبال بحث‌های مربوط به منافقان و مرتدان یعنی کسانی که بعد از قبول اسلام به سوی کفر باز می‌گردند ـ به اهمیت گناه شرک اشاره می‌کند که گناهی است غیر قابل عفو و بخشش و هیچ گناهی بالاتر از آن متصور نیست.

مضمون این آیه با تفاوت مختصری در همین سوره گذشت (آیهٔ ۴۸).

البته این گونه تکرار در مسائل تربیتی لازمهٔ بلاغت است؛ زیرا مسائل اساسی و مهم باید در فواصل مختلفی تکرار شود، تا در نفوس و افکار، راسخ گردد.

در حقیقت گناهان، همانند بیماری‌های گوناگونند، مادام که بیماری به مراکز اصلی بدن حمله‌ور نشده و آنها را از کار نینداخته است، امید بهبودی وجود دارد، اما اگر فی المثل بیماری، مرکز اصلی بدن یعنی مغز را مورد هجوم قرار داد و فلج

ساخت، درهای امید بسته خواهد شد و مر حتمی به دنبال آن فرا خواهد رسید.

«**شرک**» چیزی است که مرکز حساس روح آدمی را از کار می‌اندازد، و تاریکی و ظلمت در جان او می‌پاشد و با وجود آن هیچگونه امید نجات نیست.

اما اگر حقیقت توحید و یکتاپرستی که سرچشمهٔ هر گونه فضیلت، جنبش و حرکت است، زنده باشد، امید بخشش در مورد بقیهٔ گناهان وجود دارد، لذا قرآن کریم در این آیه چنین می‌فرماید: «خداوند شرک به خود را نمی‌آمرزد، ولی کمتر از آن را برای هر کس بخواهد می‌آمرزد» ﴿**إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ**﴾.

همان طور که گفتیم در همین سوره، این آیه تکرار شده است تا آثار شرک و بت‌پرستی که سالیان دراز در اعماق نفوس آن مردم لانه کرده بود، برای همیشه شستشو گردد، و آثار معنوی و مادی توحید بر شاخسار وجود آنها آشکار شود، منتها ذیل دو آیه با هم تفاوت مختصری دارد در اینجا می‌فرماید: «هر کس برای خدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری گرفتار شده» ﴿**وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً**﴾.

ولی در گذشته فرمود: «کسی که برای خدا شریک قائل شود دروغ و افتراء زده و مرتکب گناه بزرگی شده است» (**وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ افْتَرىٰ اِثْماً عَظِيْماً**).[1]

در حقیقت در آنجا اشاره به مفسدهٔ بزر شرک از جنبهٔ الهی و شناسائی خدا شده، و در اینجا زیان‌های غیر قابل جبران آن برای خود مردم بیان گردیده است.

آنجا جنبهٔ علمی مسأله را بررسی می‌کند و اینجا جنبهٔ عملی و نتایج خارجی

---

۱ ـ نساء، آیهٔ ۴۸.

آن را.

روشن است این هر دو، به اصطلاح لازم و ملزوم یکدیگرند، توضیحات دیگری در زمینه این آیه در جلد سوم همین تفسیر ذیل آیهٔ ۴۸ سـورهٔ «**نساء**» داده‌ایم.

* * *

﴿۱۱۷﴾ إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاَّ إِنٰاثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاَّ شَيْطٰاناً مَرِيداً

﴿۱۱۸﴾ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ قٰالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبٰادِكَ نَصِيباً مَفْرُوضاً

﴿۱۱۹﴾ وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذٰانَ الْأَنْعٰامِ وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّٰهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطٰانَ وَلِيّاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبِيناً

﴿۱۲۰﴾ يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ مٰا يَعِدُهُمُ الشَّيْطٰانُ إِلاَّ غُرُوراً

﴿۱۲۱﴾ أُولٰئِكَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لاٰ يَجِدُونَ عَنْهٰا مَحِيصاً

ترجمه:

۱۱۷ ـ آنچه غیر از خدا می‌خوانند، فقط بت‌هائی است (بی روح)، که هیچ اثری ندارد؛ و (یا) شیطان سرکش و ویرانگر است.

۱۱۸ ـ خدا او را از رحمت خویش دور ساخته؛ و او گفته است: «از بندگان تو، سهم معینی خواهم گرفت.

۱۱۹ ـ و آنها را گمراه می‌کنم؛ و به آرزوها سرگرم می‌سازم؛ و به آنان دستور می‌دهم که (اعمال خرافی انجام دهند، و) گوش چهارپایان را بشکافند، و آفرینش (پاک) خدائی را تغییر دهند! (و فطرت توحید را به شرک بیالایند!)» و هر کس، شیطان را به جای خدا ولیّ خود برگزیند، زیان آشکاری کرده است.

۱۲۰ ـ شیطان به آنها وعده‌ها (ی دروغین) می‌دهد؛ و به آرزوها، سرگرم می‌سازد؛ در حالی که جز فریب و نیرنگ، به آنها وعده نمی‌دهد.

۱۲۱ ـ آنها (پیروان شیطان) جایگاهشان جهنم است؛ و هیچ راه فراری ندارند.

تفسیر:

نقشه‌های شیطان

آیهٔ نخست توضیحی است برای حال مشرکان، که در آیهٔ قبل، به سرنوشت شوم آنها اشاره شد و در حقیقت علت گمراهی شدید آنها را بیان کرده، می‌گوید: «آنها به قدری کوتاه‌فکرند که خالق و آفریدگار جهان پهناور هستی را رها کرده و در برابر موجوداتی سر تعظیم فرود می‌آورند که کمترین اثر مثبتی ندارند بلکه گاهی همانند شیطان، ویرانگر و گمراه کننده نیز می‌باشند» ﴿**إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلاّٰ إِنٰاثاً وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلاّٰ شَيْطٰاناً مَرِيداً**﴾.

قابل توجه این که: معبودهای مشرکان در این آیه منحصر به دو چیز شناخته شده: «**اناث**» و «**شیطان مَرید**».

«**اِناث**» جمع «**اُنثی**» از مادهٔ «**اَنَـث**» (بر وزن ادب) به معنی موجود نرم و قابل انعطاف است، و لذا هنگامی که آهن در آتش نرم شود، عـرب مـی‌گوید: «**أَنَثَ الْحَدِيْدُ**» و اگر به جنس زن، اناث و مؤنث گفته می‌شود، به خاطر آن است که جنس لطیف‌تر و انعطاف‌پذیرتری است.

ولی در اینجا بعضی از مفسران معتقدند: قرآن اشاره به بت‌هـای مـعروف قبائل عرب می‌کند که هر کدام برای خود بتی انتخاب کرده، اسم مؤنثی را بر آن نهاده بودند:

«**اللاّت**» به معنی «**الهه**» مؤنثِ «**اللّٰه**»، «**عُزّی**» مؤنث «**أَعـزّ**»، و هـمچنین «**منات**»، «**اساف**»، «**نائله**» و مانند آنها، ولی بعضی دیگر از مفسران بزر عقیده دارند که منظور از «**اِناث**» در اینجا معنی معروف مؤنث نیست، بلکه منظور همان ریشهٔ لغوی آن است، یعنی آنها معبودهائی را می‌پرستیدند که مخلوق ضعیفی بیش نبودند و به آسانی در دست آدمی به هر شکل در می‌آمدند، تمام وجودشان

تأثر و «**انعطاف‌پذیری**» و تسلیم در برابر حوادث بود، و به عبارت روشن‌تر، موجودهائی که هیچگونه اراده و اختیاری از خود نداشتند و سرچشمهٔ سود و زیان نبودند.

و اما کلمهٔ «**مَرِید**» از نظر ریشهٔ لغت از مادهٔ «**مرد**» (بر وزن زرد) به معنی ریختن شاخ و بر درخت است و به همین مناسبت به نوجوانی که هنوز مو در صورتش نروئیده «**أَمْرَد**» گفته می‌شود.

بنابراین، «شیطان مَرید»، یعنی شیطانی که تمام صفات فضیلت از شاخسار وجودش فرو ریخته و چیزی از نقاط قوت در او باقی نمانده است.

و یا از مادهٔ «**مُرود**» (بر وزن سرود) به معنی طغیان و سرکشی است یعنی معبود آنها شیطان طغیانگر و ویرانگر است.

در حقیقت، قرآن معبودهای آنها را چنین دسته‌بندی کرده که: **یک دسته**، بی‌اثرند و بی‌خاصیت و **دستهٔ دیگر**، طغیانگرند و ویرانگر و کسی که در برابر چنین معبودهائی سر تسلیم فرود می‌آورد در گمراهی آشکار است!

* * *

سپس در آیات بعد، اشاره به صفات شیطان، اهداف او و عداوت خاصی که با فرزندان آدم دارد کرده، قسمت‌های مختلفی از برنامه‌های او را شرح می‌دهد و قبل از هر چیز می‌فرماید:

«خداوند او را از رحمت خویش دور ساخته» ﴿**لَعَنَهُ اللّٰهُ**﴾.

و در حقیقت، ریشهٔ تمام بدبختی‌ها و ویرانگری‌های او همین دوری از رحمت خدا است که بر اثر کبر و نخوت دامنش را گرفت.

بدیهی است چنین موجودی که بر اثر دوری از خدا از هر گونه خیر و خوبی خالی است نمی‌تواند اثر مفیدی در زندگی دیگران داشته باشد، و ذات نایافته از

هستی‌بخش، چگونه ممکن است هستی آفرین گردد، نه تنها مفید نخواهد بود، زیان‌بخش نیز خواهد بود.

و می‌افزاید: شیطان سوگند یاد کرده که چند برنامه را اجرا می‌کند:

نخست این که گفته: «از بندگان تو نصیب معینی خواهم گرفت» ﴿**وَ قٰالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبٰادِکَ نَصِیباً مَفْرُوضاً**﴾.

او می‌داند قدرت بر گمراه ساختن همهٔ بندگان خدا ندارد، و تنها افراد هوس‌باز و ضعیف الایمان و ضعیف الاراده هستند که در برابر او تسلیم می‌شوند.

* * *

کار دیگری که انجام می‌دهم این که: «آنها را گمراه می‌کنم» ﴿**وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ**﴾.

سومین تلاشی که می‌نمایم این که: «با آرزوهای دور و دراز و رنگارنگ آنها را سرگرم می‌سازم» ﴿**وَ لَأُمَنِّیَنَّهُمْ**﴾.[1]

چهارمین عمل این که: آنها را به اعمال خرافی دعوت می‌کنم، از جمله: «فرمان می‌دهم که گوش‌های چهار پایان را بشکافند و یا قطع کنند» ﴿**وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ آذٰانَ الْأَنْعٰامِ**﴾.

و این اشاره به یکی از اعمال زشت جاهلی است که در میان بت‌پرستان رایج بود که گوش بعضی از چهارپایان را می‌شکافتند و یا به کلی قطع می‌کردند و سوار شدن بر آن را ممنوع می‌دانستند و هیچگونه از آن استفاده نمی‌نمودند.

و پنجمین برنامه این که: «آنها را وادار می‌سازم که آفرینش پاک خدائی را تغییر دهند» ﴿**وَ لَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّٰهِ**﴾.

این جمله اشاره به آن است که: خداوند در نهاد اوّلی انسان، توحید،

---

۱ ـ این کلمه از مادهٔ «**منی**» (بر وزن منع) گرفته شده که به معنی تقدیر و اندازه‌گیری است، ولی بسیاری اوقات به معنی اندازه‌گیری‌های خیالی وآرزوهای موهوم به کار می‌رود و اگر به نطفه «**منی**» گفته می‌شود، آن هم به خاطر این است که: اندازه‌گیری نخستین موجودات زنده از آن آغاز می‌گردد.

یکـتاپرستی و هـر گـونه صـفت و خـوی پسـندیده‌ای را قـرار داده است ولی وسوسه‌های شیطانی و هوا و هوس‌ها انسان را از این مسیر صـحیح مـنحرف می‌سازد و به بیراهه‌ها می‌کشاند، شاهد این سخن آیهٔ ۳۰ سورهٔ «**روم**» است، که می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّیْنِ حَنِیْفاً فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِی فَطَرَ النّٰاسَ عَلَیْهٰا لاٰ تَبْدِیْلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ:

«روی خود را متوجه آئین خالص توحید کن همان سرشتی که خداوند از آغاز، مردم را بر آن قرار داده و این آفرینشی است که نباید تبدیل گردد این است دین صاف و مستقیم».

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز نقل شده که: منظور از آن، تغییر فـطرت توحید و فرمان خدا است.[1]

و این ضرر غیر قابل جبرانی است که شیطان بر پایهٔ سعادت انسان می‌زند؛ زیرا حقایق و واقعیات را با یک سلسله اوهام و وساوس، قلب می‌کند و به دنبال آن سعادت به شقاوت تبدیل می‌گردد.

و در پایان، یک اصل کلی را بیان کرده، می‌فرماید: «هر کس شیطان را بـه جای خداوند به عنوان ولیّ و سرپرست خود انتخاب کند، زیان آشکاری کرده» **﴿وَ مَنْ یَتَّخِذِ الشَّیْطٰانَ وَلِیّاً مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرٰاناً مُبِیناً﴾**.

* * *

در آیهٔ بعد، به دو نکته که به منزلهٔ دلیل برای مطلب سابق است بیان شده،

---

۱ ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۳۴، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۹، صفحهٔ ۷۷ و جلد ۶۰، صفحهٔ ۲۱۹ و جلد ۶۱، صفحهٔ ۲۲۱ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۰۰، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۳۹۴ و جلد ۱۳، صفحهٔ ۱۲۶، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۲۴ و جلد ۵، صفحهٔ ۱۵۵، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

می‌فرماید: «شیطان پیوسته به آنها وعده‌های دروغین می‌دهد، و به آرزوهای دور و دراز سرگرم می‌کند، ولی جز فریب و خدعه، کاری برای آنها انجام نمی‌دهد» ﴿**یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ وَ مٰا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً**﴾.[۱]

* * *

و در آخرین آیه از آیات مورد بحث، سرنوشت نهائی پیروان شیطان چنین بیان شده: «آنها جایگاهشان دوزخ است و هیچ راه فراری از آن ندارند» ﴿**أُولٰئِکَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لاٰ یَجِدُونَ عَنْهٰا مَحِیصاً**﴾.[۲]

* * *

۱ ـ «**غرور**» در اصل، به معنی اثر آشکار چیزی است، ولی غالباً به آثاری که ظاهری فریبنده و باطنی ناپسند دارد گفته می‌شود، و به هر چیز اعم از مال، ثروت، قدرت و مقام که انسان را بفریبد و از راه حق باز دارد، مایهٔ غرور گفته می‌شود.

۲ ـ «**مَحیص**» از مادهٔ «**حیص**» به معنی عدول و صرف‌نظر کردن است، بنابراین، «**مَحیص**» به معنی وسیلهٔ عدول و **راه فرار** می‌آید.

﴿۱۲۲﴾ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً وَعْدَ اللّٰهِ حَقّاً وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيلاً

ترجمه:

۱۲۲ ـ و کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، به زودی آنان را در باغ‌هائی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند. وعدهٔ حق خداوند است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش، از خدا صادق‌تر باشد؟!

تفسیر:

وعدهٔ خدا حق است

در آیات گذشته چنین خواندیم: کسانی که شیطان را ولیّ خود انتخاب کنند، در زیان آشکاری هستند، شیطان به آنها وعدهٔ دروغین می‌دهد و با آرزوها سرگرم می‌سازد، و وعدهٔ شیطان جز فریب و مکر نیست، در برابر آنها **در این آیه**، سرانجام کار افراد با ایمان بدین گونه بیان شده: «آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به زودی آنان را در باغ‌هائی از بهشت وارد می‌سازیم که نهرها از زیر درختان آن می‌گذرد» ﴿**وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ**﴾.

این نعمت همانند نعمت‌های این دنیا زودگذر و ناپایدار نیست، بلکه «مؤمنان برای همیشه آن را خواهند داشت» ﴿**خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً**﴾.

این وعده همانند وعده‌های دروغین شیطان نیست، بلکه «وعـده‌ای است حقیقی و از ناحیهٔ خدا» ﴿**وَعْدَ اللّٰهِ حَقّاً**﴾.

بدیهی است: «هیچ کس نمی‌تواند صادق‌تر از خدا در وعده‌ها و سخنانش باشد» ﴿**وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيلاً**﴾.

زیرا تخلف از وعده، **یا** به خاطر ناتوانی است، **یا** جهل، و **یا** نیاز، که تمام اینها از ساحت مقدس او دور است.

* * *

﴿۱۲۳﴾ لَيْسَ بِأَمانِيِّكُمْ وَ لاٰ أَمانِيِّ أَهْلِ الْكِتابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ وَ لاٰ يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصيراً

﴿۱۲۴﴾ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لاٰ يُظْلَمُونَ نَقيراً

ترجمه:

۱۲۳ ـ (فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست؛ هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر داده می‌شود؛ و کسی را جز خدا، ولیّ و یاور خود نخواهد یافت.

۱۲۴ ـ و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

شأن نزول:

در تفسیر «**مجمع البیان**» و تفاسیر دیگر چنین آمده است:

مسلمانان و اهل کتاب هر کدام بر دیگری افتخار می‌کردند، اهل کتاب می‌گفتند:

پیامبر ما، قبل از پیامبر شما بوده است، کتاب ما، از کتاب شما سابقه‌دارتر است، و مسلمانان می‌گفتند:

پیامبر ما، خاتم پیامبران است، و کتابش، آخرین و کامل‌ترین کتب آسمانی

است، بنابراین ما بر شما امتیاز داریم.[۱]

و طبق روایت دیگری یهود می‌گفتند: «ما ملت برگزیده‌ایم، و آتش دوزخ جز روزهای معدودی به ما نخواهد رسید» **(وَ قٰالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النّٰارُ اِلاٰ أَيّٰاماً مَعْدُودَةً)**.[۲]

و مسلمانان می‌گفتند: ما بهترین امت‌ها هستیم؛ زیرا خداوند دربارهٔ ما گفته است: **(كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّٰاسِ)**.[۳]

آیهٔ فوق نازل شد و بر این ادعاها قلم بطلان کشید، و ارزش هر کس را به اعمالش معرفی کرد.[۴]

تفسیر:

امتیازات واقعی و دروغین

در این دو آیه، یکی از اساسی‌ترین پایه‌های اسلام بیان شده است، که ارزش وجودی اشخاص و پاداش و کیفر آنها هیچ گونه ربطی به ادعاها و آرزوهای آنها ندارد، بلکه تنها بستگی به عمل و ایمان دارد، این اصلی است ثابت، سنتی است تغییرناپذیر، و قانونی است که تمام ملت‌ها در برابر آن یکسانند.

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۹۷، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۹، صفحهٔ ۷۷ و جلد ۴۶، صفحهٔ ۱۷۶ ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۳۹۶، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۷۰ و جلد ۳، صفحهٔ ۲۲۲، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۲۵ و جلد ۴، صفحهٔ ۳۴۹، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۲ ـ بقره، آیهٔ ۸۰. ۳ ـ آل عمران، آیهٔ ۱۱۰.

۴ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۴۶، صفحهٔ ۱۷۶ ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۲۵، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق ـ «**جامع البیان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۳۹۲، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۷۰، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

لذا در آیهٔ نخست می‌فرماید: «فضیلت و برتری به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست» ﴿**لَيْسَ بِأَمانِيِّكُمْ وَ لاٰ أَمانِيِّ أَهْلِ الْكِتابِ**﴾.

آنگاه اضافه می‌کند: «هر کس عمل بدی انجام دهد کیفر خود را در برابر آن خواهد گرفت و هیچ کس را جز خدا ولیّ و یاور خویش نمی‌یابد» ﴿**مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ وَ لاٰ يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً**﴾.

در ذیل این آیه، حدیثی در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده که پس از نزول این آیه، بعضی از مسلمانان آن چنان در وحشت فرو رفتند که از ترس به گریه افتادند؛ زیرا می‌دانستند انسان، خطاکار است و بالاخره ممکن است گناهانی از او سرزند، اگر بنا باشد هیچگونه عفو و بخششی در کار نباشد، کیفر همهٔ اعمال بد خود را ببیند کار، بسیار مشکل خواهد شد و لذا به پیامبرﷺ عرض کردند که این آیه چیزی برای ما باقی نگذارده است، پیامبرﷺ فرمود: «قسم به آن کس که جانم به دست او است، مطلب همان است که در این آیه نازل شده، ولی این بشارت را به شما بدهم که موجب نزدیکی شما به خدا و تشویق به انجام کارهای نیک گردد، مصائبی که به شما می‌رسد کفارهٔ گناهان شما است حتی خاری که در پای شما می‌خلد»![1]

* * *

و بلافاصله می‌فرماید: «و هم چنین کسانی که عمل صالح به جا آورند و با ایمان باشند اعم از مرد و زن آنها وارد بهشت خواهند شد و کمترین ستمی به آنها نمی‌شود» ﴿**وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّٰالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ**

---

۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۵۳، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۹۷، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۰۲، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۷۲، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۲۷، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لاٰ يُظْلَمُونَ نَقِيراً﴾.[۱]

و به این ترتیب، قرآن به تعبیر سادهٔ معمولی، به اصطلاح «**آب پاک**» بـه روی دست همه ریخته است و وابستگی‌های ادعائی، خیالی، اجتماعی، نژادی و مانند آن را نسبت به یک مذهب به تنهائی بی‌فایده می‌شمرد، و اساس را ایمان به مبانی آن مکتب و عمل به برنامه‌های آن معرفی می‌کند.

* * *

نکته:

ممکن است کسانی از جـملهٔ **وَ لاٰ يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيّاً وَ لاٰ نَـصِيراً:** «هیچ کس را سرپرست و یاور در برابر گناهان نمی‌بیند» چنین استدلال کنند که با وجود این جمله مسألهٔ شفاعت و مانند آن به کلی منتفی خواهد بود و آیه را دلیل نفی مطلق شفاعت بگیرند.

اما همان طور که سابقاً هم اشاره کرده‌ایم، معنی شفاعت ایـن نـیست کـه شفیعان همانند: پیامبران، امامان و صالحان، دستگاه مستقلی در برابر خـداونـد دارند، بلکه شفاعت آنها نیز به فرمان خدا است و بدون اجازهٔ او، و شایستگی و لیاقت شفاعت شوندگان، هیچ گاه اقدام به شفاعت نخواهند کرد.

بنابراین، چنین شفاعتی سرانجام به خدا باز می‌گردد، و شعبه‌ای از ولایت، نصرت و کمک و یاری خداوند محسوب می‌شود.

* * *

۱ ـ تفسیر «**نقیر**» و ریشهٔ اصلی آن، در ذیل آیهٔ ۵۳ همین سوره گذشت.

﴿۱۲۵﴾ وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ إِبْرٰاهِيمَ خَلِيلاً

﴿۱۲۶﴾ وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كٰانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً

ترجمه:

۱۲۵ ـ دین و آئین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند، و نیکوکار باشد، و پیرو آئین خالص و پاک ابراهیم گردد؟! و خدا ابراهیم را به دوستی خود، انتخاب کرد.

۱۲۶ ـ آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ خداست؛ و خداوند به هر چیزی احاطه دارد.

تفسیر:

بهترین آئین

در آیات قبل، سخن از تأثیر ایمان و عمل بود و این که انتساب به هیچ مذهب و آئینی، به تنهائی اثری ندارد، در عین حال، در آیهٔ مورد بحث برای این که سوء تفاهمی از بحث گذشته پیدا نشود، برتری آئین اسلام را بر تمام آئین‌ها با این تعبیر، بیان کرده است: «چه آئینی بهتر است از آئین کسی که با تمام وجود خود، در برابر خدا تسلیم شده، و دست از نیکوکاری بر نمی‌دارد و پیرو آئین پاک خالص ابراهیم است» ﴿**وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً**﴾.

البته آیه به صورت استفهام بیان شده، ولی منظور از آن گرفتن اقرار از

شنونده، نسبت به این واقعیت است.

در این آیه سه چیز مقیاس بهترین آئین شمرده شده:

نخست تسلیم مطلق در برابر خدا «**أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ**».[۱]

دیگر نیکوکاری «**وَ هُوَ مُحْسِنٌ**».

منظور از نیکوکاری در اینجا هر گونه نیکی با قلب و زبان و عمل است، در حدیثی که در تفسیر «**نور الثقلین**» در ذیل این آیه از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده در پاسخ این سؤال که منظور از احسان چیست؟ چنین می‌خوانیم:

أَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ كَأَنَّكَ تَرٰاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرٰاهُ فَإِنَّهُ يَرٰاكَ:

«احسان (در این آیه) به این است که هر عملی در مسیر بندگی خدا انجام می‌دهی آن چنان باشد که گویا خدا را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند و شاهد و ناظر تو است».[۲]

و سومی «پیروی از آئین پاک ابراهیم است» «**وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرٰاهِيمَ حَنِيفاً**».[۳]

---

۱ ـ «**وجه**» در لغت به معنی «**صورت**» است، ولی از آنجا که صورت آئینهٔ روح و دل آدمی است، و حواسی که انسان را با خارج مربوط می‌کند، تقریباً همه در آن قرار دارد، گاهی به معنی **روح**، یا به معنی **ذات** نیز آمده است، چنان که در آیهٔ ۸۸ سورهٔ «**قصص**» می‌خوانیم: **كُلُّ شَيْءٍ هٰالِكٌ إِلاّٰ وَجْهَهُ**: «همه چیز جز ذات پاک خدا نابود می‌شود».

۲ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۵۳، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۲، صفحهٔ ۱۱۶ و جلد ۶۶، صفحهٔ ۲۰۳ و جلد ۶۷، صفحات ۱۹۶ و ۲۱۹ ـ «**شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید**»، جلد ۱۱، صفحهٔ ۲۰۳، دار احیاء الکتب العربیة ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۰۰، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۱۵ و جلد ۱۰، صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷ و جلد ۱۴، صفحهٔ ۷۴، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۴۳۸ و جلد ۳، صفحهٔ ۴۶۳ و جلد ۴، صفحهٔ ۳۲۶، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۵، صفحهٔ ۱۷۰، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۳ ـ «**مِلَّة**» به معنی «**دین و آئین**» است، تنها تفاوتی که با یکدیگر دارند این است که: کلمهٔ ملت به خداوند اضافه نمی‌شود و «**مِلَّةَ اللّٰه**» نمی‌گویند، بلکه به پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه می‌شود، در حالی که کلمهٔ «**دین**» **هم** به خدا اضافه می‌شود، **هم** به پیامبر صلی الله علیه و آله و **هم** به افراد و «**حَنِیف**» به معنی کسی است که از ادیان باطل به سوی حق گرائیده است، شرح و تفسیر این کلمه در جلد دوم تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۶۷ سورهٔ «**آل عمران**» گذشت.

در پایان آیه دلیل تکیه کردن روی آئین ابراهیم را چنین بیان می‌کند: «خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد» ﴿**وَ اتَّخَذَ اللّٰهُ إِبْرٰاهِيمَ خَلِيلاً**﴾.

* * *

سپس در آیهٔ بعد اشاره به مالکیت مطلقهٔ پروردگار و احاطهٔ او به همهٔ اشیاء کرده، می‌فرماید: «آنچه در آسمان‌ها و زمین است ملک خدا است؛ زیرا خداوند به همه چیز احاطه دارد» ﴿**وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كٰانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطاً**﴾.

اشاره به این که: اگر خداوند ابراهیم علیه‌السلام را دوست خود انتخاب کرد، نه به خاطر نیاز به او بود؛ زیرا خدا از همگان بی‌نیاز است، بلکه به خاطر سجایا و صفات فوق العاده و برجستهٔ ابراهیم بود.

* * *

نکته:

خلیل یعنی چه؟

«**خلیل**» ممکن است از مادهٔ «**خُلَّت**» (بر وزن حجت) به معنی «**دوستی**» بوده باشد و یا از مادهٔ «**خَلَّت**» (بر وزن ضربت) به معنی «**نیاز و احتیاج**».

در این که: کدام یک از این دو معنی به مفهوم آیهٔ فوق نزدیک‌تر است، در میان مفسران گفتگو است:

جمعی معتقدند: معنی دوم نزدیک‌تر به حقیقت آیه می‌باشد؛ زیرا «**ابراهیم**» علیه‌السلام به خوبی احساس می‌کرد در همه چیز بدون استثناء نیازمند به پروردگار است.

ولی از آنجا که آیهٔ فوق می‌گوید: خداوند این مقام را به ابراهیم علیه‌السلام داد،

استفاده می‌شود که: منظور همان معنی دوستی است؛ زیرا اگر بگوئیم خداوند ابراهیم علیه‌السلام را به عنوان دوست خود انتخاب کرد بسیار مناسب به نظر می‌رسد، تا این که بگوئیم: خداوند ابراهیم علیه‌السلام را نیازمند خود انتخاب کرد.

به علاوه، نیازمندی مخلوقات خدا اختصاصی به ابراهیم علیه‌السلام ندارد، چنان که در آیهٔ ۱۵ سورهٔ «**فاطر**» می‌خوانیم:

یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ اِلَی اللّٰهِ: «ای مردم! شما همه نیازمند درگاه خدائید».

به خلاف دوستی خداوند که همگی در آن یکسان نیستند.

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام چنین می‌خوانیم: خداوند اگر ابراهیم علیه‌السلام را به عنوان خلیل (دوست) انتخاب کرد، نه به خاطر نیاز به دوستی او بود، بلکه به خاطر این بود که: ابراهیم علیه‌السلام بندهٔ مفید پروردگار و کوشا در راه رضای او بود.[1]

این روایت نیز شاهد بر این است که خلیل در اینجا به معنی دوست می‌باشد.

و اما این که ابراهیم علیه‌السلام چه امتیازاتی داشت که خداوند این مقام را به او بخشید، در روایات علل مختلفی برای آن ذکر شده، که همهٔ آنها می‌تواند دلیل این انتخاب بوده باشد.

از جمله این که: در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده:

اِنَّمَا اتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰاهِیْمَ خَلِیْلاً لاِ أَنَّهُ لَمْ یَرُدَّ أَحَداً وَ لَمْ یَسْئَلْ أَحَداً قَطُّ غَیْرَ اللّٰهِ:

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۰۱، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۴۲، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**جامع البیان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۴۰۳، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**فتح القدیر شوکانی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۱۹، عالم الکتب.

«خداوند از این جهت ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد که: هرگز تقاضا کننده‌ای را محروم نساخت و هیچ گاه از کسی جز خدا تقاضا نکرد».[۱]

و از بعضی از روایات دیگر استفاده می‌شود: این مقام بر اثر کثرت سجود، اطعام گرسنگان، نماز در دل شب و یا به خاطر کوشا بودن در راه اطاعت پروردگار بوده است.[۲]

* * *

۱ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۹، صفحهٔ ۴۴۱، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۴ و جلد ۹۳، صفحهٔ ۱۵۰ ـ «**عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام»، جلد ۲، صفحهٔ ۷۶، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۰۵، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۰۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۵۴، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**برهان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۱۷.

۲ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۴، باب ۱ از ابواب قصص ابراهیم: **عِلَلُ تَسْمِیَتِهِ وَ سُنَّتِهِ وَ...**

﴿۱۲۷﴾ وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسٰاءِ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مٰا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰابِ فِي يَتٰامَى النِّسٰاءِ اللاّٰتِي لاٰ تُؤْتُونَهُنَّ مٰا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدٰانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتٰامىٰ بِالْقِسْطِ وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِهِ عَلِيماً

ترجمه:

۱۲۷ ـ از تو دربارهٔ حکم زنان سؤال می‌کنند؛ بگو: «خداوند دربارهٔ آنان به شما پاسخ می‌دهد: آنچه در قرآن دربارهٔ زنان یتیمی که حقوقشان را به آنها نمی‌دهید، و نمی‌خواهید با آنها ازدواج کنید، و نیز آنچه دربارهٔ کودکان صغیر و ناتوان برای شما بیان شده است، (قسمتی از سفارش‌های خداوند در این زمینه می‌باشد؛ و نیز به شما سفارش می‌کند که) با یتیمان به عدالت رفتار کنید! و آنچه از نیکی‌ها انجام می‌دهید، خداوند از آن آگاه است (و به شما پاداش شایسته می‌دهد)».

تفسیر:

باز هم حقوق زنان

آیهٔ فوق به پاره‌ای از سؤالات و پرسش‌هائی که دربارهٔ زنان (مخصوصاً دختران یتیم) از طرف مردم می‌شده است پاسخ می‌گوید، می‌فرماید: «ای پیامبر! از تو دربارهٔ احکام مربوط به حقوق زنان، سؤالاتی می‌کنند بگو: خداوند در این زمینه به شما فتوا و پاسخ می‌دهد» ﴿**وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسٰاءِ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ**﴾.

پس از آن اضافه می‌کند: «آنچه در قرآن مجید دربارهٔ دختران یتیمی که حقوق و اموال آنها را در اختیار می‌گرفتید، به آنها نمی‌دادید و علاقه به ازدواج با آنها نداشتید، قسمت دیگری از سؤالات شما است که پاسخ می‌دهد و زشتی این عمل ظالمانه را آشکار می‌سازد» ﴿**وَ مٰا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰابِ فِي يَتٰامَى النِّسٰاءِ اللاّٰتِي لاٰ تُؤْتُونَهُنَّ مٰا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ**﴾.[1]

سپس دربارهٔ پسران صغیر که طبق رسم جاهلیت از ارث ممنوع بودند توصیه کرده، می‌فرماید: «خداوند فتوا می‌دهد که حقوق کودکان ضعیف را رعایت کنید» ﴿**وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدٰانِ**﴾.

و بار دیگر دربارهٔ حقوق یتیمان به طور کلی تأکید کرده، می‌گوید: «و خدا به شما توصیه می‌کند که در مورد یتیمان به عدالت رفتار نمائید» ﴿**وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتٰامىٰ بِالْقِسْطِ**﴾.

و در پایان به این مسأله توجه می‌دهد که: «هر گونه عمل نیکی مخصوصاً دربارهٔ یتیمان و افراد ضعیف، از شما سر زند از دیدگاه علم خداوند مخفی نمی‌ماند، و پاداش مناسب آن را خواهید یافت» ﴿**وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِهِ عَلِيماً**﴾.

و از آنجا که در این میان کسانی بوده‌اند که علاوه بر رعایت حقوق آنان، احسان و نیکی به آنها نیز می‌نموده‌اند، آن را یادآور شده است.

ضمناً باید توجه داشت: جملهٔ «**يَسْتَفْتُونَكَ**» در اصل، از مادهٔ «**فتوی**» و «**فتیا**» گرفته شده که به معنی پاسخ به مسائل مشکل است و از آنجا که ریشهٔ

---

۱ ـ طبق تفسیری که در بالا دربارهٔ این جمله از آیه ذکر کردیم، روشن می‌شود که: «**مٰا يُتْلىٰ...**» «**مبتدا**» است، و «**خبر**» آن جملهٔ «**يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ**» بوده که به قرینهٔ قسمت سابق آیه، حذف شده است و نیز «**تَرْغَبُونَ**» در اینجا به معنی عدم تمایل می‌باشد؛ زیرا می‌دانیم اگر مادهٔ «**رغب**» با «**عَنْ**» متعدی شود به معنی «**عدم تمایل**»، و اگر با «**فِی**» متعدی شود به معنی «**تمایل**» است. و از قرائن استفاده می‌شود که در اینجا «**عَنْ**» در تقدیر است.

اصلی این لغت «**فَتیٰ**» به معنی جوان نورس می‌باشد، ممکن است نخست در مسائلی که انسان پاسخ‌های جالب و تازه و نورسی برای آن انتخاب کرده به کار رفته باشد، سپس در مورد پاسخ به تمام مسائل انتخاب شده است.

از مجموع آیه چنین استفاده می‌شود که آنها دربارهٔ حقوق زنان اعم از دختران یتیم و غیره، سؤالاتی داشته‌اند که به چند مورد آن پاسخ داده شده: در مورد دختران یتیمی که حقوق و اموال آنها را در تصرف داشتند، ولی به آنها نمی‌سپردند و از طرفی حاضر به ازدواج با آنها نیز نبودند، هم چنین در مورد حقوق کودکان مستضعف که حقوق آنها را نیز به نحوی پایمال می‌کردند و سرانجام در مورد همهٔ ایتام اعم از دختر و پسر.

* * *

﴿۱۲۸﴾ وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً

ترجمه:

۱۲۸ ـ و اگر زنی، از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند (و زن یا مرد، از پاره‌ای از حقوق خود، به خاطر صلح، صرف‌نظر نماید.) و صلح، بهتر است؛ اگر چه مردم (طبق غریزهٔ حبّ ذات، در این گونه موارد) بخل می‌ورزند. و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه سازید (و به خاطر صلح، گذشت نمائید)، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است (و پاداش شایسته به شما خواهد داد).

شأن نزول:

در بسیاری از تفاسیر اسلامی و کتب حدیث، در شأن نزول آیه، چنین نقل شده: «**رافع بن خدیج**» دو همسر داشت یکی مسن و دیگری جوان، (بر اثر اختلافاتی) همسر مسن خود را طلاق داد، و هنوز مدت عدّه، تمام نشده بود به او گفت:

اگر مایل باشی با تو آشتی می‌کنم، ولی باید اگر همسر دیگرم را بر تو مقدم داشتم صبر کنی.

و اگر مایل باشی صبر می‌کنم، مدت عدّه تمام شود و از هم جدا شویم.

زن پیشنهاد اول را قبول کرد و با هم آشتی کردند، آیهٔ شریفه نازل شد و

حکم این کار را بیان داشت.[۱]

تفسیر:

صلح بهتر است

همان طور که در ذیل آیهٔ ۳۴ همین سوره گفتیم[۲] «**نُشُوز**» در اصل، از مادهٔ «**نشز**» به معنی «**زمین مرتفع**» می‌باشد و هنگامی که در مورد زن و مرد به کار می‌رود به معنی سرکشی و طغیان است.

در آیات مزبور[۳] احکام مربوط به «**نشوز زن**» بیان شده بود، ولی در اینجا اشاره‌ای به مسألهٔ نشوز مرد کرده، می‌فرماید: «هر گاه زنی احساس کند شوهرش بنای سرکشی و اعراض دارد، مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیت، از پاره‌ای از حقوق خود صرف‌نظر کند، و با هم صلح نمایند» ﴿**وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً**﴾.

از آنجا که گذشت کردن زن از قسمتی از حقوق خود، روی رضایت و طیب خاطر انجام شده، و اکراهی در میان نبوده است، گناهی ندارد، تعبیر به **لا جُناحَ**: «گناهی ندارد» نیز اشاره به همین حقیقت است.

ضمناً از آیه با توجه به شأن نزول، دو مسألهٔ فقهی استفاده می‌شود:

نخست این که: احکامی مانند تقسیم ایام هفته در میان دو همسر، **جنبهٔ حق دارد، نه حکم**، و لذا زن می‌تواند با اختیار خود، از این حق به طور کلی یا به طور

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۰۵، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**مستدرک الوسائل**»، جلد ۱۵، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۰۱، صفحهٔ ۵۷ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۵۷، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**مستدرک حاکم**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۰۸، دار المعرفة بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۷۶، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق. ۲ ـ جلد سوم تفسیر «**نمونه**».

۳ ـ آیات ۳۴ و ۳۵ سورهٔ «**نساء**».

جزئی صرف‌نظر کند، **دیگر** این که: عوض صلح، لازم نیست مال بوده باشد، بلکه می‌تواند «**اسقاط حقی**» عوض صلح واقع شود.

سپس برای تأکید موضوع می‌فرماید: «به هر حال، صلح کردن بهتر است» ﴿**وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ**﴾.

این جملهٔ کوتاه و پر معنی گرچه در مورد اختلافات خانوادگی در آیهٔ فوق ذکر شده، ولی بدیهی است یک قانون کلی و عمومی و همگانی را بیان می‌کند که در همه جا، **اصل نخستین، صلح و صفا و دوستی و سازش است**، و نزاع، کشمکش و جدائی بر خلاف طبع سلیم انسان و زندگی آرام بخش او است، و لذا جز در موارد ضرورت و استثنائی نباید به آن متوسل شد.

بر خلاف آنچه بعضی از مادی‌ها می‌پندارند که اصل نخستین در زندگی بشر همانند سایر جانداران، **تنازع بقاء** و کشمکش است و تکامل از این راه صورت می‌گیرد، و همین طرز تفکر، شاید سرچشمهٔ بسیاری از جنگ‌ها و خونریزی‌های قرون اخیر شده است.

در حالی که انسان به خاطر داشتن عقل و هوش، حسابش از حیوانات درنده جدا است، و تکامل او در سایهٔ تعاون صورت می‌گیرد نه تنازع،[1] و اصولاً «**تنازع بقاء**» حتی در میان حیوانات، یک اصل قابل قبول برای تکامل نیست.

و به دنبال آن اشاره به سرچشمهٔ بسیاری از نزاع‌ها و عدم گذشت‌ها کرده، می‌فرماید: «مردم ذاتاً و طبق غریزهٔ حبّ ذات، در امواج بخل قرار دارند، و هر کسی سعی می‌کند تمام حقوق خود را بی‌کم و کاست دریافت دارد، و همین سرچشمهٔ نزاع‌ها و کشمکش‌ها است» ﴿**وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ**﴾.

---

۱ ـ توضیح بیشتر دربارهٔ این موضوع در جلد دوم تفسیر «**نمونه**» ذیل آیهٔ ۲۵۱ سورهٔ «**بقره**» تحت عنوان **تنازع بقا** گذشت.

بنابراین، اگر زن و مرد به این حقیقت توجه کنند که سرچشمهٔ بسیاری از اختلافات، بخل است، و بخل یکی از صفات مذموم است، سپس در اصلاح خود بکوشند و گذشت را پیشه کنند، نه تنها ریشهٔ اختلافات خانوادگی از بین می‌رود، که بسیاری از کشمکش‌های اجتماعی نیز پایان می‌گیرد.

ولی، در عین حال برای این که مردان از حکم فوق سوء استفاده نکنند، در پایان آیه روی سخن را به آنها کرده، توصیه به نیکوکاری و پرهیزکاری نموده و به آنان گوشزد می‌کند: مراقب اعمال و کارهای خود باشند و از مسیر حق و عدالت منحرف نشوند؛ زیرا خداوند از همهٔ اعمال آنها آگاه است، می‌فرماید: «و اگر نیکی کنید و تقوا پیشه نمائید، خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» ﴿**وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً**﴾.

* * *

﴿۱۲۹﴾ وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلاٰ تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهٰا كَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً

﴿۱۳۰﴾ وَ إِنْ يَتَفَرَّقٰا يُغْنِ اللّٰهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ وَ كٰانَ اللّٰهُ وٰاسِعاً حَكِيماً

ترجمه:

۱۲۹ ـ شما هرگز نمی‌توانید (از نظر محبت قلبی) در میان زنان، عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش نمائید؛ ولی تمایل خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت زنی که شوهرش را از دست داده در آورید! و اگر راه اصلاح و پرهیزگاری پیش گیرید، خداوند آمرزنده و مهربان است.

۱۳۰ ـ (اما) اگر (راهی برای اصلاح در میان خود نیابند، و) از هم جدا شوند، خداوند هر کدام از آنها را با فضل و کرم خود، بی‌نیاز می‌کند؛ و خداوند، دارای فضل و کرم، و حکیم است.

تفسیر:

عدالت، شرط تعدّد همسر

از جمله‌ای که در پایان آیهٔ قبل گذشت، و در آن دستور به احسان، تقوا و پرهیزگاری داده شده بود، یک نوع تهدید در مورد شوهران استفاده می‌شود، که آنها باید مراقب باشند کمترین انحرافی از مسیر عدالت در مورد همسران خود پیدا نکنند، تمام حقوق آنها را ادا کنند، بلکه احسان و نیکی نمایند.

در اینجا این توهّم پیش می‌آید که مراعات عدالت حتی در مورد محبت و علاقهٔ قلبی نیز باید رعایت گردد، این که امکان‌پذیر نیست، بنابراین در برابر همسران متعدد چه باید کرد؟

آیهٔ مورد بحث به این سؤال پاسخ می‌گوید که عدالت از نظر محبت، در میان همسران امکان‌پذیر نیست، می‌فرماید: «هرگز نمی‌توانید (در محبت قلبی) در میان زنان عدالت به خرج دهید، هر چند کوشش فراوان نمائید» ﴿**وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسٰاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ**﴾.

از جملهٔ «**وَ لَوْ حَرَصْتُمْ**» استفاده می‌شود: در میان مسلمانان، افرادی بودند که در این زمینه سخت کوشش می‌کردند و شاید علت کوشش آنها دستور مطلق به عدالت در آیهٔ ۳ همین سوره بوده است، آنجا که می‌فرماید: **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تَعْدِلُوا فَوٰاحِدَةً**: «.. و اگر می‌ترسید عدالت را رعایت نکنید، یک همسر بگیرید...».

بدیهی است: یک قانون آسمانی نمی‌تواند بر خلاف فطرت باشد، و یا تکلیف به «**ما لا یطاق**» کند.

از آنجا که محبت‌های قلبی، عوامل مختلفی دارد که بعضاً از اختیار انسان بیرون است، دستور به رعایت عدالت در مورد آن داده نشده است، ولی نسبت به اعمال، رفتار و رعایت حقوق در میان همسران که برای انسان، امکان‌پذیر است روی عدالت تأکید شده است.

در عین حال، برای این که مردان از این حکم، سوء استفاده نکنند، به دنبال این جمله می‌فرماید: «اکنون که نمی‌توانید مساوات کامل را از نظر محبت، میان همسران خود، رعایت کنید، لا اقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یکی از آنان نسازید، که دیگری به صورت شخصی بلا تکلیف در آید و حقوق او نیز عملاً

ضایع شود» ﴿فَلاٰ تَمیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوهٰا کَالْمُعَلَّقَةِ﴾.

و در پایان آیه به کسانی که پیش از نزول این حکم، در رعایت عدالت میان همسران خود کوتاهی کرده‌اند هشدار می‌دهد که: «اگر راه اصلاح و تقوا پیش گیرند و گذشته را جبران کنند خداوند آنها را مشمول رحمت و بخشش خود قرار خواهد داد» ﴿وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ کٰانَ غَفُوراً رَحیماً﴾.

در روایات اسلامی مطالبی دربارهٔ رعایت عدالت در میان همسران نقل شده که عظمت این قانون را مشخص می‌سازد، از جمله این که:

در حدیثی می‌خوانیم: علی علیه‌السلام در آن روزی که متعلق به یکی از دو همسرش بود، حتی وضوی خود را در خانهٔ دیگری نمی‌گرفت.[۱]

و دربارهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: حتی به هنگام بیماری در خانهٔ یکی از همسران خود، توقف نمی‌کرد.[۲]

و دربارهٔ «**معاذ بن جبل**» نقل شده که: دو همسر داشت، هر دو در بیماری طاعون با هم از دنیا رفتند، او حتی برای مقدم داشتن دفن یکی بر دیگری از قرعه استفاده کرد، تا کاری بر خلاف عدالت انجام نداده باشد.[۳]

* * *

سپس در آیهٔ بعد به این حقیقت اشاره می‌کند: اگر ادامهٔ همسری برای طرفین طاقت‌فرسا است، و جهاتی پیش آمده که افق زندگی برای آنها تیره و تار

---

۱ و ۲ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲۱، صفحهٔ ۳۴۳، چاپ آل البیت ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۵۰، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۰۸، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۰۸، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۵۹، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۳ ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۵۰، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۰۸، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۱۴، صفحهٔ ۲۱۷، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

است و به هیچ وجه اصلاح‌پذیر نیست، آنها مجبور نیستند چنان ازدواجی را ادامه دهند، و تا پایان عمر با تلخ کامی در چنین زندگی خانوادگی زندانی باشند بلکه می‌توانند از هم جدا شوند.

در این موقع باید شجاعانه تصمیم بگیرند، از آینده وحشت نکنند؛ زیرا «اگر با چنین شرائطی از هم جدا شوند خداوند بزر هر دو را با فضل و رحمت خود بی‌نیاز خواهد کرد و امید است همسران بهتر و زندگانی روشن‌تری در انتظار آنها باشد» ﴿**وَ إِنْ يَتَفَرَّقٰا يُغْنِ اللّٰهُ كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ**﴾.

«زیرا خداوند همواره فضل و رحمت وسیع و آمیخته با حکمت داشته و دارد» ﴿**وَ كٰانَ اللّٰهُ وٰاسِعاً حَكِيماً**﴾.

* * *

نکته:

آیا تعدّد زوجات ممنوع است؟

همان طور که در ذیل آیهٔ ۳ همین سوره یادآور شدیم، بعضی از بی‌خبران از ضمیمه کردن آن آیه با آیهٔ مورد بحث، چنین نتیجه می‌گیرند که **تعدّد زوجات** مشروط به عدالت است، و عدالت هم ممکن نیست، بنابراین تعّدد زوجات در اسلام ممنوع است.

اتفاقاً از روایات اسلامی بر می‌آید نخستین کسی که این ایراد را مطرح کرد «**ابن ابی العوجاء**» از مادّیین معاصر امام صادق علیه‌السلام بود.

او این ایراد را با «**هشام بن حکم**» دانشمند مجاهد اسلامی در میان گذاشت.

«**هشام**» که جوابی برای این سؤال نیافته بود از شهر خود که ظاهراً «**کوفه**» بود به سوی «**مدینه**» (برای یافتن پاسخ همین سؤال) حرکت کرد، و به خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید.

امام صادق علیه‌السلام از آمدن او در غیر وقت حج و عمره به «**مدینه**» تعجب کرد.

عرض کرد: چنین سؤالی پیش آمده است، امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: منظور از «**عدالت**» در آیهٔ **سوم سورهٔ** «**نساء**» عدالت در نفقه (و رعایت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار) است و اما منظور از «**عدالت**» در آیهٔ ۱۲۹ (آیهٔ مورد بحث) که امری محال شمرده شده، عدالت در تمایلات قلبی است (بنابراین تعدّد زوجات با حفظ شرائط اسلامی **نه** ممنوع است و **نه** محال).

هنگامی که «**هشام**» از سفر بازگشت، و این پاسخ را در اختیار «**ابن ابی العوجاء**» گذاشت، او سوگند یاد کرد که این پاسخ از خود تو نیست.[۱-۲]

معلوم است اگر کلمهٔ عدالت را در دو آیه به دو معنی تفسیر می‌کنیم به خاطر قرینهٔ روشنی است که در هر دو آیه وجود دارد؛ زیرا در ذیل آیهٔ مورد بحث، صریحاً می‌گوید: تمام تمایل قلبی خود را متوجه به یک همسر نکنید، و به این ترتیب انتخاب دو همسر مجاز شمرده شده منتها به شرط این که عملاً دربارهٔ یکی از آن دو ظلم نشود، اگر چه از نظر تمایل قلبی نسبت به آنها تفاوت داشته باشد، و در آغاز آیهٔ ۳ همین سوره صریحاً اجازهٔ تعدّد را نیز داده است.

* * *

۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحات ۴۳۹ و ۵۵۸، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**کافی**»، جلد ۵، صفحات ۳۶۲ و ۳۶۳، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۵، صفحهٔ ۸۶، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۴۷، صفحهٔ ۲۲۵ ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم ـ تفسیر «**برهان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۲۰.

۲ ـ چه جالب است که توجه کنیم «**هشام**» برای دریافت پاسخ یک مشکل از محل زندگی خود به «**مدینه**» می‌رود و پاسخ را از امام علیه‌السلام گرفته، به پرسشگر می‌رساند. این درسی است برای مسلمانان و به خصوص مبلغان اسلامی.

﴿۱۳۱﴾ وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيّٰاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كٰانَ اللّٰهُ غَنِيّاً حَمِيداً

﴿۱۳۲﴾ وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً

﴿۱۳۳﴾ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النّٰاسُ وَ يَأْتِ بِآخَرِينَ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلىٰ ذٰلِكَ قَدِيراً

﴿۱۳۴﴾ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ ثَوٰابَ الدُّنْيٰا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوٰابُ الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ وَ كٰانَ اللّٰهُ سَمِيعاً بَصِيراً

ترجمه:

۱۳۱ ـ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن خداست. و ما به کسانی که پیش از شما، کتاب آسمانی به آنها داده شده بود، سفارش کردیم، (همچنین) به شما (نیز) سفارش می‌کنیم که از (نافرمانی) خدا بپرهیزید! و اگر کافر شوید، (به خدا زیانی نمی‌رسد؛ زیرا) برای خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است؛ و خداوند، بی‌نیاز و ستوده است.

۱۳۲ ـ برای خداست آنچه در آسمان‌ها و زمین است؛ و کافی است که خدا، حافظ و نگاهبان آنها باشد.

۱۳۳ ـ ای مردم! اگر او بخواهد، شما را از میان می‌برد و افراد دیگری را (به جای شما) می‌آورد؛ و خداوند، بر این کار تواناست.

۱۳۴ ـ کسانی که پاداش دنیوی بخواهند، (و در قید نتایج معنوی و اخروی نباشند، در اشتباهند؛ زیرا) پاداش دنیا و آخرت نزد خداست؛ و خداوند، شنوا و بیناست.

تفسیر:

ثواب دنیا و آخرت پیش خدا است

در آیهٔ قبل، به این حقیقت اشاره شد: اگر ضرورتی ایجاب کند که دو همسر از هم جدا شوند، و چاره‌ای از آن نباشد، اقدام بر این کار بی‌مانع است و نباید از آینده بترسند؛ زیرا خداوند آنها را از فضل و کرم خود بی‌نیاز خواهد کرد.

در این آیه اضافه می‌کند: ما قدرت بی‌نیاز نمودن آنها را داریم؛ زیرا «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است ملک خدا است» ﴿**وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ**﴾.

کسی که ملک بی انتها و قدرت بی‌پایان دارد از بی‌نیاز ساختن بندگان خود عاجز نخواهد بود، پس از آن برای تأکید دربارهٔ پرهیزگاری در این مورد و هر مورد دیگر، می‌فرماید: «به یهود و نصارا و کسانی که قبل از شما دارای کتاب آسمانی بودند و همچنین به شما سفارش کرده‌ایم که پرهیزگاری را پیشه کنید» ﴿**وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيّٰاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ**﴾.

تقوا مایهٔ پیشرفت فرد و جامعه است، جامعه‌ای که لباس تقوا در تن داشته باشد، جامعه‌ای است مترقّی که می‌تواند از همهٔ مواهب الهی در جهان آفرینش استفاده کند.

بعد از آن روی سخن را به مسلمانان کرده، می‌گوید: اجرای دستور تقوا به سود خود شما است، و خدا نیازی به آن ندارد اما «اگر سرپیچی کنید و راه طغیان و نافرمانی پیش گیرید، زیانی به خدا نمی‌رسد، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن او است، و او بی‌نیاز و در خور ستایش است» ﴿**وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كٰانَ اللّٰهُ غَنِيّاً حَمِيداً**﴾.

در حقیقت، غنی و بی‌نیاز به معنی واقعی، خدا است؛ زیرا او «**غنی بالذات**»

است و بی‌نیازی غیر او به کمک او است و گرنه ذاتاً همه محتاج و نیازمندند.

همچنین او است که بالذات شایستهٔ «**ستایش**» است، چه این که کمالاتش که شایستگی ستایش به او می‌دهد، درون ذات او است نه همانند کمالات دیگران که عاریتی است، و از ناحیهٔ دیگری می‌باشد.

خداوند همه را از سر رحمت آفریده و هر چه را لازمهٔ زندگی آنها دانسته، به آنها عنایت کرده، اگر کفران کنند، این نعمت‌ها سلب خواهد شد.

* * *

در آیهٔ بعد، برای سومین بار، روی این جمله تکیه می‌کند که «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است ملک خدا است و خدا آنها را محافظت و نگهبانی و اداره می‌کند» ﴿**وَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً**﴾.

بر این اساس، **هم** ملکیت آنها از آنِ او است، و **هم** حفاظت و مراقبت آنها.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید: چرا در این فاصلهٔ کوتاه، یک مطلب، سه بار تکرار شده است؟

آیا تنها برای تأکید است؟

یا اشارات دیگری در آن نهفته شده؟

دقت در مضمون آیات نشان می‌دهد هر بار، نکته‌ای داشته، **در نخستین بار** چون به دو همسر وعده می‌دهد که: پس از متارکه، خداوند آنها را بی‌نیاز می‌کند، برای اثبات توانائی بر وفای به این عهد، مالکیت خود بر پهنهٔ زمین و آسمان را متذکر می‌شود.

در بار دوم که پس از توصیه به تقوا و پرهیزگاری است، برای این است که توهم نشود اطاعت این فرمان سودی برای خداوند دارد، و یا مخالفت با آن زیانی به او می‌رساند.

و در حقیقت این سخن شبیه همان است که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در «**نهج البلاغه**» در آغاز خطبهٔ «**همّام**» فرموده است:

اِنَّ اللّٰهَ سُبْحانَهُ وَ تَعالیٰ خَلَقَ الْخَلْقَ حِیْنَ خَلَقَهُمْ غَنِیّاً عَنْ طاعَتِهِمْ آمِناً مِنْ مَعْصِیَتِهِمْ لِأَنَّهُ لاٰ تَضُرُّهُ مَعْصِیَةُ مَنْ عَصاهُ وَ لاٰ تَنْفَعُهُ طاعَةُ مَنْ أَطاعَهُ:

«خداوند متعال انسان‌ها را آفرید در حالی که از اطاعت آنها بی‌نیاز و از نافرمانی آنها در امان بود؛ زیرا نه معصیت گنهکاران به او زیانی می‌رساند، و نه طاعت مطیعان به او سودی می‌دهد».[1]

و سومین بار به عنوان مقدمه‌ای برای بعد است، به همین دلیل، مالکیت خود بر سراسر جهان هستی را یادآور می‌شود.

* * *

لذا با توجه به آیهٔ قبل، در آیهٔ سوم توجه می‌دهد: برای خدا هیچ مانعی ندارد که شما را از بین ببرد، و جمعیتی آماده‌تر و مصمم‌تر جانشین شما کند، که در راه اطاعت او کوشاتر باشند، توانائی بر این کار از دیدهٔ هیچ مخلوقی پنهان نیست، می‌فرماید: «ای مردم اگر او بخواهد شما را از میان می‌برد و افراد دیگری را می‌آورد و خداوند توانائی بر این کار را دارد» **﴿إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ أَیُّهَا النّٰاسُ وَ یَأْتِ بِآخَرِینَ وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلیٰ ذٰلِکَ قَدِیراً﴾**.

در تفسیر «**تبیان**» و «**مجمع البیان**» از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین نقل شده است:

وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست خود را به پشت «**سلمان**» زده، فرمود: «آن جمعیت، اینها مردم عجم و فارس هستند».[2]

---

۱ ـ «**نهج البلاغه**»، خطبهٔ ۱۹۳.

۲ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۱۰، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۰۹، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۶۰، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۴۰۹، موسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۵۲، مکتب

این سخن در حقیقت پیشگوئی از خدمات بزرگی می‌کند که ایرانیان مسلمان، به اسلام کردند.

مفهوم این سخن امروز برای ما ملموس است؛ زیرا مطالعهٔ تاریخ اسلام می‌گوید: برترین دانشمندان اسلامی و خدمت‌گزاران به این آئین پاک، مسلمانان ایران زمین و فارسیان بوده و هستند، جمع‌آوری کتب علمی اسلامی، آمارگیری از خدمات عام اجتماعی و فداکاری در راه اسلام شهود صدق این عرائض‌اند.

* * *

و در آخرین آیه، سخن از کسانی به میان آمده که دم از ایمان به خدا می‌زنند، در میدان‌های جهاد شرکت می‌کنند و دستورات اسلام را به کار می‌بندند، بدون این که هدف الهی داشته باشند، بلکه منظورشان به دست آوردن نتایج مادی همانند غنائم جنگی و مانند آن است، می‌فرماید: «کسانی که تنها پاداش دنیا می‌طلبند، در اشتباهند؛ زیرا در نزد پروردگار پاداش دنیا و آخرت، هر دو می‌باشد» ﴿**مَنْ كٰانَ يُرِيدُ ثَوٰابَ الدُّنْيٰا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوٰابُ الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ**﴾.

پس چرا به دنبال هر دو نمی‌روند؟

و در پایان این آیه می‌افزاید: «و خداوند از نیات همگان آگاه است، هر صدائی را می‌شنود، و هر صحنه‌ای را می‌بیند و از اعمال منافق‌صفتان اطلاع دارد» ﴿**وَ كٰانَ اللّٰهُ سَمِيعاً بَصِيراً**﴾.

این آیه، بار دیگر این حقیقت را بازگو می‌کند که اسلام تنها ناظر به جنبه‌های معنوی و اخروی نیست، بلکه برای پیروان خود هم سعادت مادی را می‌خواهد و هم معنوی را.

* * *

الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ

﴿۱۳۵﴾ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّٰامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدٰاءَ لِلّٰهِ وَ لَوْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوٰالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيّاً أَوْ فَقِيراً فَاللّٰهُ أَوْلىٰ بِهِمٰا فَلاٰ تَتَّبِعُوا الْهَوىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً

ترجمه:

۱۳۵ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کاملاً قیام به عدالت کنید! برای خدا شهادت دهید، اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد! (چرا که) اگر آنها غنی یا فقیر باشند، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند، بنابراین، از هوا و هوس پیروی نکنید؛ که از حق، منحرف خواهید شد! و اگر حق را تحریف کنید، و یا از اظهار آن، اعراض نمائید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

تفسیر:

عدالت اجتماعی

به تناسب دستورهائی که در آیات گذشته دربارهٔ اجرای عدالت در خصوص یتیمان، و همسران داده شده، **در این آیه**، یک اصل اساسی و یک قانون کلّی دربارهٔ اجرای عدالت در همهٔ موارد، بدون استثناء ذکر می‌کند و به تمام افراد با ایمان فرمان می‌دهد که قیام به عدالت کنند، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کاملاً به عدالت قیام کنید»! ﴿**يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّٰامِينَ بِالْقِسْطِ**﴾.

«**قَوّامین**» جمع «**قوّام**» «صیغهٔ مبالغه» به معنی «بسیار قیام کننده» است، یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان قیام به عدالت کنید، به گونه‌ای که این عمل خلق و خوی شما شود، و انحراف از آن بر خلاف طبع و روح شما گردد.

تعبیر به «**قیام**» در اینجا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام کارها معمولاً باید به پا خیزد، و به دنبال آنها برود، بنابراین «**قیام به کار**» کنایه از تصمیم، عزم راسخ و اقدام جدی دربارهٔ آن است، اگر چه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد.

و نیز ممکن است: تعبیر به «**قیام**» از این نظر باشد که قائم معمولاً به چیزی می‌گویند که عمود بر زمین بوده باشد و کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد، یعنی باید آن چنان عدالت را اجرا کنید که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند.

پس از آن برای تأکید مطلب، مسألهٔ «**شهادت**» را عنوان کرده، می‌فرماید: «به خصوص در مورد شهادت، باید همهٔ ملاحظات را کنار بگذارید و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهید، اگر چه به زیان شخص شما، یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود» ﴿**شُهَدٰاءَ لِلّٰهِ وَ لَوْ عَلیٰ أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوٰالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ**﴾.

این موضوع در همهٔ اجتماعات و مخصوصاً در اجتماعات جاهلی وجود داشته و دارد، که معمولاً در شهادت دادن، مقیاس را حبّ و بغض‌ها و چگونگی ارتباط اشخاص با شهادت دهنده قرار می‌دهند، و حق و عدالت برای آنها مطرح نیست.

مخصوصاً از حدیثی که از «**ابن عباس**» نقل شده استفاده می‌شود که: افراد تازه مسلمان حتی بعد از ورود به «**مدینه**» به خاطر ملاحظات خویشاوندی از

ادای شهادت‌هائی که به ضرر بستگانشان می‌شد، خودداری می‌کردند، آیهٔ فوق نازل شد و در این زمینه به آنها هشدار دارد.[۱]

ولی ـ همان طور که آیه اشاره می‌کند ـ این کار با روح ایمان سازگار نیست، مؤمن واقعی کسی است که در برابر حق و عدالت، هیچگونه ملاحظه‌ای نداشته باشد و حتی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد.

ضمناً از این جمله استفاده می‌شود: بستگان می‌توانند با حفظ اصول عدالت به سود یا به زیان یکدیگر شهادت دهند (مگر این که قرائن اتهام به طرفداری و اِعمال تعصب در کار بوده باشد).

آنگاه به قسمت دیگری از عوامل انحراف از اصل عدالت، اشاره کرده می‌فرماید: نه ملاحظهٔ ثروت ثروتمندان باید مانع شهادت به حق گردد و نه عواطف ناشی از ملاحظهٔ فقر فقیران؛ زیرا اگر آن کس که شهادت به حق به زیان او تمام می‌شود، ثروتمند یا فقیر باشد، خداوند نسبت به حال آنها آگاه‌تر است، نه صاحبان زر و زور می‌توانند در برابر حمایت پروردگار، زیانی به شاهدان بر حق برسانند، و نه فقیر با اجرای «**عدالت**» گرسنه می‌ماند، لذا می‌فرماید: «اگر آنها بی‌نیاز یا مستمند باشند، خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند» ﴿**إِنْ يَكُنْ غَنِيّاً أَوْ فَقِيراً فَاللّٰهُ أَوْلىٰ بِهِمٰا**﴾.

و باز برای تأکید، دستور می‌دهد: «بنابراین از هوا و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد» ﴿**فَلاٰ تَتَّبِعُوا الْهَوىٰ أَنْ تَعْدِلُوا**﴾.[۲]

---

۱ ـ «**المنار**»، جلد ۵، صفحهٔ ۴۵۵.

۲ ـ جملهٔ «**تَعْدِلُوا**» ممکن است از مادهٔ «**عدالت**» و یا از مادهٔ «**عدول**» بوده باشد، اگر از مادهٔ «**عدالت**» باشد، معنی جمله چنین خواهد بود: **فَلاٰ تَتَّبِعُوا الْهَوىٰ لِأَنْ تَعْدِلُوا**: «از هواپرستی پیروی نکنید تا بتوانید اجرای عدالت کنید».

و اگر از مادهٔ «**عدول**» باشد، معنی جمله چنین خواهد شد: **فَلاٰ تَتَّبِعُوا الْهَوىٰ فِي أَنْ تَعْدِلُوا**: «از هواپرستی در مسیر انحراف از حق پیروی مکنید».

از این جمله بـه خـوبی اسـتفاده مـی‌شود: سـرچشـمهٔ مـظالم و سـتم‌ها، هواپرستی است و اگر اجتماعی هواپرست نباشد، ظلم و ستم در آن راه نخواهد داشت!

و بار دیگر، به خاطر اهمیتی که موضوع اجـرای عـدالت دارد، روی ایـن دستور تکیه کرده، می‌فرماید: «اگر مانع رسیدن حق، به حق‌دار شوید و یا حق را تحریف نمائید و یا پس از آشکار شدن حق، از آن اعراض کـنید، خـداونـد از اعمال شما آگاه است» ﴿**وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً**﴾.[1]

در حقیقت جملهٔ «**إِنْ تَلْوُوا**» اشاره به تحریف حـق و تـغییر آن است، در حالی که جملهٔ «**تُعْرِضُوا**» اشاره به خودداری کردن از حکم به حق می‌باشد و این همان چیزی است که در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است.[2]

جالب توجه این که: در ذیل آیه تعبیر به «**خبیر**» شده است نه «**علیم**»؛ زیرا «**خبیر**» معمولاً به کسی می‌گویند که از جزئیات و ریزه‌کاری‌های یک موضوع آگاه است.

اشاره به این که: خداوند کوچک‌ترین انحراف شما را از حق و عدالت به هر بهانه و دستاویزی که باشد ـ حـتی در آنـجا کـه لبـاس حـق بـه جـانب بـر آن می‌پوشانید ـ می‌داند و کیفر آن را خواهد داد!

آیهٔ فوق، توجه فوق العادهٔ اسلام به مسألهٔ عدالت اجتماعی را در هر شکل

---

۱ ـ «**تَلْوُوا**» از مادهٔ «**لَیّ**» (بر وزن طی) به معنی «جلوگیری و تأخیر» است و در اصل، به معنی «پیچیدن و تاب دادن» آمده است.

۲ ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۵۶، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۱۳، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بـیروت، طـبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۱۰، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۶۱، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**جامع البیان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۴۳۶، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۳۴، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

و هر صورت کاملاً روشن می‌سازد و انواع تأکیداتی که در این چند جمله به کار رفته است، نشان می‌دهد که: اسلام تا چه اندازه در ایـن مسألهٔ مـهم انسـانی و اجتماعی، حساسیت دارد، اگر چه با نهایت تأسف میان عمل مسلمانان، و این دستور عالی اسلامی، فاصله از زمین تا آسمان است! و هـمین یکـی از اسـرار عقب‌ماندگی آنها است.

❊ ❊ ❊

﴿۱۳۶﴾ يٰا أَيُّهَا الَّذٖينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتٰابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ الْكِتٰابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً

ترجمه:

۱۳۶ ـای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش، و کتابی که بر او نازل کرده، و کتب (آسمانی) که پیش از این فرستاده است، ایمان (واقعی) بیاورید! کسی که خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دور و درازی افتاده است.

شأن نزول:

از «**ابن عباس**» نقل شده: این آیه، دربارهٔ جمعی از بزرگان اهل کتاب مانند: «**عبدالله بن سلام**»، «**اسد بن کعب**» و برادرش «**اسید بن کعب**» و جمعی دیگر نازل گردید؛ زیرا آنها در آغاز، خدمت پیامبرﷺ رسیده، گفتند: ما به تو و کتاب آسمانی تو و موسیٰ و تورات و عُزیر ایمان می‌آوریم، ولی به سایر کتاب‌های آسمانی و همچنین سایر انبیاء ایمان نداریم، این آیه نازل شد و به آنها تعلیم داد: باید به همه ایمان داشته باشند.[1]

---

۱ ـ تفسیر «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۱۴، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**المنار**»، ذیل آیهٔ مورد بحث ـ «**زاد المسیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۰۶، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۳۴، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

تفسیر:

لزوم ایمان به پنج اصل

با توجه به شأن نزول، روی سخن در آیه به جمعی از مؤمنان اهل کتاب است که پس از قبول اسلام روی تعصب‌های خاصی تنها به مذهب سابق خود و آئین اسلام اظهار ایمان می‌کردند و بقیهٔ پیامبران و کتب آسمانی را قبول نداشتند.

اما قرآن به آنها توصیه می‌کند: می‌بایست تمام پیامبران و کتب آسمانی را به رسمیت بشناسند؛ زیرا همه یک حقیقت را تعقیب می‌کنند، به دنبال یک هدف هستند و از طرف یک مبدأ مبعوث شده‌اند ـ اگر چه همانند کلاس‌های مختلف تعلیم و تربیت، سلسله مراتب داشته‌اند و هر کدام آئینی کامل‌تر از آئین پیشین آورده‌اند ـ.

بنابراین، معنی ندارد که بعضی از آنها را بپذیرند و بعضی را نپذیرند.

مگر یک حقیقت واحد تبعیض‌بردار است؟

و مگر تعصب‌ها می‌تواند جلو واقعیات را بگیرد؟

لذا آیهٔ فوق می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش (پیامبر اسلام) و کتابی که بر رسولش نازل فرموده، و کتب آسمانی پیشین، همگی ایمان بیاورید»! **﴿يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتٰابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ الْكِتٰابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ﴾**.

قطع نظر از شأن نزول فوق، این احتمال نیز در تفسیر آیه هست که روی سخن به تمام مؤمنان باشد، مؤمنانی که ظاهراً اسلام را پذیرفته‌اند، اما هنوز در اعماق جان آنها نفوذ نکرده است، از آنها دعوت می‌شود که از صمیم دل و در درون جان مؤمن شوند.

و نیز این احتمال وجود دارد که روی سخن به همهٔ مؤمنانی باشد که اجمالاً

به خدا و پیامبر ایمان آورده‌اند، اما به جزئیات و تفاصیلِ معتقدات اسلامی آشنا نشده‌اند.

اینجا است که قرآن دستور می‌دهد: مؤمنان واقعی باید به تمام انبیاء، کتب پیشین و فرشتگان الهی ایمان داشته باشند؛ زیرا عدم ایمان به اینها مفهومش انکار حکمت خداوند است.

آیا ممکن است خداوندِ حکیم، انسان‌های پیشین را بدون رهبر و راهنما گذاشته باشد تا در میدان زندگی سرگردان شوند؟!

و در پایان آیه، سرنوشت کسانی که از این واقعیت‌ها غافل بشوند را بیان کرده، چنین می‌فرماید: «کسی که به خدا و فرشتگان، و کتب الهی، و فرستادگان او، و روز بازپسین، کافر شود، در گمراهی دور و درازی افتاده است» ﴿**وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً**﴾.

آیا منظور از ایمان به فرشتگان تنها فرشتگان وحی است، که ایمان به آنها از ایمان به انبیاء و کتب آسمانی غیر قابل تفکیک است؟

و یا همهٔ فرشتگان؟

زیرا همان طور که بعضی از آنان در امر وحی و تشریع دست‌اندر کارند، جمعی هم مأمور تدبیر عالم تکوین هستند، و ایمان به آنها در حقیقت گوشه‌ای از ایمان به حکمت خدا است.

بر این اساس، ایمان به خالق و ایمان به برنامه‌ها و کتاب‌های او و ایمان به واسطه‌هائی که این برنامه‌ها را برای هدایت ارائه می‌دهند، و ایمان به آخرت یعنی هدف اصلی از خلقت بر هر مسلمانی واجب شمرده شده است.

در حقیقت، در این آیه، ایمان به **پنج اصل** لازم شمرده شده، یعنی علاوه بر **ایمان به مبدأ و معاد، ایمان به کتب آسمانی و انبیاء و فرشتگان** نیز لازم است.

تعبیر به **ضَلٰالٍ بَـعِیْدٍ:** «گـمراهـی دور» تـعبیر لطـیفی است، یـعنی چـنین اشخاصی آن چنان از جادهٔ اصلی پرت شده‌اند که بازگشتشان به شاهراه اصلی به آسانی ممکن نیست.

* * *

﴿۱۳۷﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً

﴿۱۳۸﴾ بَشِّرِ الْمُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً

﴿۱۳۹﴾ الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَ يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً

ترجمه:

۱۳۷ ـ کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، و دگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید، و آنها را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد.

۱۳۸ ـ به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنهاست!

۱۳۹ ـ همان‌ها که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می‌کنند. آیا عزت و آبرو نزد آنان می‌جویند با این که همهٔ عزت‌ها از آنِ خداست؟!

تفسیر:

سرنوشت منافقان لجوج

به تناسب بحثی که در آیهٔ گذشته دربارهٔ کافران و گمراهی دور و دراز آنها بود، در **این آیات** اشاره به حالت جمعی کرده که هر روز شکل تازه‌ای به خود می‌گیرند.

روزی در صف مؤمنان.

روز دیگر در صف کفار.

باز در صف مؤمنان.

و سپس در صفوف کفار متعصب و خطرناک قرار می‌گیرند، **خلاصه** همچون «**بت عیار**» هر لمحه به شکلی و هر روز به رنگی در می‌آیند و سرانجام در حال کفر و بی‌ایمانی جان می‌دهند!

نخستین آیه از آیات فوق دربارهٔ سرنوشت چنین کسانی می‌گوید:

«آنها که ایمان آوردند سپس کافر شدند، باز ایمان آوردند و بار دیگر راه کفر پیش گرفتند و سپس بر کفر خود افزودند، هرگز خداوند آنها را نمی‌آمرزد و به راه راست هدایت نمی‌کند» ﴿**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً**﴾.

این تغییر روش‌های پی در پی، و هر روز به رنگی در آمدن، یا مولود تلوّن و عدم تحقیق کافی در مبانی اسلام بود، و یا نقشه‌ای بود که افراد منافق و کفار متعصب اهل کتاب، برای متزلزل ساختن مؤمنان واقعی، طرح و اجرا می‌کردند که با این رفت و آمدهای پی در پی، مؤمنان واقعی را در ایمان خود متزلزل سازند، چنان که در آیهٔ ۷۲ سورهٔ «**آل عمران**» شرح آن گذشت.

البته آیهٔ فوق هیچگونه دلالتی بر عدم قبول توبهٔ این گونه اشخاص ندارد، بلکه موضوع سخن در آیه، تنها آن دسته‌ای هستند که در حال شدت کفر، سرانجام چشم از جهان می‌پوشند، چنین افرادی به مقتضای بی‌ایمانی و عملشان، نه شایستهٔ آمرزشند و نه هدایت، مگر این که در کار خود تجدید نظر کنند.

* * *

سپس در آیهٔ بعد می‌گوید: «به این دسته از منافقان بشارت بده که عذاب

دردناکی برای آنها است» ﴿بَشِّرِ الْمُنٰافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً﴾.

تعبیر «**بشارت**» در موردی که سخن از «**عذاب الیم**» است، **یا** بـه عـنوان استهزاء نسبت به افکار پوچ و بی اساس آنها است.

و یا به خاطر آن است که کلمهٔ «**بشارت**» که در اصل، از «**بشرة**» به مـعنی «**صورت**»، گرفته شده، معنی وسیعی دارد، و هر گونه خبری را که در صورت انسان اثر بگذارد و آن را مسرور یا غم‌آلود کند، شامل می‌شود.

* * *

و در آخرین آیه، این دسته از منافقان را چنین توصیف می‌کند:

«آنها کافران را به جـای مـؤمنان دوست خـود انـتخاب مـی‌کنند» ﴿الَّـذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكٰافِرِينَ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

پس از آن مـی‌گوید: هـدف آنـها از ایـن انـتخاب چـیست؟ «آیـا راسـتی می‌خواهند آبرو و حـیثیتی از طـریق ایـن دوسـتی بـرای خـود کسب کـنند»؟! ﴿أَ يَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ﴾.

در حالی که «تمام عزت‌ها مخصوص خدا است» ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً﴾.

چرا که سرچشمهٔ عزت همواره «**علم**» و «**قدرت**» است و اینها که قدرتشان ناچیز و علمشان نیز همانند قدرتشان ناچیز است، کـاری از دسـتشان سـاخته نیست که بتوانند منشأ عزتی باشند.

این آیه به همهٔ مسلمانان هشدار می‌دهد که عزت خود را در همهٔ شـئون زندگی اعم از شئون اقتصادی، فرهنگی، سـیاسی و مـانند آن ـ در دوسـتی بـا دشمنان اسلام ـ نجویند، بلکه تکیه گاه خود را ذات پاک خداوندی قرار دهند که سرچشمهٔ همهٔ عزت‌ها است، که دشمنان اسلام **نه** عزتی دارنـد کـه بـه کسـی ببخشند و **نه** اگر می‌داشتند قابل اعتماد بودند؛ زیرا هر روز که منافع آنها اقتضاء

کند، فوراً صمیمی‌ترین متحدان خود را رها کرده و به سراغ کار خویش می‌روند، آن چنان که گوئی هرگز با هم آشنائی نداشتند، همهٔ تاریخ و بالاخص تاریخ معاصر شاهد بسیار گویای این واقعیت است!

* * *

﴿۱۴۰﴾ وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتٰابِ أَنْ إِذٰا سَمِعْتُمْ آيٰاتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهٰا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهٰا فَلاٰ تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللّٰهَ جٰامِعُ الْمُنٰافِقِينَ وَ الْكٰافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً

ترجمه:

۱۴۰ ـ و (خداوند این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که هر گاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزاء می‌کنند، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند؛ و گر نه، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند.

شأن نزول:

از «**ابن عباس**» دربارهٔ نزول این آیه چنین نقل شده: جمعی از منافقان در جلسات دانشمندان یهود می‌نشستند، جلساتی که در آن نسبت به آیات قرآن استهزاء می‌شد.

آیهٔ فوق نازل گشت و عاقبت شوم این عمل را روشن ساخت.[۱]

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۱۷، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**زاد المسیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۰۸، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۴۱۷، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**جوامع الجامع**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۵۲، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

تفسیر:

در مجلس گناه ننشینید

در آیهٔ ۶۸ سورهٔ «**انعام**» که از سوره‌های «**مکّی**» قرآن است، صریحاً به پیامبرﷺ دستور داده شده است: «اگر مشاهده کنی کسانی نسبت به آیات قرآن استهزاء می‌کنند و سخنان ناروا می‌گویند، از آنها اعراض کن».

مسلّم است این حکم اختصاصی به پیامبرﷺ ندارد، بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب، به پیامبرﷺ بیان شده، و فلسفهٔ آن هم کاملاً روشن است؛ زیرا این یک نوع مبارزهٔ عملی به شکل منفی در برابر این گونه کارها است.

آیهٔ مورد بحث، بار دیگر این حکم اسلامی را تأکید می‌کند و به مسلمانان هشدار می‌دهد: «در قرآن به شما قبلاً دستور داده شده هنگامی که بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می‌ورزند و استهزاء می‌کنند با آنها ننشینید تا از این کار صرف‌نظر کرده، به مسائل دیگری بپردازند» ﴿**وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ**﴾.

سپس نتیجهٔ این کار را چنین بیان می‌کند: «اگر شما در این گونه مجالس شرکت کردید همانند آنها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آنها است» ﴿**إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ**﴾.

و باز برای تأکید این مطلب اضافه می‌کند: شرکت در این گونه جلسات نشانهٔ روح نفاق است، می‌فرماید: «و خداوند همهٔ منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند» ﴿**إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِينَ وَ الْكافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً**﴾.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ شرکت در این گونه «**جلسات گناه**» به منزلهٔ شرکت در «**گناه**» است، اگر چه شرکت کننده ساکت باشد؛ زیرا این گونه سکوت‌ها یک نوع رضایت و امضای عملی است.

* * *

۲ ـ نهی از منکر، اگر به صورت «**مثبت**» امکان‌پذیر نباشد، لااقل باید به صورت «**منفی**» انجام گیرد، به این طریق که انسان باید از محیط گناه، و مجلس گناه دور شود.

* * *

۳ ـ کسانی که با سکوت خود و شرکت در این گونه جلسات، عملاً گناهکاران را تشویق می‌کنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند.

* * *

۴ ـ نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد، مانعی ندارد؛ زیرا جملهٔ «**حَتّٰی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ**» این کار را مباح شمرده است.

* * *

۵ ـ مجامله با این گونه گناهکاران نشانهٔ روح نفاق است؛ زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند در مجلسی شرکت کند، که در آن نسبت به آیات و احکام الهی توهین شود، و اعتراض ننماید، یا لااقل عدم رضایت خود را با ترک آن مجلس آشکار نسازد.

* * *

﴿۱۴۱﴾ الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ قَالُوا أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ إِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً

ترجمه:

۱۴۱ ـ (منافقان) همان‌ها (هستند) که مراقب شما هستند؛ اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد، می‌گویند: «مگر ما با شما نبودیم؟ (پس ما نیز در افتخارات و غنائم شریکیم!)» و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد، به آنان می‌گویند: «مگر ما شما را به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان تشویق نمی‌کردیم؟! (پس با شما شریک خواهیم بود!)» خداوند در روز رستاخیز، میان شما داوری می‌کند؛ و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.

تفسیر:

صفات منافقان

این آیه و آیات بعد، قسمت دیگری از صفات منافقان و اندیشه‌های پریشان آنها را بازگو می‌کند، می‌فرماید: «منافقان کسانی هستند که همیشه مراقب شما هستند و می‌خواهند از هر پیش‌آمدی به نفع خود بهره‌برداری کنند، اگر پیروزی نصیب شما شود فوراً خود را در صف مؤمنان جا زده، می‌گویند: مگر ما با شما نبودیم» ﴿**الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ قَالُوا أَ لَمْ نَكُنْ**

مَعَكُمْ﴾.

آیا کمک‌های ارزندهٔ ما مؤثر در غلبه و پیروزی شما نبود؟ بنابراین ما هم در تمام این موفقیت‌ها و نتایج معنوی و مادی آن شریک و سهیمیم.

اما اگر بهره‌ای از این پیروزی نصیب دشمنان اسلام شود، فوراً خود را به آنها نزدیک کرده، مراتب رضایت‌مندی خویش را به آنها اعلام می‌دارند و خود را سهیم آنها می‌دانند، می‌فرماید: «اگر پیروزی نصیب کافران شود به آنها می‌گویند: مگر ما نبودیم که شما را تشویق به مبارزهٔ با مسلمانان و عدم تسلیم در برابر آنها کردیم، بنابراین ما هم در این پیروزی‌ها سهمی داریم»! **﴿وَ إِنْ كٰانَ لِلْكٰافِرِينَ نَصِيبٌ قٰالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾**.[1]

به این ترتیب، این دسته با فرصت‌طلبی مخصوص خود، می‌خواهند در صورت پیروزی مؤمنان در افتخارات و حتی در غنائم آنان شرکت جویند، و منتی هم بر آنها بگذارند، و در صورت پیروزی کفار خوشحالند و با مصمم ساختن آنها در کفرشان و جاسوسی به نفع آنان، مقدمات این پیروزی را فراهم می‌سازند.

گاهی «**رفیق قافله**»اند و گاهی «**شریک دزد**» و عمری را با این دو دوزه بازی می‌گذرانند!

ولی قرآن، سرانجامِ زندگی آنها را با یک جملهٔ کوتاه بیان کرده، می‌گوید: بالاخره روزی فرا می‌رسد که پرده‌ها بالا می‌رود و نقاب از چهرهٔ زشت آنان برداشته می‌شود، آری «در روز قیامت خداوند در میان شما قضاوت می‌کند» **﴿فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ﴾**.

---

۱ ـ «**استحوذ**» در اصل، از مادهٔ «**حوذ**» به معنی قسمت عقب ران‌ها است و چون به هنگامی که ساربان می‌خواهد شتر را به سرعت براند در پشت سر او قرار گرفته و به ران و پشت او می‌زند تا به سرعت حرکت کند. کلمهٔ «**استحواذ**» به معنی سوق دادن، تحریک کردن توأم با تسلط و استیلا آمده و در آیهٔ فوق نیز به همین معنی است.

و برای این که مؤمنان واقعی مرعوب آنان نشوند در پایان آیه اضافه می‌کند: «هیچ گاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است» ﴿**وَ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكٰافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً**﴾.

اما آیا هدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفار از نظر «**منطق**» بر افراد با ایمان است و یا پیروزی‌های «**نظامی**» و مانند آن را نیز شامل می‌شود؟

در پاسخ می‌توان گفت: از آنجا که کلمهٔ «**سبیل**» به اصطلاح از قبیل «**نکره در سیاق نفی**» است و معنی عموم را می‌رساند از آیه چنین استفاده می‌شود: کافران نه تنها از نظر منطق، که از نظر نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد با ایمان، چیره نخواهند شد.

و اگر پیروزی آنها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم، به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان، مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان، وظائف، مسئولیت‌ها و رسالت‌های خویش را به کلی فراموش کرده‌اند، **نه** خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است، **نه** جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می‌دهند، و **نه** علم و آگاهی لازم را که اسلام آن را از لحظهٔ تولد تا لحظهٔ مر بر همه لازم شمرده است دارند، و چون چنانند طبعاً چنینند!

جمعی از فقهاء در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلط کفار بر مؤمنان از نظر حقوقی و حکمی استدلال کرده‌اند و با توجه به عمومیتی که در آیه دیده می‌شود این توسعه زیاد بعید به نظر نمی‌رسد (دقت کنید).

قابل توجه این که: در این آیه پیروزی مسلمانان به عنوان «**فتح**» بیان شده، در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به «**نصیب**» شده است، اشاره به این که اگر پیروزی‌هائی نصیب آنان گردد، محدود، موقت و ناپایدار است و فتح و پیروزی نهائی با افراد با ایمان می‌باشد.

﴿۱۴۲﴾ إِنَّ الْمُنٰافِقِينَ يُخٰادِعُونَ اللّٰهَ وَ هُوَ خٰادِعُهُمْ وَ إِذٰا قٰامُوا إِلَى الصَّلٰاةِ قٰامُوا كُسٰالىٰ يُرٰاؤُنَ النّٰاسَ وَ لاٰ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلاّٰ قَلِيلاً

﴿۱۴۳﴾ مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً

ترجمه:

۱۴۲ ـ منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آنها را فریب می‌دهد؛ و هنگامی که به نماز بر می‌خیزند، با کسالت بر می‌خیزند؛ و در برابر مردم ریا می‌کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند.

۱۴۳ ـ آنها افراد بی‌هدفی هستند که نه به سوی اینها، و نه به سوی آنهایند! (نه در صف مؤمنان قرار دارند. و نه در صف کافران) و هر کس را خداوند گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت.

تفسیر:

از نشانه‌های منافقان

در این دو آیه **پنج صفت** دیگر از صفات منافقان در عبارات کوتاهی آمده است:

۱ ـ آنها کسانی هستند که برای رسیدن به اهداف شوم خود، از راه خدعه و نیرنگ وارد می‌شوند و حتی می‌خواهند: «به خدا خدعه و نیرنگ زنند در حالی که در همان لحظات ـ که در صدد چنین کاری هستند ـ از ناحیهٔ خدا در یک نوع

خدعه واقع شده‌اند» ﴿**إِنَّ الْمُنٰافِقِينَ يُخٰادِعُونَ اللّٰهَ وَ هُوَ خٰادِعُهُمْ**﴾.

زیرا برای به دست آوردن سرمایه‌های ناچیزی، سرمایه‌های بزرگ وجود خود را از دست می‌دهند.

تفسیر فوق از واو «**وَ هُوَ خٰادِعُهُمْ**» که **واو حالیه** است استفاده می‌شود و **این** درست شبیه داستان معروفی است که از بعضی از بزرگان نقل شده است که: به جمعی از پیشه‌وران می‌گفت: از این بترسید که مسافران غریب بر سر شما کلاه بگذارند، کسی گفت:

اتفاقاً آنها افراد بی‌خبر و ساده‌دلی هستند، ما بر سر آنها می‌توانیم کلاه بگذاریم، مرد بزرگ گفت:

منظور من هم همان است، شما سرمایهٔ ناچیزی از این راه فراهم می‌سازید و سرمایهٔ بزرگ ایمان را از دست می‌دهید!

۲ ـ آنها از خدا دورند و از راز و نیاز با او لذت نمی‌برند و به همین دلیل: «هنگامی که به نماز برخیزند سر تا پای آنها غرق کسالت و بی‌حالی است» ﴿**وَ إِذٰا قٰامُوا إِلَى الصَّلٰاةِ قٰامُوا كُسٰالىٰ**﴾.

۳ ـ آنها چون به خدا و وعده‌های بزرگ او ایمان ندارند، اگر عبادت یا عمل نیکی انجام دهند «در برابر مردم ریا می‌کنند» و به خاطر خدا نیست! ﴿**يُرٰاؤُنَ النّٰاسَ**﴾.

۴ ـ آنها اگر ذکری هم بگویند و یادی از خدا کنند از صمیم دل و از روی آگاهی و بیداری نیست و اگر هم باشد بسیار کم است، می‌فرماید: «و جز موارد اندکی یاد خدا نمی‌کنند» ﴿**وَ لاٰ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلاّٰ قَلِيلاً**﴾.

* * *

۵ ـ آنها افراد سرگردان و بی‌هدف و فاقد برنامه و مسیر مشخص‌اند، نه جزء

مؤمنانند و نه در صف کافران! می‌فرماید: «آنها افراد بی‌هدفی هستند، نه متمایل به اینها و نه به آنها» ﴿**مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ وَ لاٰ إِلىٰ هٰؤُلاٰءِ**﴾.

باید توجه داشت: کلمهٔ «**مُذَبْذَب**» اسم مفعول از مادهٔ «**ذبذب**» است و در اصل، به معنی صدای مخصوصی که به هنگام حرکت دادن یک شیء آویزان بر اثر برخورد با امواج هوا به گوش می‌رسد، سپس به اشیاء متحرک، اشخاص سرگردان، متحیّر و فاقد برنامه «**مذبذب**» گفته شده است.

این یکی از لطیف‌ترین تعبیراتی است که در قرآن دربارهٔ منافقین وارد شده است و اشارهٔ ضمنی به این مطلب دارد: چنان نیست که نتوان منافقان را شناخت، بلکه این تذبذب آنها آمیخته با آهنگ مخصوصی است که با توجه به آن شناخته می‌شوند.

و نیز این حقیقت را می‌توان از این تعبیر استفاده کرد که اینها همانند یک جسم معلق و آویزان ذاتاً فاقد جهت حرکتند، این بادها هستند که آنها را به هر سو حرکت می‌دهند و به هر سمت بوزند با خود می‌برند!

و در پایان آیه سرنوشت آنها را چنین بیان می‌کند: آنها افرادی هستند که بر اثر اعمالشان خدا حمایتش را از آنان برداشته و در بیراهه‌ها گمراهشان ساخته.

آری، «کسانی را که خدا گمراه کند هیچ گاه راه نجاتی برای آنان نخواهی یافت» ﴿**وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً**﴾.

دربارهٔ معنی «**اضلالِ**» خداوند و عدم منافات آن با آزادی اراده و اختیار، در جلد اول همین تفسیر در ذیل آیهٔ ۲۶ سورهٔ «**بقره**» بحث کرده‌ایم.

* * *

﴿۱۴۴﴾ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْكٰافِرِينَ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰاناً مُبِيناً

﴿۱۴۵﴾ إِنَّ الْمُنٰافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّٰارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً

﴿۱۴۶﴾ إِلاَّ الَّذِينَ تٰابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ فَأُولٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً

﴿۱۴۷﴾ مٰا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذٰابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كٰانَ اللّٰهُ شٰاكِراً عَلِيماً

ترجمه:

۱۴۴ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولیّ و تکیه گاه خود قرار ندهید! آیا می‌خواهید (با این عمل،) دلیل آشکاری بر ضد خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟!

۱۴۵ ـ منافقان در پائین‌ترین درکات دوزخ قرار دارند؛ و هرگز یاوری برای آنها نخواهی یافت. (بنابراین، از طرح دوستی با دشمنان خدا، که نشانهٔ نفاق است، بپرهیزید)!

۱۴۶ ـ مگر آنها که توبه کنند، و جبران و اصلاح نمایند و به (دامن لطف) خدا چنگ زنند، و دین خود را برای خدا خالص کنند؛ آنها با مؤمنان خواهند بود؛ و خداوند به افراد با ایمان، پاداش عظیمی خواهد داد.

۱۴۷ ـ خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید و ایمان آورید؟! خدا شکرگزار و آگاه است. (اعمال و نیات شما را می‌داند، و به اعمال نیک، پاداش نیک می‌دهد).

تفسیر:

تکیه بر *کفار* نکنید

در آیات گذشته اشاره به گوشه‌ای از صفات منافقان و کافران شد **و در این آیات**، نخست به مؤمنان هشدار داده که کافران (و منافقان) را به جای مؤمنان تکیه گاه و ولیّ خود انتخاب نکنند، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کافران را به جای مؤمنان ولیّ و تکیه‌گاه خود قرار ندهید» ﴿**يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْكٰافِرِينَ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ**﴾.

چرا که این عمل، یک جرم، قانون‌شکنی آشکار و شرک به خداوند است و با توجه به قانون عدالت پروردگار، موجب استحقاق مجازات شدیدی است لذا به دنبال آن می‌فرماید: «آیا می‌خواهید دلیل روشنی بر ضد خود در پیشگاه پروردگار درست کنید» ﴿**أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰاناً مُبِيناً**﴾.[1]

* * *

در آیهٔ بعد، برای روشن ساختن حال منافقانی که این دسته از مسلمانان غافل، طوق دوستی آنان را بر گردن می‌نهند، و یا حال خود اینها که در عین اظهار اسلام، راه نفاق را پیموده و از درِ دوستی با منافقان در می‌آیند، می‌فرماید:

«منافقان در پائین‌ترین و نازل‌ترین مراحل دوزخ قرار دارند و هیچگونه یاوری برای آنها نخواهی یافت» ﴿**إِنَّ الْمُنٰافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّٰارِ وَ لَنْ**

---

۱ ـ «**سلطان**» در اصل، از مادهٔ «**سَلاٰطة**» (بر وزن مقاله) به معنی قدرت بر مقهور ساختن دیگری، گرفته شده.

کلمهٔ «**سلطان**» معنی اسم مصدری را دارد و به هر گونه «**تسلط**» اطلاق می‌شود، و به همین جهت به «**دلیل**» که باعث تسلط انسان بر دیگری است نیز «**سلطان**» گفته می‌شود.

و گاهی به صاحبان قدرت نیز «**سلطان**» گفته می‌شود، ولی در آیهٔ فوق، «**سلطان**» به همان معنای دلیل و حجت است.

تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً﴾.[۱]

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود: از نظر اسلام نفاق بدترین انواع کفر، و منافقان دورترین مردم از خدا هستند و به همین دلیل، جایگاه آنها بدترین و پست‌ترین نقطهٔ دوزخ است، و باید هم چنین باشد.

زیرا خطراتی که از ناحیهٔ منافقان به جوامع انسانی می‌رسد، با هیچ خطری قابل مقایسه نیست.

آنها با استفاده از مصونیتی که در پناه اظهار ایمان پیدا می‌کنند، ناجوانمردانه، و آزادانه به افراد بی‌دفاع حمله‌ور شده، از پشت به آنها خنجر می‌زنند، مسلماً حال چنین دشمنان ناجوانمرد و خطرناک که در قیافهٔ دوست آشکار می‌شوند، از حال دشمنانی که با صراحت اعلان عداوت کرده و وضع خود را مشخص ساخته‌اند، به مراتب بدتر است.

در حقیقت «**نفاق**» راه و رسم افراد بی‌شخصیت و پست، مرموز و ترسو، و به تمام معنی آلوده است.

* * *

سپس برای این که روشن شود حتی این افرادِ فوق العاده آلوده، راه بازگشت به سوی خدا و اصلاح موقعیت خویشتن را دارند، می‌فرماید: «مگر آنها که توبه کرده، اعمال خود را اصلاح نمایند (گذشته را جبران کنند) و به دامن لطف پروردگار چنگ بزنند و دین و ایمان خود را برای خدا خالص گردانند» ﴿**إِلاَّ الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّهِ**﴾.

---

۱ ـ «**درک**» (بر وزن مرگ) عمیق‌ترین نقطهٔ قعر دریا است و به آخرین ریسمان‌هائی که به یکدیگر می‌پیوندند و به قعر دریا می‌رسند «**دَرَک**» (بر وزن فلک) گفته می‌شود، و چنین به نظر می‌رسد: همهٔ اینها از معنی «درک کردن» و وصول به چیزی گرفته شده است.

و گاهی به پله‌هائی که به طرف پائین می‌رود (مانند پلهٔ سرداب) «**دَرَک**» گفته می‌شود، در برابر پله‌هائی که به سمت بالا (مانند پشت بام) می‌رود که به آنها «**درجه**» اطلاق می‌گردد.

و می‌افزاید: «چنین کسانی سرانجام اهل نجات خواهند شد و با مؤمنان قرین می‌گردند» ﴿فَأُولٰئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ﴾.

قابل توجه این که: در ذیل آیه می‌فرماید: اینها همراه مؤمنان خواهند بود، اشاره به این که مقام «**مؤمنان ثابت قدم**» از آنها برتر و بالاتر است، آنها اصلند و اینها فرع، و از پرتو وجود مؤمنان راستین نور و صفائی می‌یابند.

و چنین اعلام می‌دارد: «به زودی خداوند پاداش عظیمی به همهٔ افراد با ایمان خواهد داد» ﴿وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً﴾.

موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت این است که: سرنوشت منافقان را به طور مشخص بیان کرده و پائین‌ترین مرحلهٔ دوزخ شمرده است، در حالی که دربارهٔ مؤمنان به «**اجر عظیم**» که هیچگونه حدّ و مرزی در آن نیست و وابسته به عظمت لطف پروردگار است، اکتفا شده.

* * *

و سرانجام در تعقیب آیات گذشته که مجازات شدید کافران و منافقان در آن منعکس بود، **در این آیه** به یک «**واقعیت مهم**» اشاره می‌شود و آن این که: مجازات‌های دردناک الهی نه به خاطر آن است که خداوند بخواهد از بندگان عاصی «**انتقام**» بگیرد و یا «**قدرت‌نمائی**» کند، و یا زیانی که از رهگذر عصیان آنها بدو رسیده «**جبران**» نماید؛ زیرا همهٔ اینها لازمهٔ نقائص و کمبودها است که ذات پاک خدا از آنها مبرّا است.

بلکه این مجازات‌ها همگی بازتاب‌ها و نتایج سوء اعمال و عقائد خود انسان‌ها است، لذا می‌فرماید: «خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شما شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید»؟ ﴿مٰا یَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذٰابِکُمْ إِنْ شَکَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ﴾.

با توجه به این که: حقیقت شکر به کار بردن هر نعمتی است در راهی که

برای آن آفریده شده، روشن می‌شود که: منظور از جملهٔ بالا این است: اگر شما ایمان و عمل صالحی داشته باشید و مواهب الهی را در مورد شایسته به کار گیرید و از آن سوء استفاده نکنید، بدون شک کمترین مجازاتی دامن شما را نخواهد گرفت.

و در پایان برای تأکید این موضوع اضافه می‌کند: «خداوند **هم** از اعمال و نیات شما آگاه است و **هم** در برابر اعمال نیک شما شاکر و پاداش دهنده است» **﴿وَ كٰانَ اللّٰهُ شٰاكِراً عَلِيماً﴾**.

در آیهٔ فوق، موضوع «**شکرگزاری**» مقدم بر «**ایمان**» شده است و این به خاطر آن است که تا انسان نعمت‌ها و مواهب او را نشناسد و به مقام شکرگزاری نرسد، نمی‌تواند خود او را بشناسد، چه این که نعمت‌های او وسیله‌ای هستند برای شناسائی.

در کتب عقائد اسلامی نیز در بحث لزوم شناسائی خدا **(وجوب معرفة اللّٰه)** جمعی از محققان از طریق «**وجوب شکر منعم**» استدلال می‌کنند و مسألهٔ وجوب فطری شکرگزاری را در برابر «**نعمت‌بخش**»، طریقی برای لزوم شناسائی او قرار می‌دهند (دقت کنید).

* * *

آغاز جزء ۶ قرآن مجید

از آیهٔ ۱۴۸ سورهٔ «نساء»

﴿۱۴۸﴾ لاٰ يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاّٰ مَنْ ظُلِمَ وَ كٰانَ اللّٰهُ سَمِيعاً عَلِيماً

﴿۱۴۹﴾ إِنْ تُبْدُوا خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَفُوّاً قَدِيراً

ترجمه:

۱۴۸ ـ خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی‌ها (ی دیگران) را اظهار کند؛ مگر آن کسی که مورد ستم واقع شده باشد. خداوند، شنوا و داناست.

۱۴۹ ـ اگر نیکی‌ها را آشکار یا مخفی سازید، و از بدی‌ها گذشت نمائید، خداوند آمرزنده و تواناست (و با این که قادر بر انتقام است، عفو و گذشت می‌کند).

تفسیر:

خدا اظهار بدی‌ها را دوست نمی‌دارد

در این دو آیه، اشاره به بخشی از دستورات اخلاقی اسلام شده است:

نخست می‌فرماید: «خدا دوست نمی‌دارد کسی با سخنان خود بدی‌ها، عیوب و اعمال زشت اشخاص را اظهار کند» ﴿**لاٰ يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ**﴾.

زیرا همان گونه که خداوند «**ستّار العیوب**» است، دوست ندارد که افراد بشر پرده‌دری کنند، عیوب مردم را فاش سازند و آبروی آنها را ببرند.

به علاوه می‌دانیم هر انسانی معمولاً نقاط ضعف پنهانی دارد که اگر بنا شود این عیوب اظهار گردد یک روح بدبینی عجیب بر سراسر جامعه سایه می‌افکند، و همکاری آنها را با یکدیگر مشکل می‌سازد، بنابراین **هم** به خاطر استحکام

پیوندهای اجتماعی و **هم** به خاطر رعایت جهات انسانی، لازم است بدون در نظر گرفتن یک هدف صحیح، پرده‌دری نشود.

ضمناً باید توجه داشت: منظور از کلمهٔ «**سوء**» هر گونه بدی و زشتی است و منظور از «**جهر... من القول**» هر گونه ابراز و اظهار لفظی است، خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت، یا نفرین، یا مذمت، و یا غیبت، و به همین جهت از جمله آیاتی که در بحث تحریم «**غیبت**» به آن استدلال شده همین آیه است، ولی مفهوم آیه منحصر به غیبت نیست و هر نوع بدگوئی را شامل می‌شود.

پس از آن به بعضی از امور که مجوّز این گونه بدگوئی‌ها و پرده‌دری‌ها می‌شود اشاره کرده، می‌فرماید: «مگر کسی که مظلوم واقع شده» ﴿**إِلاَّ مَنْ ظُلِمَ**﴾.

چنین افرادی برای دفاع از خویشتن در برابر ظلم ظالم حق دارند اقدام به شکایت کنند و یا از مظالم و ستمگری‌ها آشکارا مذمت، انتقاد و غیبت نمایند و تا حق خود را نگیرند و دفع ستم ننمایند از پای ننشینند.

در حقیقت ذکر این استثناء به خاطر آن است که حکم اخلاقی فوق مورد سوء استفادهٔ ظالمان و ستمگران واقع نشود.

و یا بهانه‌ای برای تن در دادن به ستم نگردد.

روشن است در این گونه موارد نیز تنها به آن قسمت که مربوط به ظلمِ ظالم و دفاع از مظلوم است باید قناعت کرد.

و در پایان آیه ـ همان طور که روش قرآن است ـ برای این که افرادی از این استثناء نیز سوء استفاده نکنند و به بهانه این که مظلوم واقع شده‌اند عیوب مردم را بدون جهت آشکار نسازند، می‌فرماید: «خداوند شنوا و داناست» ﴿**وَ كٰانَ اللّٰهُ سَمِيعاً عَلِيماً**﴾ یعنی هم سخنان را می‌شنود و هم از نیّات آگاه است.

* * *

در آیهٔ بعد، به نقطهٔ مقابل این حکم اشاره کرده که: اگر نیکی‌های افراد را اظهار کنید و یا مخفی نمائید مانعی ندارد، به خلاف بدی‌ها که مطلقاً جز در موارد استثنائی باید کتمان شود و نیز اگر در برابر بدی‌هائی که افراد به شما کرده‌اند راه عفو و بخشش را پیش گیرید بهتر است؛ زیرا این کار در حقیقت یک نوع کار الهی است که با داشتن قدرت بر هر گونه انتقام، بندگان شایستهٔ خود را مورد عفو قرار می‌دهد، می‌فرماید: «(اما) اگر نیکی‌ها را آشکار یا مخفی سازید و یا از بدی‌ها گذشت نمائید، خداوند بخشنده و توانا است» **﴿إِنْ تُبْدُوا خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوّاً قَدِيراً﴾**.

در حقیقت آیهٔ دوم، از دو جهت در نقطهٔ مقابل آیهٔ اول قرار گرفته، نخست «**اظهار نیکی‌ها**» در برابر «**اظهار بدی‌ها**» و سپس «**عفو و بخشش**» در برابر کسانی که به آنها ستم شده است.

* * *

نکته:

آیا گذشت از ستمگر موجب تقویت او نیست؟!

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که:

آیا عفو و گذشت از ستمگر در حقیقت موجب امضای ظلم او نخواهد بود؟

آیا این کار، او را تشویق به ادامهٔ ستم نمی‌کند؟!

و آیا این دستور، یک نوع واکنش منفی تخدیری در مظلومان ایجاد نخواهد کرد؟

پاسخ سؤال این است که: مورد «**عفو و گذشت**» از مورد «**احقاق حق و مبارزه با ظالم**» جدا است.

به همین دلیل در دستورهای اسلامی از یک طرف می‌خوانیم: «نه ظلم کنید

و نه تن به ظلم دهید» **(لاٰ تَظْلِمُونَ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ)**.[۱]

و می‌خوانیم: «دشمنِ ظالم و یارِ مظلوم باشید» **(کُونٰا لِلظّٰالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً)**.[۲]

و یا: «با ظالمان پیکار کنید تا به حکم خدا گردن نهند» **(فَقٰاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتّیٰ تَفِیءَ اِلیٰ أَمْرِ اللّٰهِ)**.[۳]

و از سوی دیگر دستور به عفو و بخشش و گذشت داده شده است همان طور که می‌فرماید: «اگر عفو کنید به تقوا نزدیک‌تر است» **(وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْویٰ)**.[۴]

و یا در جای دیگر می‌فرماید: «آنها باید عفو کنند و چشم بپوشند؛ آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد»؟! **(وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَلاٰ تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَکُمْ)**.[۵]

گرچه ممکن است بعضی از افراد کم اطلاع میان این دو حکم در بدو نظر تضادی ببینند، ولی با توجه به آنچه در منابع اسلامی وارد شده روشن می‌شود که مورد عفو و گذشت جائی است که از آن سوء استفاده نشود و مورد مبارزه و کوبیدن ظلم، جای دیگر.

توضیح این که:

عفو و گذشت مخصوص موارد قدرت و پیروزی بر دشمن و شکست نهائی او است.

---

۱ ـ بقره، آیهٔ ۲۷۹.

۲ ـ «**مستدرک**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۱۸۰، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۴۲، صفحهٔ ۲۵۶ و جلد ۹۷، صفحهٔ ۹۰ ـ «**شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید**»، جلد ۱۷، صفحهٔ ۵، کتابخانهٔ آیت اللّٰه مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**نهج البلاغه**»، بخش نامه‌ها، نامهٔ شمارهٔ ۴۷.

۳ ـ حجرات، آیهٔ ۹.

۴ ـ بقره، آیهٔ ۲۳۷.

۵ ـ نور، آیهٔ ۲۲.

یعنی در موردی که احساس خطر جدیدی از ناحیهٔ دشمن نشود، بلکه عفو و گذشت از او یک نوع اصلاح و تربیت در مورد او محسوب شود و او را به تجدیدنظر در مسیر خود وادارد، چنان که در موارد زیادی از تاریخ اسلام به چنین افرادی برخورد می‌کنیم و حدیث معروف: **اِذٰا قَدَرْتَ عَلیٰ عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْراً لِلْقُدْرَةِ عَلَیْهِ:**

«هنگامی که بر دشمن پیروز شدی، گذشت را زکات این پیروزی قرار ده».[1] شاهدی بر این مدعا است.

اما در مواردی که خطر دشمن هنوز برطرف نگشته و احتمالاً گذشت، او را جسورتر و آماده‌تر می‌کند.

یا این که عفو و گذشت یک نوع تسلیم و رضایت به ظلم محسوب می‌شود، هیچ گاه اسلام اجازهٔ چنین عفوی را نمی‌دهد و هرگز پیشوایان اسلام در چنین مواردی راه عفو و گذشت را انتخاب نکرده‌اند و به آن دستور نداده‌اند.

* * *

۱ ـ «**نهج البلاغه**»، کلمات قصار، کلمهٔ ۱۱ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۱۷۱، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۸، صفحهٔ ۴۲۷ ـ «**شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید**»، جلد ۱۸، صفحهٔ ۱۰۹، کتابخانهٔ آیت اللّٰه مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق.

﴿۱۵۰﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً

﴿۱۵۱﴾ أُولٰئِكَ هُمُ الْكٰافِرُونَ حَقّاً وَ أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ عَذٰاباً مُهِيناً

﴿۱۵۲﴾ وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ كٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً

ترجمه:

۱۵۰ ـ کسانی که خدا و پیامبرانِ او را انکار می‌کنند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می‌گویند: «به بعضی ایمان می‌آوریم، و بعضی را انکار می‌کنیم» و می‌خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند...

۱۵۱ ـ آنها کافران حقیقی‌اند؛ و برای کافران، مجازات خوارکننده‌ای فراهم ساخته‌ایم.

۱۵۲ ـ (ولی) کسانی که به خدا و رسولان او ایمان آورده، و میان احدی از آنها فرق نمی‌گذارند، پاداششان را خواهد داد؛ خداوند، آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

میان پیامبران تبعیض نیست

در این چند آیه، توصیفی از حال جمعی از کافران و مؤمنان و سرنوشت آنها آمده است که آیات گذشته دربارهٔ منافقان را تکمیل می‌کند.

نخست به حال کسانی که میان پیامبران الهی فرق گذاشته، بعضی را بر حق و بعضی را بر باطل می‌دانستند اشاره کرده، می‌فرماید: «آنها که به خدا و پیامبرانش کافر می‌شوند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او تفرقه بیندازند و اظهار می‌دارند ما نسبت به بعضی از آنها ایمان داریم اگر چه بعضی دیگر را به رسمیت نمی‌شناسیم، و به گمان خود می‌خواهند در این میان راهی پیدا کنند» **﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلاً﴾**.

* * *

بلافاصله در آیهٔ بعد وضع آنها را روشن ساخته، می‌فرماید: «آنها کافران واقعی هستند» **﴿أُولٰئِكَ هُمُ الْكٰافِرُونَ حَقّاً﴾**.

در حقیقت این جمله حال یهود و مسیحیان را روشن می‌سازد؛ چرا که یهود، مسیح را به رسمیت نمی‌شناختند، و هر دو، پیامبر اسلام ﷺ را، در حالی که طبق کتب آسمانی، نبوت این پیامبران برایشان ثابت شده بود.

این تبعیض در قبول واقعیت‌ها، که از هوا و هوس، تعصبات جاهلانه و احیاناً حسادت و تنگ‌نظری‌های بی‌دلیل سرچشمه می‌گیرد، نشانهٔ عدم ایمان به پیامبران و خدا است؛ زیرا ایمان آن نیست که آنچه مطابق میل انسان است بپذیرد، و آنچه بر خلاف میل و هوای او است ردّ کند، **این یک نوع هواپرستی است نه ایمان.**

ایمان واقعی آن است که انسان حقیقت را بپذیرد خواه مطابق میل او باشد یا بر خلاف میل او، و لذا قرآن در آیات فوق این گونه افراد را با این که دم از ایمان به خدا و بعضی از انبیاء می‌زدند، به طور کلّی کافر دانسته و می‌گوید: «آنها کافران واقعی هستند».

بنابراین ایمان آنها حتی در مواردی که نسبت به آن اظهار ایمان می‌کنند، بی‌ارزش قلمداد شده است؛ چرا که از روح حق‌جوئی سرچشمه نمی‌گیرد.

و در پایان آنها را تهدید کرده، می‌فرماید: «ما برای کافران عذاب توهین‌آمیز و خوار کننده‌ای فراهم ساخته‌ایم» ﴿**وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً**﴾.

توصیف عذاب در این آیه به **مُهِین:** «توهین‌آمیز» ممکن است از این جهت باشد که آنها با تفرقه انداختن میان پیامبران خدا در واقع به جمعی از آنان توهین کرده‌اند و باید عذاب آنان متناسب با عمل آنها باشد.

* * *

سپس در سومین آیه، به وضع مؤمنان و سرنوشت آنها اشاره کرده، می‌گوید: «کسانی که ایمان به خدا و همهٔ پیامبران او آورده‌اند و در میان هیچ یک از آنها تفرقه نینداختند و با این کار، تسلیم و اخلاص خود در برابر حق، و مبارزه با هر گونه تعصب نا به جا را اثبات نمودند، به زودی خداوند پاداش‌های آنها را به آنها خواهد داد» ﴿**وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ**﴾.

البته ایمان به پیامبران و به رسمیت شناختن آنها با این منافات ندارد که بعضی را از بعضی برتر بدانیم؛ زیرا تفاوت در میان آنها همانند تفاوت مأموریت‌های آنان قطعی است.

منظور این است که در میان پیامبران راستین، تفرقه‌ای از نظر ایمان و به رسمیت شناختن نیندازیم.

و در پایان آیه به این مطلب اشاره شده که اگر این دسته از مؤمنان در گذشته مرتکب چنان تعصب‌ها، تفرقه‌ها و گناهان دیگر شدند اگر ایمان خود را خالص کرده و به سوی خدا باز گردند، خداوند آنها را می‌بخشد «و خداوند همواره

آمرزنده و مهربان بوده و هست» ﴿**وَ كٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً**﴾.

قابل توجه این که: در آیات فوق افرادی که در میان پیامبران تفرقه می‌اندازند به عنوان «**کافران حقیقی**» معرفی شده‌اند.

ولی آنها که به همه ایمان دارند به عنوان «**مؤمنان حقیقی**» معرفی نشده‌اند، تنها به عنوان «**مؤمن**» توصیف شده‌اند.

شاید این تفاوت به خاطر آن باشد که مؤمنان حقیقی آنها هستند که علاوه بر ایمان، از نظر «**عمل**» نیز کاملاً پاک و صالح باشند، شاهد این سخن آیاتی است که در آغاز سورهٔ «**انفال**» آمده است که مؤمنان را پس از ایمان به خدا با یک سلسله اعمال مثبت و زنده مانند نمو و رشد اخلاقی و اجتماعی و ایمانی، و نماز و زکات، و توکّل بر خدا، توصیف کرده و به دنبال آن فرموده: «**أُولٰئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً**».[1]

* * *

نکته:

تناسب گناه و کیفر

در آیات قرآن مجازات‌های خداوند به انواع مختلف توصیف شده:

گاهی «**دردناک**» است **(عذاب الیم)** مانند: شلاق زدن و آزار بدنی.

گاهی «**توهین‌آمیز**» است **(عذاب مهین)** مانند: پاشیدن لجن بر لباس کسی و مانند آن.

گاهی «**پر سر و صدا**» است **(عذاب عظیم)** مانند: مجازات در حضور جمعیت.

و گاهی اثر آن در وجود انسان عمیق است و تا مدتی باقی می‌ماند **(عذاب**

---

۱ ـ انفال، آیهٔ ۴.

شدید)، مانند: زندان‌های طویل المدّة با اعمال شاقّه... و امثال آن.

روشن است توصیف عذاب به یکی از این صفات، با **نوع «گناه»** تناسب دارد، لذا در بسیاری از آیات قرآن، مجازات ظالمان به عنوان عذاب الیم آمده است؛ زیرا متناسب با دردناک بودن ظلم نسبت به بندگان خدا است، و آنها که گناهشان توهین‌آمیز بوده، عذابشان نیز توهین‌آمیز است.

و همچنین آنها که دست به گناهان شدید و یا پر سر و صدا می‌زنند کیفری همانند آن دارند.

ولی منظور از ذکر مثال‌های فوق، نزدیک ساختن مطلب به ذهن است و گرنه مجازات‌های آن جهان قابل مقایسه با مجازات‌های این عالم نیست.

* * *

﴿۱۵۳﴾ يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتٰابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتٰاباً مِنَ السَّمٰاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَقٰالُوا أَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصّٰاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ الْبَيِّنٰاتُ فَعَفَوْنٰا عَنْ ذٰلِكَ وَ آتَيْنٰا مُوسىٰ سُلْطٰاناً مُبِيناً

﴿۱۵۴﴾ وَ رَفَعْنٰا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثٰاقِهِمْ وَ قُلْنٰا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبٰابَ سُجَّداً وَ قُلْنٰا لَهُمْ لاٰ تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنٰا مِنْهُمْ مِيثٰاقاً غَلِيظاً

ترجمه:

۱۵۳ ـ اهل کتاب از تو می‌خواهند کتابی از آسمان (یک جا) بر آنها نازل کنی؛ (در حالی که این یک بهانه است؛) آنها از موسی، بزرگ‌تر از این را خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما نشان ده»! و به خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آنها را فرا گرفت. سپس گوساله (سامری) را، پس از آن همه دلائل روشن که برای آنها آمد، (به خدائی) انتخاب کردند! ولی ما از آن درگذشتیم (و عفو کردیم) و به موسی، برهان آشکاری دادیم.

۱۵۴ ـ و کوه طور را بر فراز آنها برافراشتیم؛ و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم، و به آنها گفتیم: «(برای توبه) از در (بیت المقدس) با خضوع در آئید»! و (نیز) گفتیم: «روز شنبه تعدّی نکنید (و دست از کار بکشید!)» و از آنان (در برابر همهٔ اینها،) پیمان محکمی گرفتیم.

شأن نزول:

در تفسیر «**تبیان**»، «**مجمع البیان**» و «**روح المعانی**» چنین آمده: جمعی از یهود نزد پیامبرﷺ آمده، گفتند: اگر تو پیغمبر خدائی کتاب آسمانی خود را یک

جا به ما عرضه کن، همان طور که موسی علیه‌السلام «**تورات**» را یک جا آورد، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.[۱]

تفسیر:

بهانه‌جوئی یهود

این آیات، نخست اشاره به درخواست اهل کتاب (یهود) می‌کند و می‌گوید: «اهل کتاب از تو تقاضا می‌کنند کتابی از آسمان (یک جا) بر آنها نازل کنی» ﴿**یَسْئَلُکَ أَهْلُ الْکِتابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ کِتاباً مِنَ السَّماءِ**﴾.

شک نیست که آنها در این تقاضای خود حُسن نیّت نداشتند؛ زیرا هدف از نزول کتب آسمانی، همان ارشاد، هدایت و تربیت است.

گاهی این هدف با نزول کتاب آسمانی یک جا تأمین می‌شود.

و گاهی تدریجی بودن آن به این هدف بیشتر کمک می‌کند.

بنابراین، آنها می‌بایست از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دلیل بخواهند، و تعلیمات عالی و ارزنده، نه این که چگونگی نزول کتب آسمانی را تعیین کنند.

لذا خداوند به دنبال این تقاضا به عدم حُسن نیّت آنها اشاره کرده، و ضمن دلداری به پیامبرش، سابقهٔ لجاجت، عناد و بهانه‌جوئی یهود در برابر پیامبر بزرگشان موسی بن عمران علیه‌السلام را بازگو می‌کند.

می‌فرماید: «اینها از موسیٰ چیزهائی بزر تر و عجیب‌تر از این خواستند، گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده»! ﴿**فَقَدْ سَأَلُوا مُوسیٰ أَکْبَرَ مِنْ ذٰلِکَ فَقٰالُوا**

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۲۸، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۹، صفحهٔ ۷۷ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۱۶، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**جامع البیان**»، جلد ۷، صفحهٔ ۳۴۸، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۹، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

أَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً﴾.

این درخواست عجیب و غیر منطقی که نوعی از عقیدهٔ بت‌پرستان را منعکس می‌ساخت و خدا را جسم و محدود معرفی می‌کرد و بدون شک از لجاجت و عناد سرچشمه گرفته بود، سبب شد که: «صاعقهٔ آسمانی به خاطر این ظلم و ستم آنها را فرا گیرد» **﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصّٰاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾**.

پس از آن به یکی دیگر از اعمال زشت آنها که مسألهٔ «**گوساله‌پرستی**» بود، اشاره کرده، می‌گوید: «آنها پس از مشاهدهٔ آن همه معجزات و دلائل روشن، گوساله را به عنوان معبود خود انتخاب کردند»! **﴿ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ الْبَيِّنٰاتُ﴾**.

ولی با این همه، برای این که آنها به راه باز گردند و از مَرکب لجاجت و عناد فرود آیند، «ما آنها را بخشیدیم و به موسیٰ برتری و حکومت آشکاری دادیم» **﴿فَعَفَوْنٰا عَنْ ذٰلِکَ وَ آتَيْنٰا مُوسیٰ سُلْطٰاناً مُبِيناً﴾** و بساط رسوای سامری و گوساله‌پرستان را برچیدیم، اما این سبب نشد که آنها دست از لجاجت خود بردارند.

* * *

لذا در آیهٔ بعد می‌افزاید: آنها از خواب غفلت بیدار نشدند و از مَرکب غرور پائین نیامدند، به همین جهت خداوند کوه طور را بر بالای سر آنها به حرکت در آورد، و در همان حال از آنها پیمان گرفت که به عنوان توبه از گناهان خود از در بیت المقدس با خضوع و خشوع وارد شوند، و نیز به آنها تأکید کرد که در روز شنبه دست از کسب و کار بکشند و راه تعدّی و تجاوز را پیش نگیرند و از ماهیان دریا که در آن روز صیدش حرام بود استفاده نکنند و در این موارد پیمان شدید از

آنان گرفت، اما آنها به هیچ یک از این پیمان‌های مؤکّد وفا نکردند![1]

می‌فرماید: «ما کوه طور را بر فراز آنها برافراشتیم و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم و به آنها گفتیم: از در (بیت المقدس) با خضوع وارد شوید و به آنها گفتیم: در روز شنبه تعدّی نکنید و از آنها پیمان محکمی گرفتیم» ﴿**وَ رَفَعْنٰا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثٰاقِهِمْ وَ قُلْنٰا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبٰابَ سُجَّداً وَ قُلْنٰا لَهُمْ لاٰ تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنٰا مِنْهُمْ مِيثٰاقاً غَلِيظاً**﴾.

اکنون بنگرید:

این جمعیت با این سوابق تاریک، آیا می‌توانند در این تقاضائی که از تو دارند صادق و راستگو باشند؟!

اگر آنها راست می‌گویند، چرا طبق صراحت کتب آسمانی خود دربارهٔ نشانه‌های آخرین پیامبر عمل نمی‌کنند؟

و چرا این همه نشانه‌های روشن تو را نادیده می‌گیرند؟

در اینجا ذکر **دو نکته** لازم به نظر می‌رسد:

نخست این که اگر گفته شود: این اعمال مربوط به پیشینیان یهود بوده است چه ارتباطی به یهودیان معاصر پیامبر اسلام ﷺ دارد که این گونه مورد خطاب واقع شده‌اند؟

در پاسخ باید گفت: آنها هیچ گاه نسبت به اعمال نیاکان خود معترض نبودند، بلکه نسبت به آن نظر موافق نشان می‌دادند، و لذا همگی در یک صف قرار گرفتند.

دیگر این که: آنچه در شأن نزول آیات فوق آمده که یهودیان مدّعی بودند

---

۱ ـ **دربارهٔ** معنی قرار گرفتن کوه طور بالای سر یهود و این که آیا این موضوع بر اثر زلزله‌ای بوده یا عامل دیگر و همچنین راجع به گوساله پرستی و قسمت‌های دیگری از سوابق سوء یهود، در جلد اول این تفسیر، ذیل آیات ۶۳ به بعد سورهٔ «**بقره**» بحث کرده‌ایم.

«**تورات**» یک جا نازل شده است، مطلب مسلّمی نیست، شاید چیزی که باعث این توهّم شده، این است که: **فرمان‌های دهگانه (وصایای عشر)** یک جا بر موسیٰ در اَلْواحی نازل شد، و اما در مورد سایر دستورهای «**تورات**» دلیلی بر این که یک جا نازل شده باشد در دست نداریم.

❊ ❊ ❊

﴿۱۵۵﴾ فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآيٰاتِ اللّٰهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيٰاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنٰا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهٰا بِكُفْرِهِمْ فَلاٰ يُؤْمِنُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً

﴿۱۵۶﴾ وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلىٰ مَرْيَمَ بُهْتٰاناً عَظِيماً

﴿۱۵۷﴾ وَ قَوْلِهِمْ إِنّٰا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّٰهِ وَ مٰا قَتَلُوهُ وَ مٰا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبٰاعَ الظَّنِّ وَ مٰا قَتَلُوهُ يَقِيناً

﴿۱۵۸﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً

ترجمه:

۱۵۵ ـ(ولی) به خاطر پیمان‌شکنی آنها، و انکار آیات خدا، و کشتن پیامبران به ناحق، و به خاطر این که (از روی استهزاء) می‌گفتند: «بر دل‌های ما، پرده افکنده شده (و سخنان پیامبر را درک نمی‌کنیم!)» آری، خداوند به علت کفرشان، بر دل‌های آنها مُهر زده؛ که جز عدهٔ کمی ایمان نمی‌آورند.

۱۵۶ ـ و (نیز) به خاطر کفرشان، و تهمت بزرگی که بر مریم زدند؛

۱۵۷ ـ و گفتارشان که: «ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»! در حالی که نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد. و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می‌کنند؛ و قطعاً او را نکشتند؛

۱۵۸ ـ بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و خداوند، توانا و حکیم است.

تفسیر:

گوشهٔ دیگری از خلافکاری‌های یهود

در این آیات، به قسمت‌های دیگری از خلافکاری‌های بنی اسرائیل، کارشکنی‌ها، عداوت‌ها و دشمنی‌های آنها با پیامبران خدا اشاره شده است.

در آیهٔ نخست، به پیمان‌شکنی و کفر جمعی از آنها و قتل پیامبران به دست آنان اشاره کرده، چنین می‌فرماید: «آنها به خاطر این که پیمانشان را شکستند و آیات خدا را انکار کردند و پیامبران را به ناحق کشتند و به خاطر این که می‌گفتند: بر دل‌های ما پرده افکنده شده، آنها را از رحمت خود دور ساختیم یا قسمتی از نعمت‌های پاکیزه را بر آنان تحریم نمودیم» **﴿فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآيٰاتِ اللّٰهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيٰاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنٰا غُلْفٌ﴾**.[1]

از سیاق آیه می‌توان استفاده کرده که: آنها به دنبال این پیمان‌شکنی، آیات پروردگار را انکار کردند و راه مخالفت پیش گرفتند، لذا می‌فرماید: **(وَ كُفْرِهِمْ بِآيٰاتِ اللّٰهِ)**.

و به این نیز قناعت نکردند، بلکه دست به جنایت بزرگ دیگری یعنی قتل و کشتن راهنمایان و هادیان راه حق زدند و بدون هیچ مجوزی آنها را از بین بردند، که با جملهٔ **(وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيٰاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ)** به آن اشاره شده.

و به قدری در اعمال خلاف جسور و بی‌باک بودند که گفتار پیامبران را به باد استهزاء می‌گرفتند و صریحاً به آنها می‌گفتند: بر دل‌های ما پرده افکنده شده که مانع شنیدن و پذیرش دعوت شما است! که جملهٔ **(وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنٰا غُلْفٌ)**

---

۱ ـ «**فَبِمٰا نَقْضِهِمْ**» از نظر ادبی جار و مجرور است و باید عاملی داشته باشد، ممکن است عامل آن «**لَعَنّٰاهُمْ**» محذوف و مقدّر بوده باشد و یا جملهٔ «**حَرَّمْنٰا عَلَيْهِمْ...**» که در آیهٔ ۱۶۰ خواهد آمد.
بنابراین، آنچه در این وسط آمده، حال جملهٔ معترضه را دارد که در این گونه موارد بر زیبائی کلام می‌افزاید.

دلالت بر آن دارد.

پس از آن قرآن توجه می‌دهد که: پس از این همه جنایت، دل‌های آنها به کلّی مُهر شده و هیچگونه حقی در آن نفوذ نمی‌کند، البته عامل آن کفر و بی‌ایمانی، خود آنها هستند و به همین دلیل جز افراد کمی که خود را از این گونه لجاجت‌ها بر کنار داشته‌اند، شایستگی ایمان آوردن ندارند، لذا می‌فرماید: «خدا (به جهات مذکور) بر دل‌های آنها مُهر زده و جز عدهٔ کمی از آنها ایمان نمی‌آورند» ﴿**بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهٰا بِكُفْرِهِمْ فَلاٰ يُؤْمِنُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً**﴾.

یعنی نه تنها دل‌های آنها در غلاف است و چیزی در آن نفوذ نمی‌کند که مُهر کامل عدم پذیرش حق به آن خورده است.

* * *

در آیهٔ بعد می‌افزاید: خلافکاری‌های آنان منحصر به اینها نیست، آنها در راه کفر آن چنان سریع تاختند که به **مریم پاکدامن**، مادر پیامبر بزرگ خدا که به فرمان الهی بدون همسر باردار شده بود تهمت بزرگی زدند، می‌فرماید: «این عدم امکانِ ایمان، به خاطر کفر آنها و تهمت بزرگی است که به مریم زدند» ﴿**وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلىٰ مَرْيَمَ بُهْتٰاناً عَظِيماً**﴾.

* * *

آنها حتی به کشتن پیامبر افتخار می‌کردند «و می‌گفتند: ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشته‌ایم» ﴿**وَ قَوْلِهِمْ إِنّٰا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّٰهِ**﴾.

شاید تعبیر به **رسول اللّٰه** در مورد مسیح را از روی استهزاء و سخریه می‌گفتند.

در حالی که در این ادعای خود نیز کاذب بودند؛ زیرا:

«آنها هرگز نه مسیح را کشتند و نه به دار آویختند، بلکه دیگری را که شباهت به او داشت اشتباهاً به دار زدند» ﴿وَ مٰا قَتَلُوهُ وَ مٰا صَلَبُوهُ وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾.

قرآن پس از آن می‌گوید: «آنها که دربارهٔ مسیح اختلاف کردند، خودشان در شک بودند و هیچ یک به گفتهٔ خود ایمان نداشتند و تنها از تخمین و گمان پیروی می‌کردند» ﴿وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّبٰاعَ الظَّنِّ﴾.

دربارهٔ این که آنها در مورد چه چیز اختلاف کردند؟ در میان مفسران گفتگو است:

احتمال دارد: این اختلاف مربوط به اصل موقعیت و مقام مسیح ﷺ بوده که جمعی از مسیحیان او را فرزند خدا می‌دانستند و بعضی به عکس همانند یهود او را اصلاً پیامبر نمی‌دانستند و همگی در اشتباه بودند.

و نیز ممکن است اختلاف در چگونگی قتل او باشد که بعضی مدّعی کشتن او بودند و بعضی می‌گفتند: کشته نشده، و هیچ یک به گفتهٔ خود اطمینان نداشتند.

یا این که: مدعیان قتل مسیح ﷺ به خاطر عدم آشنائی با او، در شک بودند آن کس را که کشتند خود مسیح بوده یا دیگری به جای او؟

آنگاه قرآن به عنوان تأکید مطلب می‌گوید: «قطعاً او را نکشتند» ﴿وَ مٰا قَتَلُوهُ يَقِيناً﴾.

* * *

و سرانجام اعلام می‌دارد: «خداوند او را به سوی خود بالا برد و خداوند قادر و حکیم است» ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً﴾.

* * *

نکته:

مسیح کشته نشد

قرآن در آیهٔ فوق می‌گوید: «مسیح **نه** کشته شد، و **نه** به دار رفت، بلکه امر بر آنها مشتبه گردید و پنداشتند او را به دار زده‌اند و یقیناً او را نکشتند»!

ولی «اناجیل» چهارگانهٔ کنونی همگی مسألهٔ مصلوب شدن (به دار آویخته شدن) مسیح علیه‌السلام و کشته شدن او را ذکر کرده‌اند، و این موضوع در فصول آخر هر چهار انجیل **(متی، لوقا، مرقس و یوحنا)** مشروحاً بیان گردیده، و اعتقاد عمومی مسیحیان امروز نیز بر این مسأله استوار است.

بلکه به یک معنی مسألهٔ قتل و مصلوب شدن مسیح علیه‌السلام، یکی از مهمترین مسائل زیربنای آئین مسیحیت کنونی را تشکیل می‌دهد، چه این که: می‌دانیم مسیحیان کنونی، مسیح علیه‌السلام را پیامبری که برای هدایت، تربیت و ارشاد خلق آمده باشد نمی‌دانند، بلکه او را «**فرزند خدا**»! و «**یکی از خدایان سه‌گانه**»! می‌دانند که هدف اصلی آمدن او به این جهان، **فدا شدن** و بازخرید گناهان بشر بوده است.

می‌گویند: او آمده تا قربانی گناهان ما شود، او به دار آویخته و کشته شد، تا گناهان بشر را بشوید و جهانیان را از مجازات نجات دهد.

بنابراین، راه نجات را منحصراً در پیوند با مسیح علیه‌السلام و اعتقاد به این موضوع می‌دانند!

به همین دلیل، گاهی مسیحیت را مذهب «**نجات**» یا «**فداء**» قلمداد و مسیح را «**ناجی**» و «**فادی**» لقب می‌دهند.

و این که می‌بینیم: مسیحیان روی مسألهٔ «**صلیب**» فوق العاده تکیه می‌کنند و شعارشان «**صلیب**» است از همین نقطه نظر می‌باشد.

این بود، خلاصه‌ای از عقیدهٔ مسیحیان دربارهٔ سرنوشت حضرت مسیح علیه‌السلام.

ولی هیچ یک از مسلمانان در بطلان این عقیده تردید ندارند؛ زیرا:

اوّلاً ـ مسیح علیه‌السلام پیامبری همچون سایر پیامبران خدا بود، **نه** خدا بود و **نه** فرزند خدا، خداوند، یکتا و یگانه است، شبیه، نظیر، مثل، مانند، همسر و فرزند ندارد.

ثانیاً ـ «فداء» و قربانی گناهان دیگران شدن مطلبی کاملاً غیر منطقی است، هر کس در گرو اعمال خویش است و راه نجات نیز تنها ایمان و عمل صالح خود انسان است.

ثالثاً ـ عقیدهٔ «**فداء**» گناهکارپرور و تشویق‌کنندهٔ به فساد، تباهی و آلودگی است.

و اگر می‌بینیم: قرآن مخصوصاً روی مسألهٔ **مصلوب نشدن مسیح** علیه‌السلام تکیه کرده است، با این که ظاهراً موضوع ساده‌ای به نظر می‌رسد، به خاطر همین است که عقیدهٔ خرافی فداء و بازخرید گناهان امت را به شدت بکوبد و مسیحیان را از این عقیدهٔ خرافی باز دارد، تا نجات را در گرو اعمال خویش ببینند، نه در پناه بردن به صلیب.

و رابعاً ـ قرائنی در دست است که مسألهٔ مصلوب شدن عیسی علیه‌السلام را تضعیف می‌کند، این قرائن عبارتند از:

۱ ـ می‌دانیم «**اناجیل**» چهارگانهٔ کنونی که گواهی به مصلوب شدن عیسی علیه‌السلام می‌دهند، همگی سال‌ها بعد از مسیح علیه‌السلام به وسیلهٔ شاگردان و یا شاگردانِ شاگردان او نوشته شده‌اند، و این سخنی است که مورخان مسیحی به آن معترفند.

و نیز می‌دانیم شاگردان مسیح علیه‌السلام به هنگام حملهٔ دشمنان به او فرار کردند، و

اناجیل نیز گواه بر این مطلب می‌باشد.[۱]

بنابراین، مسألهٔ مصلوب شدن عیسی علیه‌السلام را از افواه مردم گرفته‌اند و همان طور که بعداً اشاره خواهیم کرد، اوضاع و احوال چنان پیش آمد که موقعیت برای اشتباه کردن شخص دیگری به جای مسیح علیه‌السلام آماده گشت.

۲ ـ عامل دیگر که اشتباه شدن عیسی را به شخص دیگر امکان‌پذیر می‌کند این است: کسانی که برای دستگیر ساختن حضرت عیسی علیه‌السلام به باغ «**جستیمانی**» در خارج شهر رفته بودند، گروهی از لشکریان رومی بودند که در اردوگاه‌ها مشغول وظائف لشکری بودند.

این گروه، **نه** یهودیان را می‌شناختند، **نه** آداب و زبان و رسوم آنها را می‌دانستند و **نه** شاگردان علیه‌السلام عیسی را از استادشان تشخیص می‌دادند.

۳ ـ «اناجیل» می‌گوید: حمله به محل عیسی علیه‌السلام شبانه انجام یافت و چه آسان است که در این گیر و دار شخص مورد نظر فرار کند و دیگری به جای او گرفتار شود.

۴ ـ از نوشتهٔ همهٔ «**اناجیل**» استفاده می‌شود که: شخص گرفتار در حضور «**پیلاطس**» (حاکم رومی در بیت المقدس) سکوت اختیار کرد و کمتر در برابر سخنان آنها سخن گفت، و از خود دفاع نکرد.

بسیار بعید به نظر می‌رسد که عیسی علیه‌السلام خود را در خطر ببیند و با آن بیان رسا و گویای خود و با شجاعت و شهامت خاصی که داشت از خود دفاع نکرده باشد.

آیا جای این احتمال نیست که دیگری (به احتمال قوی «**یهودای اسخریوطی**» که به مسیح علیه‌السلام خیانت کرد و نقش جاسوس را ایفا نمود و

---

۱ ـ «... در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده بگریختند» (انجیل متی، باب ۲۶، جملهٔ ۵۷).

می‌گویند: شباهت کاملی به مسیح ﷺ داشت) به جای او دستگیر شده و چنان در وحشت و اضطراب فرو رفته که حتی نتوانسته است از خود دفاع کند، و سخنی بگوید به خصوص این که در اناجیل می‌خوانیم: «**یهودای اسخریوطی**» بعد از این واقعه دیگر دیده نشد و طبق گفتهٔ اناجیل انتحار کرد![1]

۵ ـ همان طور که گفتیم: شاگردان مسیح ﷺ به هنگام احساس خطر، طبق شهادت «**اناجیل**»، فرار کردند، و طبعاً دوستان دیگر هم در آن روز مخفی شدند و از دور بر اوضاع نظر داشتند.

بنابراین، شخص دستگیر شده در حلقهٔ محاصرهٔ نظامیان رومی بوده و هیچ یک از دوستان او اطراف او نبودند، به این ترتیب چه جای تعجب که اشتباهی واقع شده باشد؟

۶ ـ در «**اناجیل**» می‌خوانیم که: شخص محکوم بر چوبهٔ دار از خدا شکایت کرد که چرا او را تنها گذارده و به دست دشمن برای قتل سپرده است![2]

اگر مسیح ﷺ برای این به دنیا آمده که به دار آویخته شود و قربانی گناهان بشر گردد، چنین سخن ناروائی از او به هیچ وجه درست نبوده است، **این جمله** به خوبی نشان می‌دهد که شخص مصلوب آدم ضعیف، ترسو و ناتوانی بوده است که صدور چنین سخنی از او امکان‌پذیر بوده است، و او نمی‌تواند مسیح باشد.[3]

۷ ـ بعضی از «**اناجیل**» موجود (غیر از اناجیل چهارگانهٔ مورد قبول مسیحیان) مانند: **انجیل برنابا** رسماً مصلوب شدن عیسی ﷺ را نفی کرده.

---

۱ ـ «**انجیل متی**»، باب ۲۷، شمارهٔ ۶.

۲ ـ «...عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: اِیلی! اِیلی! لما سبقتنی، یعنی الهی! الهی! مرا چرا ترک کردی»؟! (انجیل متی، باب ۲۷، جمله‌های ۴۶ و ۴۷).

۳ ـ در چند قسمت از قرائن فوق از کتاب «**قهرمان صلیب**» استفاده شده است.

نیز بعضی از فرق مسیحی در مصلوب شدن عیسی علیه‌السلام تردید کرده‌اند.[۱]

و حتی بعضی از محققان معتقد به وجود دو عیسی در تاریخ شده‌اند:

یکی «**عیسای مصلوب**» و دیگری «**عیسای غیر مصلوب**» که میان آن دو پانصد سال فاصله بوده است![۲]

مجموع آنچه در بالا گفته شد، قرائنی است که گفتهٔ قرآن را در مورد اشتباه در قتل و صلب مسیح روشن می‌سازد.

* * *

۱ ـ تفسیر «**المنار**»، جلد ۶، صفحهٔ ۳۴.

۲ ـ «**المیزان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۴۵ (جلد ۳، صفحهٔ ۳۱۴ و جلد ۵، صفحهٔ ۱۳۲، انتشارات جامعهٔ مدرسین).

﴿۱۵۹﴾ وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ إِلاّٰ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً

ترجمه:

۱۵۹ ـ و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگش به او (حضرت مسیح) ایمان می‌آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود.

تفسیر:

ایمان اهل کتاب به مسیح علیه‌السلام

در آیات پیش، سخن از اعتراف یهود به قتل مسیح علیه‌السلام بود، و این که قرآن اعلام داشت: مسیح علیه‌السلام به دار آویخته نشده، بلکه بر آنها مشتبه شد، این آیه در همین رابطه می‌فرماید: «هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگش به او ایمان می‌آورد» ﴿وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ إِلاّٰ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾.

در تفسیر آیهٔ فوق **دو احتمال** است که هر یک به جهاتی قابل ملاحظه است:

۱ ـ هیچ کس نیست مگر این که پیش از «**مرگ خود**» به مسیح علیه‌السلام ایمان می‌آورد، یعنی هنگامی که انسان در آستانهٔ مر قرار می‌گیرد و ارتباط او با این جهان ضعیف و با جهان بعد از مر قوی می‌گردد، پرده‌ها از برابر چشم او کنار می‌رود، بسیاری از حقایق را می‌بیند، و نسبت به آن آگاهی می‌یابد، در این موقع است که چشم حقیقت‌بین او مقام مسیح علیه‌السلام را مشاهده می‌کند و در برابر او تسلیم می‌گردد، آنها که منکر او شدند به او مؤمن می‌شوند و آنها که او را خدا دانستند به

اشتباه خود پی می‌برند.

در حالی که این ایمان همانند ایمان فرعون و اقوام دیگری است که به هنگام رویاروئی با عذاب و در لحظهٔ مشاهدهٔ آن و مقدمات نابودی و مر ، ایمان می‌آوردند هیچگونه سودی برای آنها ندارد.

پس، چه بهتر به جای این که در آن لحظهٔ حساس که ایمان سودی ندارد ایمان بیاورند، اکنون که ایمان مفید است مؤمن شوند، نه آن دم که مفید نیست (طبق این تفسیر ضمیر «**قَبْلَ مَوْتِهِ**» به اهل کتاب بر می‌گردد).

۲ ـ تفسیر دیگر این است که: تمام اهل کتاب به حضرت مسیح علیه‌السلام پیش از «**مرگ او**» ایمان می‌آورند، یعنی یهودیان او را به نبوت می‌پذیرند و مسیحیان دست از الوهیت او می‌کشند و این به هنگامی است که مسیح علیه‌السلام ـ طبق روایات اسلامی ـ در موقع ظهور مهدی علیه‌السلام از آسمان فرود می‌آید، و پشت سر او نماز می‌گزارد، یهود و نصارا نیز او را می‌بینند و به او و مهدی علیه‌السلام ایمان می‌آورند.[1]

روشن است مسیح علیه‌السلام به حکم این که آئینش مربوط به گذشته بوده وظیفه دارد در این زمان از آئین موجود یعنی آئین اسلام که مهدی علیه‌السلام مجری آن است پیروی کند (طبق این تفسیر ضمیر «**قَبْلَ مَوْتِهِ**» به «مسیح» بر می‌گردد نه به اهل کتاب).

در بسیاری از کتب اسلامی این حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمود: **كَيْفَ أَنْتُمْ اِذٰا نَزَلَ فِيْكُمْ اِبْنُ مَرْيَمَ وَ اِمٰامُكُمْ مِنْكُمْ:**

«چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند مریم در میان شما نازل گردد در

---

۱ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۵، صفحهٔ ۱۳۶ و جلد ۲۶، صفحهٔ ۲۶۳ و جلد ۵۳، صفحات ۵۹ و ۱۳۰ ـ «**عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۰۲، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ ق ـ «**معجم احادیث الامام المهدی** علیه‌السلام»، جلد ۴، صفحهٔ ۱۷۰، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق ـ «**اعتقادات شیخ مفید**»، صفحهٔ ۹۵، تحقیق: عصام عبد السیّد.

حالی که پیشوای شما از خود شما است».[۱]

البته مطابق این تفسیر، منظور از اهل کتاب جمعیت یهود و مسیحیانی هستند که در آن زمان وجود دارند.

در تفسیر «**علی بن ابراهیم**» از «**شهر بن حوشب**» چنین نقل شده: روزی «**حجّاج**» به او گفت: آیه‌ای در قرآن است که مرا خسته کرده و در معنی آن فرو مانده‌ام.

«**شهر**» می‌پرسد: کدام آیه است ای امیر؟

«**حجّاج**» گفت: آیهٔ «**وَ اِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ...**»؛ زیرا من یهودیان و نصرانیانی را اعدام می‌کنم که هیچگونه نشانه‌ای از چنین ایمانی در آنها مشاهده نمی‌کنم.

«**شهر**» پاسخ داد: آیه را درست تفسیر نکرده‌ای.

«**حجّاج**» می‌پرسد: چرا؟ تفسیر آیه چیست؟

«**شهر**» پاسخ می‌دهد: منظور این است که: عیسی علیه‌السلام قبل از پایان جهان فرود می‌آید و هیچ یهودی و نه غیر یهودی باقی نمی‌ماند، مگر این که: قبل از مر عیسی علیه‌السلام به او ایمان می‌آورد، و او پشت سر مهدی علیه‌السلام نماز می‌خواند.

هنگامی که «**حجّاج**» این سخن را شنید گفت: وای بر تو! این تفسیر را از کجا آوردی؟

پاسخ داد: از محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شنیدم.

«**حجّاج**» گفت: **وَ اللّٰهِ جِئْتَ بِها مِنْ عَیْنٍ صافِیَهْ!**

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۰۶ و جلد ۹، صفحهٔ ۹۱، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ‌ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۴، صفحهٔ ۳۴۴ و جلد ۲۶، صفحهٔ ۲۶۷ و جلد ۵۱، صفحات ۸۸، ۹۸ و ۱۰۲ و جلد ۵۲، صفحهٔ ۳۸۳ ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۱۴۴، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم ـ «**صحیح بخاری**»، جلد ۴، صفحهٔ ۱۴۳، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ‌ق ـ «**صحیح مسلم**»، جلد ۱، صفحهٔ ۹۴، دار الفکر بیروت، ۸ جلدی ـ «**مسند احمد**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۳۶، دار صادر بیروت.

«به خدا سوگند آن را از سرچشمهٔ زلال و صافی گرفته‌ای»![1]

و در پایان آیه می‌فرماید: «در روز رستاخیز، مسیح علیه‌السلام گواه بر آنها خواهد بود» ﴿**وَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً**﴾.

منظور از گواهی مسیح علیه‌السلام بر ضد آنها این است که او گواهی می‌دهد تبلیغ رسالت کرده و آنها را هیچ گاه به خدائی و الوهیت خود دعوت ننموده، بلکه به ربوبیت پروردگار دعوت کرده است.

* * *

نکته:

گواهی مسیح چه وقت خواهد بود؟

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که طبق آیهٔ ۱۱۷ سورهٔ «**مائده**»، مسیح علیه‌السلام گواهی و شهادت خود را در روز قیامت منحصر به زمانی می‌کند که در میان امت خویش می‌زیسته است و اما نسبت به بعد از آن این گواهی را از خود سلب می‌نماید، می‌گوید:

وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيْداً مّٰا دُمْتُ فِيْهِمْ فَلَمّٰا تَوَفَّيْتَنِى كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيْبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيْدٌ:

«من تا هنگامی که در میان آنها بودم، شاهد و ناظر بر ایشان بودم ولی زمانی که مرا از میان آنها گرفتی تو مراقب آنها بودی و تو بر هر چیز شاهد و گواهی».

در حالی که در آیهٔ مورد بحث می‌خوانیم مسیح علیه‌السلام در روز قیامت نسبت به همهٔ آنان، اعم از کسانی که در عصر او بودند یا نبودند گواهی می‌دهد.

---

۱ ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۵۸، مؤسسهٔ دار الکتاب، قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۹، صفحهٔ ۱۹۵ و جلد ۱۴، صفحهٔ ۳۴۹ و جلد ۵۳، صفحهٔ ۵۰ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۳۶، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۷۱، مؤسسهٔ اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۶، صفحهٔ ۱۱، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ تفسیر «**برهان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۲۶.

در پاسخ باید توجه داشت:

دقت در مضمون دو آیه نشان می‌دهد: آیهٔ مورد بحث دربارهٔ گواهی بر تبلیغ رسالت و نفی الوهیت از مسیح است ولی آیهٔ ۱۱۷ سورهٔ «**مائده**» مربوط به گواهی بر عمل می‌باشد.

توضیح این که: آیهٔ مورد بحث می‌گوید: عیسی علیه‌السلام بر ضد تمام کسانی که او را به الوهیت پذیرفتند، اعم از کسانی که در عهد او بودند یا بعداً به وجود آمدند گواهی می‌دهد که من هرگز آنها را به چنین چیزی دعوت ننمودم، ولی آیهٔ ۱۱۷ سورهٔ «**مائده**» می‌گوید:

علاوه بر این که من تبلیغ رسالت به طرز صحیح و کافی کردم، تا زمانی که در میان آنها بودم عملاً از انحراف آنان جلوگیری کردم، اما آنها بعد از من موضوع الوهیت مرا مطرح کردند و راه انحراف را پیمودند، من آن روز در میان آنها نبودم تا گواه اعمال آنها باشم و از آن جلوگیری کنم.

* * *

﴿۱۶۰﴾ فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا عَلَيْهِمْ طَيِّبٰاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ كَثِيراً

﴿۱۶۱﴾ وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوٰالَ النّٰاسِ بِالْبٰاطِلِ وَ أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ مِنْهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً

﴿۱۶۲﴾ لٰكِنِ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاٰةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ أُولٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً

ترجمه:

۱۶۰ ـ به خاطر ظلمی که از یهود صادر شد، و (نیز) به خاطر جلوگیری بسیار آنها از راه خدا، بخشی از چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود، حرام کردیم.

۱۶۱ ـ و (همچنین) به خاطر ربا گرفتن، در حالی که از آن نهی شده بودند؛ و خوردن اموال مردم به باطل؛ و برای کافران آنها، عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم.

۱۶۲ ـ ولی راسخان در علم از آنها، و مؤمنان (از امت اسلام،) به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می‌آورند. (همچنین) نمازگزاران و زکات‌دهندگان و ایمان‌آورندگان به خدا و روز قیامت، به زودی به همهٔ آنان پاداش عظیمی خواهیم داد.

تفسیر:

سرنوشت صالحان و ناصالحان یهود

در آیات گذشته به چند نمونه از خلافکاری‌های یهود اشاره شد، **در آیات فوق نیز**، پس از ذکر چند قسمت دیگر از اعمال ناشایست آنها، کیفرهائی را که بر اثر این اعمال در دنیا و آخرت دامان آنها را گرفته و می‌گیرد، بیان می‌دارد:

نخست می‌فرماید: «به خاطر ظلم و ستمی که یهود کردند، و به خاطر باز داشتن مردم از راه خدا، قسمتی از چیزهائی که پاک و پاکیزه بود، بر آنها تحریم کردیم، و آنان را از استفاده کردن از آن محروم ساختیم» ﴿**فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هٰادُوا حَرَّمْنٰا عَلَيْهِمْ طَيِّبٰاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ كَثِيراً**﴾.

* * *

و در آیهٔ بعد می‌افزاید: و نیز به خاطر این که «ربا می‌گرفتند ـ با این که از آن نهی شده بودند ـ و همچنین به خاطر این که اموال مردم را به ناحق می‌خوردند، گرفتار آن محرومیت شدند» ﴿**وَ أَخْذِهِمُ الرِّبٰوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكْلِهِمْ أَمْوٰالَ النّٰاسِ بِالْبٰاطِلِ**﴾.

گذشته از این کیفر دنیوی، ما آنها را به کیفرهای اخروی گرفتار خواهیم ساخت «و برای کافران آنها عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم» ﴿**وَ أَعْتَدْنٰا لِلْكٰافِرِينَ مِنْهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً**﴾.

* * *

در آخرین آیه از آیات سه‌گانهٔ فوق، به واقعیت مهمی اشاره شده که قرآن کراراً به آن تکیه کرده است و آن این که: مذمت و نکوهش قرآن از یهود به هیچ وجه جنبهٔ مبارزهٔ نژادی و طایفه‌ای ندارد، اسلام هیچ نژادی را به عنوان «نژاد» مذمت نمی‌کند، بلکه نکوهش‌ها و حملات آن تنها متوجه آلودگان و منحرفان

است، لذا در این آیه افراد با ایمان و پاکدامن یهود را استثناء کرده، و مورد ستایش قرار داده و پاداش بزرگی به آنها نوید می‌دهد، و می‌گوید: «ولی آن دسته از یهود که در علم و دانش راسخند و ایمان به خدا دارند به آنچه بر تو نازل شده و آنچه بر پیامبران پیشین نازل گردیده ایمان می‌آورند ما به زودی پاداش بزرگی به آنها خواهیم داد» **﴿لٰكِنِ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاٰةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً﴾**.[1]

به همین دلیل می‌بینیم که جمعی از بزرگان یهود به هنگام ظهور پیامبر اسلامﷺ و مشاهدهٔ دلائل حقانیت او به اسلام گرویدند و با جان و دل از آن حمایت کردند و مورد احترام پیامبرﷺ و سایر مسلمانان بودند.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ تحریم طیّبات

منظور از **تحریم طیّبات** همان است که در آیهٔ ۱۴۶ سورهٔ «**انعام**» به آن اشاره شده، آنجا که می‌فرماید: «ما به خاطر ظلم و ستم یهود هر حیوانی که **سم چاک** نباشد (مانند شتر) را بر آنها حرام کردیم و پیه و چربی گاو و گوسفند را که مورد علاقهٔ آنها بود نیز بر آنها تحریم نمودیم، مگر آن قسمتی که در پشت حیوان و یا در اطراف امعاء و روده‌ها و یا مخلوط به استخوان بود».

بنابراین، تحریم مزبور یک نوع تحریم تشریعی و قانونی بود، **نه** تحریم تکوینی، یعنی این مواهب در دست آنها به طور طبیعی قرار داشت اما شرعاً از

---

۱ ـ دربارهٔ معنی «**الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**» در جلد دوم تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۷ سورهٔ «**آل عمران**» توضیحات بیشتری داده شده است.

خوردن آن ممنوع بودند.

البته در «**تورات**» کنونی «**سِفْرِ لاویان**» فصل یازدهم، اشاره به تحریم قسمتی از آنچه در بالا آوردیم شده است، ولی در آن منعکس نیست که این تحریم، جنبهٔ کیفری داشته.[۱]

* * *

۲ ـ تحریم عمومی یا گروهی

آیا این تحریم جنبهٔ عمومی داشته و غیر ظالمان را شامل می‌شده، یا مخصوص ظالمان بوده؟ در ظاهر آیهٔ فوق و آیهٔ ۱۴۶ سورهٔ «**انعام**» تحریم جنبهٔ عمومی داشته؛ (زیرا تعبیر به «**لَهُمْ**» می‌کند، به خلاف مسألهٔ مجازات اخروی که در آن تعبیر به «**لِلْكٰافِرِيْنَ مِنْهُمْ**» شده است).

بنابراین، نسبت به آنهاکه ستمگر بوده‌اند این محرومیت جنبهٔ مجازات داشته، و نسبت به نیکان که در اقلیت بوده‌اند جنبهٔ آزمایش و انضباط داشته است.

ولی بعضی از مفسران معتقدند: این تحریم مخصوص ستمگران بوده و در بعضی از روایات نیز اشاره‌ای به آن دیده می‌شود.

در تفسیر «**برهان**»، ذیل آیهٔ ۱۴۶ سورهٔ «**انعام**» از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل شده:

«زمامداران بنی اسرائیل افراد فقیر و کم درآمد را از خوردن گوشت پرندگان و چربی حیوانات منع می‌کردند، خداوند به خاطر این ظلم و ستم اینها را بر آنان تحریم کرد».[۲]

---

۱ ـ به جلد سوم تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۹۳ سورهٔ «**آل عمران**»، مراجعه فرمائید.

۲ ـ تفسیر «**برهان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۵۹ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۹، صفحهٔ ۲۰۸ و جلد ۱۳، صفحهٔ ۳۲۶ ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۲۰، مؤسسهٔ دار الکتاب، قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۴، صفحهٔ ۱۸۵، ذیل آیهٔ ۱۴۶ سورهٔ «**انعام**»، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۷، صفحهٔ ۳۷۱، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم.

* * *

۳ـ حرمت ربا در امت‌های دیگر

از این آیه نیز استفاده می‌شود که تحریم «**ربا**» مخصوص به اسلام نبوده، بلکه در اقوام پیشین هم حرام بوده است، اگر چه در «**تـوراتِ**» تـحریف‌یافتهٔ کنونی، تحریم آن مخصوص به برادران دینی شمرده شده است.[۱]

* * *

۱ ـ «**تورات**»، سِفْرِ «**تثنیه**»، فصل ۲۳، جمله‌های ۱۹ و ۲۰.

﴿۱۶۳﴾ إِنَّا أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ كَمٰا أَوْحَيْنٰا إِلىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبٰاطِ وَ عِيسىٰ وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هٰارُونَ وَ سُلَيْمٰانَ وَ آتَيْنٰا دٰاوُدَ زَبُوراً

﴿۱۶۴﴾ وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْنٰاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسىٰ تَكْلِيماً

﴿۱۶۵﴾ رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلاّٰ يَكُونَ لِلنّٰاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً

﴿۱۶۶﴾ لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ بِمٰا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلاٰئِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً

ترجمه:

۱۶۳ ـ ما به تو وحی فرستادیم؛ همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم؛ و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم؛ و به داود زبور دادیم.

۱۶۴ ـ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم؛ و خداوند با موسی سخن گفت. (و این امتیاز، از آنِ او بود).

۱۶۵ ـ پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود؛) و خداوند، توانا و حکیم است.

۱۶۶ ـ ولی خداوند گواهی می‌دهد به آنچه بر تو نازل کرده؛ که از روی علمش نازل کرده است؛ و فرشتگان (نیز) گواهی می‌دهند؛ هر چند گواهی خدا کافی است.

تفسیر:

تثبیت رسالت انبیاء پیشین

در آیات گذشته خواندیم که یهود در میان پیامبران خدا تفرقه می‌افکندند، بعضی را تصدیق و بعضی را انکار می‌کردند، **آیات مورد بحث**، بار دیگر به آنها چنین پاسخ می‌گوید و موقعیت انبیاء گذشته را تثبیت می‌نماید:

«ما بر تو وحی فرستادیم همان طور که بر نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبرانی که از فرزندان یعقوب بودند و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود کتاب زبور دادیم» **﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَىٰ وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُودَ زَبُوراً﴾**.

پس چرا در میان این پیامبران بزر تفرقه می‌افکنید در حالی که همگی در یک مسیر گام بر می‌داشتند؟!

و ممکن است آیهٔ فوق ناظر به گفتار مشرکان و بت‌پرستان عرب باشد که از نزول وحی بر پیامبرﷺ تعجب می‌کردند؛ زیرا آیه می‌گوید: چه جای تعجب است مگر وحی بر پیامبران پیشین نازل نشد؟!

* * *

پس از آن در آیهٔ بعد اضافه می‌کند: پیامبرانی که وحی بر آنان نازل گردید منحصر به اینها نبودند، بلکه «پیامبران دیگری که قبلاً سرگذشت آنها را برای تو

بیان کرده‌ایم و پیامبرانی را که هنوز سرگذشت آنها را شرح نداده‌ایم همگی همین مأموریت را داشتند و وحی الهی بر آنها نازل گردید» ﴿**وَ رُسُلاً قَدْ قَصَصْناٰهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ**﴾.

و از این بالاتر «خداوند رسماً با موسی علیه‌السلام سخن گفت» ﴿**وَ کَلَّمَ اللّٰهُ مُوسیٰ تَکْلِیماً**﴾.

* * *

بنابراین، رشتهٔ وحی همیشه در میان بشر بوده، چگونه ممکن است ما افراد انسان را بدون راهنما و رهبر بگذاریم و در عین حال برای آنها مسئولیت و تکلیف قائل شویم؟!

لذا در آیهٔ بعد می‌افزاید: «ما این پیامبران را بشارت‌دهنده و انذارکننده قرار دادیم، تا به رحمت و پاداش الهی، مردم را امیدوار سازند و از کیفرهای او بیم دهند، تا اتمام حجت بر آنها شود و بهانه‌ای نداشته باشند» ﴿**رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِئَلاّٰ یَکُونَ لِلنّٰاسِ عَلَی اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ**﴾.

خداوند برنامهٔ ارسال این رهبران را دقیقاً تنظیم و اجرا نموده، چرا چنین نباشد؟! با این که: «او بر همه چیز توانا و حکیم است» ﴿**وَ کٰانَ اللّٰهُ عَزِیزاً حَکِیماً**﴾.

«**حکمت او**» ایجاب می‌کند که این کار عملی شود، و «**قدرت او**»، راه را هموار می‌سازد؛ زیرا عدم انجام یک برنامهٔ صحیح، **یا** به علت عدم حکمت و دانائی است،

و یا به خاطر عدم قدرت، در حالی که هیچ یک از این نقائص در ذات پاک او وجود ندارد.

* * *

و در آخرین آیه به پیامبر دلداری و قوت قلب می‌بخشد که اگر این جمعیت

نبوت و رسالت تو را انکار کردند اهمیتی ندارد؛ زیرا: «خداوند گواه چیزی است که بر تو نازل کرده است» ﴿**لٰكِنِ اللّٰهُ يَشْهَدُ بِمٰا أَنْزَلَ إِلَيْكَ**﴾.

و البته انتخاب تو برای این منصب بی‌حساب نبوده، بلکه «این آیات را از روی علم به لیاقت و شایستگی تو برای این مأموریت، نازل کرده است» ﴿**أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ**﴾.

این جمله، ممکن است ناظر به معنی دیگری نیز باشد که آنچه بر تو نازل شده از دریای بی‌پایان علم الهی سرچشمه می‌گیرد و محتوای آنها گواه روشنی بر این است که از علم او سرچشمه گرفته.

بنابراین، شاهد صدق دعوی تو در متن این آیات ثبت است و نیازی به دلیل دیگر نیست.

چگونه ممکن است یک فرد درس نخوانده، بدون اتکا به علم الهی کتابی بیاورد که مشتمل بر عالی‌ترین تعلیم‌ها، فلسفه‌ها، قانون‌ها و دستورهای اخلاقی و برنامه‌های اجتماعی باشد؟!

و در پایان اضافه می‌کند: نه تنها خداوند گواهی بر حقانیت تو می‌دهد، بلکه «فرشتگان پروردگار نیز گواهی می‌دهند؛ اگر چه گواهی خدا کافی است» ﴿**وَ الْمَلٰائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً**﴾.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ بعضی از مفسران از جملهٔ «**اِنّٰا أَوْحَيْنٰا اِلَيْكَ كَمٰا أَوْحَيْنٰا...**» چنین استفاده کرده‌اند که: قرآن می‌خواهد این نکته را به پیامبرﷺ اعلام کند که در آئین تو تمام امتیازاتی که در آئین‌های گذشته بوده جمع است، و «**آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری**».

در بعضی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز اشاره به این معنی شده است و الهام مفسران در این قسمت در حقیقت به کمک این گونه روایات بوده.[۱]

* * *

۲ ـ در آیات فوق می‌خوانیم: «**زبور**» از کتب آسمانی است که خداوند به «**داود**» علیه‌السلام داده است، این سخن با آنچه معروف و مسلّم است که پیامبران «**اولوا العزم**» که دارای کتاب آسمانی و آئین جدید بوده‌اند پنج نفر بیشتر نیستند، منافات ندارد؛ زیرا همان طور که از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود کتب آسمانی که بر پیامبران نازل گردید، دو گونه بود:

نخست کتاب‌هائی که احکام تشریعی در آن بود و اعلام آئین جدید می‌کرد، اینها پنج کتاب بیشتر نبود که بر پنج پیامبر اولوا العزم نازل گردید.

و دیگر کتاب‌هائی بود که احکام تازه در بر نداشت، بلکه مشتمل بر نصایح، اندرزها، راهنمائی‌ها، توصیه و دعاها بود و کتاب «**زبور**» از این دسته بود ـ هم اکنون کتاب «**مزامیر داود**» یا «**زبور داود**» که ضمن کتب «**عهد قدیم**» مذکور است، نیز گواه این حقیقت می‌باشد.

گرچه این کتاب همانند سایر کتب «**عهد جدید و قدیم**» از تحریف، مصون نمانده، ولی می‌توان گفت: تا حدودی شکل خود را حفظ کرده است.

این کتاب مشتمل بر **صد و پنجاه فصل** است که هر کدام «**مزمور**» نامیده می‌شود، و سراسر، شکل اندرز، دعا و مناجات دارد.

در روایتی از «**ابوذر**» نقل شده که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم: عدد پیامبران

---

۱ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۲۱، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ تفسیر «**برهان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۲۷ (جلد ۲، صفحهٔ ۲۰۰، ذیل آیهٔ مورد بحث، بنیاد بعثت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) ـ تفسیر «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۷۳، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۶، صفحهٔ ۳۲۵ ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۱۴۵، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم – تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۸۵، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

چند نفر بودند؟

فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر.

پرسیدم: رسولان از میان آنها چند نفر بودند؟

فرمود: سیصد و سیزده نفر و بقیه تنها پیامبر بودند...

«**ابوذر**» می‌گوید: پرسیدم کتاب‌های آسمانی که بر آنها نازل شد چند کتاب بود؟

پیامبرﷺ فرمود: صد و چهار کتاب، ده کتاب بر آدم علیه‌السلام، پنجاه کتاب بر شیث، سی کتاب بر ادریس، و ده کتاب بر ابراهیم (که مجموعاً یک صد کتاب می‌شود) و تورات و انجیل و زبور و قرآن.[1]

* * *

۳ ـ «اسباط» جمع «**سبط**» (بر وزن سبد) به معنی طوائف بنی اسرائیل است ولی در اینجا منظور پیامبرانی است که از آن قبائل مبعوث شده‌اند.[2]

* * *

۴ ـ چگونگی نزول وحی بر پیامبران مختلف بوده:

گاهی از طریق نزول فرشتهٔ وحی.

گاهی از طریق الهام به قلب.

و گاهی از طریق شنیدن صدا، به این ترتیب که خداوند امواج صوتی را در فضا و اجسام می‌آفریده و از این طریق با پیامبرش صحبت می‌کرده.

از کسانی که این امتیاز را به روشنی داشته، موسی بن عمران علیه‌السلام بود که

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۱۰، صفحهٔ ۴۷۶، ذیل آیات آخر سورهٔ «**اعلیٰ**» (جلد ۱۰، صفحهٔ ۳۳۲، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) ـ «**المیزان**»، جلد ۲۰، صفحهٔ ۲۷۱، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۵، صفحهٔ ۵۶۲، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**جامع الاخبار**»، صفحهٔ ۱۷۹، انتشارات رضی قم، ۱۳۶۳ هـ ش.

۲ ـ دربارهٔ «**اسباط**» در جلد اول تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیه توضیحات بیشتری داده شده است.

گاهی امواج صوتی را از لابلای «**شجرهٔ وادی ایمن**» و گاهی در کـوه «**طـور**» می‌شنید، و لذا لقب «**کلیم اللّٰه**» بـه مـوسی علیه‌السلام داده شـده است و شـاید ذکـر موسی علیه‌السلام در آیات فوق به صورت جداگانه به خاطر همین امتیاز بوده باشد.

* * *

﴿۱۶۷﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلٰالاً بَعِيداً
﴿۱۶۸﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاٰ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً
﴿۱۶۹﴾ إِلاّٰ طَرِيقَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً وَ كٰانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً

ترجمه:

۱۶۷ ـ کسانی که کافر شدند، و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، در گمراهی دوری گرفتار شده‌اند.

۱۶۸ ـ کسانی که کافر شدند، و (به خود و دیگران) ستم کردند، هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید، و آنان را به هیچ راهی هدایت نخواهد کرد.

۱۶۹ ـ مگر به راه دوزخ! که جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این کار برای خدا آسان است!

تفسیر:

گمراهی دور و دراز

در آیات گذشته بحث‌هائی دربارهٔ افراد بی‌ایمان و با ایمان ذکر شده بود، **در این آیات**، به دسته‌ای دیگر اشاره می‌کند که بدترین نوع کفر را انتخاب کردند.

آنها کسانی هستند که علاوه بر گمراهی خود، کوشش برای گمراه ساختن دیگران می‌کنند.

آنها کسانی هستند که **هم** بر خود ستم روا می‌دارند و **هم** بر دیگران؛ زیرا **نه** خود راه هدایت را پیموده‌اند و **نه** می‌گذارند دیگران این راه را بپیمایند.

لذا در نخستین آیه می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند و مردم را از گام

گذاشتن در راه خدا مانع گشتند، در گمراهی دور و درازی گرفتار شده‌اند» ﴿**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلٰالاً بَعِيداً**﴾.

چرا این دسته دورترین افراد از جادهٔ حقند؟! زیرا افرادی که مبلّغان ضلالتند، بسیار بعید به نظر می‌رسد دست از راهی که خود به سوی آن دعوت می‌کنند بردارند.

آنها کفر را با لجاجت و عناد آمیخته و در بیراهه‌ای گام گذاشته‌اند که از راه حق بسیار فاصله دارد.

* * *

در آیهٔ بعد اضافه می‌فرماید: آنها که کافر شدند و ستم کردند، **هم** ستم به حق کردند که آنچه شایسته آن بود انجام ندادند، **هم** ستم به خویش که خود را از سعادت محروم ساختند و در درّهٔ ضلالت سقوط کردند و **هم** به دیگران ستم کردند که آنها را از راه حق باز داشتند.

چنین افرادی هرگز مشمول آمرزش پروردگار نخواهند شد و خداوند آنها را به هیچ راهی جز راه جهنم هدایت نمی‌کند، لذا می‌فرماید:

«کسانی که کافر شدند و ستم نمودند، هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید و آنها را هدایت نخواهد کرد» ﴿**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاٰ لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً**﴾.

* * *

در آخرین آیه می‌فرماید: «خدا این افراد را جز به سمت و طریق جهنم هدایت نخواهد کرد» ﴿**إِلاّٰ طَرِيقَ جَهَنَّمَ**﴾.

و می‌افزاید: «آنها برای همیشه در دوزخ می‌مانند» ﴿**خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً**﴾.

آنها باید بدانند که این تهدید الهی صورت می‌پذیرد؛ زیرا: «این کار برای

خدا آسان است و قدرت بر آن دارد» ﴿**وَ كانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسيراً**﴾.

همان طور که مشاهد می‌کنیم: آیات فوق، دربارهٔ این دسته از کفار و مجازات آنها، تأکید خاصی دارد.

از یکسو ضلال آنها را **ضلال بعید** می‌شمارد.

و از سوی دیگر با جملهٔ «**لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ...**» چنین می‌فهماند که آمرزش آنها هرگز شایستهٔ مقام خدا نیست.

و باز از سوی دیگر، تعبیر به «**خلود**» و تأکید آن با کلمهٔ «**أَبَداً**» همه به خاطر این است که آنها علاوه بر گمراه بودن، کوشش در گمراهی دیگران دارند و این مسئولیت عظیمی است.

* * *

﴿۱۷۰﴾ يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً

ترجمه:

۱۷۰ ـ ای مردم! پیامبر (ی که انتظارش را می‌کشیدید،) حق را از جانب پروردگارتان آورد؛ به او ایمان بیاورید که برای شما بهتر است! و اگر کافر شوید، (به خدا زیانی نمی‌رسد؛ زیرا) آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداست، و خداوند، دانا و حکیم است.

تفسیر:

در آیات گذشته، به سرنوشت افراد بی‌ایمان اشاره شد، و **این آیه** دعوت به سوی ایمان آمیخته با ذکر نتیجهٔ آن می‌کند، و با تعبیرات مختلفی که شوق و علاقهٔ انسان را بر می‌انگیزد، همهٔ مردم را به این هدف عالی تشویق می‌نماید.

نخست می‌گوید: «ای مردم! همان پیامبری که در انتظار او بودید و در کتب آسمانی پیشین به او اشاره شده بود با آئین حق به سوی شما آمده است» ﴿**يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ**﴾.[۱ـ۲]

---

۱ ـ **ظاهر** این است که «**الف و لام**» در «**الرسول**» «الف و لام عهد» است و اشاره به پیامبری است که در انتظار او بودند، نه تنها یهود و نصارا، بلکه مشرکان هم، چون از اهل کتاب مطالبی را در این زمینه شنیده بودند، چنین انتظاری داشتند.

۲ ـ **در بعضی** از روایات که از طرق اهل بیت وارد شده، کلمهٔ «**حق**» به ولایت علی علیه‌السلام تفسیر شده است و همان طور که کراراً گفته‌ایم، این تفسیرها از قبیل بیان مصداق روشن است و دلیل بر انحصار نیست. (برای آگاهی بیشتر به این مدارک رجوع شود: «**کافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۲۴، دار الکتب الاسلامیة ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۴، صفحهٔ ۲۲۵ و جلد ۳۵، صفحهٔ ۵۸ و جلد ۳۶، صفحهٔ ۹۹ ـ «**نور الثقلین**»، ☜

پس از آن می‌فرماید: «این پیامبر از طرف آن کس که پرورش و تربیت شما را بر عهده گرفته آمده است» ﴿**مِنْ رَبِّكُمْ**﴾.

بعد اضافه می‌کند: «اگر ایمان بیاورید به سود شما است به دیگری خدمت نکرده‌اید، بلکه به خودتان خدمت نموده‌اید» ﴿**فَآمِنُوا خَيْراً لَكُمْ**﴾.

سپس توجه می‌دهد: فکر نکنید اگر شما راه کفر پیش گیرید به خدا زیانی می‌رسد، چنین نیست؛ زیرا خداوند مالک آنچه در آسمان‌ها و زمین است می‌باشد، می‌فرماید: «و اگر کافر شوید (به خدا زیانی نمی‌رسد) آنچه در آسمان‌ها و زمین است ملک خدا است» ﴿**وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ**﴾.

به علاوه، چون خداوند، عالم و حکیم است دستورهائی را که به شما داده و برنامه‌هائی را که تنظیم کرده همگی روی فلسفه و مصالحی بوده و به سود شما است؛ زیرا «خداوند همواره دانا و حکیم است» ﴿**وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً**﴾.

بنابراین، اگر پیامبران و برنامه‌هائی فرستاده، **نه** به خاطر نیاز خود بوده، که به خاطر علم و حکمتش بوده است.

با توجه به تمام این جهات، آیا سزاوار است که راه ایمان را رها کرده و به راه کفر گام نهید؟!

* * *

جلد ۱، صفحهٔ ۵۷۶، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۸۵، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق و...).

﴿۱۷۱﴾ يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ لاٰ تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لاٰ تَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ إِلاَّ الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّٰهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقٰاهٰا إِلىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ لاٰ تَقُولُوا ثَلاٰثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ إِنَّمَا اللّٰهُ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ سُبْحٰانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً

ترجمه:

۱۷۱ ـ ای اهل کتاب! در دین خود، غلوّ (و زیاده‌روی) نکنید! و دربارهٔ خدا، غیر از حق نگوئید! مسیح عیسی بن مریم فقط فرستادهٔ خدا، و کلمه (و مخلوق) اوست؛ که او را به مریم القاء نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. به خدا و پیامبران او، ایمان بیاورید؛ و نگوئید: «(خداوند) سه‌گانه است»! (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزّه است که فرزندی داشته باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و در زمین است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است.

تفسیر:

تثلیث موهوم است

در این آیه، و آیهٔ بعد به تناسب بحث‌هائی که دربارهٔ اهل کتاب و کفار بود، به یکی از مهمترین انحرافات جامعهٔ مسیحیت یعنی «**مسألهٔ تثلیث و خدایان سه‌گانه**» اشاره کرده و با جمله‌های کوتاه و مستدل آنها را از این انحراف بزرگ بر حذر می‌دارد.

نخست به آنان اخطار می‌کند که در دین خود راه غلوّ را نپویند و جز حق دربارهٔ خدا نگویند، می‌فرماید: «ای اهل کتاب! در دین خود غلوّ نکنید و دربارهٔ خدا جز حق نگوئید» ﴿**يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا في دينِكُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ**﴾.

مسألهٔ «**غلوّ**» دربارهٔ پیشوایان، یکی از مهمترین سرچشمه‌های انحراف در ادیان آسمانی بوده است.

از آنجا که انسان به خود علاقه دارد، میل دارد که رهبران و پیشوایان خویش را هم بیش از آنچه هستند بزرگ نشان دهد تا بر عظمت خود افزوده باشد.

گاهی نیز این تصور، که غلوّ دربارهٔ پیشوایان، نشانهٔ ایمان به آنان و عشق و علاقه به آنها است، سبب گام نهادن در این ورطهٔ هولناک می‌شود.

«**غلوّ**» همواره یک عیب بزرگ را همراه دارد و آن این که: ریشهٔ اصلی مذهب یعنی خداپرستی و توحید را خراب می‌کند.

به همین جهت، اسلام دربارهٔ غلات سختگیری شدیدی کرده و در کتب «**عقائد**» و «**فقه**» غلات از بدترین کفار معرفی شده‌اند.

پس از آن، به چند نکته که هر کدام در حکم دلیلی بر ابطال تثلیث و الوهیت مسیح علیه‌السلام است اشاره می‌کند:

در آغاز می‌گوید: «عیسی علیه‌السلام فقط فرزند مریم علیهاالسلام بود» ﴿**إِنَّمَا الْمَسيحُ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ**﴾.

این تعبیر (ذکر نام مادر عیسی در کنار نام او) که در شانزده مورد از قرآن مجید آمده است،[1] خاطر نشان می‌سازد که مسیح علیه‌السلام همچون سایر افراد انسان در

---

۱ ـ بقره، آیات ۸۷ و ۲۵۳ ـ آل عمران، آیهٔ ۴۵ ـ نساء، آیات ۱۵۷ و ۱۷۱ ـ مائده، آیات ۴۶، ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴ و ۱۱۶ ـ مریم، آیهٔ ۳۴ ـ احزاب، آیهٔ ۷ ـ حدید، آیهٔ ۲۷ ـ صف، آیات ۶ و ۱۴.

رحم مادر قرار داشت، دوران جنینی را گذراند و همانند سایر افراد بشر متولد شد، شیر خورد و در آغوش مادر پرورش یافت، یعنی تمام صفات بشری در او بود.

چگونه ممکن است چنین کسی که مشمول و محکوم قوانین طبیعت و تغییرات جهان مادّه است خداوند ازلی و ابدی باشد.

مخصوصاً کلمهٔ «**اِنَّما**» که در آیهٔ مورد بحث آمده است، به این توهّم نیز پاسخ می‌گوید که: اگر عیسی علیه‌السلام پدر نداشت، مفهومش این نیست که فرزند خدا بود، بلکه فقط فرزند مریم بود!

در دومین نکته می‌فرماید: «عیسی علیه‌السلام فرستادهٔ خدا بود» ﴿**رَسُولُ اللّٰهِ**﴾.

این موقعیت نیز، تناسبی با الوهیت او ندارد، قابل توجه این که قسمتی از سخنان مختلف مسیح علیه‌السلام که در «**اناجیل**» کنونی موجود است، همگی حاکی از نبوت و رسالت او برای هدایت انسان‌ها است، نه الوهیت و خدائی او.

در سومین نکته می‌فرماید: «عیسی علیه‌السلام کلمهٔ خدا بود که به مریم القاء شد» ﴿**وَ كَلِمَتُهُ أَلْقٰاهٰا إِلىٰ مَرْيَمَ**﴾.

در چند آیهٔ قرآن از عیسی علیه‌السلام تعبیر به «**کلمه**» شده است و این تعبیر، به خاطر آن است که اشاره به مخلوق بودن مسیح علیه‌السلام کند.

همان طور که کلمات، مخلوق ما است، موجودات عالم آفرینش هم، مخلوق خدا هستند.

و نیز همان طور که «**کلمات**» اسرار درون ما را بیان می‌کند و نشانه‌ای از صفات و روحیات ما است، مخلوقات این عالم نیز، روشنگر صفات جمال و جلال خدایند.

به همین جهت، در چند مورد از آیات قرآن به تمام مخلوقات «**کلمه**»

اطلاق شده است (مانند آیات ۱۰۹ کهف و ۲۷ لقمان).

منتها این کلمات با هم تفاوت دارند، بعضی بسیار برجسته و بعضی نسبتاً ساده و کوچکند، و عیسی علیه‌السلام مخصوصاً از نظر آفرینش (علاوه بر مقام رسالت) برجستگی خاصی داشت؛ چرا که بدون پدر آفریده شد.

در چهارمین نکته می‌گوید: «عیسی علیه‌السلام روحی است که از طرف خدا آفریده شد» ﴿**وَ رُوحٌ مِنْهُ**﴾.

این تعبیر که در مورد آفرینش آدم علیه‌السلام و به یک معنی آفرینش تمام بشر، نیز در قرآن آمده است اشاره به عظمت آن روحی است که خدا آفرید و در وجود انسان‌ها عموماً و مسیح و پیامبران خصوصاً قرار داد.

گر چه بعضی خواسته‌اند از این تعبیر سوء استفاده کنند که: عیسی علیه‌السلام جزئی از خداوند بود و تعبیر «**مِنْهُ**» را گواه بر این پنداشته‌اند.

ولی می‌دانیم: «**مِنْ**» در این گونه موارد برای تبعیض نیست، بلکه به اصطلاح «**مِنْ**» **نشویه** است که بیان سرچشمه و منشأ پیدایش چیزی می‌باشد.

جالب توجه این که: در تواریخ می‌خوانیم: «**هارون الرشید**» طبیبی نصرانی داشت که روزی با «**علی بن حسین واقدی**» ـ که از دانشمندان اسلام بود ـ مناظره کرده، گفت:

در کتاب آسمانی شما آیه‌ای وجود دارد که مسیح علیه‌السلام را جزئی از خداوند معرفی کرده، سپس آیهٔ فوق را تلاوت کرد.

«**واقدی**» بلافاصله در پاسخ او این آیه از قرآن را تلاوت نمود: **وَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيْعاً مِنْهُ:**

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است مسخّر شما کرده و همه از ناحیهٔ

اوست».[۱]

و اضافه کرد: اگر کلمهٔ «**مِنْ**» جزئیت را برساند، باید تمام موجودات زمین و آسمان طبق این آیه جزئی از خدا باشند.

طبیب نصرانی با شنیدن این سخن، مسلمان شد.

«**هارون الرشید**» از این جریان خوشحال گشت و به «**واقدی**» جایزهٔ قابل ملاحظه‌ای داد.[۲]

به علاوه، شگفت‌انگیز است که مسیحیان تولد عیسی علیه‌السلام را از مادر بدون وجود پدر دلیلی بر الوهیت او می‌گیرند، در حالی که فراموش کرده‌اند آدم علیه‌السلام بدون پدر و مادر وجود یافت و این خلقت خاص را هیچ کس دلیل بر الوهیت او نمی‌داند!

سپس قرآن به دنبال این بیان می‌فرماید:

«اکنون که چنین است به خدای یگانه و پیامبران او ایمان بیاورید و نگوئید خدایان سه‌گانه‌اند، و اگر از این سخن بپرهیزید، به سود شما است» ﴿**فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ لاٰ تَقُولُوا ثَلاٰثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ**﴾.

بار دیگر تأکید می‌کند که: «تنها خداوند معبود یگانه است» ﴿**إِنَّمَا اللّٰهُ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ**﴾.

یعنی شما قبول دارید که در عین تثلیث، خدا یگانه است در حالی که اگر فرزندی داشته باشد، شبیه او خواهد بود و با این حال یگانگی معنی ندارد.

چگونه ممکن است خداوند فرزندی داشته باشد در حالی که او از نقیصهٔ احتیاج به همسر و فرزند و نقیصهٔ جسمانیت و عوارض جسم بودن مبرّا است؟ لذا می‌فرماید: «او منزّه است از این که فرزند داشته باشد» ﴿**سُبْحٰانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ**

---

۱ ـ جاثیه، آیهٔ ۱۳.

۲ ـ تفسیر «**المنار**»، جلد ۶، صفحهٔ ۸۴.

وَلَدٌ﴾.

به علاوه، او مالک آنچه در آسمان‌ها و زمین است می‌باشد، همگی مخلوق اویند و او خالق آنها است، و مسیح علیه‌السلام نیز یکی از این مخلوقات او است، چگونه می‌توان یک حالت استثنائی برای وی قائل شد، آیا مملوک و مخلوق می‌تواند فرزند مالک و خالق خود باشد، می‌فرماید: «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ او است» ﴿**لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرْضِ**﴾.

بنابراین، چه نیازی به همسر و فرزند دارد.

و در پایان اعلام می‌دارد: خداوند نه تنها خالق و مالک آنها است «بلکه مدبّر و حافظ و رازق و سرپرست آنها نیز می‌باشد» ﴿**وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً**﴾.

اصولاً خدائی که ازلی و ابدی است، و سرپرستی همهٔ موجودات را از ازل تا ابد بر عهده دارد، چه نیازی به فرزند دارد؟

مگر او همانند ما است که فرزندی برای جانشینی بعد از مر خود بخواهد؟!

* * *

نکته:

تثلیث، بزرگ‌ترین انحراف مسیحیت

در میان انحرافاتی که جهان مسیحیت به آن گرفتار شده، هیچ یک بدتر از انحراف تثلیث نیست؛ زیرا آنها با صراحت می‌گویند: خداوند سه‌گانه است و نیز با صراحت می‌گویند در عین حال یگانه است!

یعنی هم **وحدت** را حقیقی می‌دانند و هم **سه‌گانگی** را واقعی می‌شمرند، و این موضوع مشکل بزرگی برای پژوهشگران مسیحی به وجود آورده است.

اگر حاضر بودند یگانگی خدا را «**مجازی**» بدانند و تثلیث را «**حقیقی**»

مطلبی بود.

و اگر حاضر بودند تثلیث را «**مجازی**» و توحید را «**حقیقی**» بدانند، باز هم مسأله، ساده بود.

ولی عجیب این است که: هر دو را حقیقی و واقعی می‌دانند!

و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از نوشته‌های تبلیغاتی اخیر که به دست افراد غیر مطلع داده می‌شود، دم از سه‌گانگی مجازی می‌زنند، سخن ریاکارانه‌ای است که به هیچ وجه با منابع اصلی مسیحیت و اعتقاد واقعی دانشمندان آنها نمی‌سازند.

اینجا است که مسیحیان خود را با یک مطلب غیر معقول مواجه می‌بینند؛ زیرا معادلهٔ «۱ = ۳» را هیچ کودک دبستانی هم نمی‌تواند بپذیرد، به همین دلیل معمولاً می‌گویند: این مسأله را نباید با مقیاس عقل پذیرفت بلکه با مقیاس تعبد و دل! باید پذیرفته شود.

و از اینجا است که مسألهٔ بیگانگی «**مذهب**» از «**منطق عقل**» شروع می‌شود و مسیحیت را به این وادی خطرناک می‌کشاند که مذهب جنبهٔ عقلانی نـدارد، بلکه صرفاً جنبهٔ قلبی و تعبدی دارد.

و نیز از اینجا است که بیگانگی علم و مذهب و تضاد این دو با هم از نظر منطق مسیحیت کنونی آشکار می‌شود؛ زیرا علم می‌گوید: عدد ۳ هرگز مساوی با یک نیست، اما مسیحیت کنونی می‌گوید هست!

در مورد این عقیده به چند نکته باید توجه کرد:

۱ ـ در هیچ یک از «**اناجیل**» کنونی اشاره‌ای به مسألهٔ تثلیث نشده است به همین دلیل، محققان مسیحی عقیده دارند: سرچشمهٔ تثلیث در «**اناجیل**»، مخفی و ناپیدا است «**مستر هاکس**» آمریکائی می‌گوید:

«ولی مسألهٔ تثلیث در عهد عتیق و عهد جدید مخفی و غیر واضح است».[۱]

و همان طور که بعضی از مورخان نوشته‌اند، مسألهٔ تثلیث از حدود قرن سوم به بعد در میان مسیحیان آشکار گشت، و این بدعتی بود که بر اثر غلوّ **از یکسو** و آمیزش مسیحیان با اقوام دیگر **از سوی دیگر**، در مسیحیت واقعی وارد شد.

بعضی احتمال می‌دهند: اصولاً «**تثلیث نصاریٰ**» از «**ثالوث هندی**» (سه‌گانه‌پرستی هندوها) گرفته شده است.[۲]

۲ ـ تثلیث، مخصوصاً به صورت «**تثلیث در وحدت**» (سه‌گانگی در عین یگانگی) مطلبی است کاملاً نامعقول و بر خلاف بداهت عقل، و می‌دانیم که مذهب هرگز نمی‌تواند از عقل و علم جدا شود، علم حقیقی با مذهب واقعی، همیشه هماهنگ است و دوش به دوش یکدیگر سیر می‌کنند.

این سخن که مذهب را باید تعبداً پذیرفت، سخن بسیار نادرستی است؛ زیرا اگر در قبول اصول یک مذهب، عقل کنار برود و مسألهٔ «**تعبد کور و کر**» پیش بیاید، هیچ تفاوتی میان مذاهب، باقی نخواهد ماند، در این موقع، چه دلیلی دارد که انسان خداپرست باشد نه بت‌پرست؟! و چه دلیلی دارد که مسیحیان روی مذهب خود تبلیغ کنند نه مذاهب دیگر؟!

بنابراین، امتیازاتی که آنها برای مسیحیت فکر می‌کنند و اصرار دارند مردم را به سوی آن بکشانند خود دلیلی است بر این که مذهب را باید با منطق عقل شناخت.

و این درست بر خلاف ادعائی است که آنها در مسألهٔ تثلیث دارند، یعنی

---

۱ ـ «**قاموس کتاب مقدس**»، صفحهٔ ۳۴۵، طبع بیروت.

۲ ـ به «**دائرة المعارف قرن بیستم**» فرید وجدی، مادهٔ «**ثالوث**» مراجعه نمائید ـ خدایان سه گانهٔ هندی: برهما، فیشنو و سیفا بودند.

«**مذهب**» را از «**عقل**» جدا می‌کنند.

به هر حال، هیچ سخنی برای درهم کوبیدن بنیان مذهب بدتر از این سخن نیست که بگوئیم: **مذهب جنبهٔ عقلانی و منطقی ندارد بلکه جنبهٔ تعبدی دارد!**

۳ ـ دلائل متعددی که در بحث توحید برای یگانگی ذات خدا آورده شده است هر گونه دوگانگی، سه‌گانگی و تعدّد را از او نفی می‌کند، خداوند یک وجود بی‌نهایت از تمام جهات است، ازلی، ابدی و نامحدود از نظر علم و قدرت و توانائی است و می‌دانیم: **در بی‌نهایت، تعدّد و دوگانگی تصور نمی‌شود.**

زیرا اگر دو بی‌نهایت فرض کنیم، هر دو متناهی و محدود می‌شوند چون وجود اول فاقد قدرت، توانائی و هستی وجود دوم است، و همچنین وجود دوم فاقد وجود اول و امتیازات او است، **بنابراین، هم** وجود اول محدود است و **هم** وجود دوم.

به عبارت روشن‌تر: اگر دو «**بی‌نهایت**» از تمام جهات فرض کنیم، حتماً «**بی‌نهایت اول**» به مرز «**بی‌نهایت دوم**» که می‌رسد تمام می‌گردد، و بی‌نهایت دوم که به مرز بی‌نهایت اول می‌رسد، آن هم تمام می‌گردد، پس هر دو محدود هستند و متناهی.

نتیجه این که: ذات خداوند که یک وجود غیر متناهی است هرگز نمی‌تواند متعدد باشد.

همچنین اگر معتقد باشیم، ذات خدا مرکّب از «**سه اقنوم**» (سه اصل یا سه ذات) است، لازم می‌آید که هر سه محدود باشند، نه نامحدود و نامتناهی.

به علاوه، هر «**مرکّبی**» نیازمند به «**اجزای**» خویش است، و وجودش معلول وجود آنها است و لازمهٔ ترکیب در ذات خدا این است که او نیازمند و معلول باشد، در حالی که می‌دانیم او بی‌نیاز و علت نخستین عالم هستی است.

۴ ـ از همهٔ اینها گذشته، چگونه ممکن است، ذات خدا در قالب انسانی آشکار شود و نیاز به جسم، مکان، غذا، لباس و مانند آن پیدا کند؟

محدود ساختن خدای ازلی و ابدی در جسم یک انسان، و قرار دادن او در جنین مادر، از بدترین تهمت‌هائی است که ممکن است به ذات مقدس او بسته شود.

همچنین نسبت دادن فرزند به خدا که مستلزم عوارض مختلف جسمانی است یک نسبت غیر منطقی و کاملاً نامعقول محسوب می‌شود، به دلیل این که هر کس در محیط مسیحیت پرورش نیافته و از آغاز طفولیت با این تعلیمات موهوم و غلط خو نگرفته است از شنیدن این تعبیرات که بر خلاف الهام فطرت و عقل است مشمئز می‌شود، و اگر خود مسیحیان از تعبیراتی مانند: «**خدای پدر**» و «**خدای پسر**» ناراحت نمی‌شوند، به خاطر آن است که از طفولیت با این مفاهیم غلط انس گرفته‌اند!

۵ ـ اخیراً دیده می‌شود جمعی از مبلّغان مسیحی برای اغفال افراد کم اطلاع در مورد مسألهٔ تثلیث، متشبث به مثال‌های سفسطه‌آمیزی شده‌اند، از جمله این که: وحدت در تثلیث (یگانگی در عین سه‌گانگی) را می‌توان تشبیه به «**جرم خورشید**»، «**نور**» و «**حرارت**» آن کرد که سه چیز هستند و در عین حال یک حقیقتند، و یا تشبیه به موجودی کرد که عکس آن در سه آینه بیفتد با این که یک موجود بیشتر نیست، سه موجود به نظر می‌رسد!

و یا آن را تشبیه به مثلثی می‌کنند که از بیرون سه زاویه دارد و اما اگر زوایا را از درون امتداد دهیم به یک نقطه می‌رسند.

با کمی دقت روشن می‌شود این مثال‌ها ارتباطی با مسألهٔ مورد بحث ندارد؛ زیرا «**جرم خورشید**» مسلماً با «**نور آن**» دو تا است، و «**نور**» که امواج مافوق

قرمز است با «**حرارت**» که امواج مادون قرمز است از نظر علمی کاملاً تفاوت دارند، و اگر احیاناً گفته شود: این سه چیز یک واحد شخصی هستند، مسامحه و مجازی بیش نیست.

و از آن روشن‌تر مثال «**جسم**» و «**آینه‌ها**» است؛ زیرا عکسی که در آینه است، چیزی جز انعکاس نور نیست، انعکاس نور مسلماً غیر از خود جسم است، **بنابراین**، اتحاد حقیقی و شخصی در میان آنها وجود ندارد و این مطلبی است که هر کس فیزیک کلاس‌های اول دبیرستان را خوانده باشد می‌داند.

در مثال مثلث نیز مطلب همین طور است: **زوایای مثلث** قطعاً متعددند، و امتداد **مَنصِّف الزاویه‌ها** و رسیدن به یک نقطه در داخل مثلث ربطی به زوایا ندارد.

شگفت‌انگیز این که: بعضی از مسیحیان شرقی با الهام از «**وحدت وجود صوفیه**»[1] خواسته‌اند توحید در تثلیث را با منطق «**وحدت وجود**» تطبیق دهند، **ولی** ناگفته پیدا است اگر کسی **عقیدهٔ نادرست و انحرافی وحدت وجود** را بپذیرد، باید همهٔ موجودات این عالم را جزئی از ذات خدا بداند، بلکه عین او تصور کند، در این موقع سه‌گانگی معنی ندارد، بلکه **تمام موجودات** از کوچک و بزرگ، جزء یا مظهری برای او می‌شوند.

بنابراین، تثلیث مسیحیت هیچگونه ارتباطی با وحدت وجود نمی‌تواند داشته باشد، اگر چه در جای خود وحدت وجود صوفیه نیز ابطال شده است.

۶ ـ گاهی بعضی از مسیحیان می‌گویند: اگر ما مسیح علیه‌السلام را «**ابن اللّه**» می‌گوئیم درست مانند آن است که شما به امام حسین علیه‌السلام «**ثار اللّه**» و «**ابن ثاره**»

---

۱ ـ **منظور** از وحدت وجود صوفیه همان وحدت موجود است که می‌گوید: هستی یک واحد بیش نیست که در چهره‌های مختلف آشکار شده و آن واحد، خدا است!

(خون خدا و فرزند خون خدا) می‌گوئید و یا در پاره‌ای از روایات به علی علیه‌السلام «**ید اللّه**» اطلاق شده است، ولی باید گفت:

اوّلاً ـ این اشتباه بزرگی است که بعضی «**ثار**» را به معنی «**خون**» کرده‌اند؛ زیرا «**ثار**» هیچ گاه در لغت عرب به معنی خون نیامده است، بلکه به معنی «**خون‌بها**» است، (در لغت عرب به خون، «**دم**» اطلاق می‌شود).

بنابراین «**ثار اللّه**» یعنی ای کسی که خون‌بهای تو متعلق به خدا است و او خون‌بهای تو را می‌گیرد.

یعنی تو متعلق به یک خانواده نیستی که خون‌بهای تو را رئیس خانواده بگیرد.

و نیز متعلق به یک قبیله نیستی که خون‌بهای تو را رئیس قبیله بگیرد، تو متعلق به جهان انسانیت و بشریت می‌باشی، تو متعلق به عالم هستی و ذات پاک خدائی، بنابراین خون‌بهای تو را او باید بگیرد.

و همچنین تو فرزند علی بن ابی طالب علیه‌السلام هستی که شهید راه خدا بود و خون‌بهای او را نیز خدا باید بگیرد.

و ثانیاً ـ اگر در عبارتی در مورد مردان خدا تعبیر مثلاً به «**ید اللّه**» شود، قطعاً یک نوع **تشبیه، کنایه و مجاز** است، اما آیا هیچ مسیحی واقعی حاضر است «**ابن اللّه**» بودن مسیح علیه‌السلام را یک نوع مجاز و کنایه بداند؟

مسلماً چنین نیست؛ زیرا منابع اصیل مسیحیت «**ابن**» را به عنوان «**فرزند حقیقی**» می‌شمرند و می‌گویند: این صفت مخصوص مسیح علیه‌السلام است نه غیر او، و این که در بعضی از نوشته‌های سطحی تبلیغاتی مسیحی دیده می‌شود که «**ابن اللّه**» را به صورت کنایه و تشبیه گرفته‌اند، بیشتر جنبهٔ عوام فریبی دارد، برای روشن شدن این مطلب عبارت زیر را که نویسندهٔ کتاب «**قاموس مقدس**» در

واژهٔ «**خدا**» آورده با دقت توجه کنید:

«و لفظِ پسرِ خدا یکی از القاب منجی و فادی ما است که بر شخص دیگر اطلاق نمی‌شود مگر در جائی که که از قرائن معلوم شود که قصد از پسر حقیقی خدا نیست».[۱]

* * *

۱ ـ «**قاموس کتاب مقدس**»، صفحهٔ ۳۴۵، طبع بیروت.

﴿۱۷۲﴾ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِلّٰهِ وَ لاَ الْمَلاٰئِكَةُ الْـمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَميعاً

﴿۱۷۳﴾ فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَليماً وَ لاٰ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصيراً

ترجمه:

۱۷۲ ـ هرگز مسیح از این ابا نداشت که بندهٔ خدا باشد؛ و نه فرشتگان مقرّب او (از این ابا دارند). و آنها که از عبودیت و بندگی او، روی برتابند و تکبّر کنند، به زودی همهٔ آنها را (در قیامت) نزد خود جمع خواهد کرد.

۱۷۳ ـ اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان را به طور کامل خواهد داد؛ و از فضل و بخشش خود، بر آنها خواهد افزود. و اما آنها که ابا کردند و تکبّر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد؛ و برای خود، غیر از خدا، سرپرست و یاوری نخواهند یافت.

شأن نزول:

جمعی از مفسران در شأن نزول این آیه، چنین روایت کرده‌اند: طایفه‌ای از مسیحیان «**نجران**» خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیده، عرض کردند: چرا نسبت به پیشوای ما خرده می‌گیری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من چه عیبی بر او گذاشته‌ام؟

گفتند: تو می‌گوئی او بندهٔ خدا و پیامبر او بوده است.
آیهٔ فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.[۱]

تفسیر:

مسیح بندهٔ خدا بود

گر چه آیات فوق شأن نزول خاصی دارد، ولی با این حال پیوند و ارتباط آن با آیات گذشته که دربارهٔ نفی الوهیت مسیح علیه‌السلام و ابطال مسألهٔ تثلیث بود، آشکار است.

نخست، با بیان دیگری مسألهٔ الوهیت مسیح علیه‌السلام را ابطال کرده، مـی‌گوید: شما چگونه معتقد به الوهیت عیسی علیه‌السلام هستید در حالی که:

«مسیح از عبودیت و بندگی پروردگار استنکاف نداشت و فرشتگان مقرّب پروردگار نیز استنکاف ندارند»؟ **﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْداً لِـلّٰهِ وَ لاَ الْمَلاٰئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ﴾**.

مسلّم است کسی که خود عبادت‌کننده است معنی ندارد که معبود باشد.

مگر ممکن است کسی خود را عبادت کند؟ **یا** این که عابد، معبود، بنده و خدا یکی باشد؟!

جالب این است که: در حدیثی می‌خوانیم: امام **علی بن موسی الرضا** علیه‌السلام برای محکوم ساختن مسیحیان منحرف که مدعی الوهیت او بودند به «**جاثلیق**» بزر مسیحیان فرمود:

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۵۰، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۲۴، مکتبة الصدر تـهران، طـبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۷۷، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**کنز الدقـائق**»، جلد ۲، صفحهٔ ۶۹۵، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

عیسی علیه‌السلام همه چیزش خوب بود، تنها یک عیب داشت و آن این که عبادت چندانی نداشت.

مرد مسیحی برآشفت و به امام گفت: چه اشتباه بزرگی می‌کنی؟ اتفاقاً او از عابدترین مردم بود.

امام علیه‌السلام فوراً فرمود: او چه کسی را عبادت می‌کرد؟

آیا کسی جز خدا را می‌پرستید؟

بنابراین، به اعتراف خودت، مسیح بنده و مخلوق و عبادت‌کنندهٔ خدا بود، نه معبود و خدا، مرد مسیحی خاموش شد و پاسخی نداشت.[1]

پس از آن اضافه می‌کند: «کسانی که از عبادت و بندگی پروردگار امتناع ورزند، و این امتناع از تکبر و خودبینی سرچشمه بگیرد، خداوند همهٔ آنها را در روز رستاخیز در دادگاه عدل خود حاضر خواهد ساخت» ﴿**وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَميعاً**﴾ و به هر کدام کیفر مناسب خواهد داد.

* * *

در آیهٔ بعد، نحوهٔ برخورد با محشور شدگان را چنین بیان می‌کند: «در آن روز آنها که دارای ایمان و عمل صالح بوده‌اند پاداششان را به طور کامل خواهد داد، و از فضل و رحمت خود بر آنها خواهد افزود» ﴿**فَأَمَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ**﴾.

«اما آنها که از بندگی خدا امتناع ورزیدند و راه تکبّر را پیش گرفتند به عذاب دردناکی گرفتار خواهد کرد و غیر از خدا هیچ سرپرست، حامی و یاوری

---

۱ ـ «**مناقب ابن شهر آشوب**»، جلد ۴، صفحهٔ ۳۵۲، مؤسسهٔ انتشارت علامهٔ قم، ۱۳۷۹ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۰، صفحهٔ ۳۰۳ ـ «**عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۴۳، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**احتجاج شیخ طبرسی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۰۳، دار النعمان، تحقیق: السیّد محمّد باقر الخرسان.

نخواهند یافت» ﴿وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً وَ لاٰ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً﴾.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ استنکاف به معنی امتناع و انزجار از چیزی است و بنابراین، مفهوم وسیعی دارد که با ذکر جملهٔ «**اسْتَكْبَرُوا**» به دنبال آن محدود می‌شود؛ زیرا امتناع از بندگی خدا **گاهی** سرچشمهٔ آن جهل و نادانی است و **گاهی** به خاطر تکبّر، خودبینی و سرکشی است گرچه هر دو کار خلافی است، ولی دومی به مراتب بدتر است.

* * *

۲ ـ ذکر عدم استنکاف ملائکه از عبودیت پروردگار،

یا به خاطر آن است که مسیحیان قائل به سه معبود بودند (**اب**، **ابن** و **روح القدس** و یا به تعبیر دیگر خدای پدر و خدای پسر و واسطهٔ میان آن دو) **بنابراین**، در این آیه می‌خواهد معبود دیگر، یعنی «**مسیح**» و «**فرشتهٔ روح القدس**» هر دو را نفی کند تا توحید ذات پروردگار ثابت شود.

و یا به خاطر آن است که آیه، ضمن پاسخگوئی به شرک مسیحیان، اشاره به شرک بت‌پرستان عرب کرده که فرشتگان را فرزندان خدا می‌دانستند و جزئی از پروردگار، و به آنها نیز پاسخ می‌گوید.

با توجه به این دو بیان، دیگر جائی برای این بحث باقی نمی‌ماند که آیا آیهٔ فوق دلیل بر افضلیت فرشتگان بر انبیاء هست یا نه؟

زیرا آیه فقط در مقام نفی «**اقنوم سوم**» و یا «**معبودهای مشرکان عرب**» است، نه در صدد بیان افضلیت فرشتگان نسبت به مسیح علیه‌السلام.

﴿۱۷۴﴾ يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً
﴿۱۷۵﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرٰاطاً مُسْتَقِيماً

ترجمه:

۱۷۴ ـ ای مردم! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمد؛ و نور آشکاری به سوی شما نازل کردیم.

۱۷۵ ـ اما آنها که به خدا ایمان آوردند و به آن (کتاب آسمانی) چنگ زدند، به زودی همه را در رحمت و فضل خود، وارد خواهد ساخت؛ و در راه راستی، به سوی خودش هدایت می‌کند.

تفسیر:

نور آشکار

در تعقیب بحث‌هائی که دربارهٔ انحرافات اهل کتاب از اصل توحید و اصول تعلیمات انبیاء در آیات سابق انجام یافت، **در این دو آیه** سخن نهائی گفته شده و راه نجات مشخص گردیده است.

نخست عموم مردم جهان را مخاطب ساخته، می‌گوید:

«ای مردم از طرف پروردگار شما پیامبری آمده است که براهین و دلائل آشکاری دارد و همچنین نور آشکاری به نام قرآن با او فرستاده شده که روشنگر راه سعادت شما است» ﴿**يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَكُمْ بُرْهٰانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً**﴾.

«**برهان**» به عقیدهٔ بعضی از دانشمندان از مادهٔ «**بَرَه**» (بر وزن فرح) به معنی **سفید شدن** است و از آنجا که استدلالات روشن، چهرهٔ حق را برای شنونده نورانی، آشکار و سفید می‌کند، به آن «**برهان**» گفته می‌شود.

منظور از «**برهان**» در آیهٔ فوق چنان که جمعی از مفسران گفته‌اند و قرائن گواهی می‌دهد، شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

و منظور از «**نور**»، قرآن مجید است که در آیات دیگر نیز از آن تعبیر به نور شده است.

در احادیث متعددی که از طرق اهل بیت علیهم السلام در تفسیر «**نور الثقلین**»، «**علی بن ابراهیم**» و «**مجمع البیان**» به ما رسیده، «**برهان**» به پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر شده و «**نور**» به علی علیه السلام،[1] این تفسیر با تفسیری که در بالا گفتیم منافات ندارد؛

زیرا ممکن است از «**نور**»، معنی وسیعی اراده شود که هم قرآن و هم امیر مؤمنان علی علیه السلام را که حافظ قرآن و مفسر و مدافع آن بود در برگیرد.

* * *

در آیهٔ بعد، نتیجهٔ پیروی از این برهان و نور را چنین شرح می‌دهد: «اما آنها که به خدا ایمان آوردند و به این کتاب آسمانی چنگ زدند، به زودی در رحمت واسعهٔ خود وارد خواهد کرد، از فضل و رحمت خویش بر پاداش آنها خواهد افزود و به صراط مستقیم و راه راست هدایتشان می‌کند» ﴿**فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِراطاً مُسْتَقِيماً**﴾.[2]

* * *

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۵۲، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۵۹، مؤسسهٔ دار الکتاب، قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۷۹، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۲ ـ دربارهٔ «**صراط مستقیم**» به تفسیر سورهٔ «**حمد**» در تفسیر «**نمونه**»، جلد اول، ذیل آیهٔ ۶ مراجعه کنید.

﴿۱۷۶﴾ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلٰالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهٰا نِصْفُ مٰا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهٰا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهٰا وَلَدٌ فَإِنْ كٰانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثٰانِ مِمّٰا تَرَكَ وَ إِنْ كٰانُوا إِخْوَةً رِجٰالاً وَ نِسٰاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

ترجمه:

۱۷۶ ـ از تو (دربارهٔ ارث) سؤال می‌کنند، بگو: «خداوند، حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، از او (ارث) می‌برد؛ و آن (مرد نیز) تمام مال را از خواهر، به ارث می‌برد، در صورتی که (خواهر او) فرزند نداشته باشد؛ و اگر دو خواهر (از او) باقی باشند دو سوم اموال را می‌برند؛ و اگر برادران و خواهران با هم باشند، برای هر مذکر، دو برابر سهم مؤنث است. خداوند برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید؛ و خداوند به همه چیز داناست».

شأن نزول:

بسیاری از مفسران در شأن نزول آیهٔ فوق از «**جابر بن عبداللّٰه انصاری**» چنین نقل کرده‌اند، می‌گوید: من شدیداً بیمار بودم، پیامبرﷺ به عیادت من آمد، در آنجا وضو گرفت و از آب وضوی خود بر من پاشید، من که در اندیشهٔ مر بودم به پیامبرﷺ عرض کردم:

وارث من فقط خواهران منند، میراث آنها چگونه است، این آیه که آیهٔ فرائض نام دارد نازل شد، و میراث آنها را روشن ساخت.[۱]

و به عقیدهٔ بعضی این آخرین آیه‌ای است که دربارهٔ احکام اسلام بر پیامبرﷺ نازل شده.[۲]

تفسیر:

استفتاء در مورد کَلاله

آیهٔ فوق در صدد تبیین مقدار ارث برادران و خواهران است، و همان طور که در اوائل این سوره در تفسیر آیهٔ ۱۲ گفتیم، دربارهٔ ارث خواهران و برادران، دو آیه در قرآن نازل شده است: **یکی** همان آیهٔ ۱۲، **و دیگر** آیهٔ مورد بحث که آخرین آیهٔ سورهٔ «**نساء**» است.

و این دو آیه اگر چه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارند، اما همان طور که در آغاز سوره نیز بیان کردیم هر کدام ناظر به یک دسته از خواهران و برادران است آیهٔ ۱۲، ناظر به برادران و خواهران «**مادری**» است، ولی آیهٔ مورد بحث دربارهٔ خواهران و برادران «**پدر و مادری**» یا «**پدری تنها**» سخن می‌گوید.

گواه این مطلب، این است:

معمولاً کسانی که بالواسطه با شخص متوفی مربوط می‌شوند، مقدار ارثشان به اندازهٔ همان واسطه است، یعنی برادران و خواهران مادری به اندازهٔ سهم مادر می‌برند که یک سوم است، و برادران و خواهران پدری، یا پدر و مادری، سهم

---

۱ و ۲ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۵۴، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحات ۱۵۴ و ۱۵۵ ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحات ۴۰۷ و ۴۰۸، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۶، صفحهٔ ۲۸، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۰۶، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**درّ المنثور**» و تفسیر «**صافی**»، ذیل آیهٔ مورد بحث.

ارث پدر را می‌برند که دو سوم است و چون آیهٔ ۱۲ دربارهٔ ارث برادران و خواهران روی یک سوم دور می‌زند و آیهٔ مورد بحث روی دو سوم، روشن می‌شود که آیهٔ سابق دربارهٔ آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفی مربوطند، **ولی** آیهٔ مورد بحث دربارهٔ برادران و خواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر و مادر مربوط می‌شوند.

به علاوه، روایاتی که از ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام در این زمینه وارد شده نیز این حقیقت را اثبات می‌کند.

در هر حال چنانچه یک ثلث یا دو ثلث ارث به برادر یا خواهر تعلق گرفت، باقی‌مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می‌شود، اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد، به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می‌پردازیم:

قبلاً باید توجه داشت که آیه به عنوان پاسخ سؤال دربارهٔ «**کلاله**» (برادران و خواهران) نازل شده است.[1]

لذا می‌فرماید: «از تو در این باره سؤال می‌کنند، بگو خداوند حکم کلاله (برادران و خواهران را) برای شما بیان می‌کند» ﴿**يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلٰالَةِ**﴾.

پس از آن به چندین حکم اشاره می‌نماید:

۱ ـ «هر گاه مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد، فقط یک خواهر داشته باشد نصف میراث او به آن یک خواهر می‌رسد» ﴿**إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مٰا تَرَكَ**﴾.

۲ ـ «و اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و

---

۱ ـ دربارهٔ معنی لغوی «**کلاله**» و این که چرا به برادران و خواهران، «**کلاله**» گفته می‌شود، به طور مشروح در جلد سوم تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۱۲ سورهٔ «**نساء**»، بحث کرده‌ایم.

مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد، تمام ارث او به یک برادر می‌رسد» ﴿وَ هُوَ یَرِثُهٰا إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهٰا وَلَدٌ﴾.

۳ ـ اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند، دو ثلث از میراث او را می‌برند، می‌فرماید: «و اگر وارث دو خواهر بود، دو سوم از ارث به او می‌رسد» ﴿فَإِنْ کٰانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثٰانِ مِمّٰا تَرَکَ﴾.

۴ ـ اگر ورثهٔ شخص متوفی، چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می‌کنند، به طوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود، می‌فرماید: «و اگر وارث چند برادر و خواهر بودند، ارث بین آنها هر مرد، دو برابر زن خواهد بود» ﴿وَ إِنْ کٰانُوا إِخْوَةً رِجٰالاً وَ نِسٰاءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ﴾.

و در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند این حقایق را برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتماً راهی را که خدا نشان می‌دهد راه صحیح و واقعی است)؛ زیرا به هر چیزی دانا است» ﴿یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ﴾.[۱]

ناگفته نماند: آیهٔ فوق، ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان می‌کند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است.

ولی با توجه به این که طبق آیات آغاز همین سوره، پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقهٔ اول ارث قرار دارند، روشن می‌شود که منظور از آیهٔ فوق، جائی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر.

* * *

۱ ـ جملهٔ «أَنْ تَضِلُّوا» به معنی «أَنْ لاٰ تَضِلُّوا» است، یعنی کلمهٔ «لاٰ» در تقدیر است و این گونه تعبیر در قرآن و کلمات عرب فراوان است.

پروردگارا! ما را به فرا گرفتن احکامت و عمل به آنها موفق بدار!

خداوندا! چنان کن که آنچه را باقی می‌گذاریم، اموالی باشد که مسئولیتی از آن بر دوش ما باقی نگذارد!

پروردگارا! چنان کن که آنچه از ارث ما باقی می‌ماند، سبب پیشرفت دینی وارثان گردد.

آمِیْنَ یا رَبَّ الْعٰالَمِیْن

پایان سورهٔ نساء[1]

۱ ـ تصحیح: ۲۶ / ۱۲ / ۱۳۸۳

سورهٔ مائده

این سوره، در «**مدینه**» نازل شده و دارای **۱۲۰** آیه است

محتوای سورهٔ مائده

گفته‌اند: این سوره پس از سورهٔ «**فتح**»، و طبق روایتی تمام این سوره در «**حجة الوداع**» و بین «**مکّه**» و «**مدینه**» نازل شده است.[۱]

محتوای این سوره، یک سلسله از معارف و عقائد اسلامی و یک سلسله از احکام و وظائف دینی است.

در قسمت اول، به مسألهٔ **ولایت و رهبری** بعد از پیامبرﷺ و مسألهٔ **تثلیث** مسیحیان و قسمت‌هائی از مسائل مربوط به قیامت، رستاخیز و بازخواست از انبیاء در مورد امت‌هایشان اشاره شده است.

در قسمت دوم، مسألهٔ وفای به پیمان‌ها، عدالت اجتماعی، شهادت به عدل و تحریم قتل نفس (و به تناسب آن داستان فرزندان آدم و قتل **هابیل** به وسیلهٔ **قابیل**) و همچنین توضیح قسمت‌هائی از غذاهای حلال و حرام و قسمتی از احکام وضو و تیمم آمده است.

نامگذاری آن به سورهٔ «**مائده**» به خاطر این است که داستان نزول مائده[۲] برای یاران مسیح، در آیهٔ ۱۱۴ این سوره ذکر شده است.

* * *

۱ ـ «**المنار**»، جلد ۶، صفحهٔ ۱۱۶ ـ **باید توجه داشت:** منظور از مدنی بودن سوره، این است که: بعد از هجرت پیامبرﷺ از «**مکّه**»، نازل شده است، اگر چه نزول سوره در خود «**مدینه**» نباشد.

۲ ـ «**مائده**» در اصل، به طَبَقی گویند که در آن غذا باشد.

فضیلت تلاوت این سوره

۱ ـ «ابی بن کعب» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده: «هر کس سورهٔ مائده را قرائت کند، به تعداد هر یهودی و نصرانی که در دنیا نفس می‌کشد، ده حسنه به او عطا می‌کند و ده سیئه از او محو می‌نماید و ده درجه بر مقام او می‌افزاید».[۱]

۲ ـ از علی علیه السلام نقل شده: «پیش از نزول سورهٔ مائده، بعضی از آیات قرآن دیگری را نسخ می‌نمود... آخرین سوره‌ای که بر او نازل شده، سورهٔ **مائده** بود که آیات ما قبل خود را نسخ کرد، ولی آیات خودش به هیچ وجه منسوخ نشد...

این سوره وقتی بر آن حضرت نازل شد که بر مرکب «**شهباء**» خود سوار بود... هنگامی که حالت وحی از او برطرف شد، سورهٔ مائده را بر ما قرائت فرمود».[۲]

۳ ـ امام باقر علیه السلام فرموده: «کسی که هر روز پنجشنبه سورهٔ مائده را قرائت کند، ایمانش به ظلم و شرک آلوده نخواهد شد».[۳]

می‌دانیم قرآن برای فهمیدن و عمل کردن است و بدون عمل سودی نخواهد داشت.

* * *

۱ و ۲ و ۳ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۵۰، طبع شرکة المعارف (جلد ۳، صفحهٔ ۲۵۷، ابتدای سورهٔ «**مائده**»، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۸۲، مؤسسهٔ اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

﴿۱﴾ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعٰامِ إِلاّٰ مٰا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ مٰا يُرِيدُ

ترجمه:

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

۱ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به پیمان‌ها (و قراردادها) وفا کنید! چهار پایان (و جنین آنها) برای شما حلال شده است؛ مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود (و استثناء خواهد شد)، و به هنگام احرام، صید را حلال نشمرید! خداوند هر چه را بخواهد حکم می‌کند.

تفسیر:

لزوم وفا به عهد و پیمان

به طوری که از روایات اسلامی و سخنان مفسران بزر استفاده می‌شود، **این سوره** آخرین سوره (و یا از آخرین سوره‌هائی) است که بر پیامبرﷺ نازل شده است.

در تفسیر «**عیاشی**» از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که: حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: سورهٔ «**مائده**» دو ماه یا سه ماه، پیش از رحلت پیامبرﷺ

نازل گردید.[۱]

و این که در بعضی از روایات وارد شده این سوره ناسخ است و منسوخ نیست، نیز اشاره به همین موضوع است.

این سخن با مطلبی که در جلد دوم همین تفسیر در ذیل آیهٔ ۲۸۱ سورهٔ «**بقره**» گفته‌ایم که طبق روایات، آیهٔ مزبور آخرین آیه‌ای است که بر پیامبرﷺ نازل شده منافات ندارد؛ زیرا اینجا سخن از سوره است و در آنجا سخن دربارهٔ یک آیه بود!

در این سوره ـ به خاطر همین موقعیت خاص ـ تأکید روی یک سلسله مفاهیم اسلامی و آخرین برنامه‌های دینی و **مسألهٔ رهبری امت** و جانشینی پیامبرﷺ شده است و شاید به همین جهت است که با مسألهٔ لزوم وفا به عهد و پیمان، شروع شده.

به هر حال، در نخستین جمله می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به عهد و پیمان خود وفا کنید» ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**﴾.

تا به این وسیله افراد با ایمان را ملزم به پیمان‌هائی که در گذشته با خدا بسته‌اند و یا در این سوره به آن اشاره شده است بنماید.

درست همانند این است که شخص مسافر در آخرین لحظات وداع به نزدیکان و پیروان خود تأکید می‌کند توصیه‌ها و سفارش‌های او را فراموش نکنند و به قول و قراردادهائی که با آنها گذاشته است، وفادار باشند.

باید توجه داشت «**عُقُود**» جمع «**عقد**» در اصل، به معنی «**جمع کردن**

---

۱ ـ تفسیر «**برهان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۳۰ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۹، صفحهٔ ۲۷۳ ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۸۸، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۸۲، مؤسسهٔ اسماعیلیان، قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ باید توجه داشت دستورهائی که دربارهٔ وضو و تیمم و مانند آن در این سوره آمده، منافاتی با آخرین سوره بودن آن ندارد. **زیرا** بسیاری از این دستورها جنبهٔ تکرار و تأکید داشته است. **لذا** بعضی از همین احکام را در سورهٔ «**نساء**» نیز می‌بینیم.

اطراف یک چیز محکم» است، و به همین مناسبت گره زدن دو سر طناب یا دو طناب را با هم «**عقد**» می‌گویند.

سپس، از این معنیِ حسّی، به مفهومِ معنوی انتقال یافته و به هر گونه عهد و پیمان، «**عقد**» گفته می‌شود، منتها طبق تصریح جمعی از فقهاء و مفسران، «**عقد**» مفهومی محدودتر از عهد دارد؛ زیرا «عقد» به پیمان‌هائی گفته می‌شود که استحکام کافی دارد، **نه** به هر پیمان.

و اگر در بعضی از **روایات** و **عبارات مفسران**، «**عقد**» و «**عهد**» به یک معنی آمده است منافات با آنچه گفتیم ندارد؛ زیرا منظور تفسیر اجمالی این دو کلمه بوده نه بیان جزئیات آن.

و با توجه به این که «**العُقُود**» ـ به اصطلاح ـ «جمع مُحَلّیٰ به الف و لام» و مفید عموم می‌باشد، و جمله نیز کاملاً مطلق است، آیهٔ فوق دلیل بر وجوب وفا به تمام پیمان‌هائی است که میان انسان‌ها، و یا افراد انسان با خدا، به طور محکم بسته می‌شود.

و به این ترتیب، تمام پیمان‌های الهی و انسانی و پیمان‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تجاری و زناشوئی و مانند آن را در بر می‌گیرد و یک مفهوم کاملاً وسیع دارد که به تمام جنبه‌های زندگی انسان اعم از عقیده و عمل ناظر است: از پیمان‌های فطری و توحیدی گرفته تا پیمان‌هائی که مردم بر سر مسائل مختلف زندگی با هم می‌بندند.

در تفسیر «**روح المعانی**» از «**راغب**» چنین نقل شده: «**عقد**» با توجه به وضع طرفین، **سه نوع** است:

گاهی عقد در میان خدا و بنده،

گاهی در میان انسان و خودش،

و گاهی در میان او و سایر افراد بشر بسته می‌شود[۱] (البته تمام این سه نوع عقد دارای دو طرف است منتها در آنجا که خودش با خودش پیمان می‌بندد، خویشتن را به منزلهٔ دو شخص که طرفین پیمانند فرض می‌کند).

به هر حال مفهوم آیه به قدری وسیع است که عهد و پیمان‌هائی را که مسلمانان با غیر مسلمانان می‌بندند نیز شامل می‌شود.

سپس به دنبال دستور وفای به پیمان‌ها که تمام احکام و پیمان‌های الهی را شامل می‌شود یک سلسله از احکام اسلام را بیان کرده، که نخستین آن حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات است، می‌فرماید: «چهارپایان (و جنین آنها) برای شما حلال شده است» ﴿**أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الأَنْعٰامِ**﴾.

«**أَنْعٰام**» جمع «**نَعَمْ**» به معنی شتر، گاو و گوسفند است.[۲]

«**بَهِيْمَة**» از مادهٔ «**بُهْمَةْ**» (بر وزن تهمة) در اصل، به معنی «**سنگ محکم**» است و به هر چیز که درک آن مشکل باشد «**مبهم**» گفته می‌شود، و به تمام حیوانات که دارای نطق و سخن نیستند، «**بهیمة**» اطلاق می‌شود؛ زیرا صدای آنها دارای ابهام است اما معمولاً این کلمه را فقط در مورد چهارپایان به کار می‌برند، و درندگان و پرندگان را شامل نمی‌شود.

و از آنجا که «**جنین**» حیوانات نیز دارای یک نوع ابهام است «**بهیمة**» نامیده می‌شود.

بنابراین، حلال بودن «**بهیمهٔ انعام**» یا به معنی حلّیت تمام چهارپایان است (به استثنای آنچه بعداً در آیه ذکر می‌شود) و یا به معنی حلّیت بچه‌هائی است که در شکم حیوانات حلال گوشت وجود دارد (بچه‌هائی که خلقت آنها کامل شده،

---

۱ ـ تفسیر «**روح المعانی**»، ذیل آیهٔ مورد بحث.

۲ ـ «**نعم**» اگر به صورت مفرد استعمال شود به معنی شتر است، اما اگر به معنی جمع باشد شتر، گاو و گوسفند را شامل می‌شود (**مفردات راغب**، مادهٔ نعم).

مو و پشم بر بدن آنها روئیده است).[۱]

و از آنجا که حلّیت حیواناتی مانند شتر، گاو و گوسفند قبل از این آیه برای مردم مشخص بوده، ممکن است آیه اشاره به حلّیت جنین‌های آنها باشد.

ولی آنچه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد این است که آیه، معنی وسیعی دارد، **هم** حلال بودن این گونه حیوانات را بیان می‌کند، و **هم** «جنین» آنها را، و اگر حکم این گونه حیوانات در سابق نیز معلوم بوده در اینجا به عنوان مقدمه‌ای برای استثنائات بعد تکرار شده است.

از آنچه در تفسیر این جمله گفتیم روشن شد که ارتباط این حکم با اصل کلّی لزوم وفای به عهد، از این نظر است که این «**اصل کلّی**»، احکام الهی را که یک نوع پیمان خدا با بندگان است مورد تأکید قرار می‌دهد.

سپس به دنبال آن تعدادی از احکام، بیان شده که حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات و حرام بودن گوشت پاره‌ای دیگر، یکی از آنها محسوب می‌شود.

پس از آن، در ذیل آیه دو مورد از حکم حلال بودن گوشت چهارپایان را استثناء کرده، می‌فرماید: «به استثنای گوشت‌هائی که تحریم آن به زودی برای شما بیان می‌شود» ﴿**إِلاّٰ مٰا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ**﴾.

و «به استثنای حال احرام (برای انجام مناسک حج یا انجام مناسک عمره که در این حال) صید کردن حرام است» ﴿**غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ**﴾.[۲]

و در پایان می‌فرماید: «خداوند هر حکمی را بخواهد صادر می‌کند» ﴿**إِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ مٰا يُرِيدُ**﴾.

---

۱ ـ اگر «**بهیمة**» در آیه را به معنی خود حیوانات بگیریم اضافهٔ «**بهیمة**» به «**انعام**» از قبیل «**اضافهٔ بیانیه**» می‌شود.
و اگر به معنی «**جنین**» بوده باشد، اضافهٔ آن «**اضافهٔ لامیه**» خواهد بود.

۲ ـ البته جملهٔ «**إِلاّٰ مٰا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ**» جملهٔ استثنائیه است و «**غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ**» حال از ضمیر «**لَكُمْ**» می‌باشد که از نظر معنی نتیجهٔ استثناء را دارد.

یعنی چون آگاه از همه چیز و مالک همه چیز می‌باشد، هر حکمی را که به صلاح و مصلحت بندگان باشد و حکمت اقتضاء کند تشریع می‌نماید.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ قاعدهٔ «أَصالَةُ اللُّزُومِ فِی الْعُقُودِ»

این آیه از جمله آیاتی است که در مباحث حقوق اسلامی در سرتاسر فقه به آن استدلال می‌کنند، و یک قاعدهٔ مهم فقهی «**أَصالَةُ اللُّزُومِ فِی الْعُقُودِ**» از آن استفاده می‌گردد.

یعنی هر گونه پیمان و معاهده‌ای دربارهٔ اشیاء و یا کارها میان دو نفر منعقد گردد لازم الاجراء می‌باشد، و حتی ـ همان طور که جمعی از محققان نیز عقیده دارند ـ انواع معاملات، شرکت‌ها و قراردادهائی که در عصر ما وجود دارد و در سابق وجود نداشته، و یا این که بعداً در میان عقلا به وجود می‌آید، و بر موازین صحیحی قرار دارد را شامل می‌شود، و این آیه پای همهٔ آنها صحه می‌گذارد (البته با در نظر گرفتن ضوابط کلّی که اسلام برای قراردادها قائل شده است).

ولی استدلال به این آیه به عنوان یک قاعدهٔ فقهی دلیل بر آن نیست که پیمان‌های الهی را که میان «**بندگان**» و «**خدا**» بسته شده است، و یا پیمان مربوط به رهبری و زعامت امت را که به وسیلهٔ پیامبرﷺ از مردم گرفته شده، شامل نشود، بلکه آیه مفهوم وسیعی دارد که همهٔ این امور را در بر می‌گیرد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که لزوم وفاء به پیمان‌های دوجانبه مادامی است که از یک طرف نقض نشده باشد.

اما اگر از یک طرف نقض شود، طرف مقابل ملزم به وفاداری نیست، و این در ماهیت عقد و پیمان افتاده است.

* * *

۲ ـ اهمیت وفای به عهد و پیمان

مسألهٔ وفای به عهد و پیمان که در آیهٔ مورد بحث مطرح است از اساسی‌ترین شرائط زندگی دسته‌جمعی است و بدون آن، هیچ گونه همکاری اجتماعی ممکن نیست، که بشر با از دست دادن آن، زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تأکید فوق‌العاده‌ای روی این مسأله شده است و شاید کمتر مطلبی باشد که این قدر گسترش داشته باشد؛ زیرا بدون آن، هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزر ترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می‌شود.

در «**نهج البلاغه**» در فرمان «**مالک اشتر**» چنین می‌خوانیم:

فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرٰائِضِ اللّٰهِ شَيْءٌ اَلنّٰاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ إِجْتِمٰاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوٰائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ آرٰائِهِمْ مِنْ تَعْظِيْمِ الْوَفٰاءِ بِالْعُهُودِ، وَ قَدْ لَزِمَ ذٰلِکَ الْمُشْرِکُونَ فِيْمٰا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِيْنَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوٰاقِبِ الْغَدْرِ:

«در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان ـ با تمام اختلافاتی که دارند ـ مورد اتفاق نیست به همین جهت بت‌پرستان زمان جاهلیت نیز پیمان‌ها را در میان خود محترم می‌شمردند؛ زیرا عواقب دردناک پیمان‌شکنی را دریافته بودند».[1]

و نیز از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

إِنَّ اللّٰهَ لاٰيَقْبَلُ إِلاَّ الْعَمَلَ الصّٰالِحَ وَ لاٰيَقْبَلُ اللّٰهُ إِلاَّ الْوَفٰاءَ بِالشُّرُوطِ وَ الْعُهُودِ:

«خداوند از بندگان خود چیزی جز عمل صالح نمی‌پذیرد و جز وفای به

---

۱ ـ «**نهج البلاغه**»، نامهٔ ۵۳.

شروط و پیمان‌ها را قبول نمی‌کند».[۱]

و از پیامبر اکرمصلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: **لاٰ دِیْنَ لِمَنْ لاٰ عَهْدَ لَهُ:**

«آن کس که به پیمان خود وفادار نیست دین ندارد».[۲]

روی همین جهت، موضوع وفای به عهد از موضوعاتی است که هیچ گونه تفاوتی در میان انسان‌ها دربارهٔ آن نیست، خواه طرف پیمان، مسلمان باشد یا غیر مسلمان و به اصطلاح از حقوق انسان است، نه از حقوق برادران دینی.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

ثَلاٰثٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَحَدٍ فِیْهِنَّ رُخْصَةً: أَدٰاءُ الأَمٰانَةِ إِلَی الْبَرِّ وَ الْفٰاجِرِ، وَ الْوَفٰاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفٰاجِرِ، وَ بِرُّ الْوٰالِدَیْنِ بَرَّیْنِ کٰانٰا أَوْ فٰاجِرَیْنِ!:

«سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازهٔ مخالفت با آن را نداده است:

ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار؛

وفای به عهد دربارهٔ هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار؛

و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار».[۳]

حتی در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده: اگر کسی با اشاره پیمانی را بر عهده بگیرد باید به آن وفا کند، می‌فرماید:

---

۱ ـ «**سفینة البحار**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۹۴ ـ «**کافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۸۲ و جلد ۲، صفحهٔ ۴۷، دار الکتب الاسلامیة ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۴، صفحهٔ ۱۹۱ و جلد ۶۶، صفحهٔ ۱۰ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۱۵، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۸۶، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۱۴، صفحهٔ ۱۹۹، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم.

۲ ـ «**مستدرک**»، جلد ۱۶، صفحهٔ ۹۷، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۹، صفحهٔ ۱۹۸ و جلد ۷۲، صفحهٔ ۹۶ و جلد ۸۱، صفحهٔ ۲۵۲ ـ «**المیزان**»، جلد ۱۱، صفحهٔ ۳۴۹، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۲ و جلد ۴، صفحهٔ ۵۶، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدّة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق ـ «**سنن کبرای بیهقی**»، جلد ۹، صفحهٔ ۲۳۱، دار الفکر بیروت.

۳ ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۶۲، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲۱، صفحهٔ ۴۹۰، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۱، صفحات ۵۶ و ۷۰ و جلد ۷۲، صفحهٔ ۹۲ و جلد ۷۵، صفحهٔ ۲۵۰ ـ «**تحف العقول**»، صفحهٔ ۳۶۷، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، طبع دوم، ۱۴۰۴ هـ ق.

إِذٰا أَوْمیٰ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ أَوْ أَشٰارَ بِالأَمٰانِ إِلیٰ أَحَدٍ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ فَنَزَلَ عَلیٰ ذٰلِکَ فَهُوَ فِی أَمٰانٍ:

«هر گاه یکی از مسلمانان با ایماء و اشاره به یکی از مشرکان امان دهد و او از قلعه پائین آید، در امان است».[1]

❊ ❊ ❊

۱ ـ «**مستدرک**»، جلد ۱۱، صفحات ۴۵ و ۴۶، چاپ آل البیت ـ «**دعائم الاسلامی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۷۸، دار المعارف مصر، ۱۳۸۵ هـ ق.

﴿۲﴾ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تُحِلُّوا شَعٰائِرَ اللّٰهِ وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرٰامَ وَ لاَ الْهَدْيَ وَ لاَ الْقَلاٰئِدَ وَ لاٰ آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرٰامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوٰاناً وَ إِذٰا حَلَلْتُمْ فَاصْطٰادُوا وَ لاٰ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعٰاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ وَ لاٰ تَعٰاوَنُوا عَلَى الإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ

ترجمه:

۲ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شعائر و حدود الهی (و مراسم حج را محترم بشمرید! و مخالفت با آنها) را حلال ندانید! و نه ماه حرام را، و نه قربانی‌های بی‌نشان، و نشاندار را، و نه آنها را که به قصد خانهٔ خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند. اما هنگامی که از احرام بیرون آمدید، صید کردن برای شما مانعی ندارد. و خصومت با جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام (در سال حدیبیه) باز داشتند، نباید شما را وادار به تعدی و تجاوز کند! و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید. و (هرگز) در راه گناه و تعدّی همکاری ننمائید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که مجازات خدا شدید است!

تفسیر:

هشت دستور در یک آیه

در این آیه، چند دستور مهم از آخرین دستوراتی که بر پیامبرﷺ نازل شده،

بیان گردیده، که همه یا اغلب آنها مربوط به حج و زیارت خانهٔ خدا است:

۱ ـ نخست خطاب به افراد با ایمان کرده می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شعائر الهی را نقض نکنید! و حریم آنها را حلال نشمرید» ﴿**یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُحِلُّوا شَعٰائِرَ اللّٰهِ**﴾.

در این که منظور از «**شعائر الهی**» چیست؟ در میان مفسران گفتگوی بسیار است، **ولی** به تناسب قسمت‌های دیگر این آیه، **و با توجه** به سال نزول آن (سال دهم هجری) که سال **حجة الوداع** پیغمبرﷺ بود، چنین به نظر می‌رسد که: منظور از «**شعائر**»، «مناسک و برنامه‌های حج» باشد که مسلمانان موظفند احترام همهٔ آنها را نگاه دارند.

شاهد این تفسیر این که در قرآن کلمهٔ «**شعائر**» معمولاً در مورد مراسم حج به کار رفته است.[۱]

۲ ـ احترام ماه‌های حرام را نگاه دارید و از جنگ کردن در این ماه‌ها خودداری کنید، لذا می‌فرماید: «و نه ماه‌های حرام را» ﴿**وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرٰامَ**﴾.

۳ ـ «قربانیانی را که برای حج می‌آورند، اعم از این که بی‌نشان باشند (**هَدْی**) و یا نشان داشته باشند (**قَلاٰئِد**) حلال نشمرید و بگذارید که به قربانگاه برسند و در آنجا قربانی شوند» ﴿**وَ لاَ الْهَدْیَ وَ لاَ الْقَلاٰئِدَ**﴾.[۲ـ۳]

۴ ـ تمام زائران خانهٔ خدا باید از آزادی کامل در این مراسم بزر اسلامی بهره‌مند باشند، و هیچ گونه امتیازی در این قسمت در میان قبائل و افراد و نژادها و زبان‌ها نیست، بنابراین نباید مزاحم کسانی شوید که برای خشنودی پروردگار

---

۱ ـ بقره، آیهٔ ۱۵۸ ـ حج، آیات ۳۲ و ۳۶.

۲ ـ «**هَدْی**» جمع «**هدیه**» به معنی چهارپایانی است که به عنوان قربانی به خانهٔ خدا «**اهداء**» می‌شوند.

۳ ـ «**قَلاٰئِد**» جمع «**قلاده**» به معنی چیزی است که به گردن انسان یا حیوانی می‌اندازند و در اینجا منظور چهارپایانی است که برای قربانی در مراسم حج آنها را نشان می‌گذارند.

و جلب رضای او و حتی به دست آوردن سود تجاری به قصد زیارت بیت اللّٰه حرکت می‌کنند، می‌فرماید: «و نه آنها که به قصد خانهٔ خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند» ﴿**وَ لاٰ آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرٰامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوٰاناً**﴾، خواه با شما دوست باشند یا دشمن، همین اندازه که مسلمانند و زائر خانهٔ خدا مصونیت دارند.

بعضی از مفسران و فقهاء معتقدند: جملهٔ فوق عام است و حتی غیر مسلمانان را نیز شامل می‌شود، یعنی اگر مشرکان هم به قصد زیارت خانهٔ خدا بیایند نباید مورد مزاحمت قرار گیرند.

ولی با توجه به این که در سورهٔ «**توبه**» که معروف است در سال نهم هجرت نازل شده در آیهٔ ۲۸ دستور جلوگیری از آمدن مشرکان به مسجد الحرام داده شده؛

و با توجه به این که سورهٔ «**مائده**» در اواخر عمر پیامبرﷺ در سال دهم هجرت نازل گردیده و طبق روایات شیعه و اهل تسنن هیچ حکمی از آن نسخ نشده، چنین تفسیری صحیح نیست، و حق آن است که حکم بالا مخصوص به مسلمانان است.

۵ ـ تحریم صید، محدود به زمان احرام است، لذا می‌فرماید: «اما هنگامی که از احرام حج یا عمره بیرون آمدید، صید کردن برای شما مُجاز است» ﴿**وَ إِذٰا حَلَلْتُمْ فَاصْطٰادُوا**﴾.

۶ ـ اگر جمعی از بت‌پرستان در دوران جاهلیت (در جریان حدیبیه) مزاحم زیارت شما از خانهٔ خدا شدند و نگذاشتند مناسک زیارت خانهٔ خدا را انجام دهید، نباید این جریان سبب شود که بعد از اسلام آوردن آنها، کینه‌های دیرینه را زنده کنید و مانع آنها از زیارت خانهٔ خدا شوید، لذا می‌فرماید: «و کینه و دشمنی

نسبت به گروهی که شما را از زیارت مسجد الحرام مانع شدند نباید سبب تعدّی شما شود» ﴿وَ لاٰ یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ أَنْ تَعْتَدُوا﴾.[1]

این حکم گر چه در مورد زیارت خانهٔ خدا نازل شده است، ولی در حقیقت یک قانون کلّی از آن استفاده می‌شود که مسلمان نباید «**کینه‌توز**» باشد، حوادثی را که در زمان‌های گذشته واقع شده بار دیگر در فکر خود زنده کند و در صدد انتقام بر آید.

و با توجه به این که یکی از علل نفاق و تفرقه در هر اجتماعی همین مسأله است، اهمیت این دستور اسلامی برای جلوگیری از شعله‌ور شدن آتش نفاق، در میان مسلمانان آن هم در آستانهٔ غروب آفتاب عمر پیامبرﷺ آشکارتر می‌شود.

۷ ـ سپس برای تکمیل بحث گذشته می‌فرماید: شما به جای این که دست به هم بدهید تا از دشمنان سابق و دوستان امروز خود انتقام بگیرید، «باید دست اتحاد در راه نیکی‌ها و تقوا به یکدیگر بدهید و تعاون و همکاری بر گناه و عدوان ننمائید»! ﴿وَ تَعٰاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْویٰ وَ لاٰ تَعٰاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ﴾.

۸ ـ و در پایان آیه برای تحکیم و تأکید احکام گذشته می‌فرماید: «پرهیزکاری را پیشه کنید! و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید! که مجازات و کیفرهای خدا شدید است» ﴿وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقٰابِ﴾.

* * *

۱ ـ آنچه از کلمات اهل لغت و مفسران استفاده می‌شود این است که: «**جَرْم**» (بر وزن گَرْم) در اصل، به معنی قطع کردن میوه‌های نامناسب از درخت است و سپس به هر کار ناخوشایندی گفته می‌شود و نیز به وادار کردن کسی به کار ناخوشایند اطلاق می‌گردد، بنابراین «**لاٰیَجْرِمَنَّکُمْ**» در اینجا به معنی «**لاٰیَحْمِلَنَّکُمْ**» یعنی وادار نکند شما را به یک کار خلاف، می‌باشد.

نکته:

لزوم تعاون و همکاری در نیکی‌ها

آنچه در آیهٔ فوق در زمینهٔ تعاون آمده، یک اصل کلّی اسلامی است که سراسر مسائل اجتماعی، حقوقی، اخلاقی و سیاسی را در بر می‌گیرد.

طبق این اصل، مسلمانان موظفند در کارهای نیک تعاون و همکاری کنند ولی همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم، مطلقاً ممنوع است، هر چند مرتکب آن دوست نزدیک یا برادر انسان باشد.

این قانون اسلامی، درست بر ضد قانونی است که در جاهلیت عرب ـ و حتی در جاهلیت امروز نیز ـ حکومت می‌کرد که: **أُنْصُرْ أَخاکَ ظالِماً أَوْ مَظْلُوماً**: «برادر (یا دوست و هم‌پیمانت) را حمایت کن خواه ظالم باشد یا مظلوم»![1]

در آن روز اگر افرادی از قبیله‌ای به افراد قبیلهٔ دیگر حمله می‌کردند، بقیهٔ افراد قبیله به حمایت از آنها بر می‌خاستند بدون این که تحقیق کنند حمله عادلانه بوده است یا ظالمانه.

این اصل، در مناسبات بین‌المللی امروز نیز حکومت می‌کند و غالباً کشورهای هم‌پیمان، و یا آنها که منافع مشترکی دارند، در مسائل مهم جهانی به حمایت یکدیگر بر می‌خیزند، بدون این که اصل عدالت را رعایت کنند و ظالم و مظلوم را از هم تفکیک نمایند!

اسلام، بر این قانون جاهلی خط بطلان کشیده است و دستور می‌دهد: تعاون و همکاری مسلمین با یکدیگر باید «**تنها**» در کارهای نیک و برنامه‌های

---

۱ ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۱۶، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۰۰، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۷ و جلد ۴، صفحهٔ ۲۲۶، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۵۵ و جلد ۳، صفحهٔ ۳۹۹ و جلد ۶، صفحهٔ ۴ و جلد ۱۰، صفحهٔ ۱۷۰، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

مفید و سازنده باشد، نه در گناه و ظلم و تعدّی.

جالب توجه این که: «**بِرّ**» و «**تقوا**» هر دو در آیهٔ فوق با هم ذکر شده‌اند، که **یکی** جنبهٔ اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید است، **و دیگری** جنبهٔ نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می‌باشد.

و به این ترتیب، تعاون و همکاری باید **هم** در دعوت به نیکی‌ها و **هم** در مبارزه با بدی‌ها انجام گیرد.

در فقه اسلامی از این قانون در مسائل حقوقی استفاده شده، و پاره‌ای از معاملات و قراردادهای تجاری که جنبهٔ کمک به گناه دارد، تحریم گردیده، همانند فروختن انگور به کارخانه‌های شراب‌سازی و **یا** فروختن اسلحه به دشمنان حق و عدالت، و **یا** اجاره دادن محل کسب و کار برای معاملات نامشروع و اعمال خلاف شرع (البته این احکام شرائطی دارد که در کتب فقهی بیان شده است).

اگر این اصل، در اجتماعات اسلامی به جریان افتد و مردم بدون در نظر گرفتن مناسبات شخصی، نژادی و خویشاوندی با کسانی که در کارهای مثبت و سازنده گام بر می‌دارند همکاری کنند، و از همکاری با افراد ستمگر و متعدّی در هر گروه و طبقه‌ای که باشند، خودداری نمایند، بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی سامان می‌یابد.

همچنین اگر در مقیاس بین‌المللی دولت‌های دنیا، با متجاوز ـ هر کس و هر دولتی بوده باشد ـ همکاری نکنند، تعدّی و تجاوز و استعمار و استثمار از جهان برچیده خواهد شد.

اما هنگامی که می‌بینیم پاره‌ای از آنها به حمایت متجاوزان و ستمگران بر می‌خیزند و با صراحت اعتراف می‌کنند اشتراکِ منافع، آنها را دعوت به این

حمایت کرده، نباید انتظار وضعی بهتر از این داشته باشیم.

در روایات اسلامی دربارهٔ این اصل تأکیدهای فراوانی وارد شده که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱ ـ از پیغمبر اکرمصلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

إِذٰا کٰانَ یَوْمُ الْقِیٰامَةِ نٰادیٰ مُنٰادٍ أَیْنَ الظَّلَمَةُ؟ وَ أَعْوٰانُ الظَّلَمَةِ؟ وَ أَشْبٰاهُ الظَّلَمَةِ؟ حَتّیٰ مَنْ بَرَءَ لَهُمْ قَلَماً وَ لاٰقَ لَهُمْ دَوٰاتاً؟

قٰالَ: فَیُجْتَمَعُونَ فِی تٰابُوتٍ مِنْ حَدِیْدٍ ثُمَّ یُرْمیٰ بِهِمْ فِی جَهَنَّمَ:

«هنگامی که روز قیامت بر پا شود، منادی ندا در می‌دهد کجا هستند ستمکاران؟ و کجا هستند یاوران آنها؟ و کسانی که خود را شبیه به آنها ساخته‌اند؟ حتی کسانی که برای آنها قلمی تراشیده‌اند و یا دواتی را لیقه[1] کرده‌اند؟

همهٔ آنها را در تابوتی از آهن قرار می‌دهند سپس آنها را در میان جهنم پرتاب می‌کنند».[2]

۲ ـ در روایتی از «**صفوان جمّال**» که از یاران **امام کاظم** علیه السلام بود نقل شده می‌گوید:

خدمت امام رسیدم فرمود: **ای صفوان!** همهٔ کارهای تو خوب است جز یک کار!

عرض کردم: فدایت شوم! چه کار؟

---

۱ ـ «**لیقه**» در لغت عرب به پارچه یا پنبهٔ ابریشمی می‌گویند که در دوات می‌گذاردند تا مرکّب را به خود جذب کند و از ریزش آن جلوگیری نماید.

۲ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۱۳۱ (جلد ۱۷، صفحهٔ ۱۸۲، چاپ آل البیت) ـ «**تحریر الوسیله**» امام خمینی رحمه الله، جلد ۱، صفحهٔ ۴۹۷، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۱۳، صفحهٔ ۲۶۳، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**مجموعهٔ ورام**»، جلد ۱، صفحات ۵۴ و ۵۵، انتشارات مکتبة الفقیه قم ـ «**جامع المدارک**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۶، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع دوم، ۱۴۰۵ هـ ق.

فرمود: این که شتران خود را به این مرد یعنی «**هارون**» کرایه می‌دهی!

گفتم: به خدا سوگند در مسیرهای عیاشی، هوس‌بازی و صید حرام، به او کرایه نمی‌دهم، تنها در این راه، یعنی راه «**مکّه**»، در اختیار آنها می‌گذارم، تازه خودم همراه شتران نمی‌روم، بعضی از فرزندان و کسانم را با آنها می‌فرستم،

فرمود: ای صفوان! آیا از آنها کرایه می‌گیری؟!

عرض کردم: بله.

فرمود: آیا دوست داری که زنده بمانند، بر سر کار باشند تا کرایهٔ تو را بپردازند؟

گفتم: بلی.

فرمود: کسی که بقای آنها را دوست بدارد. از آنها است و هر کسی از آنها باشد در آتش دوزخ خواهد بود.

صفوان می‌گوید: من بلافاصله رفتم و تمام شترانم را فروختم.

این خبر به گوش هارون رسید، به دنبال من فرستاده گفت:

صفوان! شنیده‌ام شترانت را فروخته‌ای؟

گفتم: آری.

گفت: چرا؟

گفتم: پیر شده‌ام، فرزندان و کسانم نمی‌توانند از عهدهٔ ادارهٔ آنها بر آیند!

گفت: چنین نیست، چنین نیست! من می‌دانم چه کسی این دستور را به تو داده است، آری موسی بن جعفر علیه‌السلام به تو چنین دستوری داده است.

گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟

هارون گفت: این سخن را بگذار! به خدا سوگند اگر سوابق نیک تو نبود،

دستور می‌دادم گردنت را بزنند![1]

۳ ـ در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به علی علیه السلام فرمود:

یٰا عَلِیُّ کَفَرَ بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ عَشَرَةٌ...

وَ بٰایَعَ السِّلاٰحَ مِنْ أَهْلِ الْحَرْبِ:

«ده طایفه از این امت به خدا کافر شده‌اند...

یکی از آنها کسی است که به دشمنان اسلام که با آنها در حال جنگند اسلحه بفروشد».[2]

* * *

۱ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحات ۱۳۱ و ۱۳۲ (جلد ۱۶، صفحهٔ ۲۵۹ و جلد ۱۷، صفحات ۱۸۲ و ۱۸۳، چاپ آل البیت) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۲، صفحات ۳۷۶، ۳۷۷ ـ «**من لایحضره الفقیه**»، جلد ۴، صفحهٔ ۴۳۶، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، طبع دوم، ۱۴۰۴ هـ ق.

۲ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۷۱ (جلد ۱۱، صفحهٔ ۳۱ و جلد ۱۵، صفحهٔ ۳۴۴ و جلد ۱۷، صفحهٔ ۱۰۳، چاپ آل البیت) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۹، صفحهٔ ۱۲۱ و جلد ۷۴، صفحهٔ ۴۹ و جلد ۷۶، صفحهٔ ۷۷ و جلد ۹۳، صفحهٔ ۱۳ و جلد ۹۶، صفحهٔ ۷ و جلد ۱۰۰، صفحهٔ ۶۱ و جلد ۱۰۱، صفحهٔ ۳۷۲ ـ «**من لایحضره الفقیه**»، جلد ۴، صفحهٔ ۳۵۶، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم.

﴿۳﴾ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مٰا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مٰا أَكَلَ السَّبُعُ إِلاّٰ مٰا ذَكَّيْتُمْ وَ مٰا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاٰمِ ذٰلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلاٰ تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاٰمَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجٰانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۳ ـ گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوانی مرده، و باقیماندهٔ صید حیوان درنده ـ مگر آن که (به موقع) آن را سر ببرید ـ و آنها که برای بت‌ها ذبح می‌شوند، (همه) بر شما حرام شده است؛ و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه‌های تیرِ مخصوص بخت‌آزمائی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است. ـ امروز، کافران از (زوال) آئین شما مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها نترسید؛ و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم ـ اما آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورند؛) خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

خوردنی‌های حرام

در آغاز این سوره، اشاره به حلال بودن گوشت چهار پایان به استثنای آنچه بعداً خواهد آمد، شده بود، **آیهٔ مورد بحث**، در حقیقت همان استثناهائی است که وعده داده شده.

در این آیه حکم به تحریم یازده چیز شده است که بعضی از آنها در آیات دیگر قرآن نیز بیان گردیده، و تکرار آن جنبهٔ تأکید دارد.

۱ ـ نخست می‌فرماید: «مردار بر شما حرام شده است» ﴿**حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ**﴾.

۲ ـ همچنین «خون» ﴿**وَ الدَّمُ**﴾.

۳ ـ و «گوشت خوک» ﴿**وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ**﴾.

۴ ـ «و حیواناتی که طبق سنت جاهلیت به نام بت‌ها و اصولاً به غیر نام خدا ذبح شوند» ﴿**وَ مٰا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ**﴾.

دربارهٔ تحریم این چهار چیز و فلسفهٔ آن در جلد اول تفسیر «**نمونه**» ذیل آیهٔ ۱۷۳ سورهٔ «**بقره**»، توضیح کافی داده‌ایم.

۵ ـ و نیز «حیواناتی که خفه شده باشند حرامند» ﴿**وَ الْمُنْخَنِقَةُ**﴾.

خواه به خودی خود، یا به وسیلهٔ دام، و خواه به وسیلهٔ انسان این کار انجام گردد، چنان که در زمان جاهلیت معمول بوده که گاهی حیوان را در میان دو چوب یا در میان دو شاخهٔ درخت سخت می‌فشردند تا بمیرد و از گوشتش استفاده کنند.

در بعضی از روایات نقل شده که: «**مجوس**» مخصوصاً مقیّد بودند حیوانات را از طریق خفه کردن بکشند، سپس از گوشتشان استفاده کنند، بنابراین

ممکن است آیه ناظر به وضع آنها نیز باشد.[۱]

۶ ـ «و حیواناتی که با شکنجه و ضرب، جان بسپارند و یا به بیماری از دنیا بروند» ﴿**وَ الْمَوْقُوذَةُ**﴾.[۲]

در تفسیر «**قرطبی**» نقل شده: در میان عرب معمول بود که بعضی از حیوانات را به خاطر بت‌ها آن قدر می‌زدند تا بمیرد و آن را یک نوع عبادت می‌دانستند![۳]

۷ ـ «و حیواناتی که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند» ﴿**وَ الْمُتَرَدِّيَةُ**﴾.

۸ ـ «و حیواناتی که به ضرب شاخ مرده باشند» ﴿**وَ النَّطِيحَةُ**﴾.

۹ ـ «و حیواناتی که به وسیلهٔ حملهٔ درندگان کشته شوند» ﴿**وَ مٰا أَكَلَ السَّبُعُ**﴾.

ممکن است یکی از فلسفه‌های تحریم این پنج نوع از گوشت‌های حیوانات آن باشد که خون به قدر کافی از آنها بیرون نمی‌رود؛ زیرا تا زمانی که ر های اصلی گردن بریده نشود، خون به قدر کافی بیرون نخواهد ریخت، و می‌دانیم خون مرکز انواع میکروب‌ها است و با مردن حیوان، قبل از هر چیز، خون عفونت پیدا می‌کند.

و به تعبیر دیگر، این چنین گوشت‌ها یک نوع مسمومیت دارند و جزء گوشت‌های سالم محسوب نخواهند شد، مخصوصاً اگر حیوان بر اثر شکنجه، یا

---

۱ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۶، صفحهٔ ۲۷۳ (جلد ۲۴، صفحهٔ ۳۹، چاپ آل البیت) ـ «**مستدرک**»، جلد ۱۶، صفحهٔ ۱۴۲، چاپ آل البیت ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۹۱، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۸۶، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۶۱، مؤسسهٔ دار الکتاب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۲، صفحهٔ ۳۱۹.

۲ ـ «**مَوْقُوذَة**» از مادهٔ «**وقذ**» (بر وزن نقض) به معنی کتک زدن شدید است که منجر به مرگ گردد. و یا بیماری شدیدی است که حیوان را به کام مرگ بکشاند.

گاهی کتک زدن و بیماری شدید که منجر به مرگ نشود را نیز «**وقذ**» می‌گویند، ولی در مورد آیه، همان معنی اول مراد است.

۳ ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۶، صفحهٔ ۴۸، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

بیماری و یا تعقیب حیوان درنده‌ای بمیرد، مسمومیت بیشتری خواهد داشت.

به علاوه جنبهٔ معنوی ذبح که با ذکر نام خدا و رو به قبله بودن حاصل می‌شود در هیچ یک از اینها نیست.

ولی اگر قبل از آن که این حیوانات جان بسپرند به آنها برسند، با آداب اسلامی آنها را سر ببرند و خون به قدر کافی از آنها بیرون بریزد، حلال خواهند بود و لذا به دنبال تحریم موارد فوق می‌فرماید: «مگر آن که به موقع و با شرایط آن را ذبح کنید» ﴿**إِلاَّ مٰا ذَكَّيْتُمْ**﴾.

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند: این استثناء تنها به قسم اخیر یعنی «**وَ مٰا أَكَلَ السَّبُعُ**» بر می‌گردد.

ولی اکثر مفسران معتقدند: به تمام اقسام بر می‌گردد، و این نظر به حقیقت نزدیک‌تر است.

ممکن است سؤال شود: چرا با وجود «**مَيْتَة**» در آغاز آیه، این موارد ذکر گردیده است، مگر تمام آنها داخل در مفهوم «**مَيْتَة**» نیست؟

در پاسخ می‌گوئیم: «**مَيْتَة**» از نظر فقهی و شرعی مفهوم وسیعی دارد، یعنی هر حیوانی که با طریق شرعی ذبح نشده باشد در مفهوم «**مَيْتَة**» داخل است، **ولی** در لغت، «**مَيْتَة**» معمولاً به حیوانی گفته می‌شود که خود به خود بمیرد.

بنابراین، موارد فوق در مفهوم لغوی «**مَيْتَة**» داخل نیست و لااقل احتمال این را دارد که داخل نباشد و لذا نیازمند به بیان است.

۱۰ ـ در زمان جاهلیت، بت‌پرستان سنگ‌هائی در اطراف «**کعبه**» نصب کرده بودند که شکل و صورت خاصی نداشت، آنها را «**نُصب**» می‌نامیدند، در مقابل آنها قربانی می‌کردند و خون قربانی را به آنها می‌مالیدند، و فرق آنها با بت، این بود که بت‌ها همواره دارای اشکال و صور خاصی بودند، اما «**نُصب**» چنین

نبودند، **قرآن** در آیهٔ فوق، این گونه گوشت‌ها را تحریم کرده، می‌گوید: «و آنچه در برابر یا روی نصب ذبح شوند» ﴿**وَ مٰا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ**﴾.

روشن است: تحریم این نوع گوشت جنبهٔ اخلاقی و معنوی دارد، نه جنبهٔ مادّی و جسمانی، و در واقع یکی از اقسام «**مٰا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ**» می‌باشد، که به خاطر رواجش در میان عرب جاهلی، به آن تصریح شده است.

۱۱ ـ نوع دیگری از حیواناتی که تحریم آن در آیهٔ فوق آمده، آنها است که به صورت «**بخت‌آزمائی**» ذبح و تقسیم می‌گردیده و آن چنین بوده که:

ده نفر با هم شرط‌بندی می‌کردند، حیوانی را خریداری و ذبح نموده، سپس ده چوبهٔ تیر که روی هفت عدد از آنها عنوان «**برنده**» و سه عدد عنوان «**بازنده**» ثبت شده بود، در کیسهٔ مخصوصی می‌ریختند و به صورت قرعه‌کشی آنها را به نام یک یک از آن ده نفر بیرون می‌آوردند، هفت چوبه برنده به نام هر کس می‌افتاد سهمی از گوشت بر می‌داشت، و چیزی در برابر آن نمی‌پرداخت، **ولی** آن سه نفر که تیرهای بازنده را دریافت داشته بودند، باید هر کدام یک سوم قیمت حیوان را بپردازند، بدون این که سهمی از گوشت داشته باشند.

این چوبه‌های تیر را «**ازلام**» جمع «**زلم**» (بر وزن قلم) می‌نامیدند، اسلام خوردن این گوشت‌ها را تحریم کرد، نه به خاطر این که اصل گوشت حرام بوده باشد، بلکه به خاطر این که جنبهٔ «**قمار**» و بخت‌آزمائی دارد، می‌فرماید: «و آنچه را به وسیلهٔ چوب‌های مخصوصی بخت‌آزمائی قسمت می‌کنید» ﴿**وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلاٰمِ**﴾.

روشن است: تحریم «**قمار**» و مانند آن اختصاص به گوشت حیوانات ندارد، بلکه در هر چیز انجام گیرد ممنوع است و تمام زیان‌های فعالیت‌های حساب‌نشدهٔ اجتماعی و برنامه‌های خرافی در آن جمع می‌باشد.

و در پایان برای تأکید بیشتر روی تحریم آنها می‌فرماید: «تمام این اعمال فسق است و خروج از اطاعت پروردگار» ﴿**ذٰلِكُمْ فِسْقٌ**﴾.[1]

بعد از بیان احکام فوق، دو جملهٔ پرمعنی در آیهٔ مورد بحث به چشم می‌خورد، نخست می‌گوید: «امروز کافران از دین شما مأیوس شدند، بنابراین از آنها نترسید و تنها از (مخالفت) من بترسید» ﴿**الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلاٰ تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ**﴾.

سپس می‌فرماید: «امروز دین و آئین شما را کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان آئین شما پذیرفتم» ﴿**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاٰمَ دِيناً**﴾.

و در پایان آیه بار دیگر به مسائل مربوط به گوشت‌های حرام بازگشته، و حکم صورت اضطرار را بیان کرده، می‌گوید: «کسانی که به هنگام گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشت‌های حرام شوند در حالی که تمایل به گناه نداشته باشند خوردن آن برای آنها حلال است؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است» ﴿**فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجٰانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**﴾.

و به هنگام ضرورت بندگان خود را به مشقت نمی‌افکند و آنها را کیفر نمی‌دهد.

«**مَخْمَصَه**» از مادهٔ «**خَمْص**» (بر وزن لمس) به معنی «**فرورفتگی**» است، و به معنی گرسنگی شدید که باعث فرورفتگی شکم می‌شود نیز آمده است خواه به هنگام قحطی باشد یا به هنگام گرفتاری شخصی.

«**غَيْرَ مُتَجٰانِفٍ لِإِثْمٍ**» به معنی آن است که تمایل به گناه نداشته باشد، که **یا** به

---

۱ ـ گر چه «**ذٰلِكُم**» اسم اشارهٔ مفرد است که با خطاب جمع همراه شده و قاعدتاً باید به مفرد برگردد، ولی می‌دانیم اشارهٔ مفرد نسبت به مجموعه‌ای که به منزلهٔ واحدی فرض شده‌اند، اشکالی ندارد.

عنوان تأکید مفهوم اضطرار آمده.

یا به منظور آن است که به هنگام ضرورت زیاده روی در خوردن گوشت حرام نکند، و آن را حلال نشمرد.

یا آن که مقدمات اضطرار را خودش فراهم نساخته باشد.

و یا آن که در سفری که برای انجام کار حرامی در پیش گرفته، گرفتار چنان ضرورتی نشود.

ممکن است همهٔ این معانی از این عبارت منظور باشد.[1]

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ *اعتدال در استفاده از گوشت*

آنچه از مجموع بحث‌های فوق و سایر منابع اسلامی استفاده می‌شود، این است که: اسلام در مورد بهره‌برداری از گوشت‌ها ـ همانند سایر دستورهایش ـ یک روش کاملاً اعتدالی را در پیش گرفته، یعنی نه همانند مردم زمان جاهلیت که از هر نوع گوشتی می‌خوردند، اعم از گوشت سوسمار، مردار و امثال آن، و یا همانند بسیاری از غربی‌های امروز که حتی از خوردن گوشت خرچنگ و کرم‌ها چشم‌پوشی نمی‌کنند.

و نه مانند «**هندوها**» که مطلقاً خوردن گوشت را ممنوع می‌دانند، **بلکه**، گوشت حیواناتی که دارای تغذیهٔ پاک بوده و مورد تنفّر نباشند حلال کرده بر روی روش‌های افراطی و تفریطی خط بطلان کشیده و برای استفاده از گوشت‌ها شرائطی مقرّر داشته است، به این ترتیب که:

---

۱ ـ برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد اول تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۱۷۳ سورهٔ «**بقره**» مراجعه کنید.

الف ـ حیواناتی که از گوشت آنها استفاده می‌شود، باید از حیوانات علف خوار باشند؛ زیرا گوشت حیوانات گوشت‌خوار، بر اثر خوردن گوشت‌های مردار و آلوده، غالباً ناسالم و مایهٔ انواع بیماری‌ها است، به خلاف چهارپایان علف‌خوار که معمولاً از غذاهای سالم و پاک استفاده می‌کنند.

به علاوه، همان طور که در گذشته ذیل آیهٔ ۱۷۳ سورهٔ «**بقره**» گفتیم هر حیوانی صفات خویش را از طریق گوشت خود، به کسانی که از آن می‌خورند منتقل می‌کند.

بنابراین، تغذیه از گوشت حیوانات درنده صفت قساوت و درندگی را در انسان تقویت می‌نماید.

و نیز به همین دلیل است که در اسلام حیوانات **جَلاّل** یعنی حیواناتی که از نجاست تغذیه می‌کنند، تحریم شده است.

ب ـ حیواناتی که از گوشتشان استفاده می‌شود، باید مورد تنفّر نبوده باشند.

ج ـ و نیز باید زیانی برای جسم یا روح انسان تولید نکنند.

د ـ حیواناتی که در مسیر شرک و بت‌پرستی و مانند آنها قربانی می‌شوند، چون از نظر معنوی ناپاکند، تحریم شده‌اند.

هـ ـ یک سلسله دستورها در اسلام برای طرز ذبح حیوانات وارد شده که هر کدام به نوبهٔ خود، دارای اثر بهداشتی یا اخلاقی می‌باشد.

* * *

۲ ـ *روز اکمال دین کدام روز است*

در اینجا بحث مهمی پیش می‌آید که: منظور از «**الیوم**» (امروز) که در دو جملهٔ بالا تکرار شده چیست؟

یعنی کدام روز است که این «**چهار جهت**» در آن جمع شده، **هم** کافران در

آن مأیوس شده‌اند، و **هم** دین کامل شده، **هم** نعمت خدا تکامل یافته، **هم** خداوند آئین اسلام را به عنوان آئین نهائی مردم جهان پذیرفته است.

در این مورد، در میان مفسران سخن بسیار است، ولی آنچه جای شک نیست این است که: چنین روزی باید **روز بسیار مهمی در تاریخ زندگی پیامبرﷺ باشد، نه یک روز ساده و عادی و معمولی**؛ زیرا این همه اهمیت برای یک روز عادی معنی ندارد.

لذا در پاره‌ای از روایات آمده است: بعضی از یهود و نصاریٰ با شنیدن این آیه، گفتند: اگر چنین آیه‌ای در کتب آسمانی ما نقل شده بود، ما آن روز را روز عید قرار می‌دادیم.[1]

اکنون باید از روی قرائن، نشانه‌ها و تاریخ نزول این آیه، و این سوره و تاریخ زندگانی پیامبرﷺ و روایاتی که از منابع مختلف اسلامی به دست ما رسیده، این روز مهم را پیدا کنیم:

۱ ـ آیا منظور روزی است که احکام بالا دربارهٔ گوشت‌های حلال و حرام نازل شده؟

قطعاً چنین نیست؛ زیرا نزول این احکام واجد این همه اهمیت نیست نه باعث تکمیل دین است؛ زیرا آخرین احکامی نبوده که بر پیامبرﷺ نازل شده، به دلیل این که: در دنبالهٔ این سوره به احکام دیگری نیز برخورد می‌کنیم، علاوه بر این نزول این احکام سبب یأس کفار نمی‌شود، چیزی که سبب یأس کفار می‌شود، فراهم ساختن پشتوانهٔ محکمی برای آیندهٔ اسلام است.

و به عبارت دیگر، نزول این احکام و مانند آن تأثیر چندانی در روحیهٔ کافران ندارد و این که گوشت‌هائی حلال یا حرام باشد، آنها حساسیتی روی آن

---

۱ ـ تفسیر «**المنار**»، جلد ۶، صفحهٔ ۱۵۵.

ندارند.

۲ ـ آیا منظور از آن «**روز عرفه**» در آخرین حج پیامبرﷺ است؟! (همان طور که جمعی از مفسران احتمال داده‌اند).

پاسخ این سؤال نیز منفی است؛ زیرا نشانه‌های فوق بر آن روز نیز تطبیق نمی‌کند؛ چرا که حادثهٔ خاصی که باعث یأس کفار بشود در آن روز واقع نشده، **اگر** منظور انبوه اجتماع مسلمانان است که قبل از روز عرفه نیز در خدمت پیغمبرﷺ در «**مکّه**» بودند.

و اگر منظور نزول احکام فوق در آن روز است که آن نیز همان طور که گفتیم چیز وحشتناکی برای کفار نبود.

۳ ـ و آیا مراد «**روز فتح مکّه**» است (چنان که بعضی احتمال داده‌اند) با این که تاریخ نزول این سوره مدت‌ها بعد از فتح «**مکّه**» بوده است؟!

۴ ـ و یا منظور روز «**نزول آیات سورهٔ برائت**» است، که آن هم مدت‌ها قبل از نزول این سوره، بوده است؟!

۵ و ۶ ـ و از همه عجیب‌تر احتمالی است که بعضی دیگر داده‌اند که: این روز، روز **ظهور اسلام**، **یا** بعثت پیامبرﷺ باشد، با این که آنها هیچگونه ارتباطی با روز نزول این آیه ندارند و سال‌های متمادی در میان آنها فاصله بوده است.

بنابراین، هیچ یک از احتمالات ششگانهٔ فوق با محتویات آیه سازگار نیست.

در اینجا احتمال دیگری نیز هست که تمام مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده‌اند و روایات متعددی آن را تأیید می‌کند، و با محتویات آیه کاملاً سازگار است و آن این که:

منظور «**روز غدیر خم**» است، روزی که پیامبر اسلامﷺ امیر مؤمنان

علی علیه‌السلام را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد، **آن روز** بود که کفار در میان امواج یأس فرو رفتند؛ زیرا انتظار داشتند آئین اسلام قائم به شخص باشد، با از میان رفتن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اوضاع به حال سابق برگردد، و اسلام تدریجاً برچیده شود.

اما هنگامی که مشاهده کردند، مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در میان مسلمانان، بی‌نظیر بود، به عنوان جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انتخاب شد، و از مردم برای او بیعت گرفت، یأس و نومیدی نسبت به آیندهٔ اسلام، آنها را فراگرفت و فهمیدند آئینی است ریشه‌دار و پایدار.

در این روز بود که آئین اسلام به تکامل نهائی خود رسید؛ زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بدون روشن شدن وضع آیندهٔ مسلمانان، این آئین به تکامل نهائی نمی‌رسید.

آن روز بود که **نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون علی علیه‌السلام برای آیندهٔ مردم کمال یافت.**

و نیز آن روز بود که اسلام با تکمیل برنامه‌هایش، به عنوان **آئین نهائی از طرف خداوند** پذیرفته شد (بنابراین جهات چهارگانه در آن جمع بوده).

علاوه بر این، قرائن زیر نیز این تفسیر را تأیید می‌کند:

الف ـ جالب توجه این که در تفسیر «**فخر رازی**» و تفسیر «**روح المعانی**» و تفسیر «**المنار**» در ذیل این آیه نقل شده است که: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از نزول این آیه بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد.[1]

و با توجه به این که وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایات اهل تسنن، و حتی در بعضی از روایات شیعه (مانند آنچه «**کلینی**» در کتاب معروف «**کافی**» نقل کرده

---

۱ ـ تفسیر «**کبیر فخر رازی**»، جلد ۱۱، صفحهٔ ۱۳۹، ذیل آیهٔ مورد بحث، دار الکتب العلمیهٔ تهران، طبع دوم.

است) روز دوازدهم ماه ربیع الاول بوده،[۱] چنین نتیجه می‌گیریم که روز نزول آیه درست روز **هیجدهم ذی الحجه** بوده است.[۲]

ب ـ در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده، صریحاً این مطلب آمده است که: آیهٔ شریفهٔ فوق، در روز **غدیر خم** و به دنبال ابلاغ ولایت علی علیه‌السلام نازل گردید، از جمله:

۱ ـ دانشمند معروف سنّی «**ابن جریر طبری**» در کتاب «**ولایت**» از «**زید بن ارقم**» صحابی معروف، نقل می‌کند که: این آیه در روز «**غدیر خم**» دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل گردید.

۲ ـ «حافظ ابو نعیم اصفهانی» در کتاب «**ما نزل من القرآن فی عَلیّ** علیه‌السلام» از «**ابو سعید خدری**» (صحابی معروف) نقل کرده که: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در غدیر خم، علی علیه‌السلام را به عنوان ولایت، به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا این که آیهٔ «**اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ...**» نازل شد.

در این موقع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

اَللّٰهُ أَکْبَرُ عَلیٰ اِکْمٰالِ الدِّیْنِ وَ اِتْمٰامِ النِّعْمَةِ وَ رَضیٰ الرَّبِّ بِرِسٰالَتِی وَ بِالْوِلاٰیَةِ لِعَلِیٍّ علیه‌السلام مِنْ بَعْدِی، ثُمَّ قٰالَ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاٰهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاٰهُ اَللّٰهُمَّ وٰالِ مَنْ وٰالاٰهُ وَ عٰادِ مَنْ عٰاداٰهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ:

«اللّٰه اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی علیه‌السلام بعد از من، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی علیه‌السلام مولای او است، خداوندا! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار، و

---

۱ ـ «**کافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۳۹، دار الکتب الاسلامیة.

۲ ـ **البته** این در صورتی است که روز وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خود روز غدیر را محاسبه نکنیم و در سه ماه پشت سر هم، دو ماه را ۲۹ روز بگیریم که این موضوع کاملاً امکان‌پذیر است و با توجه به این که در روزهای قبل و بعد از روز **غدیر**، حادثهٔ مهمی در تاریخ اسلام رخ نداده است که تاریخ فوق قابل تطبیق بر آن باشد، مسلّم می‌شود که منظور از آن جز **روز غدیر** نیست.

آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاری کن، و هر کس دست از یاریش بر دارد دست از یاری او بردار».

۳ ـ «خطیب بغدادی»، در تاریخ خود از «**ابو هریره**» از پیامبرﷺ چنین نقل کرده که: بعد از جریان **غدیر خم** و پیمان ولایت علی علیه‌السلام و گفتار عمر بن خطاب: «**بَخٍّ بَخٍّ یَا بْنَ أَبِی طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلاَیَ وَ مَوْلیٰ کُلِّ مُسْلِمٍ**» آیهٔ «**اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ**» نازل گردید.[۱]

در کتاب نفیس «**الغدیر**» علاوه بر روایات سه‌گانهٔ فوق، سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است.

در کتاب «**احقاق الحق**»، از جلد دوم تفسیر «**ابن کثیر**»، صفحهٔ ۱۴ و از «**مناقب خوارزمی**»، صفحهٔ ۴۷ نزول این آیه را دربارهٔ داستان غدیر از پیغمبر اکرمﷺ نقل کرده است.[۲]

در تفسیر «**برهان**» و «**نور الثقلین**» نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام یا روز «**غدیر خم**» نازل گردیده، که نقل همهٔ آنها نیازمند به رسالهٔ جداگانه است.[۳]

مرحوم «**علامه سیّد شرف الدین**» در کتاب «**المراجعات**» چنین می‌گوید: «نزول این آیه را در روز غدیر در روایات صحیحی که از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام نقل شده، ذکر گردیده و اهل سنت، شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبرﷺ در این زمینه نقل کرده‌اند که صراحت در نزول آیه در این جریان

---

۱ ـ **این سه** روایت را مرحوم **علامهٔ امینی** با تمام مشخصات در جلد اول «**الغدیر**»، صفحات ۲۳۰، ۲۳۱ و ۲۳۲ نقل کرده است و در کتاب «**احقاق الحق**»، جلد ۶، صفحهٔ ۳۵۳ نزول آیهٔ فوق دربارهٔ جریان غدیر به دو طریق از «**ابو هریره**» نقل شده است و از «**ابو سعید خدری**» نیز به چندین طریق آمده است.

۲ ـ «**احقاق الحق**»، جلد ۶، صفحهٔ ۳۵۳ به بعد، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۸۲ هـ ق.

۳ ـ به جلد اول تفسیر «**برهان**» و جلد اول تفسیر «**نور الثقلین**»، ذیل آیهٔ فوق مراجعه شود.

دارد».[۱]

از آنچه در بالا گفتیم روشن می‌شود: اخباری که نزول آیهٔ فوق را در جریان غدیر بیان کرده، در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی اسناد آن، آنها را نادیده گرفت.

بلکه اخباری است که اگر متواتر نباشد لااقل مستفیض است، و در منابع معروف اسلامی نقل شده، اگر چه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن، مانند: «**آلوسی**» در تفسیر «**روح المعانی**» تنها با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده‌اند بقیه را به دست فراموشی بسپارند و چون روایت را بر خلاف مذاق خویش دیده‌اند، مجعول و نادرست قلمداد کنند.

و یا مانند نویسندهٔ تفسیر «**المنار**» با تفسیر ساده‌ای از آیه گذشته، بدون این که کمترین اشاره‌ای به این روایات کند، شاید خود را در بن‌بست دیده که اگر بخواهد روایات را ذکر کرده و تضعیف کند بر خلاف انصاف است و اگر بخواهد قبول کند بر خلاف مذاق او است!

نکتهٔ جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که: قرآن در سورهٔ «**نور**» آیهٔ ۵۵ چنین می‌گوید:

وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِیْنَهُمُ الَّذِی ارْتَضیٰ لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً...:

«خداوند به آنهائی که از شما ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده

---

۱ ـ «**المراجعات**»، نامهٔ ۱۲، صفحهٔ ۳۸، دار الصادق للمطبوعات بیروت و همچنین نسخهٔ مطبوعه توسط سیّد علی شرف الدین و سیّد موسی شرف الدین، چاپخانهٔ عرفان، صیدا، ۱۳۵۳ هـ ق و ۱۹۵۳ میلادی، طبع سوم و صفحهٔ ۷۵، دار الکتاب الاسلامی، چاپخانهٔ امیر، طبع دوم، ۱۴۲۳ هـ ق، ۲۰۰۲ میلادی، و صفحهٔ ۹۱، جمعیّة الاسلامیة، طبع دوم، ۱۴۰۲ هـ ق و ۱۹۸۲ میلادی، تحقیق: حسین راضی ـ این مطلب در پاورقی توسط مرحوم علامه سیّد شرف الدین نوشته شده است.

داده است که آنها را خلیفه در روی زمین قرار دهد همان طور که پیشینیان آنانرا چنین کرد، و نیز وعده داده آئینی را که برای آن پسندیده است مستقر و مستحکم گرداند، و بعد از ترس به آنها آرامش بخشد».

در این آیه خداوند می‌فرماید: آئینی را که برای آنها «**پسندیده**» در روی زمین مستقر می‌سازد.

با توجه به این که: سورهٔ «**نور**» قبل از سورهٔ «**مائده**» نازل شده است،

و با توجه به جملهٔ «**رَضِیْتُ لَکُمُ الاِسْلاٰمُ دِیْناً**» که در آیهٔ مورد بحث، دربارهٔ ولایت علی علیه‌السلام نازل شده، چنین نتیجه می‌گیریم که اسلام در صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه‌دار خواهد شد که با «**ولایت**» توأم باشد؛ زیرا این همان اسلامی است که خدا «**پسندیده**» و وعدهٔ استقرار و استحکامش را داده است.

و به عبارت روشن‌تر، اسلام در صورتی عالمگیر می‌شود که از مسألهٔ ولایت اهل بیت علیهم‌السلام جدا نگردد.

مطلب دیگری که از ضمیمه کردن «**آیهٔ سورهٔ نور**» با «**آیهٔ مورد بحث**» استفاده می‌شود این است که: در آیهٔ سورهٔ «**نور**» **سه وعده** به افراد با ایمان داده شده است:

نخست خلافت در روی زمین.

دیگر امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار.

و سوم استقرار آئینی که مورد رضایت خدا است.

این سه وعده در روز «**غدیر خم**» با نزول آیهٔ «**اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ...**» جامهٔ عمل به خود پوشید؛ زیرا نمونهٔ کامل فرد با ایمان و عمل صالح، یعنی علی علیه‌السلام به جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نصب شد و به مضمون جملهٔ «**اَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِیْنَ**

کَفَرُوا مِنْ دِیْنِکُمْ» مسلمانان در آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند و نیز به مضمون «**وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الاِسْلاٰمُ دِیْناً**» آئین مورد رضایت پروردگار در میان مسلمانان استقرار یافت.

البته این تفسیر، با روایاتی که می‌گوید آیهٔ سورهٔ «**نور**» در شأن مهدی علیه‌السلام نازل شده،[1] منافات ندارد؛ زیرا «**آمَنُوا مِنْکُمْ...**» دارای معنی وسیعی است که یک نمونهٔ آن در روز «**غدیر خم**» انجام یافت و سپس در یک مقیاس وسیع‌تر و عمومی‌تر در زمان قیام مهدی علیه‌السلام انجام خواهد یافت.

بنابراین، کلمهٔ «**الارض**» در آیه، به معنی همهٔ کرهٔ زمین نیست، بلکه معنی وسیعی دارد که **هم** ممکن است بر تمام کرهٔ زمین گفته شود، و **هم** به قسمتی از آن، چنان که از موارد استعمال آن در قرآن نیز استفاده می‌شود که: گاهی بر قسمتی از زمین اطلاق شده و گاهی بر تمام زمین (دقت کنید).

* * *

۳ـ یک *سؤال* لازم

تنها سؤالی که در مورد آیه باقی می‌ماند این است که:

اوّلاً ـ طبق اسناد فوق، و اسنادی که در ذیل آیهٔ «**یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ اِلَیْکَ**» خواهد آمد هر دو مربوط به جریان «**غدیر**» است، پس چرا در قرآن میان آن دو فاصله افتاده؟! یکی آیهٔ ۳ سورهٔ «**مائده**» و دیگری آیهٔ ۶۷ همین سوره است.

ثانیاً ـ این قسمت از آیه که مربوط به جریان «**غدیر**» است، ضمیمه به مطالبی شده که دربارهٔ گوشت‌های حلال و حرام است و تناسب چندانی میان

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۷، صفحهٔ ۲۶۷، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۳، صفحات ۶۱۹ و ۶۲۰، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

این دو به نظر نمی‌رسد.[۱]

در پاسخ باید گفت:

اوّلاً ـ می‌دانیم آیات قرآن، و همچنین سوره‌های آن، بر طبق تاریخِ نزول، جمع‌آوری نشده است، بلکه بسیاری از سوره‌هائی که در «**مدینه**» نـازل شـده مشتمل بر آیاتی است که در «**مکّه**» نازل گردیده و به عکس آیات مدنی را در لابلای سوره‌های مکّی مشاهده می‌کنیم.

با توجه به این حقیقت، جدا شدن این دو آیه از یکدیگر در قـرآن جـای تعجب نخواهد بود (البته طرز قرار گرفتن آیات هر سوره تنها به فرمان پیامبر ﷺ بوده است).

آری، اگر آیات بر طبق تاریخ نزول جمع‌آوری شده بود جای این ایراد بود.

ثانیاً ـ ممکن است قرار دادن آیهٔ مربوط به «**غدیر**» در لابلای احکام مربوط به غذاهای حلال و حرام برای محافظت از تحریف و حذف و تغییر بوده باشد؛ زیرا بسیار می‌شود برای محفوظ ماندن یک شیء نفیس آن را با مطالب ساده‌ای می‌آمیزند تا کمتر جلب توجه کند (دقت کنید).

حوادثی که در آخرین ساعات عمر پیامبرﷺ واقع شد، و مخالفت صریحی که از طرف بعضی افراد برای نوشتن وصیتنامه از طرف پیامبرﷺ به عمل آمد، تا آنجا که حتی پیامبرﷺ را (العیاذ بالله) متهم به هذیان و بیماری! و گفتن سخنان ناموزون کردند، و شرح آن در کتب معروف اسلامی اعم از کتب اهل تسنن و شیعه نقل شده[۲] شاهد گویائی است بر این که بعضی از افراد حساسیت خاصی

---

۱ ـ **این** ایراد در تفسیر «**المنار**» به طور اشاره در طی بحث‌های مربوط به این آیه ذکر شده است (جلد ۶، صفحهٔ ۴۶۶).

۲ ـ **این** حدیث در کتاب «**صحیح بخاری**» که از معروف‌ترین کتب اهل تسنن است در چند مورد نقل شده است، از جمله: «**کتاب المرضی**» جزء ۴ ـ «**کتاب العلم**» جزء اول، صفحهٔ ۲۲ ـ «**جوائز وفد**» از کتاب جهاد، صفحهٔ ۱۱۸، جزء ۲ ـ و در کتاب «**صحیح مسلم**» در جزء ۲، صفحهٔ ۱۴ در آخر «**وصایا**» و همچنین در

در مسألهٔ خلافت و جانشینی پیامبرﷺ داشتند و برای انکار آن حدّ و مرزی قائل نبودند!

آیا چنین شرائطی ایجاب نمی‌کرد که برای حفظ اسناد مربوط به خلافت و رساندن آن به دست آیندگان چنین پیش‌بینی‌هائی بشود؟ و با مطالب ساده‌ای آمیخته گردد که کمتر جلب توجه مخالفان سر سخت را بکند؟!

از این گذشته ـ همان طور که دانستیم ـ اسناد مربوط به نزول آیهٔ «**اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ**» دربارهٔ «**غدیر**» و مسألهٔ جانشینی پیامبرﷺ تنها در کتب شیعه نقل نشده است که چنین ایرادی متوجه شیعه شود.

بلکه در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز آمده است، و به طرق متعددی این حدیث از سه نفر از صحابه معروف نقل شده است.

* * *

کتب دیگر طبق نقل مرحوم «**شرف الدین**» در کتاب «**المراجعات**» تحت عنوان «**رزیة یوم الخمیس**» آمده است.

﴿۴﴾ يَسْئَلُونَكَ مٰا ذٰا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰاتُ وَ مٰا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوٰارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّٰا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ فَكُلُوا مِمّٰا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسٰابِ

ترجمه:

۴ ـ از تو سؤال می‌کنند چه چیزهایی برای آنها حلال شده است؟ بگو: «آنچه پاکیزه است، برای شما حلال گردیده؛ و (نیز) صید حیوانات شکاری و سگ‌های تربیت یافته که از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها یاد داده‌اید، پس از آنچه این حیوانات برای شما (صید می‌کنند و) نگاه می‌دارند، بخورید؛ و نام خدا را بر آن ببرید؛ و از (معصیت) خدا بپرهیزید که خداوند سریع الحساب است»!

شأن نزول:

دربارهٔ آیهٔ فوق شأن نزول‌هائی ذکر کرده‌اند که مناسب‌تر از همه این است: «**زَیْد الخیر**» و «**عدیّ بن حاتم**» که دو نفر از یاران پیامبرﷺ بودند، خدمتش رسیده، عرض کردند: ما جمعیتی هستیم که با سگ‌ها و بازهای شکاری صید می‌کنیم، سگ‌های شکاری ما حیوانات وحشی حلال گوشت را می‌گیرند، بعضی از آنها زنده به دست ما می‌رسد، آن را سر می‌بریم، ولی بعضی از آنها به وسیلهٔ سگ‌ها کشته می‌شوند، و ما فرصت ذبح آنها را پیدا نمی‌کنیم و با این که می‌دانیم خدا گوشت مردار را بر ما حرام کرده، تکلیف ما چیست؟ آیهٔ فوق نازل شد و به

آنها پاسخ گفت.[۱]

تفسیر:

صید حلال

به دنبال احکامی که دربارهٔ گوشت‌های حلال و حرام در دو آیهٔ گذشته بیان شد، در این آیه نیز، به قسمت دیگری از آنها اشاره کرده و به عنوان پاسخ سؤالی که در این زمینه مطرح شده است، چنین می‌فرماید: «از تو دربارهٔ غذاهای حلال سؤال می‌کنند» ﴿**يَسْئَلُونَکَ مٰا ذٰا أُحِلَّ لَهُمْ**﴾.

پس از آن به پیامبرﷺ دستور می‌دهد: نخست به آنها بگوید: «هر چیز پاکیزه‌ای برای شما حلال شده» ﴿**قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰاتُ**﴾.

یعنی تمام آنچه را اسلام تحریم کرده در زمرهٔ «**خبائث**» و ناپاک‌ها است و هیچ گاه قوانین الهی، موجود پاکیزه‌ای که طبعاً برای استفاده و انتفاع بشر آفریده شده، تحریم نکرده است و دستگاه «**تشریع**» در همه جا هماهنگ دستگاه «**تکوین**» است.

آنگاه به سراغ صیدها رفته، می‌گوید: «صید حیوانات شکاری که تحت تعلیم شما قرار گرفته‌اند، یعنی از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها آموخته‌اید، برای شما حلال است» ﴿**وَ مٰا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوٰارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّٰا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ**﴾.[۲]

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۷۷، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۳، ذیل آیهٔ مورد بحث (جلد ۶، صفحهٔ ۶۵، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق) ـ «**اسباب نزول الآیات**»، صفحهٔ ۱۲۸، مؤسسة الحلبی و شرکاه، القاهره، ۱۳۸۸ هـ ق ـ «**زاد المسیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۴۱، دار الفکر بیروت، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق.

۲ ـ در آغاز این جمله حذف و تقدیری وجود دارد و در اصل «**وَ صَيْدُ مٰا عُلِّمْتُم...**» بوده است، به قرینهٔ جملهٔ «**فَكُلُوا مِمّٰا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُم**» (دقت کنید).

«**جوارح**» در اصل، از مادهٔ «**جرح**» گرفته شده که گاهی به معنی «**کسب**» و گاهی به معنی «**زخم**» است، و به همین دلیل به حیوانات صیاد، اعم از پرندگان و غیر پرندگان «**جارحه**» گفته می‌شود، که جمع آن «**جوارح**» است.

یعنی حیوانی که به صید خود زخم وارد می‌کند، و یا حیوانی که برای صاحب خود کسب می‌نماید.

و اگر به اعضای بدن جوارح گفته می‌شود، به خاطر آن است که انسان به وسیلهٔ آنها کاری انجام می‌دهد و اکتسابی می‌کند.

و به این ترتیب، جملهٔ «**وَ مٰا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوٰارِحِ**» تمام حیواناتی را که برای شکار کردن تربیت می‌شوند، شامل می‌شود، ولی قید «**مُکَلِّبِین**» که به معنی تربیت کنندگان سگ‌های شکاری است و از مادهٔ «**کلب**» به معنی سگ گرفته شده است، آن را اختصاص به سگ‌های شکاری می‌دهد.

و به همین دلیل، صید کردن با غیر سگ‌های شکاری مانند: صید به وسیلهٔ بازهای شکاری و امثال آن را شامل نمی‌شود.

لذا در فقه شیعه صید «**تنها**» به وسیلهٔ سگ‌های شکاری مجاز است، اگر چه جمعی از مفسران و دانشمندان اهل تسنن، همه را مجاز می‌دانند و قید «**مُکَلِّبِین**» را به معنی وسیعی تفسیر کرده‌اند که اختصاصی به سگ‌ها ندارد.

ولی همان طور که گفتیم مادهٔ اصلی این لغت مفهوم آن را مخصوص به تربیت سگ‌های شکاری می‌کند.

البته اگر حیوانات شکاری دیگر صیدی را از پای در آورند، ولی قبل از آن که بمیرد، با آداب شرعی ذبح کنیم حلال است.

ضمناً جملهٔ «**تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّٰا عَلَّمَکُمُ اللّٰهُ**» اشاره به چند مطلب می‌کند:

نخست این که: باید تعلیم این گونه حیوانات استمرار یابد و اگر تعلیم خود

را فراموش کنند و همانند یک سگ ولگرد حیوانی را بدرند، گوشت آن صید، حلال نخواهد بود (چون فعل «**تُعَلِّمُونَهُنَّ**» مضارع است و مضارع دلالت بر استمرار دارد).

دیگر این که: باید تعلیم و تربیت سگ مطابق اصول صحیحی باشد که با مفهوم «**مِمّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ**» سازگار باشد.

سوّم این که: سرچشمهٔ همهٔ علوم هر چند ساده و کوچک باشد از ناحیهٔ خدا است و ما بدون تعلیم او علمی نداریم.

ضمناً باید توجه داشت، منظور از تعلیم سگ‌های شکاری این است: چنان تربیت شوند که به فرمان صاحبان خود حرکت کنند و به فرمانشان باز گردند.

ذکر این نکته نیز لازم است، حیوانی را که سگ‌ها شکار می‌کنند، اگر زنده به دست آید، باید طبق آداب اسلامی ذبح شود، ولی اگر پیش از آن که به آن برسند جان دهد، حلال است، اگر چه ذبح نشده باشد.

سپس در ذیل آیه به دو شرط دیگر از شرائط حلیت چنین صیدی اشاره کرده، می‌فرماید: «از صیدی که سگ‌های شکاری برای شما نگاه داشته‌اند بخورید» ﴿**فَكُلُوا مِمّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ**﴾.

بنابراین، اگر سگ‌های شکاری عادت داشته باشند قسمتی از صید خود را بخورند و قسمتی را واگذارند، چنان صیدی حلال نیست و داخل در جملهٔ «**وَ مٰا أَكَلَ السَّبُعُ**» که در آیهٔ قبل گذشت می‌باشد، و در حقیقت چنین سگی نه تعلیم یافته است و نه آنچه را که نگاه داشته مصداق «**عَلَيْكُم**» (برای شما) می‌باشد، بلکه برای خود صید کرده است (ولی بعضی از فقهاء این موضوع را به استناد روایاتی که در منابع حدیث آمده شرط ندانسته‌اند که تفصیل آن در فقه آمده است).

خلاصه این که: باید آنها آن چنان تربیت شوند که صید خود را نخورند.

دیگر این که: به هنگامی که سگ شکاری رها می‌شود، «نام خدا را ببرید» ﴿وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ﴾.

و در پایان برای رعایت تمام این دستورات، می‌فرماید: «از خدا بپرهیزید؛ زیرا خداوند، سریع الحساب است» ﴿وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾.[1]

* * *

۱ ـ شرح جملهٔ «**سریع الحساب**» در جلد دوم تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۲۰۲ سورهٔ «**بقره**» گذشت.

﴿۵﴾ **الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰاتُ وَ طَعٰامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعٰامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ الْمُؤْمِنٰاتِ وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذٰا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسٰافِحِينَ وَ لاٰ مُتَّخِذِي أَخْدٰانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمٰانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخٰاسِرِينَ**

ترجمه:

۵ ـ امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده؛ و (همچنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است؛ و طعام شما برای آنها حلال؛ و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند؛ هنگامی که مهر آنها را بپردازید و پاکدامن باشید؛ نه زناکار، و نه دوست پنهانی و نامشروع گیرید. و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می‌گردد؛ و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود.

تفسیر:

ازدواج و خوردن غذای اهل کتاب

در این آیه که مکمّل آیات قبل است، نخست می‌فرماید: «امروز آنچه پاکیزه است برای شما حلال شده و غذاهای اهل کتاب برای شما حلال و غذاهای شما برای آنها حلال است» ﴿**الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبٰاتُ وَ طَعٰامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعٰامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ**﴾.

در این که: منظور از «**الیوم**» (امروز) چیست؟ به عقیدهٔ جمعی از مفسران

روز «**عرفه**» و به عقیدهٔ بعضی بعد از «**فتح خیبر**» است.

ولی بعید نیست همان روز «**غدیر خم**» و پیروزی کامل اسلام بر کفار بوده باشد، چنان که اشاره خواهد شد .

و منظور از ذکر حلال بودن «**طیّبات**» در اینجا با این که قبل از این روز هم حلال بوده، این است که مقدمه‌ای برای ذکر «**حکم طعام اهل کتاب**» باشد.

اما این که: منظور از «**طعام اهل کتاب**» که در این آیه حلال شمرده شده است، چیست؟

بیشتر مفسران و دانشمندان اهل سنت، معتقدند: هر نوع طعامی را شامل می‌شود، خواه گوشت حیواناتی باشد که به دست خود آنها ذبح شده و یا غیر آن.

ولی اکثریت قاطع مفسران و فقهای شیعه بر این عقیده‌اند که: منظور از آن غیر از گوشت‌هائی است که **ذبیحه** آنها باشد، تنها عدهٔ کمی از دانشمندان شیعه پیرو نظریهٔ اولند.

روایات متعددی که از ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده این مطلب را تأکید می‌کند که منظور از **طعام** در این آیه، غیر ذبیحه‌های اهل کتاب است.

در تفسیر «**علی بن ابراهیم**» از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که دربارهٔ آیهٔ فوق چنین فرمود:

عَنیٰ بِطَعٰامِهِمْ هٰاهُنَا الْحُبُوبَ وَ الْفٰاکِهَةَ غَیْرَ الذَّبٰائِحِ الَّتِی یَذْبَحُونَ فَاِنَّهُمْ لاٰیَذْکُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهٰا:

«منظور از طعام اهل کتاب، حبوبات و میوه‌ها است، نه ذبیحه‌های آنها؛ زیرا آنها هنگام ذبح نام خدا را نمی‌برند».[1]

---

۱ ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۶۳، مؤسسهٔ دار الکتاب قم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۶، صفحهٔ ۲۹۱ (جلد ۲۴، صفحهٔ ۶۶، چاپ آل البیت) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۳، صفحهٔ ۲۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحات ۵۹۳ و ۷۶۲، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

دقت در روایات متعدد دیگری که در جلد ۱۶ «**وسائل الشیعه**» در باب ۵۱ از «ابواب اطعمه و اشربه»، صفحهٔ ۳۷۱ مذکور است، و دقت در آیات گذشته نشان می‌دهد که تفسیر دوم (تفسیر طعام به غیر ذبیحه) به حقیقت نزدیک‌تر است؛ زیرا همان طور که امام صادق علیه السلام در روایت فوق اشاره فرموده، اهل کتاب غالب شرائط ذبح اسلامی را رعایت نمی‌کنند، نه نام خدا را می‌برند و نه رو به سوی قبله حیوان را ذبح می‌کنند، **همچنین** پایبند به رعایت سایر شرائط نیستند، چگونه ممکن است در آیات قبل، چنین حیوانی صریحاً تحریم شده باشد و در این آیه حلال شمرده شود؟

بعد از بیان حلیّت طعام اهل کتاب، دربارهٔ ازدواج با زنان پاکدامن از مسلمانان و اهل کتاب سخن می‌گوید، می‌فرماید: «زنان پاک دامن از مسلمانان و از اهل کتاب برای شما حلال هستند و می‌توانید با آنها ازدواج کنید به شرط این که مهر آنها را بپردازید» ﴿**وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ الْمُؤْمِنٰاتِ وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذٰا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ**﴾.

«و به شرط این که از طریق ازدواج مشروع باشد نه به صورت زنای آشکار، و نه به صورت انتخاب دوست پنهانی» ﴿**مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسٰافِحِينَ وَ لاٰ مُتَّخِذِي أَخْدٰانٍ**﴾.[1]

در حقیقت این قسمت از آیه محدودیت‌هائی را که در مورد ازدواج مسلمانان با غیر مسلمانان بوده، تقلیل می‌دهد و ازدواج آنها با زنان اهل کتاب را با شرائطی تجویز می‌نماید.

اما این که: آیا ازدواج با اهل کتاب به هر صورت، خواه ازدواج دائم باشد یا

---

۱ ـ همان طور که در جلد سوم تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۲۵ سورهٔ «**نساء**» گفتیم، «**أَخْدٰان**» جمع «**خدن**» (بر وزن اذن) در اصل، به معنی دوست و رفیق است، ولی معمولاً به دوست پنهانی از جنس مخالف و به عنوان نامشروع گفته می‌شود.

موقت، مجاز است و یا منحصراً ازدواج موقت جائز است، در میان فقهای اسلام بحث و گفتگو است.

دانشمندان اهل تسنن فرقی میان این دو نوع ازدواج نمی‌گذارند و معتقدند آیهٔ فوق تعمیم دارد، ولی در میان فقهای شیعه جمعی معتقدند: آیه منحصراً ازدواج موقت را بیان می‌کند و بعضی از روایات رسیده از ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام نیز این نظر را تأیید می‌نماید.[1]

قرائنی در آیه موجود است که ممکن است شاهد این قول باشد:

نخست این که می‌فرماید: **اِذٰا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ:** «به شرط این که اجر آنها را بپردازید» درست است که کلمهٔ «**اجر**»، **هم** در مورد «**مهر عقد دائم**» و **هم** در مورد «**مهر ازدواج موقت**» گفته می‌شود، ولی بیشتر در مورد ازدواج موقت ذکر می‌گردد، یعنی با آن تناسب بیشتری دارد.

و دیگر این که: تعبیر به **غَیْرَ مُسٰافِحِیْنَ وَ لاٰ مُتَّخِذی أَخْدٰانٍ:** «به شرط این که از راه زنا و گرفتن دوست پنهانی نامشروع وارد نشوید» نیز با ازدواج موقت متناسب‌تر است، چه این که ازدواج دائم هیچگونه شباهتی با مسألهٔ زنا یا انتخاب دوست پنهانی نامشروع ندارد، که از آن نهی شود، **ولی** گاهی افراد نادان و بی‌خبر، ازدواج موقت را با زنا یا انتخاب دوست پنهانی اشتباه می‌کنند.

و از همه گذشته این تعبیرات عیناً در آیهٔ ۲۵ سورهٔ «**نساء**» دیده می‌شود و می‌دانیم آن آیه دربارهٔ ازدواج موقت است.

با این همه جمعی دیگر از فقهاء ازدواج با اهل کتاب را مطلقاً مجاز می‌دانند

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۸۰، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲۰، صفحهٔ ۵۴۰ و جلد ۲۱، صفحهٔ ۳۷، باب ۱۳: **بٰابُ حُکْمِ التَّمَتُّعِ بِالْکِتٰابِیَّةِ** ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۱۶، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۴، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**تهذیب الاحکام**»، جلد ۷، صفحات ۲۵۵، ۲۵۶ و ۲۹۹، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵ هـ ش.

و قرائن فوق را برای تخصیص آیه کافی نمی‌بینند و به بعضی از روایات نیز در این زمینه استدلال می‌کنند (که شرح بیشتر در این باره باید در کتاب فقهی مطالعه شود).

ناگفته نماند در دنیای امروز که بسیاری از رسوم جاهلی در اشکال مختلف زنده شده است نیز این تفکر به وجود آمده که: انتخاب دوست زن یا مرد برای افراد مجرد بی‌مانع است نه تنها به شکل پنهانی، آن گونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام وجود داشت، بلکه به شکل آشکار نیز هم!

در حقیقت دنیای امروز در آلودگی و بی‌بند و باری جنسی از زمان جاهلیت پا را فراتر نهاده؛ زیرا اگر در آن زمان تنها انتخاب دوست پنهانی را مجاز می‌دانستند، اینها آشکارش را نیز بی‌مانع می‌دانند و حتی با نهایت وقاحت به آن افتخار می‌کنند.

این رسم ننگین که یک فحشای آشکار و رسوا محسوب می‌شود از سوغات‌های شومی است که از غرب به شرق انتقال یافته و سرچشمهٔ بسیاری از بدبختی‌ها و جنایات شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که در مورد طعام اهل کتاب، **هم** اجازه داده شده که از طعام آنها خورده شود (به شرائطی که ذکر شد) و **هم** به آنها اطعام شود، اما در مورد ازدواج، تنها گرفتن زن از آنان تجویز شده، ولی زنان مسلمان به هیچ وجه مجاز نیستند با مردان اهل کتاب ازدواج کنند، چنان که ظاهر آیه نیز چنین اقتضا می‌کند **(وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ الْمُؤْمِنٰاتِ وَ الْمُحْصَنٰاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ)**، و فلسفهٔ آن ناگفته پیدا است؛ زیرا زنان به خاطر آن که عواطف رقیق‌تری دارند زودتر ممکن است عقیدهٔ همسران خود را بپذیرند تا مردان!

و از آنجا که تسهیلات فوق، دربارهٔ معاشرت با اهل کتاب و ازدواج با زنان

آنها ممکن است مورد سوء استفادهٔ بعضی قرار گیرد، و آگاهانه یا غیر آگاهانه به سوی آنها کشیده شوند، در پایان آیه به مسلمانان هشدار داده، می‌فرماید: «کسی که نسبت به آنچه باید به آن ایمان بیاورد، کفر بورزد و راه مؤمنان را رها کرده، در راه کافران قرار گیرد، اعمال او بر باد می‌رود و در آخرت در زمرهٔ زیانکاران خواهد بود» ﴿**وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالإِيمٰانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخٰاسِرِينَ**﴾.

اشاره به این که: تسهیلات مزبور علاوه بر این که گشایشی در زندگی شما ایجاد می‌کند، باید سبب نفوذ و توسعه اسلام در میان بیگانگان گردد، نه این که شما تحت تأثیر آنها قرار گیرید، و دست از آئین خود بر دارید که در این صورت مجازات شما بسیار سخت و سنگین خواهد بود.[1]

در تفسیر این قسمت از آیه با توجه به پاره‌ای از روایات و شأن نزولی که نقل شده، احتمال دیگری نیز هست و آن این که: بعضی از مسلمانان پس از نزول آیهٔ فوق و حکم حلیت طعام اهل کتاب و زنان آنها از قبول چنین حکمی اکراه داشتند، قرآن به آنها هشدار می‌دهد: اگر نسبت به چنین حکمی که از طرف خدا نازل شده اعتراضی داشته باشند و انکار کنند، اعمال آنها بر باد خواهد رفت و زیانکار خواهند بود.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ *آیا مراد از طعام غیر گوشت است؟*

نخست این که: اگر منظور از «طعام» غذاهائی غیر از گوشت باشد، اینها که قبلاً نیز حلال بوده است، **آیا** قبل از نزول آیه، خریدن گندم و یا حبوبات دیگر از

---

۱ ـ در مورد «**حبط و احباط**» به جلد دوم تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۲۱۷ سورهٔ «**بقره**» مراجعه شود.

اهل کتاب مانعی داشته؟ در حالی که می‌دانیم همواره داد و ستد در میان مسلمانان و آنها وجود داشته است؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکتهٔ اساسی در تفسیر آیه، روشن می‌شود و آن این که:

آیه در زمانی نازل شده که اسلام بر «**شبه جزیرهٔ عربستان**» تسلط یافته و موجودیت و حضور خود را در سراسر شبه جزیره اثبات کرده است، به طوری که دشمنان اسلام از شکست مسلمین مأیوس شدند، در اینجا محدویت‌هائی را که قبلاً در معاشرت مسلمانان با کفار وجود داشت و به خاطر همان‌ها، رفت و آمد با آنان، میهمانی کردن آنها و یا میهمان شدن نزد آنان ممنوع بود، می‌بایست بر طرف گردد، لذا آیه نازل شد، و اعلام داشت امروز که شما موقعیت خود را تثبیت کرده‌اید و از خطر آنها بیم ندارید، محدودیت‌های مربوط به معاشرت با آنان کم شده است، می‌توانید به میهمانی آنها بروید و نیز می‌توانید آنها را میهمان کنید و همچنین می‌توانید از آنها زن بگیرید (هر کدام با شرائطی که اشاره خواهد شد).

بنابراین، تنها سخن از خرید و فروش و معاملات نیست، بلکه سخن از سایر مباشرت‌ها است.

ناگفته نماند، کسانی که اهل کتاب را پاک نمی‌دانند می‌گویند: در صورتی می‌توان با آنها هم غذا شد که غذای آنها از قبیل غذاهای غیر مرطوب باشد و یا در صورت مرطوب بودن با دست آنها تماس نگرفته باشد و اما آن دسته از محققان که معتقد به طهارت اهل کتاب هستند، می‌گویند: هم غذا شدن با آنها در صورتی که غذایشان از گوشت‌های ذبیحه خودشان تهیه نشده باشد، و یقین به نجاست عرضی (نجس شدن با مثل شراب یا آبجو و مانند آنها) نداشته باشیم

می‌توان با آنها هم غذا شد.

خلاصه این که: آیهٔ فوق، در اصل، ناظر به رفع محدودیت‌های پیشین دربارهٔ معاشرت با اهل کتاب است، گواه بر آن این است که می‌فرماید: «غذای شما هم برای آنها حلال است» یعنی میهمانی کردن آنها بی‌مانع می‌باشد، و نیز بلافاصله در آیهٔ بعد، حکم ازدواج با زنان اهل کتاب را بیان کرده، بدیهی است حکومتی می‌تواند چنین توسعه‌ای به اتباع خود بدهد که بر اوضاع محیط کاملاً مسلط گردد، و بیمی از دشمن نداشته باشد، چنین شرائطی در واقع در روز «**غدیر خم**» و به عقیدهٔ بعضی در روز «**عرفه**» در «**حجة الوداع**» یا بعد از «**فتح خیبر**» حاصل گشت، اگر چه روز غدیر خم از هر جهت برای این موضوع مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

* * *

۲ ـ *طعام هرگونه غذا است*

اشکال دیگری که در تفسیر «**المنار**» دربارهٔ تفسیر آیهٔ فوق آمده است، این است که می‌گوید: کلمهٔ طعام در بسیاری از آیات قرآن به معنی هر گونه غذائی است و حتی گوشت‌ها را هم شامل می‌شود، چگونه ممکن است در آیهٔ فوق، محدود به حبوبات و میوه‌ها و مانند آن باشد، سپس می‌نویسد:

من این ایراد را در مجلسی که جمعی از شیعیان بودند مطرح کردم (و کسی پاسخ آن را نداشت).

به عقیدهٔ ما پاسخ ایراد فوق نیز روشن است، ما انکار نمی‌کنیم که طعام یک مفهوم وسیع دارد، ولی آیات سابق که دربارهٔ گوشت‌ها بحث نموده و مخصوصاً گوشت حیواناتی را که به هنگام ذبح نام خدا بر آن نبرند تحریم کرده، این مفهوم وسیع را تخصیص می‌زند و محدود به غیر گوشت می‌کند، و می‌دانیم هر عامی یا

مطلقی قابل تخصیص و تقیید است.

این را نیز می‌دانیم که اهل کتاب مقید به ذکر نام خدا بر ذبیحه نیستند، از آن گذشته سایر شرائطی را هم که در «**سنت**» آمده است، مسلماً رعایت نمی‌کنند.

* * *

۳ـ نکتهٔ ذکر خاص بعد از عام

در کتاب «**کنز العرفان**» در تفسیر این آیه اشاره به اشکال دیگری شده است که خلاصه‌اش این است: «**طیّبات**» مفهوم وسیعی دارد و بـه اصـطلاح «**عـام**» است، اما «**طَعٰامَ الَّذِیْنَ أُوتُوا الْکِتٰابَ**» خاص است و معمولاً ذکر خاص بعد از عام باید نکته‌ای داشته باشد که در اینجا نکتهٔ آن روشن نیست، سـپس اظـهار امیدواری می‌کند خداوند این مشکل علمی را برای او حل کند.[۱]

با توجه به آنچه در بالا ذکر شد، پاسخ این اشکال نیز معلوم می‌شود که ذکر حلیت طیّبات در واقع مقدمه‌ای است برای بیان رفع محدودیت آمیزش با اهل کتاب، و در واقع آیه می‌گوید: هر چیز پاکیزه‌ای برای شما حلال شمرده شده، به همین جهت طعام اهل کتاب نیز (آنجا که پاکیزه باشد) برای شما حلال است و محدودیت‌هائی که سابقاً در معاشرت با آنها داشته‌اید، در پرتو پیروزی‌هائی که امروز پیدا کرده‌اید تقلیل یافته است (دقت کنید)

* * *

۱ ـ «**کنز العرفان**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۱۲، المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۴ هـ ق.

﴿۶﴾ يٰا أَيُّهَا الَّـذِينَ آمَـنُوا إِذٰا قُـمْتُمْ إِلَـى الصَّـلٰاةِ فَـاغْسِلُوا وُجُـوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرٰافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ النِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ مٰا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِـيُطَهِّرَكُـمْ وَ لِـيُتِمَّ نِـعْمَتَهُ عَـلَيْكُمْ لَـعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

ترجمه:

۶ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز بپاخاستید صورت و دستها را تا آرنج بشوئید و سر و پاها را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید و اگر جنب باشید خود را بشوئید (غسل کنید) و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما از محل پستی آمده (قضای حاجت کرده) یا با زنان تماس گرفته باشید (آمیزش جنسی کرده‌اید) و آب (برای غسل یا وضو) نیابید با خاک پاکی تیمم کنید و از آن بر صورت (پیشانی) و دستها بکشید، خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را به جا آورید.

تفسیر:

پاک‌سازی جسم و جان

در این آیه، به مسألهٔ لزوم طهارت برای انجام نماز، کیفیت وضو، قسمتی از

چیزهائی که وضو را نقض می‌کند و لزوم تیمم در موقع عدم وجدان آب و کیفیت تیمم و فلسفهٔ آنها اشاره شده است.

از نگاه دیگر در آیات سابق، بحث‌های گوناگونی دربارهٔ «**طیّبات جسمی و مواهب مادّی**» مطرح شد، در این آیه به «**طیّبات روح**» و آنچه باعث پاکیزگی جان انسان می‌گردد، اشاره شده است و قسمت قابل ملاحظه‌ای از احکام وضو، غسل و تیمم که موجب صفای روح است، تشریح گردیده.

نخست خطاب به افراد با ایمان کرده، احکام وضو را به این ترتیب بیان می‌کند:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز به پا خاستید[1] صورت و دست‌های خود را تا آرنج بشوئید و قسمتی از سر و همچنین پا را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید» ﴿**یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرٰافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ**﴾.

گر چه در این قسمت از آیه، حدود صورت، که باید در وضو شسته شود توضیح داده نشده، ولی در روایات ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام که وضوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مشروحاً بیان کرده‌اند، چنین استفاده می‌شود:

۱ ـ حدّ صورت از طرف طول از رستنگاه مو، تا چانه و از طرف عرض فاصلهٔ میان سر انگشت وسط و سر انگشت ابهام (انگشت شست)، ذکر شده و

---

۱ ـ در روایات متعددی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده که: منظور از جملهٔ «**قُمْتُم**» (به پا خاستید) در اینجا برخاستن از خواب است، دقت در محتویات آیه نیز این معنی را تأیید می‌کند، چون در جمله‌های بعد، هنگام بیان حکم تیمم می‌فرماید: **أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغٰائِطِ**: «یا کسی از شما از قضای حاجت برگردد...» اگر آغاز آیه حکم تمام کسانی را که به اصطلاح بی‌وضو هستند بیان کند، عطف این جمله، آن هم به وسیلهٔ «**أَو**» با ظاهر آیه سازگار نیست؛ زیرا آن هم داخل در عنوان بی‌وضو است.
ولی در صورتی که آغاز آیه منحصراً بیان حال کسانی باشد که از خواب بیدار می‌شوند و به اصطلاح تنها «**حدث خواب**» را بیان کند، این جمله کاملاً مفهوم خواهد داشت (دقت کنید).

این در حقیقت توضیح همان معنائی است که از کلمهٔ «**وجه**» در عرف فهمیده می‌شود؛ زیرا وجه، همان قسمتی است که انسان به هنگام برخورد بر دیگری با آن «**مواجه**» می‌شود.

۲ ـ حدّ دست که باید در وضو شسته شود، «**تا آرنج**» ذکر شده؛ زیرا «**مرافق**» جمع «**مرفق**» به معنی «**آرنج**» است، و چون هنگامی که گفته شود: دست را بشوئید ممکن است به ذهن چنین برسد که دست‌ها را تا مچ بشوئید؛ ـ زیرا غالباً این مقدار شسته می‌شود ـ برای رفع این توهّم می‌فرماید: «تا آرنج بشوئید» (**اِلَی الْمَرْافِقِ**).

و با این توضیح روشن می‌شود: کلمهٔ «**اِلیٰ**» در آیهٔ فوق، تنها برای بیان حدّ شستن است نه کیفیت شستن، که بعضی توهّم کرده‌اند و چنین پنداشته‌اند که آیه می‌گوید: باید دست‌ها را از سر انگشتان به طرف آرنج بشوئید (آن چنان که در میان جمعی از اهل تسنن رائج است).

این درست به آن می‌ماند که: انسان به کارگری سفارش می‌کند دیوار اطاق را از کف اطاق تا یک متر، رنگ کند، بدیهی است منظور این نیست که دیوار از پائین به بالا رنگ شود، بلکه منظور این است که: این مقدار باید رنگ شود، نه بیشتر و نه کمتر.

بنابراین، فقط مقداری که از دست باید شسته شود در آیه ذکر شده، و اما کیفیت آن در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که به وسیلهٔ اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، آمده است و آن شستن از آرنج به طرف سر انگشتان است.

باید توجه داشت: «**مِرفَق**» هم باید در وضو شسته شود؛ زیرا در این گونه موارد به اصطلاح «**غایت داخل در مغیّا است**»، یعنی «**حدّ**» نیز داخل در حکم

«**محدود**» است.[۱]

۳ ـ کلمهٔ «**ب**» در «**بِرُؤُوسِكُم**» طبق صریح بعضی از روایات و تصریح بعضی از اهل لغت به معنی «**تبعیض**» می‌باشد، یعنی «**قسمتی**» از سر را مسح کنید که در روایات ما محل آن به یک چهارم پیش سر، محدود شده، و باید قسمتی از این یک چهارم هر چند کم باشد با دست مسح کرد، بنابراین آنچه در میان بعضی از طوائف اهل تسنن معمول است که تمام سر و حتی گوش‌ها را مسح می‌کنند، با مفهوم آیه سازگار نمی‌باشد.

۴ ـ قرار گرفتن «**أَرْجُلَكُم**» در کنار «**رُؤُوسِكُم**» گواه بر این است که پاها نیز باید مسح شود نه این که: آن را بشویند (و اگر ملاحظه می‌کنیم «**أَرْجُلَكُم**» به فتح لام قرائت شده، به خاطر آن است که عطف بر محل «**بِرُؤُوسِكُم**» است، نه عطف بر «**وُجُوهِكُم**»).[۲]

۵ ـ «**كَعْب**»، در لغت به معنی برآمدگی پشت پاها و هم به معنی مَفْصَل یعنی نقطه‌ای که استخوان ساق پا با استخوان کف پا مربوط می‌شود: آمده است.[۳]

پس از آن، به توضیح حکم غسل پرداخته، چنین می‌فرماید: «و اگر جنب باشید غسل کنید» ﴿**وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا**﴾.

روشن است: مراد از جملهٔ «**فَاطَّهَّرُوا**» شستن تمام بدن می‌باشد؛ زیرا اگر

---

۱ ـ «**سیبویه**» که از ادبای مشهور لغت عرب است می‌گوید: هر جا ما بعد «**إلی**» و ما قبل آن از یک جنس باشند، ما بعد، داخل در حکم ما قبل است، و اگر از دو جنس باشند، خارج است (مثلاً اگر گفته شود: تا آخرین ساعت روز امساک کن، مفهومش این است که آخرین ساعت را نیز امساک کن و اگر گفته شود: تا اول شب امساک کن، مفهومش این است که: اول شب داخل در حکم نیسست) (المنار، جلد ۶، صفحهٔ ۲۲۳).

۲ ـ شک نیست که در میان «**وُجُوهِكُم**» و «**أَرْجُلَكُم**» فاصلهٔ نسبتاً بسیار است و لذا عطف بر آن بعید به نظر می‌رسد، به علاوه جمع کثیری از قراء نیز «**أَرْجُلَكُم**» را با کسره خوانده‌اند.

۳ ـ در قاموس، «**کعب**» به سه معنی ذکر شده: «**بر آمدگی پشت پا**»، «**مفصل**» و «**قوزک‌ها**» که در دو طرف پا قرار دارند، اما با توضیحی که در سنت وارد شده، مسلّم است که منظور قوزک‌ها نیستند، ولی در این که: آیا منظور استخوان بر آمده پشت پا یا مَفْصَل است، در میان فقها اتفاق نظر نیست و در هر حال احتیاط آن است تا مَفْصَل مسح شود.

شستن عضو خاصی لازم بود می‌بایست نام آن برده شود، بنابراین هنگامی که می‌گوید خود را شستشو دهید، مفهومش شستشوی تمام بدن است، نظیر این در سورهٔ «**نساء**» آیهٔ ۴۳ نیز آمده است که می‌گوید: «**حَتّٰی تَغْتَسِلُوا**».

«**جُنُب**» ـ همان طور که در جلد سوم تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۴۳ سورهٔ «**نساء**» اشاره کرده‌ایم ـ «**مصدری**» است که به معنی «**اسم فاعل**» آمده، و در اصل به معنی «**دور شونده**» است؛ زیرا ریشهٔ اصلی آن «**جنابت**» به معنی «**بُعد**» و دوری است، و اگر شخص «**جُنُب**» به این عنوان نامیده می‌شود به خاطر آن است که باید در آن حال، از نماز و توقف در مسجد و مانند آن دوری کند، و این کلمهٔ (جُنُب) **هم** بر مفرد و **هم** بر جمع، **هم** بر مذکر و **هم** بر مؤنث اطلاق می‌شود.

اطلاق «**جار جنب**» بر همسایهٔ دور، به همین مناسبت است.

ضمناً ممکن است از این که قرآن می‌گوید: به هنگام نماز اگر جُنُب هستید غسل کنید استفاده شود که: غسل جنابت جانشین وضو نیز می‌شود.

آنگاه به بیان حکم تیمم پرداخته، می‌فرماید: «و اگر از خواب برخاسته‌اید، قصد نماز دارید و بیمار یا مسافر باشید، و یا اگر از قضای حاجت برگشته‌اید و یا آمیزش جنسی با زنان کرده‌اید و دسترسی به آب ندارید، با خاک پاکی تیمم کنید» «**وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ النِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً**».

باید توجه داشت جملهٔ ـ «**أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغٰائِطِ**» و جملهٔ «**أَوْ لاٰمَسْتُمُ النِّسٰاءَ**» ـ همان طور که قبلاً هم اشاره کردیم ـ عطف بر آغاز آیه، یعنی جملهٔ «**اِذٰا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ**» است، در حقیقت در آغاز آیه اشاره به مسألهٔ خواب شده و در ذیل آیه اشاره به دو قسمت دیگر از موجبات وضو یا غسل

گردیده است.

و اگر این دو جمله را عطف به «**عَلیٰ سَفَرٍ**» بگیریم، بدین گونه: یعنی «هرگاه پس از خواب خواستید نماز بخوانید، یا پس از بیداری مریض بودید و خواستید نماز بخوانید و یا در سفر بودید و خواستید نماز بخوانید، یا از قضای حاجت برگشته‌اید و خواستید نماز بخوانید و یا با زنان آمیزش جنسی داشته‌اید و خواستید نماز بخوانید و آب برای وضو و یا غسل در اختیار نداشتید، تیمم کنید».

اگر جملات را این گونه به یکدیگر عطف کنیم، دو اشکال در آیه تولید خواهد شد:

نخست این که: از قضای حاجت برگشتن نمی‌تواند نقطهٔ مقابل مرض یا مسافرت باشد، و لذا مجبوریم «**أَو**» را به معنی «**واو**» بگیریم (همان طور که جمعی از مفسرین گفته‌اند) و این کاملاً بر خلاف ظاهر است.

به علاوه، ذکر خصوص قضاء حاجت از میان موجبات وضو، بدون دلیل خواهد بود، اما اگر آن طور که گفتیم، آیه را تفسیر کنیم هیچ یک از این دو اشکال متوجه نخواهد شد (دقت کنید) (اگر چه ما هم مانند بسیاری از مفسران در جلد سوم، ذیل آیهٔ ۴۳ «**نساء**»، «**أَوْ**» را به معنی «**واو**» ذکر کردیم، ولی آنچه در اینجا گفته شد به نظر نزدیک‌تر می‌باشد).

موضوع دیگر این که: در این آیه مسألهٔ جنابت دو بار ذکر شده، که ممکن است برای تأکید باشد و نیز ممکن است کلمهٔ «**جنب**» به معنی جنابت و احتلام در خواب، و «**أَوْ لاٰمَسْتُمُ النِّسٰاءَ**» کنایه از جنابت به وسیلهٔ آمیزش جنسی باشد.

و اگر قیام در آیه را به معنی برخاستن از خواب تفسیر کنیم (همان طور که در روایات ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده و در خود آیه نیز قرینه‌ای بر آن وجود

دارد) گواه بر این معنی خواهد بود (دقت کنید).

سپس طرز تیمم را اجمالاً بیان کرده، می‌گوید: «به وسیلهٔ آن صورت و دست‌های خود را مسح کنید» ﴿**فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ**﴾.

روشن است: منظور این نیست که چیزی از خاک بر دارند و به صورت و دست بکشند، بلکه منظور این است: پس از زدن دست بر خاک پاک، صورت و دست‌ها را مسح کنند، ولی بعضی از فقها به خاطر کلمهٔ «**مِنْهُ**» گفته‌اند: باید حد اقل غباری هر چند مختصر، به دست بچسبد.[1]

در پایان آیه، برای این که روشن شود هیچگونه سختگیری در دستورات گذشته در کار نبوده، بلکه همهٔ آنها به خاطر مصالح قابل توجهی تشریع شده است، می‌فرماید: «خداوند نمی‌خواهد شما را به زحمت بیفکند، بلکه می‌خواهد شما را پاکیزه سازد و نعمت خود را بر شما تمام کند تا سپاس نعمت‌های او را بگوئید» ﴿**مٰا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**﴾.

در حقیقت جمله‌های فوق، بار دیگر این واقعیت را تأکید می‌کند که: تمام دستورهای الهی و برنامه‌های اسلامی به خاطر مردم و برای حفظ منافع آنها قرار داده شده، و به هیچ وجه هدف دیگری در کار نبوده است، خداوند می‌خواهد با این دستورها **هم** طهارت معنوی، و **هم** جسمانی برای مردم فراهم شود.

* * *

۱ ـ **دربارهٔ** احکام تیمم و همچنین فلسفهٔ این حکم اسلامی و این که نه تنها کاری ضد بهداشتی نیست، بلکه جنبهٔ بهداشتی نیز دارد و همچنین معنی کلمهٔ «**غائِط**» و مسائل دیگری از این قبیل در جلد سوم تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۴۳ سورهٔ «**نساء**» مشروحاً بحث کردیم.

نکته‌ها:

۱ ـ منظور از «صَعِـید» و «طَیِّب»

بسیاری از دانشمندان لغت برای «**صَعِید**» دو معنی ذکر کرده‌اند: **یکی** خاک و **دیگری** تمام چیزهائی که سطح کرهٔ زمین را پوشانیده، اعم از خـاک، ریگ، سنگ و غیره، و همین موضوع باعث اختلافِ نظر فقهاء در چیزی که تیمم بر آن جایز است شده، که:

آیا فقط تیمم بر خاک جایز است؟ و یا سنگ و شن و مانند آن نیز کفایت می‌کند؟

ولی با توجه به ریشهٔ لغوی کلمهٔ «**صَعِید**» که همان «**صعود و بـالا قـرار گرفتن**» می‌باشد، معنی دوم به ذهن نزدیک‌تر است.

«**طَیِّب**» به چیزهائی گفته می‌شود که با طبع آدمی موافق باشد و در قرآن به بسیاری از موضوعات، اطلاق شده است (اَلْبَلَدُ الطَّیِّب ـ مساکن طیّبة ـ ریح طیّب ـ حیاة طیّبة و...) و هر چیز پاکیزه را نیز «**طیّب**» می‌گویند؛ زیرا طبع آدمی ذاتاً از اشیاء ناپاک متنفر است. و از اینجا روشن می‌شود که: خاکِ تیمم باید کاملاً پاک و پاکیزه باشد.

مخصوصاً در روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده، روی این موضوع کراراً تکیه شده است، در روایتی چنین می‌خوانیم:

نَهیٰ أَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ أَنْ یَتَیَمَّمَ الرَّجُلُ بِتُرابٍ مِنْ أَثَرِ الطَّرِیْقِ: «عـلی علیه‌السلام از تیمم کردن بر خاک‌های آلوده که در جاده‌ها است نهی فرمود».[1]

قابل توجه این که: تیمم اگر چه در قرآن و حدیث به معنی همین وظیفهٔ

---

۱ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲، صفحهٔ ۹۶۹ (جلد ۳، صفحهٔ ۳۴۹، چاپ آل البیت) ـ «**کافی**»، جلد ۳، صفحهٔ ۶۳، دار الکتب الاسلامیة ـ «**تهذیب**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۸۷، دار الکتب الاسلامیة ـ «**خلاف شیخ طوسی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۶۴، مؤسسة النشر الاسلامی قم، طبع اول، ۱۴۱۷ هـ ق.

مخصوص اسلامی است، ولی در لغت، به معنی «**قصد کردن**» است، در حقیقت قرآن می‌گوید: به هنگامی که می‌خواهید تیمم کنید باید تصمیم بگیرید قطعهٔ زمین پاکی را از میان قطعات مختلف زمین انتخاب نموده و بر آن تیمم کنید.

قطعه‌ای که طبق مفهوم «**صعید**» که از مادهٔ «**صعود**» است، روی زمین قرار گرفته، و در معرض ریزش باران‌ها و تابش آفتاب و وزش باد باشد.

روشن است چنین خاکی که زیر دست و پا نبوده و دارای این صفات است، نه تنها استفاده از آن بر خلاف بهداشت نیست، بلکه همان طور که در جلد سوم ذیل آیهٔ ۴۳ سورهٔ «**نساء**» شرح دادیم، طبق گواهی دانشمندان، اثر میکروب‌کشی قابل ملاحظه‌ای دارد!

* * *

۲ ـ *فلسفهٔ وضو و تیمم*

دربارهٔ فلسفهٔ «**تیمم**» در جلد سوم، ذیل آیهٔ ۴۳ سورهٔ «**نساء**»، به طور فشرده به اندازهٔ کافی بحث شد، اما دربارهٔ فلسفهٔ «**وضو**»، شک نیست که وضو ـ نیز مانند تیمم ـ دارای دو فایدهٔ روشن است: **فایدهٔ بهداشتی و فایدهٔ اخلاقی و معنوی.**

از نظر بهداشتی، شستن صورت و دست‌ها آن هم پنج بار و یا لااقل سه بار در شبانه‌روز، اثر قابل ملاحظه‌ای در نظافت بدن دارد، به خصوص که این دو قسمت، با خوردن و آشامیدن ارتباط تام دارند، و مسح کردن سر و پشت پاها که شرط آن رسیدن آب به موها یا پوست تن است، سبب می‌شود که این اعضا را نیز پاکیزه بداریم، و همان طور که در فلسفهٔ غسل اشاره خواهیم کرد، تماس آب با پوست بدن، اثر خاصی در تعادل اعصاب **سمپاتیک** و **پاراسمپاتیک** دارد.

و از نظر اخلاقی و معنوی، چون با قصد قربت و برای خدا انجام می‌شود

اثر تربیتی دارد، مخصوصاً که مفهوم کنائی آن این است: «از فرق تا قدم در راه اطاعت تو گام بر می‌دارم» و این مؤید فلسفهٔ اخلاقی و معنوی آن است.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌خوانیم:

اِنَّمٰا أُمِرَ بِالْوُضُوءِ وَ بُدِءَ بِهِ لِأَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ طٰاهِراً اِذٰا قٰامَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبّٰارِ، عِنْدَ مُنٰاجٰاتِهِ اِيّٰاهُ، مُطِيْعاً لَهُ فِيْمٰا أَمَرَهُ، نَقِيّاً مِنَ الْأَدْنٰاسِ وَ النَّجٰاسَةِ، مَعَ مٰا فِيْهِ مِنْ ذَهٰابِ الْكَسَلِ، وَ طَرْدِ النُّعٰاسِ وَ تَزْكِيَةِ الْفُؤٰادِ لِلْقِيٰامِ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبّٰارِ:

«برای این دستور به وضو داده شده و آغاز عبادت با آن است که بندگان هنگامی که در پیشگاه خدا می‌ایستند و با او مناجات می‌کنند، پاک باشند، و دستورات او را به کار بندند، از آلودگی‌ها و نجاست‌ها بر کنار شوند، علاوه بر این وضو سبب می‌شود که: آثار خواب و کسالت از انسان برچیده شود و قلب برای قیام در پیشگاه خدا نور و صفا یابد».[1]

از توضیحاتی که دربارهٔ فلسفهٔ غسل خواهیم گفت، فلسفهٔ وضو نیز روشن‌تر می‌شود.

* * *

۳ـ *فلسفهٔ غسل*

بعضی می‌پرسند: چرا اسلام دستور می‌دهد: به هنگام جُنُب شدن تمام بدن را بشویند در حالی که فقط عضو معینی آلوده می‌شود؟

و آیا میان بول کردن و خارج شدن مَنِی تفاوتی هست که در یکی فقط محل را باید شست و در دیگری تمام بدن را؟

این سؤال یک پاسخ اجمالی دارد، و یک پاسخ مشروح:

---

۱ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۵۷ (جلد ۱، صفحهٔ ۳۶۷، چاپ آل البیت) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶، صفحهٔ ۶۴ و جلد ۷۷، صفحهٔ ۲۳۴ ـ «**میزان الحکمة**»، جلد ۴، صفحهٔ ۳۵۶۳، دار الحدیث، طبع اول ـ «**عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۱۱، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۴ هـ ق.

پاسخ اجمالی آن این است که: خارج شدن منی از انسان، یک عمل موضعی نیست (مانند بول و سایر زوائد) به دلیل این که اثر آن در تمام بدن آشکار می‌گردد، و تمام سلول‌های تن به دنبال خروج آن در یک حالت سستی مخصوص فرو می‌روند، و این خود نشانهٔ تأثیر آن روی تمام اجزاء بدن است.

توضیح این که:

طبق تحقیقات دانشمندان، در بدن انسان دو سلسله اعصاب نباتی وجود دارد که تمام فعالیت‌های بدن را کنترل می‌کنند «**اعصاب سمپاتیک**» و «**اعصاب پاراسمپاتیک**»، این دو رشته اعصاب در سراسر بدن انسان و در اطراف تمام دستگاه‌ها و جهازات داخلی و خارجی گسترده‌اند، وظیفهٔ «اعصاب سمپاتیک» «**تند کردن**» و به فعالیت واداشتن دستگاه‌های مختلف بدن است، و وظیفهٔ «اعصاب پاراسمپاتیک» «**کند کردن**» فعالیت آنهاست، در واقع یکی نقش «**گاز**» اتومبیل و دیگری نقش «**ترمز**» را دارد، و از تعادل فعالیت این دو دسته اعصاب نباتی، دستگاه‌های بدن به طور متعادل کار می‌کنند.

گاهی جریان‌هائی در بدن رخ می‌دهد که این تعادل را به هم می‌زند، از جملهٔ این جریان‌ها، مسألهٔ «**ارگاسم**» (اوج لذت جنسی) است که معمولاً مقارن خروج منی صورت می‌گیرد.

در این موقع سلسله اعصاب «**پاراسمپاتیک**» (اعصاب ترمز کننده) بر اعصاب «**سمپاتیک**» (اعصاب محرّک) پیشی می‌گیرد و تعادل به شکل منفی به هم می‌خورد.

این موضوع نیز ثابت شده است: از جمله اموری که می‌تواند اعصاب سمپاتیک را به کار وادارد و تعادل از دست رفته را تأمین کند، تماس آب با بدن است و از آن جا که تأثیر «**ارگاسم**» روی تمام اعضای بدن به طور محسوس دیده می‌شود و تعادل این دو دسته اعصاب، در سراسر بدن به هم می‌خورد، دستور

داده شده است که پس از آمیزش جنسی، یا خروج منی، تمام بدن با آب شسته شود و در پرتو اثر حیات بخش آن، تعادل کامل در میان این دو دسته اعصاب در سراسر بدن برقرار گردد.[۱]

البته فایدهٔ غسل منحصر به این نیست، بلکه غسل کردن علاوه بر این یک نوع عبادت و پرستش نیز می‌باشد، که اثرات اخلاقی آن قابل انکار نیست و به همین دلیل، اگر بدن را بدون قصد قربت و اطاعت فرمان خدا بشویند، غسل صحیح نیست.

در حقیقت به هنگام خروج منی یا آمیزش جنسی، هم روح متأثر می‌شود و هم جسم، روح به سوی شهوات مادی کشیده می‌شود، و جسم به سوی سستی و رکود، غسل جنابت که هم شستشوی جسم است و هم ـ به علت این که به قصد قربت انجام می‌یابد ـ شستشوی جان، اثر دوگانه‌ای در آن واحد روی جسم و روح می‌گذارد، روح را به سوی خدا و معنویت سوق می‌دهد، و جسم را به سوی پاکی و نشاط و فعالیت.

از همهٔ اینها گذشته، وجوب غسل جنابت یک الزام اسلامی برای پاک نگه داشتن بدن و رعایت بهداشت، در طول زندگی است؛ زیرا بسیارند کسانی که از نظافت خود غافل می‌شوند، ولی این حکم اسلامی آنها را وادار می‌کند در فواصل مختلفی خود را شستشو دهند و بدن را پاک نگاه دارند.

این موضوع، اختصاصی به مردم اعصار گذشته ندارد، در عصر و زمان ما نیز بسیارند کسانی که به علل مختلفی از نظافت و بهداشت تن غافلند. (البته این

---

۱ ـ و این که می‌بینیم در خبری از امام **علی بن موسی الرضا** علیه‌السلام نقل شده که فرمود: **اِنَّ الْجِنابَةَ خارِجَةٌ مِنْ کُلِّ جَسَدِهِ فَلِذٰلِکَ وَجَبَ عَلَیْهِ تَطْهِیْرُ جَسَدِهِ کُلِّهِ**: «جنابت از تمام بدن بیرون می‌آید و لذا باید تمام بدن را شست» گویا اشاره به همین موضوع است (**وسائل الشیعه**، جلد ۱، صفحهٔ ۴۶۶ ـ جلد ۲، صفحهٔ ۱۷۸، چاپ آل البیت ـ «**من لایحضره الفقیه**»، جلد ۱، صفحهٔ ۷۶، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶، صفحهٔ ۹۵ و جلد ۷۸، صفحهٔ ۲).

حکم، به صورت یک قانون کلّی و عمومی است، یعنی حتی کسی که تازه بدن خود را شسته نیز شامل می‌شود).

مجموع جهات سه‌گانهٔ فوق روشن می‌سازد که: چرا باید به هنگام خروج منی (در خواب یا بیداری) و همچنین آمیزش جنسی (اگر چه منی خارج نشود) غسل کرد و تمام بدن را شست.

* * *

۴ ـ *قاعدهٔ «لاٰحَرَج»*

ضمناً باید توجه داشت: جملهٔ **مٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَج:** «خداوند نمی‌خواهد تکلیف طاقت‌فرسائی بر دوش شما بگذارد»، گرچه در ذیلِ احکام مربوط به غسل و وضو و تیمم ذکر شده، اما یک قانون کلّی را بیان می‌کند، که احکام الهی در هیچ مورد به صورت تکلیف شاق و طاقت‌فرسا نیست.

بنابراین، اگر مشاهده کنیم که پاره‌ای از تکالیف در مورد بعضی از اشخاص صورت مشقت‌باری به خود می‌گیرد و غیر قابل تحمل می‌شود آن حکم در مورد آنها ـ به دلیل همین آیه ـ استثناء می‌خورد و ساقط می‌شود، مثلاً اگر روزه برای افرادی همچون پیرمردان و پیره‌زنان ناتوان و امثال آنها مشقت‌بار گردد، به دلیل همین آیه، روزه بر آنها واجب نیست.

البته نباید فراموش کرد که پاره‌ای از دستورات، ذاتاً مشکل است، و باید به خاطر مصالح مهمی که در کار است آن مشکلات را تحمل کرد، همانند: حکم جهاد با دشمنان حق.

این قانون کلّی در فقه اسلامی تحت عنوان **قاعدهٔ «لاٰحَرَج»** به عنوان یک اصل اساسی در ابواب مختلف، مورد استنادِ فقهاء می‌باشد و احکام زیادی را از آن استنباط کرده‌اند.

* * *

﴿۷﴾ وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثٰاقَهُ الَّذِي وٰاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ

ترجمه:

۷ ـ و به یاد آورید نعمت خدا را بر شما، و پیمانی را که با تأکید از شما گرفت، آن زمان که گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم»! و از (مخالفت فرمانِ) خدا بپرهیزید که خدا، از آنچه درون سینه‌هاست، آگاه است!

تفسیر:

پیمان‌های الهی

به تناسب بحثی که در آیهٔ گذشته دربارهٔ قسمتی از احکام اسلام و تکمیل نعمت‌های الهی گذشت، **در این آیه**، بار دیگر مسلمانان را به اهمیت نعمت‌های بی‌پایان خداوند که مهمترین آنها نعمت ایمان و اسلام و هدایت است، توجه داده می‌فرماید: «نعمت‌های خدا را به یاد بیاورید» ﴿**وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ**﴾.

گرچه نعمت در اینجا مفرد است ولی معنی جنس دارد، و جنس در اینجا در معنی عموم استعمال شده و به این ترتیب همهٔ نعمت‌ها را شامل می‌شود.

البته این احتمال نیز در آیه هست که منظور، خصوص نعمت اسلام باشد که در آیهٔ قبل اجمالاً به آن اشاره شده است آنجا که می‌گوید: «**وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ**».

و چه نعمتی از آن بالاتر که در سایهٔ اسلام، همه گونه مواهب، افتخارات و امکانات نصیب مسلمانان شد و جمعیتی که قبلاً کاملاً پراکنده، جاهل و گمراه، خونخوار، فاسد و مفسد بودند به صورت جمعیتی متشکّل، متّحد و دانا با

امکانات مادّی و معنوی فراوان در آمدند.

پس از آن، پیمانی را که با خدا بسته‌اند، یادآور شده می‌گوید: «پیمانی را که به طور محکم خدا با شما بست فراموش نکنید، آن زمان که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم» ﴿**وَ مِيثٰاقَهُ الَّذِي وٰاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا**﴾.

در این که منظور از این پیمان کدام پیمان است؟ **دو احتمال** وجود دارد:

نخست، پیمانی که مسلمانان در آغاز اسلام در «**حدیبیه**»، یا «**حجة الوداع**»، یا «**عقبه**» و **یا** همهٔ مسلمانان به مجرد قبول اسلام به طور ضمنی با خدا بسته‌اند.

دیگر، پیمانی که به حکم فطرت و آفرینش، هر کسی با خدای خود بسته و همان است که گاهی از آن به نام «**عالم ذر**» تعبیر می‌شود.

توضیح این که:

خداوند به هنگام آفرینش انسان، استعدادهای قابل ملاحظه‌ای به او داد و مواهب بی‌شماری در اختیار او گذاشت، از جمله استعداد مطالعهٔ اسرار آفرینش و شناخت پروردگار به وسیلهٔ آنها و همچنین عقل و هوش و ادراکی که به وسیلهٔ آن پیامبرانش را بشناسد و دستورهای آنها را به کار بندد، خداوند با دادن این استعدادها «**عملاً**» از آنها پیمان گرفته که این استعدادها را عاطل و باطل نگذارند و از آن در مسیر صحیح بهره گیرند.

افراد انسان نیز «**به زبان حال و استعداد**» فریاد بر آورده‌اند که: **سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا:** «شنیدیم و به کار بستیم».

این پیمان وسیع‌ترین، محکم‌ترین و عمومی‌ترین پیمانی است که خداوند از بندگان خود گرفته است و همان است که علی علیه‌السلام در خطبهٔ اول «**نهج البلاغه**» به آن اشاره کرده می‌فرماید: **لِيَسْتٰادُوهُمْ مِيثٰاقَ فِطْرَتِهِ:** «پیامبران برای این برانگیخته شدند که مردم را دعوت به وفا کردن به پیمان فطرت کنند».

بدیهی است، این پیمان وسیع، همهٔ مسائل دینی را نیز در بر می‌گیرد.[۱]

و هیچ مانعی ندارد که آیه اشاره به تمام پیمان‌های تکوینی و تشریعی (پیمان‌هائی که خدا به حکم فطرت گرفته و یا پیامبرﷺ در مراحل مختلف از مسلمانان گرفت) باشد.

و از اینجا روشن می‌شود حدیثی که می‌گوید: منظور از میثاق، همان پیمانی بود که پیامبرﷺ در **حجة الوداع** در موضوع ولایت علی علیه‌السلام گرفت[۲] با آنچه در بالا ذکر کردیم سازگار است؛ زیرا بارها گفته‌ایم: تفسیرهائی که در ذیل آیات در این گونه موارد می‌آید اشاره به یکی از مصداق‌های روشن است، نه به معنی انحصار.

ضمناً باید توجه داشت: «**میثاق**» در اصل، از مادهٔ «**وثاقة**» یا «**وثوق**»، به معنی بستن و محکم کردن چیزی با طناب و مانند آن است، و بعداً به هر کاری که موجب آرامش خاطر می‌شود گفته شده و از آنجا که **عهد و پیمان، شبیه گرهی** است که میان دو نفر یا دو گروه می‌خورد، و موجب آرامش فکر آنها است، به آن **میثاق** می‌گویند.

و در پایان آیه برای تأکید این معنی می‌فرماید: «پرهیزگاری پیشه کنید خداوند از اسرار درون سینه‌ها آگاه است» ﴿**وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ**﴾.

تعبیر به «**بِذٰاتِ الصُّدُورِ**» که ترکیبی از «**ذات**» به معنی «عین و حقیقت» و

---

۱ ـ شرح بیشتر دربارهٔ این موضوع و این که چرا آن را «**عالم ذر**» می‌گویند، به خواست خدا در تفسیر آیهٔ ۱۷۲ سورهٔ «**اعراف**» خواهد آمد.

۲ ـ تفسیر «**برهان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۵۴ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۹۰، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۶، صفحهٔ ۳۵۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۰۰، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۰، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

«**صدور**» به معنی «سینه‌ها» است، اشاره به این است که: خداوند از دقیق‌ترین اسراری که در اعماق روح آدمی نهفته است و هیچ کس جز خودش از آن آگاهی ندارد با خبر است.

اما این که: چگونه عواطف، احساسات، نیات و تصمیمات به قلب و درون سینه‌ها نسبت داده شده؟ در جلد اول، ذیل آیهٔ ۷ سورهٔ «**بقره**» بحث کرده‌ایم و در ذیل آیهٔ ۵۷ سورهٔ «**یونس**» مشروحاً بحث خواهیم کرد.

* * *

﴿۸﴾ يٰا أَيُّـهَا الَّـذِينَ آمَـنُوا كُـونُوا قَـوّٰامِـينَ لِـلّٰهِ شُـهَدٰاءَ بِـالْقِسْطِ وَ لاٰ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلىٰ أَلاّٰ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْـرَبُ لِـلتَّقْوىٰ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ

﴿۹﴾ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ

﴿۱۰﴾ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ الْجَحِيمِ

ترجمه:

۸ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید. دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزکاری نزدیک‌تر است! و از (معصیت) خدا بپرهیزید، که خداوند از آنچه انجام می‌دهید، با خبر است.

۹ ـ خداوند، به آنها که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعدهٔ آمرزش و پاداش عظیمی داده است.

۱۰ ـ و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل دوزخند.

تفسیر:

دعوت اکید به عدالت

این آیه دعوت به قیام به عدالت می‌کند و نظیر آن با تفاوت مختصری در سورهٔ «**نساء**» آیهٔ ۱۳۵ گذشت، نخست خطاب به افراد با ایمان کرده، می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید! و به حق و عدالت

گواهی دهید»! ﴿يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوّٰامِينَ لِلّٰهِ شُهَدٰاءَ بِالْقِسْطِ﴾.

در این قسمت **دو دستور** سازندهٔ فرد و اجتماع را صادر کرده:

یکی قیام للّٰه بدون چشم‌داشت از کسی و یا رسیدن به غنائمی،

و دیگری شهادت به قسط و عدل که یک جامعهٔ کامل نیازمند این دو است.

پس از آن، به یکی از عوامل انحراف از عدالت اشاره نموده و به مسلمانان چنین هشدار می‌دهد: «نباید کینه‌ها و عداوت‌های قومی و تصفیه حساب‌های شخصی مانع از اجرای عدالت و موجب تجاوز به حقوق دیگران گردد؛ زیرا عدالت از همهٔ اینها بالاتر است» ﴿وَ لاٰ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلىٰ أَلاّٰ تَعْدِلُوا﴾.

بار دیگر به خاطر اهمیت موضوع روی مسألهٔ عدالت تکیه کرده، می‌فرماید: «عدالت پیشه کنید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است» ﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ﴾.

و از آنجا که عدالت، مهمترین رکن تقوا و پرهیزگاری است، برای سومین بار به عنوان تأکید اضافه می‌کند: «از خدا بپرهیزید؛ زیرا خداوند از تمام اعمال شما آگاه است» ﴿وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ﴾.

تفاوتی که میان این آیه و آیه‌ای که در سورهٔ «**نساء**» آمده است، از چند جهت می‌باشد:

نخست این که: در آیهٔ «**نساء**»، دعوت به قیام به عدالت و گواهی دادن برای خدا شده، **اما** در اینجا دعوت به قیام برای خدا و گواهی دادن به حق و عدالت شده.

شاید این تفاوت به خاطر آن باشد که در آیهٔ «**نساء**»، هدف این بوده که گواهی‌ها برای خدا باشد نه برای بستگان و خویشاوندان و نزدیکان، اما در اینجا چون سخن از دشمنان در میان بوده تعبیر به گواهی به عدالت و قسط شده، یعنی نه به ظلم و ستم.

دیگر این که: در سورهٔ «**نساء**»، اشاره به یکی از عوامل انحراف از عدالت شده و در اینجا اشاره به عامل دیگری، در آنجا **حبّ افراطی** بی‌دلیل، و در اینجا **بغض افراطی** بی‌جهت، ولی هر دو در موضوع پیروی از هوا و هوس که در سورهٔ «**نساء**» با جملهٔ: «**فَلاٰ تَتَّبِعُوا الْهَویٰ أَنْ تَعْدِلُوا**» آمده است جمعند، بلکه پیروی از هوا سرچشمهٔ وسیع‌تری برای ظلم و ستم است؛ زیرا گاهی ظلم و ستم به خاطر هوا پرستی و حفظ منافع شخصی است نه به خاطر حب و بغض دیگران.

بنابراین، ریشهٔ واقعی انحراف از عدالت، همان پیروی از هوا است که در گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام چنین آمده است: **أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَویٰ فَیَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ**: «هواپرستی شما را از حق باز می‌دارد».[1]

* * *

سپس، در آیهٔ بعد ـ طبق سنت قرآن ـ که پس از احکام خاصی برای تأکید و تکمیل آن اشاره به قوانین و اصول کلّی می‌کند، در اینجا نیز برای تأکیدِ مسألهٔ اجرای عدالت و گواهی به حق چنین می‌فرماید: «خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، وعدهٔ آمرزش و پاداش عظیم داده است» ﴿**وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ**﴾.

* * *

در مقابل: «کسانی که خدا را انکار کنند و آیات ما را تکذیب نمایند از اصحاب دوزخند» ﴿**وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ الْجَحِیمِ**﴾.

---

۱ ـ **این** حدیث در کتاب «**سفینة البحار**»، جلد ۲، صفحهٔ ۷۲۸، مادهٔ «**هوی**» (انتشارات کتابخانهٔ نسائی) از پیامبر صلی الله علیه و آله و در «**نهج البلاغه**»، خطبهٔ ۴۲ از علی علیه السلام نقل شده است.
«**کافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۴، جلد ۲، صفحهٔ ۳۳۶، و جلد ۸، صفحهٔ ۵۸، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲، صفحهٔ ۴۳۸، و جلد ۱۶، صفحهٔ ۵۸، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۶، جلد ۳۲، صفحهٔ ۳۵۵، جلد ۳۴، صفحهٔ ۱۷۲، جلد ۶۷، صفحات ۷۷ و ۸۸، جلد ۷۰، صفحات ۹۶، ۱۶۳ و ۲۹۸، و جلد ۷۵، صفحهٔ ۴۱.

قابل توجه این که: آمرزش و اجر عظیم به عنوان یک وعدهٔ الهی در آیه ذکر شده و فرموده: **وَعَدَ اللّٰهُ...** ولی کیفر دوزخ به صورت نتیجه عمل بیان شده، می‌فرماید:

«کسانی که دارای چنین اعمالی باشند، چنان سرنوشتی خواهند داشت» **این**، در حقیقت اشاره به مسألهٔ فضل و رحمت خدا در مورد پاداش‌های سرای دیگر است، که به هیچ وجه برابری با اعمال ناچیز انسان ندارد، همان طور که مجازات‌های آن جهان جنبهٔ انتقامی نداشته، بلکه نتیجهٔ خود اعمال آدمی است.

ضمناً تعبیر به «**أَصْحٰابُ الْجَحِيْم**» با توجه به این که اصحاب به معنی یاران و ملازمان می‌باشد، دلیل بر آن است که آنها ملازم دوزخ خواهند بود، ولی این آیه به تنهائی نمی‌تواند دلیل بر مسألهٔ «**خلود**» باشد ـ آن چنان که در تفسیر «**تبیان**» و «**مجمع البیان**» و تفسیر «**فخر رازی**» آمده است[1] ـ زیرا ملازمت ممکن است دائمی باشد و ممکن است مدتی به طول بیانجامد و سپس قطع شود، چنان که تعبیر به **اصحاب السفینه:** «یاران کشتی» که دربارهٔ سرنشینان کشتی نوح در قرآن آمده است دائمی نبوده.

البته شک نیست که کفار خلود در دوزخ دارند ولی در آیهٔ فوق از آن سخنی نرفته، بلکه از آیات دیگری استفاده می‌شود.[2]

* * *

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۹۲، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۴۶۳، ذیل آیهٔ مورد بحث، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۷ هـ ق ـ تفسیر «**کبیر فخر رازی**»، جلد ۱۱، صفحهٔ ۱۸۲، دار الکتب العلمیهٔ تهران، طبع دوم.

۲ ـ «**جَحِیم**» از مادهٔ «**جحم**» (بر وزن فهم) به معنی شدت برافروختگی آتش است و به همین دلیل نام جهنم، «**جحیم**» گذاشته شده است.

به آتش‌های سوزان و وسیع دنیا نیز احیاناً «**جحیم**» گفته می‌شود، چنان که در داستان **ابراهیم** علیه‌السلام می‌خوانیم: نمرودیان گفتند: «**فَالْقُوهُ فِی الْجَحِیْمِ**» (صافات، آیهٔ ۹۷).

نکته:

عدالت، یک رکن مهم اسلام

کمتر مسألهای در اسلام است که به اهمیت عدالت مورد توجه باشد؛ زیرا مسألهٔ «**عدل**» همانند مسألهٔ «**توحید**» در تمام اصول و فروع اسلام ریشه دوانده، **یعنی** همان طور که هیچ یک از مسائل عقیدهای و عملی، فردی و اجتماعی، اخلاقی و حقوقی، از حقیقت توحید و یگانگی جدا نیست، همچنین هیچ یک از آنها را خالی از روح «**عدل**» نخواهیم یافت.

بنابراین، جای تعجب نیست که «**عدل**» به عنوان یکی از اصول مذهب و یکی از زیر بناهای فکری مسلمانان شناخته شود، گر چه عدالتی که جزء اصول مذهب است یکی از صفات خدا است، و در اصل خداشناسی که نخستین اصل از اصول دین است مندرج میباشد، ولی ممتاز ساختن آن بسیار پر معنی است و **به همین دلیل**، در مباحث اجتماعی اسلام روی هیچ اصلی به اندازهٔ عدالت تکیه نشده است.

ملاحظهٔ احادیثِ زیر به عنوان نمونه برای درک اهمیت این موضوع کافی است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله میفرماید:

اِیّاکُمْ وَ الظُّلْمَ فَاِنَّ الظُّلْمَ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ الظُّلُمٰاتُ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ: «از ظلم بپرهیزید؛ زیرا در روز رستاخیز که هر عملی به شکل مناسبی مجسم میشود، ظلم در شکل ظلمت تجسم خواهد یافت و پردهای از تاریکی، اطراف ظالمان را فرا خواهد گرفت».[1]

---

۱ ـ «**سفینة البحار**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۰۵، مادهٔ «**ظلم**»، انتشارات نسائی ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۹، صفحهٔ ۴۲، آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۰، صفحهٔ ۳۰۳، و جلد ۷۲، صفحهٔ ۳۰۹ ـ تفسیر «**ابن‌کثیر**»، جلد ۳، صفحات ۱۷۵ و ۳۶۷، و جلد ۴، صفحهٔ ۳۶۲، دار المعرفة، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۵۲، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق ـ «**سنن کبرای بیهقی**»، جلد ۱۰، صفحهٔ ۲۴۳، دار الفکر.

و می‌دانیم هر خیر و برکتی هست در نور است، در حالی که ظلمت، منبع هرگونه عدم و فقدان می‌باشد.

و در حدیثی از پیامبرﷺ آمده است:

بِالْعَدْلِ قٰامَتِ السَّمٰوٰاتُ وَ الأَرْضِ: «آسمان‌ها و زمین بر اساس عدل استوارند».[1]

این تعبیر، رساترین تعبیری است که دربارهٔ عدالت ممکن است بشود، یعنی نه تنها زندگی محدود بشر در این کرهٔ خاکی بدون عدالت بر پا نمی‌شود، که سر تا سر جهان هستی و آسمان‌ها و زمین همه، در پرتو عدالت و تعادل نیروها و قرار گرفتن هر چیزی در مورد مناسب خود برقرار هستند و اگر لحظه‌ای، و به مقدار سر سوزنی، از این اصول منحرف شوند، رو به نیستی خواهند گذارد.

شبیه همین مضمون را در حدیث معروف دیگری می‌خوانیم که می‌فرماید: **اَلْمُلْکُ یَبْقیٰ مَعَ الْکُفْرِ وَ لاٰ یَبْقیٰ مَعَ الظُّلْمِ:** «حکومت‌ها ممکن است کافر باشند و دوام یابند، اما اگر ظالم باشند دوام نخواهند یافت».[2]

زیرا ستم چیزی است که اثر آن در همین زندگی، سریع و فوری است، توجه به جنگ‌ها، اضطراب‌ها، ناراحتی‌ها، هرج و مرج‌های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و بحران‌های اقتصادی در دنیای امروز، نیز به خوبی این حقیقت را ثابت می‌کند.

اما آنچه باید کاملاً به آن توجه داشت این است که: اسلام تنها «**توصیه به عدالت**» نمی‌کند، بلکه مهمتر از آن «**اجرای عدالت**» است، خواندن این آیات و

---

۱ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۱۰۷، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**کافی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۶۶، دار الکتب الاسلامیة – «**عوالی اللآلی**»، جلد ۴، صفحهٔ ۱۰۳، مطبعة سید الشهداء قم، طبع اول، ۱۴۰۳ هـ ق – تفسیر «**الأصفی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۲۴۱، انتشارات دفتر تبلیغات، طبع اول، ۱۴۲۰ هـ ق.

۲ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۲، صفحهٔ ۳۳۱ ـ «**امالی شیخ مفید**»، صفحهٔ ۳۱۰، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۴۷۷، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

روایات تنها بر فراز منابر و یا نوشتن در کتب، و یا گفتن آنها در لابلای سخنرانی‌ها به تنهائی درد بی‌عدالتی، تبعیض و فساد اجتماعی را در جامعهٔ اسلامی درمان نمی‌کند، بلکه آن روز عظمت این دستورها آشکار می‌گردد که در متن زندگی مسلمانان پیاده شود.

* * *

﴿۱۱﴾ **يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**

ترجمه:

۱۱ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمتی را که خدا به شما بخشید، به یاد آورید؛ آن زمان که جمعی (از دشمنان)، قصد داشتند دست به سوی شما دراز کنند (و شما را از میان بر دارند)، اما خدا دست آنها را از شما باز داشت. از (مخالفت فرمانِ) خدا بپرهیزید. و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

تفسیر:

شکر نجات از تسلط دشمن

به دنبال یادآوری نعمت‌های الهی در چند آیهٔ قبل، **در این آیه**، روی سخن را بار دیگر به مسلمانان کرده و قسمتی دیگر از نعمت‌های خود را به یاد آنـها می‌آورد، تا به شکرانهٔ آن در اطاعت فرمان خدا و اجرای اصول عدالت بکوشند، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را به یاد آورید در آن زمان که جمعیتی تصمیم گرفته بودند، دست به سوی شما دراز کنند و شما را از میان ببرند، ولی خداوند شرّ آنها را از شما دفع کرد» ﴿**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ**﴾.

در آیات قرآن خداوند کراراً مسلمانان را به یـاد نـعمت‌های گـوناگـون و الطاف خود به آنها می‌اندازد، تا به این وسیله روح ایمان را در آنها تقویت و حسّ

شکرگزاری و ثبات در برابر مشکلات را در آنها برانگیزد، و آیهٔ فوق یکی از این آیات است.

اما در این که: این آیه، اشاره به کدام داستان می‌کند، در میان مفسران گفتگو بسیار است:

بعضی آن را اشاره به دفع خطر یهودیان «**بَنِی النَّضِیْر**» می‌دانند که طرح نابودی پیامبرﷺ و مسلمانان را در «**مدینه**» کشیده بودند.

بعضی دیگر آن را اشاره به داستان «**بطن نخل**» دانسته‌اند که در ماجرای «**حدیبیه**» در سال ششم هجرت واقع شد، آنجا که جمعی از مشرکان «**مکّه**» تصمیم گرفتند به سرکردگی «**خالد بن ولید**» در نماز عصر به مسلمانان حمله‌ور شوند، پیامبرﷺ از این توطئه آگاه گشت و با خواندن نماز کوتاهِ خوف، نقشهٔ آنها را نقش بر آب کرد.

بعضی اشاره به حوادث دیگری از زندگی پرحادثهٔ پیامبرﷺ و مسلمانان می‌دانند.

بعضی از مفسران نیز عقیده دارند: اشاره به تمام حوادثی است که در طول تاریخ اسلام واقع شده.[1]

این تفسیر، اگر از کلمهٔ «**قوم**» که نکره است و دلیل بر وحدت می‌باشد صرف‌نظر کنیم، از همهٔ تفاسیر بهتر است.

در هر حال این آیه، مسلمانان را متوجه خطراتی می‌سازد که ممکن بود برای همیشه نامشان را از صفحه روزگار براندازد، و به آنها هشدار می‌دهد که به

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۹۳، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۴۶۳، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**جامع البیان**»، جلد ۶، صفحهٔ ۱۹۷ به بعد، ذیل آیهٔ مورد بحث، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۶، صفحهٔ ۱۱۱ به بعد، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

پاس این نعمت‌ها، تقوا را پیشه کنند، بر خدا تکیه نمایند و بدانند اگر پرهیزگار باشند، در زندگی تنها نخواهند ماند، و آن دست غیبی که همیشه حافظ آنها بوده باز هم از آنها حمایت خواهد کرد، می‌فرماید: «تقوای الهی پیشه کنید و مؤمنان باید بر خدا توکّل کنند» ﴿**وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**﴾.

در اینجا روی تقوا و توکّل تکیه شده.

روشن است: منظور از «**توکّل**» این نیست که انسان به بهانهٔ واگذاری کارش به خدا، شانه از زیر بار مسئولیت‌ها خالی کند و یا تسلیم حوادث گردد، بلکه منظور این است در عین به کار گرفتن تمام قدرت و نیرو:

اوّلاً ـ توجه داشته باشد که آنچه دارد از خود او نیست، و از ناحیهٔ دیگری است و به این وسیله روح غرور و خودبینی را در خود بکشد.

ثانیاً ـ هرگز از بزرگی حوادث و مشکلات نهراسد و مأیوس نشود، و بداند تکیه‌گاهی دارد که قدرتش بالاترین قدرت‌ها است.

ضمناً با توجه به این که: در این آیه، نخست دستور به **تقوا** می‌دهد، سپس اشاره به مسألهٔ **توکّل** می‌کند، استفاده می‌شود که حمایت خدا شامل حال پرهیزگاران است.

باید توجه داشت: «**تقوا**» از مادهٔ «**وقایه**» به معنی خویشتن‌داری و جلوگیری کردن از عوامل سوء و فساد است.

در مورد «**توکّل**» ذیل آیات مناسب بحث خواهد شد.

* * *

﴿۱۲﴾ وَ لَقَدْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثٰاقَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ وَ بَعَثْنٰا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً وَ قٰالَ اللّٰهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاٰةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكٰاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوٰاءَ السَّبِيلِ

ترجمه:

۱۲ ـ خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت. و از آنها، دوازده نقیب (سرپرست) برانگیختیم. و خداوند (به آنها) گفت: «من با شما هستم! اگر نماز را بر پا دارید، و زکات را بپردازید، و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید، و به خدا قرض الحسن بدهید (در راه او، به نیازمندان کمک کنید)، گناهان شما را می‌پوشانم (می‌بخشم) و شما را در باغ‌هائی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می‌کنم. اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است.

تفسیر:

انتخاب دوازده رهبر

این آیه به اخذ میثاق از بنی اسرائیل و قرار دادن دوازده رهبر برای آنها و نیز اعلام به این که خدا با آنها است و اگر یک سلسله وظائف را به انجام برسانند، صاحب نعمت‌های مادّی و معنوی خواهند شد، اشاره کرده است.

در ضمن این سوره همان گونه که از آغاز به مسألهٔ **وفای به عهد** اشاره

نموده، و نیز به طور ضمنی به آن اشاره رفته است، به مناسبت‌های مختلف تکرار گردیده، از جمله، در آیهٔ فوق.

و شاید یکی از فلسفه‌های این همه تأکید پی در پی روی مسألهٔ **وفای به عهد**، و مذمت از پیمان‌شکنی، برای اهمیت دادن به مسألهٔ **پیمان غدیر** باشد، که در آیهٔ ۶۷ خواهد آمد.

نخست می‌فرماید: «خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت (که به دستورات او عمل کنند) و به دنبال این پیمان از میان خودشان دوازده رهبر و سرپرست برای آنها برگزیدیم، تا هر یک سرپرستی یکی از طوائف دوازده‌گانه بنی اسرائیل را بر عهده گیرد» ﴿**وَ لَقَدْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثٰاقَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ وَ بَعَثْنٰا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً**﴾.

«**نقیب**» در اصل، از مادهٔ «**نقب**» (بر وزن نقد) به معنی روزنه‌های وسیع، مخصوصاً راه‌های زیرزمینی می‌باشد، و به رئیس و رهبر یک جمعیت از آن جهت «**نقیب**» می‌گویند که: از اسرار جمعیت آگاه است، **گوئی** در میان آنها نقبی ایجاد کرده و از وضع آنها آگاه شده.

و گاهی «**نقیب**» به کسی گفته می‌شود که: رئیس جمعیت نیست و تنها معرِّف و وسیلهٔ شناسائی آنها است، و اگر به فضائل اشخاص، عنوان «**مناقب**» اطلاق می‌شود، به خاطر آن است که با فحص و کنجکاوی باید از آنها آگاه گشت.

بعضی از مفسران «**نقیب**» در آیهٔ فوق را تنها به معنی آگاه و مطلع از اسرار گرفته‌اند.

ولی این معنی بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ زیرا آنچه از تاریخ و حدیث استفاده می‌شود، آن است که: **نقبای بنی اسرائیل** هر یک سرپرست طایفهٔ خود بودند، در تفسیر «**روح المعانی**» از «**ابن عباس**» چنین نقل شده: **اِنَّهُمْ كٰانُوا وُزَرٰاءَ وَ صٰارُوا أَنْبِيٰاءَ بَعْدَ ذٰلِكَ:** «نقبای بنی اسرائیل، در آغاز وزیران بودند و

بعد به مقام نبوت رسیدند».[۱]

در حالات پیامبر اسلامﷺ می‌خوانیم: در «**لیلهٔ عقبه**» که جمعی از مردم «**مدینه**» به دعوت آن حضرت به محل «**عقبه**» آمده بودند، دستور داد: دوازده نفر «**نقیب**» از میان خودشان به تعداد نقبای بنی اسرائیل انتخاب کنند، که مسلماً وظیفهٔ آنها نیز مسألهٔ رهبری جمعیت بود، نه تنها خبرگزاری.[۲]

جالب توجه این که: در روایات متعددی که از طرق اهل تسنن وارد شده اشاره به خلفا و جانشینان دوازده‌گانهٔ پیامبر اسلامﷺ گردیده و تعداد آنها به تعداد نقبای بنی اسرائیل معرفی شده است که ما در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ ـ پیشوای معروف اهل تسنن «**احمد حنبل**» در «مُسند» خود از «**مسروق**» نقل می‌کند: از «**عبداللّٰه بن مسعود**» پرسیدم: چند نفر بر این امت حکومت خواهند کرد؟

«**ابن مسعود**» در پاسخ گفت:

لَقَدْ سَئَلْنا رَسُولَ اللّٰهِﷺ فَقالَ: اِثْنیٰ عَشَرَ کَعِدَّةِ نُقَبٰاءِ بَنی اِسْرٰائِیْلَ:

«ما از پیامبرﷺ همین سؤال را کردیم و او در پاسخ فرمود: دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل».[۳]

۲ ـ در «**تاریخ ابن عساکر**» از «**ابن مسعود**» چنین نقل شده که می‌گوید: از پیامبرﷺ سؤال کردیم چند خلیفه بر این امت حکومت خواهند کرد؟

فرمود: **اِنَّ عِدَّةَ الْخُلَفٰاءِ بَعْدِی عِدَّةُ نُقَبٰاءِ مُوسیٰ:** «عدهٔ خلفای بعد از من به

---

۱ ـ تفسیر «**روح المعانی**»، جلد ۶، صفحهٔ ۷۸.

۲ ـ «**سفینة البحار**»، جلد ۲، صفحهٔ ۶۰۷، مادهٔ «**نقب**»، انتشارات کتابخانهٔ سنائی ـ «**مستدرک سفینة البحار**»، جلد ۱۰، صفحهٔ ۱۳۳، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، ۱۴۱۹ هـ ق.

۳ ـ «**مسند احمد**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۹۸، طبع مصر، سال ۱۳۱۳ هـ ق.

تعداد نقبای موسی خواهد بود».[۱]

۳ ـ در «**منتخب کنز العمال**» از «**جابر بن سمره**» چنین نقل شده: «بر این امت دوازده خلیفه حکومت خواهند کرد، به عدد نقباء بنی اسرائیل».[۲]

نظیر این حدیث در «**ینابیع الموده**»، صفحهٔ ۴۴۵ و در کتاب «**البدایة و النهایه**»، جلد ۶، صفحهٔ ۲۴۷ نیز نقل شده است.[۳]

پس از آن، وعدهٔ خدا به بنی اسرائیل را چنین تشریح می‌کند که خداوند به آنها گفت: «من با شما خواهم بود و از شما حمایت می‌کنم» ﴿**وَ قٰالَ اللّٰهُ إِنِّي مَعَكُمْ**﴾.

روشن است وقتی خداوند صاحب قدرت و علم مطلق با کسی یا جمعیتی باشد، مشکلی نخواهند داشت، هم امکانات لازم را به آنها می‌بخشد و هم در برابر دشمن از آنها دفاع می‌کند.

سپس به آنها اعلام می‌کند: اگر آنها خود را مقید به انجام چند عمل کنند، از نعمت‌هائی بهره‌مندشان می‌کند، این اعمال عبارتند از:

۱ ـ «اگر نماز را بر پا دارید» ﴿**لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلٰاةَ**﴾.

۲ ـ «و زکات خود را بپردازید» ﴿**وَ آتَيْتُمُ الزَّكٰاةَ**﴾.

۳ ـ «به پیامبران من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید» ﴿**وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ**﴾.[۴]

---

۱ ـ «**تاریخ مدینهٔ دمشق**» ابن عساکر، جلد ۱۶، صفحهٔ ۲۸۶، دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**فیض القدیر**» (شرح جامع الصغیر)، جلد ۲، صفحهٔ ۴۵۹.

۲ ـ «**منتخب کنز العمال**»، در حاشیهٔ مسند احمد، جلد ۵، صفحهٔ ۳۱۲.

۳ ـ «**ینابیع المودة**» قندوزی، جلد ۲، صفحهٔ ۳۱۵، و جلد ۳، صفحهٔ ۲۹۰، دار الاسوة، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**البدایة و النهایة**»، ابن کثیر، جلد ۶، صفحهٔ ۲۲۱، دار احیاء التراث العربی بیروت، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ ق.

۴ ـ «**عَزَّرْتُمُوهُمْ**» از مادهٔ «**تعزیر**» به معنی منع کردن و یاری نمودن است، اگر به پاره‌ای از مجازات‌های اسلامی «**تعزیر**» گفته می‌شود، به خاطر آن است که به وسیلهٔ آن در حقیقت کمکی به گناهکاران

۴ ـ علاوه بر این، «از انفاق‌های مستحب که یک نوع قرض الحسنه به خدا است، بدهید و خودداری ننمائید» ﴿**وَ أَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً**﴾.

اگر به این پیمان عمل کنید، «من به طور مسلّم سیئات و گناهان گذشتهٔ شما را می‌بخشم» ﴿**لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ**﴾.

«و شما را در باغ‌های بهشت که از زیر درختان آن نهرها جاری است داخل می‌کنم» ﴿**وَ لَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ**﴾.

پس از آن، هشدار می‌دهد: ولی «آنها که بعد از این پیمان راه کفر، انکار و عصیان را پیش گیرند، مسلماً از طریق مستقیم گمراه شده‌اند» ﴿**فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوٰاءَ السَّبِيلِ**﴾.

دربارهٔ این که: چرا انفاق در قرآن مجید به عنوان قرض دادن به خدا نامیده شده؟ توضیح لازم را در تفسیر «**نمونه**» در جلد ۲، ذیل آیهٔ ۲۴۵ سورهٔ «**بقره**»، داده‌ایم.

اما در اینجا سؤالی باقی می‌ماند، و آن این که: چرا مسألهٔ «**نماز و زکات**» بر ایمان به انبیاء از جمله موسی علیه‌السلام و حمایت از آنان مقدم داشته شده است؟ با این که ایمان به او قبل از عمل است؟

جمعی از مفسران پاسخ سؤال را چنین داده‌اند که: منظور از «**رسل**» در آیهٔ فوق، پیامبرانی است که بعد از موسی علیه‌السلام آمده‌اند، نه خود موسی علیه‌السلام، بنابراین، دستوری نسبت به آینده می‌باشد که می‌تواند بعد از نماز و زکات قرار گیرد.

این احتمال نیز هست که «**رسل**» اشاره به همان نقبای بنی اسرائیل باشد که پیمان وفاداری نسبت به آنها از بنی اسرائیل گرفته شده است.

شده و از گناه بازداشته شده‌اند و این نشان می‌دهد: مجازات‌های اسلامی جنبهٔ انتقامی ندارد، بلکه جنبهٔ تربیتی دارد و لذا نام آن هم «**تعزیر**» گذاشته شده است.

در تفسیر «**مجمع البیان**» می‌خوانیم: بعضی از مفسران پیشین احتمال داده‌اند: نقبای بنی اسرائیل رسولان خدا بودند و این احتمال آنچه را در بالا گفتیم تأیید می‌کند.[۱]

* * *

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۹۵، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق.

﴿۱۳﴾ فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ لَعَنّٰاهُمْ وَ جَعَلْنٰا قُلُوبَهُمْ قٰاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظّاً مِمّٰا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لاٰ تَزٰالُ تَطَّلِعُ عَلىٰ خٰائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاّٰ قَلِيلاً مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

ترجمه:

۱۳ ـ ولی به خاطر پیمان‌شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم؛ و دل‌های آنان را سخت و سنگین نمودیم؛ سخنان (خدا) را از موردش تحریف می‌کنند؛ و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند؛ و هر زمان، از خیانتی (تازه) از آنها آگاه می‌شوی، مگر عدهٔ کمی از آنان؛ ولی از آنها در گذر و صرف‌نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد!

تفسیر:

پیامدهای پیمان‌شکنی

در تعقیب بحثی که دربارهٔ پیمان خدا با بنی اسرائیل در آیهٔ قبل گذشت، **در این آیه**، به پیمان‌شکنی آنها و عواقب این پیمان‌شکنی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «چون آنها پیمان خود را نقض کردند ما آنها را طرد کردیم و از رحمت خود دور ساختیم و دل‌های آنها را سخت و سنگین نمودیم» ﴿**فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ لَعَنّٰاهُمْ وَ جَعَلْنٰا قُلُوبَهُمْ قٰاسِيَةً**﴾.[۱]

---

۱ ـ «**لَعْن**» در لغت به معنی «طرد و دور ساختن» است و هنگامی که به خدا نسبت داده شود، به معنی محروم ساختن از رحمتش می‌باشد. و «**قٰاسِيَة**» از مادهٔ «**قساوت**» در اصل، به سنگ‌های سخت

از این بیان استفاده می‌شود: آنها به جرم پیمان‌شکنی **دو مجازات** دیدند، **هم** از رحمت خدا دور شدند، و **هم** افکار و قلوب آنها متحجّر و غیر قابل انعطاف شد، بر این اساس، کسانی که می‌خواهند به رحمت خدا نزدیک و دارای قلبی رقیق و مهربان باشند، باید در مرحلهٔ اول از پیمان‌شکنی نسبت به فرمان‌های الهی بر حذر باشند.

پس از آن، مصادیق یا آثار این قساوت را چنین شرح می‌دهد: «آنها کلمات را تحریف می‌کنند و از محل و مسیر آن بیرون می‌برند» ﴿**يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ**﴾.

و نیز «قسمت‌های قابل ملاحظه‌ای از آنچه به آنها گفته شده بود که انجام دهند، به دست فراموشی سپردند» ﴿**وَ نَسُوا حَظّاً مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ**﴾.

اما این که کدام یک از مواهب یادآوری شده را فراموش کردند؟

بعید نیست قسمتی از آنها را که به دست فراموشی سپردند، همان نشانه‌ها و آثار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده است.

و نیز ممکن است این جمله اشاره به آن باشد که می‌دانیم تورات در طول تاریخ مفقود شده، سپس جمعی از دانشمندان یهود به نوشتن آن مبادرت کردند و طبعاً قسمت‌های فراوانی از میان رفت و قسمتی تحریف یا به دست فراموشی سپرده شد، و آنچه به دست آنها آمد بخشی از کتاب واقعی موسیٰ علیه السلام بود که با خرافات زیادی آمیخته شده بود و آنها همین بخش را نیز گاهی به دست فراموشی سپردند.

باید توجه داشت: «**يُحَرِّفُونَ**» فعل مضارع و دالّ بر استمرار است و این می‌رساند که آنها همواره کلمات الهی را تحریف می‌نمودند، اما «**نَسُوا**» فعل

اطلاق می‌شود و به همین تناسب به کسانی که در برابر حقایق هیچ گونه انعطافی از خود نشان نمی‌دهند، نیز گفته می‌شود.

ماضی است و شاید مراد آن باشد که آنها دستور پذیرش دعوت پیامبر اسلامﷺ که در تورات آمده بود را یکباره به دست فراموشی سپردند، که این خود سبب تحریف مرتب کلمات در طول تاریخ شده است.

سپس اضافه می‌فرماید: «هر روز به خیانت تازه‌ای از آنها پی می‌بری، مگر دسته‌ای از آنها که از این خیایت‌ها برکنارند و در اقلیتند» **﴿وَ لاٰ تَزٰالُ تَطَّلِعُ عَلیٰ خٰائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلاّٰ قَلِیلاً مِنْهُمْ﴾**.[1]

و در پایان به پیامبرﷺ دستور می‌دهد: «از آنها صرف‌نظر کند و چشم بپوشد؛ زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد» **﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ﴾**.

آیا منظور آن است که از گناهان پیشین این اقلیت صالح صرف‌نظر کند؟ و **یا** از اکثریت ناصالح؟

ظاهر آیه، احتمال دوم را تقویت می‌کند؛ زیرا اقلیت صالح خیانتی نکرده‌اند که مشمول عفو شوند، ولی به طور مسلّم این گذشت و عفو در مورد آزارهائی است که به شخص پیامبرﷺ می‌رسانیدند، نه در مسائل هدفی و اصولی اسلام که در آنها گذشت معنی ندارد.

پایان آیه این نوید را می‌دهد که عفو از آزار افراد و گذشت از آنها انسان را در ردیف محسنین و نیکوکاران قرار می‌دهد و این سبب محبوبیت در پیشگاه خدا خواهد شد و روشن است: حبیب برای محبوب خود همواره نعمت و موهبت را می‌خواهد.

* * *

۱ ـ «**خٰائِنَةٍ**» گر چه اسم فاعل است، ولی در اینجا معنی مصدری دارد و مساوی با خیانت است و در ادبیات عرب این موضوع سابقه دارد که «**اسم فاعل**» به معنی «**مصدر**» می‌آید، مانند: «**عافیة**» و «**خاطیة**». **این احتمال** را نیز داده‌اند که: «**خٰائِنَةٍ**» صفت «**طائفة**» می‌باشد که در تقدیر است.

نکته‌ها:

۱ ـ تحریفات یهود

از مجموع آیاتی که در قرآن مجید دربارهٔ تحریف یهود آمده است، استفاده می‌شود که آنها به انواعی از تحریف در کتاب آسمانی خود دست می‌زدند.

گاهی تحریف آنها **تحریف معنوی** بود، یعنی عباراتی که در کتاب آسمانی آنها نازل شده بود، بر خلاف معنی واقعی آن تفسیر می‌کردند، الفاظ را به صورت اصلی حفظ می‌نمودند، ولی معانی آن را دگرگون می‌ساختند.

گاهی دست به **تحریف لفظی** می‌زدند، ـ مثلاً ـ از روی استهزاء به جای این که بگویند: **سَمِعنٰا وَ أَطَعْنٰا:** «شنیدیم و اطاعت کردیم».

می‌گفتند: **سَمِعْنٰا وَ عَصَینٰا!:** «شنیدیم و مخالفت کردیم!».

گاهی دست به مخفی ساختن قسمتی از آیات الهی می‌زدند، آنچه را موافق میلشان بود آشکار، و آنچه بر خلاف میلشان بود، کتمان می‌کردند.

حتی گاهی با وجود مسلّم بودن حکم کتاب آسمانی، برای اغفال مردم قسمتی از مقررات و احکام آن را تغییر می‌دادند و حکم دیگری به جای آن وضع می‌کردند، چنان که در ذیل آیهٔ ۴۱ سورهٔ «**مائده**» در داستان «**ابن صوریا**» خواهد آمد.

* * *

۲ ـ آیا خدا کسی را سنگدل می‌کند؟

در آیهٔ مورد بحث می‌خوانیم که: خداوند، سنگدلی جمعی از یهود را به خود نسبت می‌دهد و می‌دانیم این سنگدلی و عدم انعطاف در مقابل حق، سرچشمهٔ انحرافات و گناهانی می‌شود.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید: با این که فاعل این کار خدا است، چگونه

این اشخاص در برابر اعمال خود مسئولند؟ و آیا این یک نوع جبر نیست؟

با دقت در آیات مختلف قرآن و حتی در آیهٔ مورد بحث، روشن می‌شود: در موارد بسیاری افراد، بر اثر اعمال خلافشان از لطف خداوند و هدایت او محروم می‌شوند.

یعنی در حقیقت عملشان سرچشمهٔ یک سلسله انحرافات فکری و اخلاقی می‌گردد، که گاه نمی‌توانند خود را به هیچ وجه از عواقب آن بر کنار دارند.

اما از آنجا که هر سببی اثرش به فرمان خدا است این گونه آثار در قرآن به خداوند نسبت داده شده است، مثلاً در آیهٔ مورد بحث می‌فرماید: چون پیمان‌شکنی کردند، دل‌های آنها را سخت و غیر قابل انعطاف ساختیم.

و در آیهٔ ۲۷ سورهٔ «**ابراهیم**» می‌فرماید: **وَ یُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰالِمِیْنَ:** «خداوند ستمگران را گمراه می‌کند» و در آیهٔ ۷۷ سورهٔ «**توبه**» دربارهٔ بعضی از پیمان‌شکنان می‌فرماید:

فَأَعْقَبَهُمْ نِفٰاقاً فِی قُلُوبِهِمْ اِلیٰ یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِمٰا أَخْلَفُوا اللّٰهَ مٰا وَعَدُوهُ وَ بِمٰا کٰانُوا یَکْذِبُونَ:

«به خاطر پیمان‌شکنی و دروغشان، خداوند تا روز رستاخیز، نفاق را در دل‌های آنها قرار داد» ـ و نظیر این تعبیرات در قرآن فراوان است.

روشن است: این آثار سوء که از عمل خود انسان سرچشمه می‌گیرد هیچ گونه منافاتی با روح اختیار و آزادی اراده، ندارد؛ زیرا مقدمات آن به وسیلهٔ خود آنان فراهم شده است و آگاهانه در این وادی گام نهاده‌اند و اینها محصولات قهری اعمال خود آنها است.

این درست به آن می‌ماند که کسی از روی عمد مشروبات الکلی بخورد و به هنگامی که مست شد، دست به جنایاتی بزند.

درست است که در حال مستی از خود اختیاری ندارد، ولی چون آگاهانه مقدمات آن را فراهم ساخته و می‌دانسته که در حال مستی ممکن است چنین اعمالی از او سرزند مسئول اعمال خود خواهد بود.

آیا اگر در اینجا گفته شود: چون آنها شراب خوردند، ما عقلشان را گرفتیم و آنها را بر اثر اعمالشان به جنایات افکندیم، این تعبیر، اشکالی دارد؟ و یا مفهومش جبر است؟

خلاصه این که: تمام هدایت‌ها، ضلالت‌ها و مانند آن که در قرآن به خداوند نسبت داده شده است، حتماً به خاطر مقدمات و اعمالی است که قبلاً از بندگان سرزده است و به دنبال آن استحقاق هدایت و یا ضلالت پیدا کرده‌اند، و گرنه هیچ گاه عدالت و حکمت خدا اجازه نخواهد داد که بدون جهت یکی را به راه راست هدایت کنند، و دیگری را در گمراهی سرگردان سازند.[1]

* * *

۱ ـ در جلد اول تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیهٔ ۲۶ سورهٔ «**بقره**» نیز در این باره توضیحات دیگری دادیم.

﴿۱۴﴾ وَ مِنَ الَّذِينَ قٰالُوا إِنّٰا نَصٰارىٰ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَهُمْ فَنَسُوا حَظّاً مِمّٰا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنٰا بَيْنَهُمُ الْعَدٰاوَةَ وَ الْبَغْضٰاءَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ بِمٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ

ترجمه:

۱۴ ـ و از کسانی که ادعای نصرانیت (و یاری مسیح) داشتند (نیز) پیمان گرفتیم؛ ولی آنها قسمت مهمی را از آنچه به آنان تذکر داده شده بود فراموش کردند؛ از این رو در میان آنها، تا دامنهٔ قیامت، عداوت و دشمنی افکندیم. و خداوند (در قیامت) آنها را از آنچه انجام می‌دادند (و نتایج آن)، آگاه خواهد ساخت.

تفسیر:

دشمنان دائمی

در آیهٔ قبل، سخن از پیمان‌شکنی بنی اسرائیل در میان بود، **و در این آیه** قرآن به پیمان‌شکنی نصاریٰ اشاره کرده، می‌فرماید: «جمعی از کسانی که ادعای نصرانیت می‌کنند، با این که از آنها پیمان وفاداری گرفته بودیم، دست به پیمان‌شکنی زدند و قسمتی از دستوراتی را که به آنها داده شده بود به دست فراموشی سپردند» ﴿**وَ مِنَ الَّذِينَ قٰالُوا إِنّٰا نَصٰارىٰ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَهُمْ فَنَسُوا حَظّاً مِمّٰا ذُكِّرُوا بِهِ**﴾.

آری، آنها نیز با خدا پیمان بسته بودند که از حقیقت توحید منحرف نشوند، دستورات الهی را به دست فراموشی نسپارند و نشانه‌های آخرین پیامبر را کتمان نکنند، ولی آنها نیز به همان سرنوشت یهود گرفتار شدند، با این تفاوت که قرآن

در مورد یهود می‌گوید: تنها عدهٔ کمی از آنان پاک و حق‌شناس بودند، ولی دربارهٔ نصاریٰ می‌گوید: جمعی از آنان منحرف شدند، از این تعبیر معلوم می‌شود: منحرفان یهود بیشتر از منحرفان نصاریٰ بوده‌اند.

تاریخ «اناجیل» کنونی می‌گوید: تمام آنها سالیان دراز، بعد از مسیح علیه‌السلام و به دست بعضی از مسیحیان نگاشته شده است و به همین دلیل، دارای تناقض‌های آشکاری است و این نشان می‌دهد که آنها قسمت‌های قابل ملاحظه‌ای از آیات **«انجیل»** را به کلّی فراموش کرده بودند، وجود خرافات آشکار در **«اناجیل»** کنونی مانند: داستان شراب‌سازی مسیح علیه‌السلام[1] که بر خلاف حکم عقل و حتی پاره‌ای از آیات **تورات و انجیل** کنونی است و داستان **«مریم مَجْدَلِیّه»**[2] و امثال آن نیز روشنگر این واقعیت است.

ضمناً باید توجه داشت: **«نصاریٰ»** جمع **«نصرانی»** است و در این که علت نامگذاری مسیحیان به این اسم چیست؟ احتمالات مختلفی داده‌اند:

نخست این که: به خاطر آن است که: عیسی علیه‌السلام در شهر **«ناصره»** در دوران کودکی پرورش یافت.

نیز احتمال داده‌اند: از **«نصران»** گرفته شده، که آن هم نام قریه‌ای است که **«نصاریٰ»** به آن علاقهٔ خاصی داشته‌اند.

و نیز ممکن است انتخاب این نام به خاطر آن باشد: هنگامی که مسیح علیه‌السلام **ناصران** و یارانی از مردم طلبید، آنها دعوت او را اجابت کردند همان طور که قرآن می‌گوید:

«كَمٰا قٰالَ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوٰارِيِّيْنَ مَنْ أَنْصٰارِى اِلَى اللّٰهِ قٰالَ

---

۱ ـ **«انجیل یوحنا»**، باب ۲، جمله‌های ۲ تا ۱۲. ۲ ـ **«انجیل لوقا»**، باب ۷، جمله‌های ۳۶ تا ۴۷.

الْحَوٰارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصٰارُ اللّٰهِ».[1]

و از آنجا که جمعی از آنها به گفتهٔ خود عمل نمی‌کردند و تنها مدعی یاری مسیح علیه‌السلام بودند، قرآن در آیهٔ مورد بحث می‌گوید: **وَ مِنَ الَّذِيْنَ قٰالُوا اِنّٰا نَصٰارىٰ:** «از کسانی که ادعا می‌کردند ما یاوران عیسی علیه‌السلام هستیم» ولی در این ادعا، صادق نبودند.

قرآن پس از آن، نتیجهٔ اعمال مسیحیان را چنین شرح می‌دهد که: «به جرم اعمالشان تا دامنهٔ قیامت در میان آنها عداوت و دشمنی افکندیم» **﴿فَأَغْرَيْنٰا بَيْنَهُمُ الْعَدٰاوَةَ وَ الْبَغْضٰاءَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ﴾**.

و مجازات دیگر آنها که در آخرین جملهٔ آیه به آن اشاره شده این است که: «در آینده خداوند نتائج اعمال آنها را به آنها خبر خواهد داد و عملاً با چشم خود خواهند دید» **﴿وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ بِمٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ﴾**.

از این آیه نیز بر می‌آید که پیمان‌شکنی **دو پیامد سوء** دارد: **یکی** ایجاد کینه در دل و **دیگری** بغض و تنفر، و سرانجام به نتیجهٔ اعمالشان اشاره کرده که در آینده به آنها گفته خواهد شد.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ جملهٔ «**أَغْرَيْنٰا**» در اصل، از مادهٔ «**اغراء**» به معنی چسبانیدن چیزی است، سپس به معنی تشویق و وادار ساختن به کاری استعمال شده است؛ زیرا سبب ارتباط افراد به هدف‌های معینی می‌شود.

بنابراین، مفهوم آیهٔ فوق چنین است که: پیمان‌شکنی نصاریٰ و خلاف‌کاری‌های آنها سبب شد که عوامل عداوت و دشمنی و بذر نفاق و

---

۱ ـ صف، آیهٔ ۱۴.

اختلاف در میان آنها پاشیده شود (زیرا می‌دانیم آثار اسباب تکوینی و طبیعی به خدا نسبت داده می‌شود).

هم اکنون کشمکش‌های فراوانی که بین دول مسیحی وجود دارد و تاکنون سرچشمهٔ دو جنگ جهانی شده و همچنان دسته‌بندی‌های توأم با عداوت و دشمنی در میان آنها ادامه دارد.

علاوه بر این، اختلافات و عداوت‌های مذهبی در بین فرق مذهبی مسیحیت به قدری زیاد است که هم اکنون نیز به کشتار یکدیگر ادامه می‌دهند.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند: منظور، ادامهٔ عداوت و دشمنی بین یهود و نصاریٰ تا پایان جهان می‌باشد، ولی ظاهر آیه همان بروز عداوت در میان مسیحیان است.[1]

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که این عاقبت دردناک منحصر به مسیحیان نیست، اگر مسلمانان هم راه آنها را بپویند، به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

* * *

۲ ـ «عداوت» در اصل، از مادهٔ **«عدو»** به معنی تجاوز می‌آید و **«بَغْضاء»** از مادهٔ **«بغض»** به معنی تنفّر از چیزی است و ممکن است فرق میان این دو کلمه این باشد که **«بغض»** بیشتر جنبهٔ **«قلبی»** دارد و **«عداوت»** جنبهٔ **«عملی»** و یا لااقل اعم از عملی و قلبی است.

* * *

۳ ـ از آیهٔ فوق، چنین بر می‌آید که: طایفهٔ نصاریٰ به عنوان پیروان یک مذهب (و یا یهود و نصاریٰ هر دو) تا پایان جهان در دنیا وجود خواهند داشت.

---

۱ ـ بنابراین، ضمیر **«بَیْنَهُمْ»** به نصاریٰ که در آغاز آیه ذکر شده، باز می‌گردد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: از اخبار اسلامی چنین استفاده می‌شود: پس از ظهور مهدی علیه‌السلام در سرتاسر جهان، یک آئین بیشتر نخواهد بود و آن آئین اسلام است،[1] بر این اسا این دو را چگونه می‌توان با هم جمع کرد؟

پاسخ این است که: ممکن است مسیحیت (و یا مسیحیت و آئین یهود) به صورت یک اقلیت بسیار ضعیف در جهان حتی در عصر مهدی علیه‌السلام باقی بماند؛ زیرا می‌دانیم در آن عصر، نیز آزادی اراده انسان‌ها از بین نمی‌رود و دین جنبهٔ اجباری پیدا نمی‌کند، اگر چه اکثریت قاطع مردم جهان راه حق را می‌یابند و به آن می‌گروند و مهم‌تر از همه، این که حکومت روی زمین یک **حکومت اسلامی** خواهد بود.

یعنی قدرت حاکم بر جهان، اسلام است و همه می‌بایست طبق مقررات آن عمل کنند، اما غیر مسلمانان در اعمال شخصی اجبار نمی‌شوند.

* * *

۱ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۵۳، صفحهٔ ۴ ـ «**مختصر بصائر الدرجات**»، صفحات ۱۷۹ و ۱۸۰، مطبعة الحیدریة النجف، طبع اول، ۱۳۷۰ هـ ق.

﴿۱۵﴾ يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ قَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولُنٰا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمّٰا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتٰابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جٰاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ كِتٰابٌ مُبِينٌ

﴿۱۶﴾ يَهْدِي بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ السَّلاٰمِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ترجمه:

۱۵ ـ ای اهل کتاب! پیامبر ما، که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می‌کردید روشن می‌سازد، به سوی شما آمد؛ و از بسیاری از آن، (که فعلاً افشای آن مصلحت نیست) صرف‌نظر می‌نماید. (آری) از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.

۱۶ ـ خداوند به برکت آن، کسانی که از خشنودی او پیروی کنند را، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند؛ و به فرمان خود، از تاریکی‌ها به سوی روشنائی می‌برد؛ و آنها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید.

تفسیر:

کتاب نور و هدایت

در تعقیب آیاتی که دربارهٔ یهود و نصاریٰ و پیمان‌شکنی‌های آنها بحث می‌کرد، **این آیه**، اهل کتاب را به طور کلّی مخاطب قرار داده و از آنها دعوت به سوی اسلام می‌کند، اسلامی که آئین آسمانیِ آنها را از خرافات پاک کرده و آنها را به راه راست ـ راهی که از هر گونه انحراف و کجی دور است ـ هدایت می‌نماید.

نخست می‌فرماید: «ای اهل کتاب! فرستادهٔ ما به سوی شما آمد، تا بسیاری از حقایقِ کتب آسمانی را که شما کتمان کرده بودید برای شما آشکار سازد، و در عین حال از بسیاری از آنها که نیازی به ذکر آنها نبوده و مربوط به دوران‌های گذشته است صرف‌نظر می‌کند» ﴿**يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ**﴾.

از این بخشِ آیه، چنین استفاده می‌شود که: اهل کتاب حقایق زیادی را کتمان می‌کردند، ولی پیامبر اسلامﷺ آنچه مورد نیاز کنونی مردم جهان بود (مانند بیان حقیقت توحید و پاکی انبیاء از نسبت‌های ناروائی که در کتب عهدین به آنها داده شده، و حکم تحریم ربا و شراب و امثال آن) را بیان نموده است، ولی از ذکر پاره‌ای از حقایقی که مربوط به امت‌های پیشین و زمان‌های گذشته بوده و بیان آنها اثر قابل ملاحظه‌ای در تربیت اقوام کنونی نداشته، صرف‌نظر کرده است.

پس از آن، به اهمیت و عظمت قرآن مجید، و اثرات عمیق آن در هدایت و تربیتِ بشر اشاره کرده، می‌گوید: «از طرف خداوند نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد» ﴿**قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ**﴾.

بر این اساس، پیامبرﷺ برای برملا ساختن بخش‌های مورد نیاز کتب، و آوردنِ کتابی که سراسر نور و تبیین کنندهٔ حق از باطل است، فرستاده شده است.

* * *

سپس به آثارِ این کتاب، و هدفِ نزول آن اشاره کرده، می‌فرماید: «همان نوری که خداوند به وسیلهٔ آن کسانی را که در پی کسب خشنودی او باشند، به طرق سلامت هدایت می‌کند» ﴿**يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ**﴾.

علاوه بر این، «آنها را از انواع ظلمت‌ها و تاریکی‌ها (ظلمت شرک، ظلمت جهل، ظلمت پراکندگی و نفاق و...) به سوی نور توحید، علم و اتحاد رهبری

می‌کند» ﴿وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ﴾.

از همهٔ اینها گذشته «آنها را به جادهٔ مستقیم ـ که هیچ گونه کجی در آن از نظر اعتقاد و برنامهٔ عملی نیست ـ هدایت می‌نماید» ﴿وَ يَهْدِيهِمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

* * *

نکته:

مراد از «نور» در آیه

در این که منظور از «**نور**» در آیهٔ نخست شخص پیامبر اسلامﷺ است، یا قرآن مجید؟ در میان مفسران دو قول دیده می‌شود، ولی ملاحظهٔ آیات مختلفی که در قرآن مجید وارد شده و «**قرآن**» را تشبیه به «**نور**» کرده، نشان می‌دهد: نور در آیهٔ فوق، به معنی قرآن است و بنابراین عطف «**كِتٰابٌ مُبِينٌ**» بر آن از قبیل عطف توضیحی است، در سورهٔ «**اعراف**» آیهٔ ۱۵۷ نیز می‌خوانیم.

فَالَّذِيْنَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ:

«کسانی که به پیامبرﷺ ایمان آوردند، و او را بزر داشتند و یاری کردند و از نوری که همراه او نازل گردیده پیروی نمودند، اهل نجات و رستگاری هستند».

و در سورهٔ «**تغابن**» آیهٔ ۸ می‌خوانیم: **فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِى أَنْزَلْنٰا:** «به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کردیم ایمان بیاورید».

همچنین آیات متعدد دیگر، در حالی که اطلاق کلمهٔ «**نور**» در قرآن بر شخص پیامبرﷺ دیده نمی‌شود.

علاوه بر این، مفرد بودن ضمیر «**بِهِ**» در آیهٔ بعد، نیز این موضوع را تأیید می‌کند که **نور** و **کتاب مبین** اشاره به یک حقیقت است.

البته در روایات متعددی می‌خوانیم که: «**نور**» به شخص امیر مؤمنان علی علیه‌السلام یا همهٔ ائمه علیهم‌السلام تفسیر شده است.[۱]

ولی روشن است: این تفسیر، از قبیل ذکر «**بطون**» آیات است؛ چرا که می‌دانیم، قرآن علاوه بر معنی ظاهر، معانی باطنی دارد که از آن به «**بطون قرآن**» تعبیر می‌شود.

این که گفتیم روشن است که این تفسیرها مربوط به بطون قرآن است، دلیلش این است که در آن زمان ائمه علیهم‌السلام وجود نداشتند که اهل کتاب دعوت به ایمان به آنها شده باشند.

نکته دیگر این که: در آیهٔ دوم به کسانی که در راه تحصیل رضای خدا گام برمی‌دارند نوید می‌دهد که در پرتو قرآن، **سه نعمت** بزرگ به آنها داده می‌شود: **نخست**، هدایت به جاده‌های سلامت، سلامت فرد، سلامت اجتماع، سلامت روح و جان، سلامت خانواده، و سلامت اخلاق (و اینها همه جنبهٔ عملی دارد).

دیگر، خارج ساختن از ظلمت‌های کفر و بی‌دینی به سوی نور ایمان که جنبهٔ اعتقادی دارد.

و سوم این که تمام اینها را در کوتاه‌ترین و نزدیک‌ترین راه که «**صراط مستقیم**» است و در جملهٔ سوم به آن اشاره شده، انجام می‌دهد.

ولی همهٔ این نعمت‌ها نصیب کسانی می‌شود که از در تسلیم و حق‌جوئی درآیند، و مصداق «**مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ**» باشند، و اما منافقان و افراد لجوج و آنها که با حق دشمنی دارند، هیچ گونه بهره‌ای نخواهند برد، همان طور که سایر آیات قرآن گواهی می‌دهند.

---

۱ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۹، صفحهٔ ۱۹۷، و جلد ۲۳، صفحهٔ ۳۱۰ ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۶۴، مؤسسهٔ دار الکتاب قم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**کافی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۹۴، دار الکتب الاسلامیة ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۲، صفحهٔ ۸۳، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

و نیز همهٔ این آثار از ارادهٔ حتمی خداوند سرچشمه می‌گیرد که با کلمهٔ «**بِاِذْنِهِ**» به آن اشاره شده است.

* * *

﴿۱۷﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۱۷ ـ آنها که گفتند: «خدا، همان مسیح بن مریم است»، به طور مسلّم کافر شدند؛ بگو: «اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همهٔ کسانی که روی زمین هستند را هلاک کند، چه کسی می‌تواند جلوگیری کند؟ (آری،) حکومت آسمان‌ها و زمین، و آنچه میان آن دو قرار دارد از آنِ خداست؛ هر چه بخواهد، می‌آفریند؛ (حتی انسانی بدون پدر، مانند مسیح؛) و او، بر هر چیزی تواناست».

تفسیر:

مگر ممکن است مسیح علیه‌السلام، خدا باشد؟!

در این آیه، برای تکمیل بحث‌های گذشته، شدیداً به ادعای الوهیت مسیح علیه‌السلام حمله شده، و آن را کفر آشکار شمرده، می‌فرماید: «به طور مسلّم کسانی که گفتند: مسیح بن مریم خدا است کافر شدند و در حقیقت خدا را انکار کرده‌اند» ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾.

برای روشن شدن مفهوم این جمله باید بدانیم که: مسیحیان چند ادعای بی‌اساس در مورد خدا دارند.

نخست این که: معتقد به **خدایان سه‌گانه‌اند** که آیهٔ ۱۷۱ سورهٔ «**نساء**» به آن اشاره کرده و آن را ابطال می‌کند، می‌فرماید:

وَ لاٰ تَقُولُوا ثَلاٰثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ: «و نگوئید (خداوند) سه‌گانه است، از این سخن خودداری کنید که به سود شما است، خدا تنها معبود یگانه است».[1]

دیگر این که: آنها خدای آفرینندهٔ عالم هستی را یکی از خدایان سه‌گانه می‌شمرند و به او خدای پدر[2] می‌گویند، قرآن این عقیده را نیز در آیهٔ ۷۳ سورهٔ «**مائده**» ابطال می‌کند، می‌فرماید: «**لَقَدْ كَفَرَ الَّذِيْنَ قٰالُوا اِنَّ اللّٰهَ ثٰالِثُ ثَلاٰثَةٍ وَ مٰا مِنْ اِلٰهٍ اِلاّٰ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ**» که تفسیر آن به خواست خدا به زودی خواهد آمد.

سوم این که: خدایان سه‌گانه در عین تعدّد حقیقی، یکی هستند که گاهی از آن تعبیر به **وحدت در تثلیث** می‌شود، و این همان چیزی است که در آیهٔ فوق به آن اشاره شده که آنها می‌گویند: خدا همان مسیح بن مریم و مسیح بن مریم همان خدا است! و این دو، با روح القدس یک واحد حقیقی و در عین حال سه ذات متعدد! را تشکیل می‌دهند!!

بنابراین، هر یک از جوانب سه‌گانهٔ تثلیث که بزرگ‌ترین انحراف مسیحیت است در یکی از آیات قرآن مورد بحث قرار گرفته، و شدیداً ابطال شده است (توضیح بیشتر دربارهٔ بطلان عقیدهٔ تثلیث را در ذیل آیهٔ ۱۷۱ سورهٔ «**نساء**» در همین جلد مطالعه فرمائید).

---

۱ ـ تفسیر این آیه در همین جلد گذشت.

۲ ـ **در منابع** مسیحیت می‌خوانیم: «و خدا پدر خالق جمیع کائنات است به واسطهٔ پسر»! (قاموس کتاب مقدس، صفحهٔ ۳۴۵).

و نیز می‌خوانیم: «خدا، یعنی از خود به وجود آمده. و آن اسمِ خالق جمیع موجودات و حاکم کلّ کائنات می‌باشد و او روحی است بی‌انتها و ازلی و در وجود و حکمت و قدرت و عدالت و کرامت، بی‌تغییر و تبدیل به انواع مختلفه» (قاموس کتاب مقدس، صفحهٔ ۳۴۴).

از آنچه در بالا گفتیم روشن می‌شود این که: بعضی از مفسران مانند: «**فخر رازی**» در فهم آیهٔ فوق گرفتار اشکال شده‌اند و چنین پنداشته‌اند که: هیچ یک از نصاری با صراحت عقیدهٔ اتحاد خدا و مسیح علیه‌السلام را ابراز نمی‌کنند، به خاطر عدم احاطهٔ کافی به کتب مسیحیت بوده است و گرنه منابع موجود مسیحیت با صراحت، مسألهٔ «**وحدت در تثلیث**» را بیان داشته است، ولی شاید این گونه کتاب‌ها در آن زمان به دست امثال «**فخر رازی**» نرسیده بوده است.

سپس برای ابطال عقیدهٔ الوهیت مسیح علیه‌السلام قرآن چنین می‌گوید: «اگر خدا بخواهد مسیح و مادرش مریم و تمام کسانی که در زمین زندگی می‌کنند را هلاک کند چه کسی می‌تواند جلو آن را بگیرد»؟ ﴿**قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً إِنْ أَرٰادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الأَرْضِ جَميعاً**﴾.

اشاره به این که: مسیح علیه‌السلام مانند مادرش **مریم**، و مانند همهٔ افراد بشر، انسانی بیش نبود، بنابراین از نظر مخلوق بودن در ردیف سایر مخلوقات است و به همین دلیل، فنا و نیستی در ذات او راه دارد و چیزی که نیستی برای او تصور می‌شود، چگونه ممکن است ازلی و ابدی باشد؟!

و یا به تعبیر دیگر، اگر مسیح علیه‌السلام خدا باشد آفریدگار جهان نمی‌تواند او را هلاک کند، و به این ترتیب، قدرتش نامحدود خواهد بود و چنین کسی نمی‌تواند نابود شود؛ زیرا قدرت خدا مانند ذاتش نامحدود است (دقت کنید).

تکرار کلمهٔ «مسیح ابن مریم» علیه‌السلام در این آیه، شاید برای اشاره به این حقیقت است که خود شما معترفید: مسیح علیه‌السلام فرزند مریم بود و از مادری متولد شد، روزی جنین بود و روزی دیگری طفل نوزاد، و تدریجاً پرورش یافت و بزر شد، آیا ممکن است خدا در محیط کوچکی همچون رحم مادر، جای گیرد و این همه تغییرات و تحولات پیدا کند؟ و نیاز به مادر در دوران جنینی و در دوران شیرخوارگی داشته باشد؟!

قابل توجه این که: آیهٔ فوق، غیر از ذکر عیسی علیه‌السلام، نام مادر او را هم بالخصوص با کلمهٔ «**وَ أُمَّهُ**» می‌برد، و به این ترتیب، مادر مسیح علیه‌السلام را از میان سایر مردم روی زمین مشخص می‌کند.

ممکن است این تعبیر به خاطر آن باشد که مسیحیان به هنگام پرستش، مادر او را هم می‌پرستند، و **هم اکنون** در کلیساها از جمله مجسمه‌هائی که در برابر آن تعظیم و پرستش می‌کنند، مجسمهٔ مریم است که در آیهٔ ۱۱۶ سورهٔ «**مائده**» نیز به این مطلب اشاره شده:

وَ اِذْ قٰالَ اللّٰهُ یٰا عِیْسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّیَ اِلٰهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ: «در روز رستاخیز خداوند می‌گوید: ای عیسی ابن مریم! آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را علاوه بر خدا پرستش کنید»؟!

و در پایان آیه، پاسخی به گفتار آنهائی که تولد مسیح علیه‌السلام بدون پدر را دلیلی بر الوهیت او می‌گیرند، داده، می‌فرماید: «خداوند حکومت آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان این دو است، در اختیار دارد، هر گونه مخلوقی بخواهد می‌آفریند» **﴿وَ لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ﴾**.

خواه انسانی بدون پدر و مادر، مانند: آدم، **و خواه** انسانی از پدر و مادر، مانند: انسان‌های معمولی، **و خواه** فقط از مادر، مانند: مسیح علیه‌السلام، این تنوع خلقت دلیل بر قدرت او است و دلیل بر هیچ چیز دیگر نیست.

و در نهایت، به دلیل آن چنین اشاره می‌کند: «خداوند بر هر چیزی توانا است» **﴿وَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ﴾**.

آنچه امکان پذیرشِ هستی داشته باشد، تحت قدرت خداوند قادر متعال است، از ناحیهٔ خداوند هیچ نقص و کاستی نیست، مگر این که چیزی خلقتش محال باشد و نقص از ناحیهٔ خودش باشد.

* * *

﴿۱۸﴾ وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصٰارىٰ نَحْنُ أَبْنٰاءُ اللّٰهِ وَ أَحِبّٰاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ

ترجمه:

۱۸ ـ یهود و نصاریٰ گفتند: «ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم». بگو: «پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند»؟! بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقاتی که آفریده؛ هر کس را بخواهد، می‌بخشد؛ و هر کس را بخواهد (و مستحق بداند)، مجازات می‌کند؛ و حکومت آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آنِ اوست؛ و بازگشت همهٔ موجودات، به سوی اوست.

تفسیر:

ادعاهای بی‌اساس اهل کتاب

در تکمیل بحث‌های گذشته دربارهٔ یهود و نصاریٰ، **در این آیه**، به یکی از ادعاهای بی‌اساس و امتیازات موهومی که آنها داشتند اشاره کرده، می‌گوید: «یهود و نصاریٰ گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم»! ﴿**وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصٰارىٰ نَحْنُ أَبْنٰاءُ اللّٰهِ وَ أَحِبّٰاؤُهُ**﴾!

این تنها امتیاز موهومی نیست که آنها برای خود قائل شدند، و در این آیه به آن اشاره شده، بلکه در قرآن بارها به این گونه ادعاهای آنان اشاره شده است.

در آیهٔ ۱۱۱ سورهٔ «**بقره**» ادعای آنها دربارهٔ این که غیر از آنان کسی داخل بهشت نمی‌شود و بهشت مخصوص یهود و نصاریٰ است را بیان کرده و ابطال می‌نماید.

در آیهٔ ۸۰ سورهٔ «**بقره**» ادعای یهود دائر بر این که آتش دوزخ جز ایام معدودی به آنان نمی‌رسد ذکر نموده و آنها را سرزنش می‌کند.

و در آیهٔ فوق به ادعای موهوم فرزندی خدا و دوستی خاص او اشاره شده است.

شک نیست که آنها خود را حقیقتاً فرزند خدا نمی‌دانستند، تنها مسیحیان، عیسی علیه‌السلام را فرزند حقیقی خدا می‌دانند و به آن تصریح می‌کنند.[۱]

ولی منظورشان از انتخاب این نام و عنوان، برای خود این بوده که بگویند رابطهٔ خاصی با خدا دارند و گویا هر کس در نژاد آنها و یا جزء جمعیت آنها می‌شد، بدون این که اعمال صالحی انجام داده باشد، خود به خود، از دوستان و گروه فرزندان خدا می‌شد![۲]

اما می‌دانیم قرآن با تمام این امتیازات موهوم مبارزه می‌کند و امتیاز هر انسانی را تنها در ایمان، عمل صالح و پرهیزگاری او می‌شمرد، لذا در آیهٔ فوق، برای ابطال این ادعا چنین می‌گوید: «بگو: پس چرا شما را در مقابل گناهانتان مجازات می‌کند»؟ ﴿**قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ**﴾.

یعنی شما خودتان اعتراف دارید که لااقل مدتی کوتاه مجازات خواهید شد، این مجازات نشانهٔ آن است که: ادعای ارتباط فوق العادهٔ شما با خدا ـ که خود را

---

۱ ـ منابع مسیحیت می‌گوید: «لفظ پسر خدا یکی از القاب منجی و فادی ما است که بر شخص دیگری اطلاق نمی‌شود، مگر در جائی که از قرائن معلوم شود که قصد، از پسر حقیقی خدا نیست» (قاموس کتاب مقدس، صفحهٔ ۳۴۵).

۲ ـ **اخیراً** گروهی در محیط ما شروع به یک نوع تبلیغات مسیحی‌گری کرده بودند، و نام خود را «**گروه فرزند خدا**»! گذاشته بودند.

دوستان، بلکه فرزندان خدا می‌شمارید ـ ادعائی است بی‌اساس.

به علاوه، تاریخ شما نشان می‌دهد که گرفتار یک سلسله مجازات‌ها و کیفرهای الهی در همین دنیا نیز شده‌اید، و این دلیل دیگری بر بطلان ادعای شما است.

آنگاه برای تأکید مطلب اضافه می‌کند: «شما بشری هستید از مخلوقات خدا، همانند سایر انسان‌ها» ﴿**بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ**﴾.

و این یک قانون عمومی است که: «خدا هر که را بخواهد (و شایسته ببیند) می‌بخشد، و هر که را بخواهد (و مستحق ببیند) کیفر می‌دهد» ﴿**يَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ**﴾.

از این گذشته، همه مخلوق خدا هستند و بنده و مملوک او، بنابراین نام فرزند خدا بر کسی گذاشتن منطقی نیست، می‌فرماید: «مالکیت آسمان‌ها و زمین و آنچه بین این دو است از آنِ خدا است» ﴿**وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا**﴾.

و می‌افزاید: «و سرانجام تمام مخلوقات به سوی او باز می‌گردند» ﴿**وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ**﴾.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که: در کجا آمده که یهود و نصارىٰ دعوی فرزندی خدا کردند؟ (هر چند فرزند در اینجا به معنی مجازی باشد نه معنی حقیقی).

در پاسخ این سؤال باید توجه داشت: در «**اناجیل**» کنونی، این تعبیر مکرّر دیده می‌شود، از جمله در «**انجیل یوحنا**»، باب ۸، جملهٔ ۴۱ به بعد، از زبان عیسی خطاب به یهود می‌خوانیم: «شما کارهای پدر خود را می‌کنید (یهودیان) به او گفتند: ما از زنا متولد نشده‌ایم یک پدر داریم که خدا است! عیسی ایشان را

گفت: که اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید».[۱]

در روایات اسلامی نیز در حدیثی از «**ابن عباس**» می‌خوانیم که: پیغمبرﷺ جمعی از یهود را به دین اسلام دعوت کرد و آنها را از مجازات خدا بیم داد، گفتند: چگونه ما را از کیفر خدا می‌ترسانی در حالی که ما فرزندان خدا و دوست‌های او هستیم![۲]

در تفسیر «**مجمع البیان**» در ذیل آیهٔ مورد بحث، نیز حدیثی شبیه حدیث فوق نقل شده که: جمعی از یهود در برابر تهدید پیامبرﷺ به مجازات الهی گفتند: ما را تهدید مکن! زیرا ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم، اگر خشم بر ما کند، همانند خشمی است که انسان نسبت به فرزند خود دارد یعنی به زودی این خشم فرو می‌نشیند![۳]

* * *

۱ ـ «شما اعمال پدر خود را به جا می‌آورید * بدو گفتند که ما از زنا زائیده نشده‌ایم * یک پدر داریم که خدا باشد * عیسیٰ، به ایشان گفت: اگر خدا پدر شما می‌بود مرا دوست می‌داشتید».

۲ ـ تفسیر «**کبیر فخر رازی**»، جلد ۱۱، صفحهٔ ۱۹۲، دار الکتب العلمیهٔ تهران، طبع دوم.

۳ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۰۴، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق.

﴿۱۹﴾ يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ قَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولُنٰا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مٰا جٰاءَنٰا مِنْ بَشِيرٍ وَ لاٰ نَذِيرٍ فَقَدْ جٰاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۱۹ ـ ای اهل کتاب! رسول ما، پس از فاصله و فترتی میان پیامبران، به سوی شما آمد؛ در حالی که حقایق را برای شما بیان می‌کند؛ تا مبادا بگویید: «نه بشارت دهنده‌ای به سراغ ما آمد، و نه بیم دهنده‌ای». (هم اکنون، پیامبرِ) بشارت دهنده و بیم دهنده، به سوی شما آمد. و خداوند بر همه چیز تواناست.

تفسیر:

بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در عصر فترت

باز در این آیه، روی سخن به اهل کتاب است، می‌فرماید: «ای اهل کتاب و ای یهود و نصاریٰ پیامبر ما به سوی شما آمد تا در عصری که میان پیامبران الهی فترت و فاصله‌ای واقع شده، حقایق را برای شما بیان می‌کند، مبادا بگوئید از طرف خدا بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده به سوی ما نیامد» ﴿**يٰا أَهْلَ الْكِتٰابِ قَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولُنٰا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مٰا جٰاءَنٰا مِنْ بَشِيرٍ وَ لاٰ نَذِيرٍ**﴾.

آری، اکنون «**بشیر**» و «**نذیر**» آمده، یعنی: «پیامبر اسلام به سوی شما آمده تا افراد با ایمان و نیکوکار را به رحمت و پاداش الهی بشارت، و افراد بی‌ایمان، گنهکار و آلوده را از کیفرهای الهی بیم می‌دهد» ﴿**فَقَدْ جٰاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ**﴾.

و در پایان آیه می‌فرماید: «و خداوند بر همه چیز توانا است» ﴿**وَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ**﴾.

یعنی برانگیختن پیامبران و جانشینان آنها برای نشر دعوت حق در برابر قدرت او ساده و آسان است.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ منظور از «فترت»

«**فترت**» در اصل، به معنی سکون و آرامش است و به فاصله میان دو جنبش و حرکت یا دو کوشش و نهضت و انقلاب، نیز گفته می‌شود.

و از آنجا که در فاصلهٔ میان «**موسی**» علیه‌السلام و «**مسیح**» علیه‌السلام پیامبران و رسولانی وجود داشتند، اما در میان حضرت مسیح و پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به این شکل نبود، قرآن این دوران را دوران «**فترت رسل**» نامیده است، و می‌دانیم که میان دوران مسیح و بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حدود ششصد سال فاصله بود.[1]

ولی طبق آنچه در قرآن در سورهٔ «**یس**» آیهٔ ۱۴ به آن اشاره شده، و مفسران اسلامی نیز گفته‌اند، حداقل در میان این دو پیامبر، سه نفر از رسولان آمده‌اند و بعضی عدد آنها را چهار نفر می‌دانند.

اما در هر حال میان وفات آن رسولان و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فاصله‌ای وجود داشت و به همین دلیل در قرآن از آن به عنوان دوران «**فترت**» یاد شده است.

* * *

---

۱ ـ **بعضی** فاصلهٔ میان این دو پیامبر بزرگ را کمتر از ششصد سال و بعضی بیشتر از ششصد سال گفته‌اند، و بنا به گفتهٔ بعضی، فاصلهٔ میان ولادت مسیح علیه‌السلام و هجرت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به سال رومی ششصد و بیست و یک سال و صد و نود و پنج روز است (تفسیر «**ابوالفتوح رازی**»، جلد ۴، صفحهٔ ۱۵۴، پاورقی، نوشتهٔ مرحوم شعرانی).

۲ ـ آیا جامعهٔ بشری از هدایت الهی خالی مانده بود؟

در اینجا ممکن است گفته شود: طبق عقیدهٔ ما، جامعهٔ انسانیت لحظه‌ای از نمایندهٔ خدا و فرستادگان او خالی نخواهد شد، چگونه ممکن است چنین فترتی وجود داشته باشد؟

در پاسخ باید توجه داشت: قرآن می‌گوید: «**عَلیٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ**» یعنی رسولانی در این دوران نبودند اما هیچ مانعی ندارد که اوصیای آنها وجود داشته باشند.

به تعبیر بهتر، «**رسولان**»، آنهائی بودند که دست به تبلیغات وسیع و دامنه‌داری می‌زدند، مردم را بشارت می‌دادند و انذار می‌کردند، سکوت و خاموشی اجتماعات را در هم می‌شکستند، و صدای خود را به گوش همگان می‌رساندند، ولی اوصیای آنها همگی چنین مأموریتی را نداشتند و حتی گاهی ممکن است آنها به خاطر یک سلسله عوامل اجتماعی در میان مردم به طور پنهان زندگی می‌نموده‌اند.

علی علیه‌السلام در یکی از بیاناتش در «**نهج البلاغه**» می‌فرماید:

اَللّٰهُمَّ بَلیٰ لاٰ تَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قٰائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّةٍ اِمّٰا ظٰاهِراً مَشْهُوراً وَ اِمّٰا خٰائِفاً مَغْمُوراً لِئَلاّٰ تَبْطُلَ حُجَجُ اللّٰهِ وَ بَیِّنٰاتُهُ... یَحْفَظُ اللّٰهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَیِّنٰاتِهِ حَتّیٰ یُودِعُوهٰا نُظَرٰائَهُمْ وَ یَزْرَعُوهٰا فِی قُلُوبِ أَشْبٰاهِهِمْ:

«آری، روی زمین هرگز از کسی که قیام به حجت الهی کند، خالی نخواهد ماند، خواه آشکار و مشهور باشد، یا پنهان و ناشناخته، برای این که احکام، دستورات، دلائل و نشانه‌های خداوند از میان نرود (و آنها را از تحریف و دستبرد مصون دارند)... خداوند به وسیلهٔ آنها دلائل و نشانه‌های خود را حفظ می‌کند تا به افرادی همانند خود بسپارند و بذر آن را در دل‌های کسانی شبیه خود

بیفشانند...».[۱]

روشن است هنگامی که رسولان انقلابی و مبلّغان موج‌شکن در میان جامعه نباشند، تدریجاً خرافات، وسوسه‌های شیطانی و تحریف‌ها و بی‌خبری از تعلیمات الهی گسترش می‌یابد، اینجا است که ممکن است جمعی وضع موجود را عذر و بهانه‌ای برای فرار از زیر بار مسئولیت‌ها بپندارند، در این موقع، خداوند به وسیلهٔ مردانِ آسمانی این عذر و بهانه‌ها را قطع می‌نماید.

* * *

۱ ـ «**نهج البلاغه**»، کلمات قصار، جملهٔ ۱۴۷.

۲۰ وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيٰاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَ آتٰاكُمْ مٰا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعٰالَمِينَ

۲۱ يٰا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ وَ لاٰ تَرْتَدُّوا عَلىٰ أَدْبٰارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خٰاسِرِينَ

۲۲ قٰالُوا يٰا مُوسىٰ إِنَّ فِيهٰا قَوْماً جَبّٰارِينَ وَ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا حَتّٰى يَخْرُجُوا مِنْهٰا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا فَإِنّٰا دٰاخِلُونَ

۲۳ قٰالَ رَجُلاٰنِ مِنَ الَّذِينَ يَخٰافُونَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبٰابَ فَإِذٰا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غٰالِبُونَ وَ عَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

۲۴ قٰالُوا يٰا مُوسىٰ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا أَبَداً مٰا دٰامُوا فِيهٰا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقٰاتِلاٰ إِنّٰا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ

۲۵ قٰالَ رَبِّ إِنِّي لاٰ أَمْلِكُ إِلاّٰ نَفْسِي وَ أَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ

۲۶ قٰالَ فَإِنَّهٰا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلاٰ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ

ترجمه:

۲۰ ـ (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد؛ (و زنجیر بندگی را

شکست) و شما را صاحب اختیار خود قرار داد؛ و به شما چیزهائی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود!

۲۱ ـ ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرّر داشته، وارد شوید! و به پشت سر خود باز نگردید (و عقب‌گرد نکنید) که زیانکار خواهید بود»!

۲۲ ـ گفتند: «ای موسی! در آن (سرزمین)، جمعیتی (نیرومند و) ستمگرند؛ و ما هرگز وارد آن نمی‌شویم تا آنها از آن خارج شوند؛ اگر آنها از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد»!

۲۳ ـ (ولی) دو نفر از مردانی که از خدا می‌ترسیدند، و خداوند به آنها، نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: «شما وارد دروازهٔ شهر آنان شوید! هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد. و بر خدا توکّل کنید اگر ایمان دارید»!

۲۴ ـ (بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد آن نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم»!

۲۵ ـ (موسی) گفت: «پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم، میان ما و این جمعیت گنهکار، جدائی بیفکن»!

۲۶ ـ خداوند (به موسی) فرمود: «این سرزمین (مقدس)، تا چهل سال بر آنها ممنوع است؛ پیوسته در زمین (در این بیابان)، سرگردان خواهند بود؛ و دربارهٔ (سرنوشت) این جمعیت گنهکار، غمگین مباش»!

تفسیر:

بنی اسرائیل و سرزمین مقدس

در این آیات، برای زنده کردن روح حق‌شناسی در یهود، و بیدار کردن وجدان آنها در برابر خطاهائی که در گذشته مرتکب شدند ـ تا به فکر جبران

بیفتند ـ بخش‌هائی از نعمت‌هائی که به آنها داده، بازگو شده است و نیز به سستی و تنبلی و بهانه‌جوئی آنها به طور اجمال پرداخته و سرانجام به محرومیت آنها از نعمت ورود به سرزمین مقدس.

نخست چنین می‌گوید: «به خاطر بیاورید زمانی را که موسی به پیروان خود گفت: ای بنی اسرائیل نعمت‌هائی که خدا به شما ارزانی داشته است را به یاد آورید و آنها را فراموش نکنید» ﴿**وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ**﴾.

روشن است کلمهٔ «**نِعْمَةَ اللّٰهِ**» همهٔ مواهب و نعمت‌های پروردگار را شامل می‌شود، ولی به دنبال آن به **سه قسمت** مهم از آنها اشاره کرده است.

در مرحلهٔ اول، نعمت وجود پیامبران و رهبران فراوان در میان آنها که بزرگ‌ترین موهبت الهی دربارهٔ آنان بود، می‌فرماید: «چرا که پیامبرانی در میان شما قرار داد» ﴿**إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيٰاءَ**﴾.

تا آنجا که می‌گویند: تنها در زمان موسی بن عمران علیه‌السلام بالغ بر هفتاد پیامبر وجود داشت و تمام هفتاد نفری که با او به کوه طور رفتند در زمرهٔ پیامبران قرار گرفتند.

در پرتو این نعمت بود که از درهٔ هولناک شرک و بت‌پرستی و گوساله‌پرستی رهائی یافتند و از انواع خرافات، موهومات، زشتی‌ها و پلیدی‌ها نجات پیدا کردند، و این بزرگ‌ترین نعمت معنوی در حق آنها بود.

در مرحلهٔ دوم، به بزرگ‌ترین موهبت مادّی که به نوبهٔ خود مقدمهٔ مواهب معنوی نیز می‌باشد اشاره کرده، می‌فرماید: «شما را صاحب اختیار جان و مال و زندگی خود قرار داد» ﴿**وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً**﴾.

زیرا بنی اسرائیل سالیان دراز در زنجیر اسارت و بردگی فرعون و فرعونیان

بودند و هیچ گونه «**اختیاری**» از خود نداشتند، و با آنها همچون حیوانات اسیر معامله می‌شد، خداوند به برکت قیام موسی بن عمران علیه‌السلام زنجیرهای بردگی و استعمار را از دست و پای آنها گشود و آنها را صاحب اختیار هستی و زندگی خود ساخت.

بعضی چنین پنداشته‌اند که: منظور از «**ملوک**» در اینجا «**سلاطین و پادشاهانی**» است که از بنی اسرائیل برخاستند.

در حالی که می‌دانیم بنی اسرائیل تنها در دوران کوتاهی دارای حکومت و سلطنت بودند.

به علاوه، تنها بعضی از آنها به چنین مقامی رسیدند، در حالی که آیهٔ فوق می‌گوید: **وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً**: «خداوند به همهٔ شما این مقام را داد»، از این روشن می‌شود که منظور از آیه همان است که در بالا گفتیم.

گذشته از این «**مَلِک**» (بر وزن اَلِف) در لغت هم به معنی سلطان و زمامدار آمده و هم به معنی کسی که مالک و صاحب اختیار چیزی است.[1]

در حدیثی که در تفسیر «**درّ المنثور**» از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده چنین آمده:

کٰانَتْ بَنُو اِسْرٰائِیْلَ اِذٰا کٰانَ لِأَحَدِهِمْ خٰادِمٌ وَ دٰابَّةٌ وَ امْرَأَةٌ کُتِبَ مَلِکاً:

«در بنی اسرائیل رسم بر این بود، هر گاه کسی دارای همسر و خدمتکار و مَرکب بود، به او ملک می‌گفتند».[2]

---

۱ ـ در کتب لغت می‌خوانیم: **اَلْمَلِکُ مَنْ کٰانَ لَهُ الْمُلْکُ وَ الْمُلْکُ هُوَ مٰا یَمْلِکُهُ الْاِنْسٰانُ وَ یَتَصَرَّفُ بِهِ ـ أَوْ ـ الْعَظَمَةُ وَ السُّلْطَةُ**: «مَلِک کسی است که ملک داشته و مالک کلیهٔ چیزهائی است که انسان مالک آن می‌شود و در آن تصرف می‌کند، یا به معنی عظمت و سلطه است».

۲ ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۹۵، انتشارت جامعهٔ مدرسین قم ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۷۰، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۹، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**فتح القدیر**» شوکانی، جلد ۲، صفحهٔ ۲۹، عالم الکتب ـ «**جامع البیان**»، جلد ۶، صفحهٔ ۲۳۱، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق.

علاوه بر همهٔ اینها، این سخن از زبان موسی علیه‌السلام است و در آن زمان از ملوک و پادشاهان بنی اسرائیل خبری نبود.

و در پایان آیه، به طور کلّی به نعمت‌های مهم و برجسته‌ای که در آن زمان به احدی داده نشده بود، اشاره فرموده، می‌گوید: «به شما چیزهائی داد که به احدی از عالمیان نداد» ﴿**وَ آتاکُمْ ما لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ**﴾.

این نعمت‌های متنوع، فراوان بودند، از جمله: نجات معجزه‌آسا از چنگال فرعونیان، شکافته شدن دریا برای آنها و استفاده کردن از غذای مخصوصی به نام «**مَنّ و سَلْوىٰ**» که شرح آن در جلد اول، ذیل آیهٔ ۵۷ سورهٔ «**بقره**» گذشت و مانند آنها.

* * *

پس از آن، در آیهٔ بعد، جریان ورود بنی اسرائیل به سرزمین مقدس را چنین بیان می‌کند: «موسی به قوم خود چنین گفت: شما به سرزمین مقدسی که خداوند برایتان مقرّر داشته است وارد شوید، عقب‌نشینی نکنید، برای ورود به آن از مشکلات نترسید و از فداکاری مضایقه ننمائید، اگر به این فرمان پشت کنید، زیان خواهید دید» ﴿**یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي کَتَبَ اللّٰهُ لَکُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلىٰ أَدْبارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِینَ**﴾.

در این که «**ارض مقدسة**» که در آیهٔ فوق به آن اشاره شده، چه نقطه‌ای است، مفسران گفتگو بسیار کرده‌اند:

بعضی آن را سرزمین بیت المقدس.

بعضی شام.

و بعضی دیگر «**اردن**»، یا «**فلسطین**»، یا سرزمین «**طور**»، می‌دانند.[1]

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۰۸، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت.

اما بعید نیست منظور از سرزمین مقدس تمام منطقهٔ شامات باشد که با همهٔ این احتمالات سازگار است؛ زیرا این منطقه به گواهی تاریخ، مهد پیامبران الهی و سرزمین ظهور ادیان بزر ، و در طول تاریخ مدت‌ها مرکز توحید و خداپرستی و نشر تعلیمات انبیاء بوده است، و به همین جهت نام سرزمین مقدس برای آن انتخاب شده است، اگر چه گاهی به خصوص منطقهٔ «**بیت المقدس**» نیز این نام اطلاق می‌شود، همان طور که در جلد اول، ذیل آیهٔ ۵۸ سورهٔ «**بقره**» توضیح داده شد.

از جملهٔ «**كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ**» استفاده می‌شود: خداوند چنین مقرّر داشته بود که بنی اسرائیل در این سرزمین مقدس با آرامش و رفاه زندگی کنند، مشروط به این که آن را از لوث شرک و بت‌پرستی پاک سازند و خودشان نیز از تعلیمات انبیاء منحرف نشوند، اما اگر این دستور را به کار نبندند، زیان‌های سنگینی دامان آنها را خواهد گرفت.

بنابراین، اگر ملاحظه می‌کنیم نسلی از بنی اسرائیل که این آیه خطاب به آنها بود، بالاخره موفق به ورود در این سرزمین مقدس نشدند، بلکه چهل سال در بیابان سرگردان ماندند، و نسل آیندهٔ آنها این توفیق را یافت، منافاتی با جملهٔ **كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ**: «خداوند برای شما مقرّر داشته» ندارد؛ زیرا این تقدیر مشروط به شرائطی بود که آنها انجام ندادند، همان طور که از آیات بعد استفاده می‌شود.

* * *

اما بنی اسرائیل در برابر این پیشنهاد موسی ـ همان طور که روش افراد ضعیف، ترسو و بی‌اطلاع است که مایلند همهٔ پیروزی‌ها در سایهٔ تصادف‌ها و یا

طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق - تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۴۸۲، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹، هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۳، صفحهٔ ۱۸۶ ـ «**جامع البیان**»، جلد ۶، صفحهٔ ۲۳۴، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۶، صفحهٔ ۱۲۵، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

معجزات برای آنها فراهم شود و بـه اصـطلاح لقـمه را بگـیرند و در دهـانشان بگذارند ـ «به او گفتند: ای موسی! تو که می‌دانی در این سرزمین جمعیتی جبّار و زورمند زندگی می‌کنند و ما هرگز در آن گام نخواهیم گذاشت تا آنها این سرزمین را تخلیه کرده و بیرون روند، هنگامی که آنها خارج شوند ما فرمان تو را اطاعت خواهیم کرد و گام در این سرزمین مقدس خواهیم گذاشت» **﴿قٰالُوا يٰا مُوسىٰ إِنَّ فِيهٰا قَوْماً جَبّٰارِينَ وَ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا حَتّٰى يَخْرُجُوا مِـنْهٰا فَـإِنْ يَـخْرُجُوا مِـنْهٰا فَـإِنّٰا دٰاخِلُونَ﴾**.[1]

این پاسخ بنی اسرائیل به خوبی نشان می‌دهد استعمار فـرعونی در طـول سالیان دراز چه اثر شومی روی نسل آنها گذارده بود، و کلمهٔ «**لَنْ**» که معمولاً به معنی «**نفی ابد**» است، نشان دهندهٔ وحشت عمیق این جمعیت از دست زدن به مبارزه برای آزاد کردن و پاک ساختن سرزمین مقدس است.

ولی مقرّر این بود که: بنی اسرائیل سرزمین مقدس را با فداکاری، تلاش و کوشش و جهاد به دست آورند و اگر فرضاً بر خلاف سنت الهی با یک معجزه تمام دشمنان بدون هیچ گونه اقدامی محو و نابود می‌شدند و بنی اسرائیل بدون رنج و زحمت وارث این منطقهٔ آباد و وسیع می‌شدند، تـازه از اداره کـردن آن عاجز می‌ماندند و علاقه‌ای به حفظ چیزی که برای آن زحمتی نکشیده بودند، نشان نمی‌دادند، و آمادگی و شایستگی چنان کاری را نداشتند.

ضمناً منظور از «**قوم جبّار**» در این آیه ـ آن گونه کـه از تـواریـخ اسـتفاده

---

۱ ـ **باید** توجه داشت: واژهٔ «**جبّار**» در اصل، از مادهٔ «**جبر**» به معنی اصلاح کردن چیزی است که توأم با فشار و قهر باشد، به همین جهت، بستن استخوان شکسته را «**جبر**» می‌گویند.
ولی بعداً **از یکسو**، به هر نوع جبران **و از سوی دیگر** به هر نوع قهر و غلبه اطلاق شده است (و اگر به خداوند نام «**جبّار**» اطلاق می‌شود، یا به خاطر تسلط او بر همه چیز است و یا به خاطر اصلاح کردن هر موجود نیازمند به اصلاح است).

می‌شود ـ جمعیت «**عمالقه**»[۱] بوده‌اند که اندام‌های درشت و بلند داشتند.

گاهی دربارهٔ طول قد آنها مبالغه‌ها شده و افسانه‌ها ساخته‌اند و مطالب مضحکی که با هیچ دلیل علمی همراه نیست، پیرامون آنها ـ مخصوصاً پیرامون «**عوج**» در تواریخ ساختگی و آمیخته به خرافات ـ دیده می‌شود.

چنین به نظر می‌رسد که این گونه افسانه‌ها که به پاره‌ای از کتب اسلامی نیز راه یافته از ساخته‌های بنی اسرائیل است که معمولاً از آنها به عنوان «**اسرائیلیات**» نام می‌برند.

شاهد این سخن این است که: در متن «**تورات**» فعلی نیز نمونه‌ای از این افسانه‌ها به چشم می‌خورد.

در «**سفر اعداد**» اواخر فصل سیزدهم چنین می‌خوانیم: «دربارهٔ زمینی که (جاسوسان بنی اسرائیلی) تجسّس نموده بودند خبر بد از آن بنی اسرائیل رسانیده گفتند: زمینی که از آن، جهت تجسّس نمودنش، گذر کردیم زمینی است که ساکنانش را تلف می‌نماید و تمامی قومی که در آن دیدیم مردمان بلند قدند و هم در آنجا بلندقدان یعنی اولاد «**عناق**» که بلند قدانند دیدیم، و مادر نظر خود مثل ملخ نمودار بودیم و همچنین در نظر ایشان نیز می‌نمودیم»![۲]

* * *

۱ ـ «**عمالقه**»، جمعیتی از نژاد سامی بودند که در شمال «**شبه جزیرهٔ عربستان**»، نزدیک **صحرای سینا** زندگی می‌کردند، آنها به «**مصر**» حمله کردند و مدت‌ها آن را در اختیار داشتند، حکومت آنها در حدود ۵۰۰ سال طول کشید، از سال ۲۲۱۳ قبل از میلاد تا ۱۷۰۳ قبل از میلاد. (دائرة المعارف فرید وجدی، جلد ۶، صفحهٔ ۲۳۲، طبع سوم).

۲ ـ «**کتاب مقدس**»، سفر اعداد، فصل ۱۳، شماره‌های ۳۲ و ۳۳:

«و دربارهٔ زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند خبر بد نزد بنی اسرائیل آورده گفتند زمینی که برای جاسوسی آن از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را می‌خورد و تمامی قومی که در آن دیدیم مردان بلند قد بودند * و در آنجا جبّاران بنی‌عناق را دیدیم که اولاد جبّارانند و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان می‌نمودیم».

سپس در آیهٔ بعد می‌گوید: «در این هنگام دو نفر از مردان با ایمان که ترس از خدا در دل آنها جای داشت و به همین دلیل مشمول نعمت‌های بزر او شده بودند و روح استقامت و شهامت را با دوراندیشی و آگاهی اجتماعی و نظامی آمیخته بودند برای دفاع از پیشنهاد موسی علیه‌السلام به پا خاستند و به بنی اسرائیل گفتند: شما از دروازهٔ شهر وارد بشوید، هنگامی که وارد شدید (و آنها را در برابر عمل انجام شده قرار دادید) پیروز خواهید شد» **﴿قٰالَ رَجُلاٰنِ مِنَ الَّذِیْنَ یَخٰافُونَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمَا ادْخُلُوا عَلَیْهِمُ الْبٰابَ فَإِذٰا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غٰالِبُونَ﴾**.

«ولی باید در هر صورت از روح ایمان استمداد کنید و بر خدا تکیه نمائید تا به این هدف برسید» **﴿وَ عَلَی اللّٰهِ فَتَوَکَّلُوا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ﴾**.

دربارهٔ این که این دو نفر چه کسانی بوده‌اند غالب مفسران نوشته‌اند که: آنها «**یوشع بن نون**» و «**کالب بن یوفنا**» (یفنه) بوده‌اند که از نقبای دوازده‌گانهٔ بنی اسرائیل محسوب می‌شدند که سابقاً به آنها اشاره کردیم.[۱ـ۲]

در تفسیر جملهٔ «**مِنَ الَّذِیْنَ یَخٰافُونَ**» گرچه احتمالات متعددی داده شده، **ولی** روشن است مفهوم ظاهر جمله این است: آن دو مرد از افرادی بودند که از خدا می‌ترسیدند و به همین دلیل از غیر خدا وحشتی نداشتند.

جملهٔ **أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمَا**: «خداوند نعمتش را بر آنها ارزانی داشته بود» نیز

---

۱ ـ از باب اول **سفر تثنیه تورات** کنونی نیز استفاده می‌شود که: نام این دو نفر «**یوشع**» و «**کالیب**» بوده است (سفر تثنیه، فصل اول، شماره‌های ۳۶ و ۳۸).

در شمارهٔ ۳۰ باب سیزدهم **سفر اعداد**، چنین آمده: «و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته گفت: فی الفور برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که می‌توانیم بر آن غالب شویم» (عهد عتیق، ترجمه به همت انجمن بخش کتب مقدسه در میان ملل، صفحهٔ ۲۲۶).

۲ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۱۱، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۴۸۶، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحات ۲۹۲ و ۲۹۶، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۰۳، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۰۷، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

شاهد این معنی است، چه نعمتی بالاتر از این که انسان تنها از خدا بترسد، نه از غیر او.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که این دو نفر از کجا می‌دانستند اگر بنی اسرائیل با یک حملهٔ غافلگیرانه وارد شهر بشوند، «**عمالقه**» عقب‌نشینی خواهند کرد؟

پاسخ این است: شاید از این نظر بوده که آنها علاوه بر اطمینانی که به وعدهٔ موسی بن عمران علیه‌السلام دائر بر فتح و پیروزی داشتند، می‌دانستند یک قاعدهٔ کلّی در تمام جنگ‌ها وجود دارد که اگر جمعیت مهاجم بتوانند خود را به مرکز اصلی دشمن برسانند، یعنی در خانه او با او بجنگند، معمولاً پیروز خواهند شد.[1]

به علاوه، جمعیت «**عمالقه**» همان طور که دانستیم دارای اندام‌های درشت بودند (اگر چه جنبه‌های افسانه‌ای این مطلب را انکار کردیم) معلوم است چنین جمعیتی در میدان‌های جنگ بیابانی بهتر می‌توانند هنرنمائی کنند، اما در پیچ و خم کوچه‌های شهر آمادگی برای جنگ تن به تن کمتر دارند.

از همهٔ اینها گذشته، به طوری که می‌گویند: آنها بر خلاف درشتی قامتشان افرادی ترسو بودند که با حملهٔ غافلگیرانه زود مرعوب می‌شدند.

مجموع این جهات، سبب شد که آن دو نفر پیروزی بنی اسرائیل را در چنین حمله‌ای تضمین کنند.

* * *

ولی بنی اسرائیل هیچ یک از این پیشنهادها را نپذیرفتند و به خاطر ضعف و زبونی که در روح و جان آنها لانه کرده بود، صریحاً به موسی خطاب کرده،

---

۱ ـ در «**نهج البلاغه**» در خطبهٔ جهاد، نیز به این تاکتیک جنگی اشاره شده، فرموده است: **فَوَ اللّٰهِ مٰا غُزِیَ قَوْمٌ قَطُّ فِی عُقْرِ دٰارِهِمْ اِلاّٰ ذَلُّوا**: «به خدا سوگند هیچ ملتی در خانهٔ خود مورد هجوم واقع نشد، مگر این که ذلیل شدند» (خطبهٔ ۲۷ نهج البلاغه).

«گفتند: ما تا آنها در این سرزمینند هرگز و ابداً وارد آن نـخواهـیم شـد، تـو و پروردگارت که به تو وعدهٔ پیروزی داده است بروید و با عمالقه بجنگید، هنگامی که پیروز شدید ما را خبر کنید، ما در اینجا نشستهایـم»! ﴿**قٰالُوا يٰا مُوسىٰ إِنّٰا لَنْ نَدْخُلَهٰا أَبَداً مٰا دٰامُوا فِيهٰا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقٰاتِلاٰ إِنّٰا هٰاهُنٰا قٰاعِدُونَ**﴾.

این آیه نشان میدهد که بنی اسرائیل جسارت را در مقابل پیامبر خود بـه حداکثر رسانیده بودند؛ زیرا:

اوّلاً ـ با کلمهٔ «**لَنْ**» و «**أَبَداً**» مخالفت صریح خود را اظهار داشتند.

ثانیاً ـ با این جمله که: «تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید، ما در اینجا نشستهایم»، موسی علیه‌السلام و وعدههای او را در واقع تحقیر کردند، و حتی به پیشنهاد آن دو مرد الهی نیز اعتنا نکردند و شاید کمترین جوابی نگفتند.

جالب این که: «**تورات**» کنونی نیز قسمتهای مهمی از این داستان را در باب چهاردهم از سفر اعداد آورده است، آنجا که میگوید: «و تمامی بنی اسرائیل بر موسی و هارون گلهجو (اعتراضکننده) شدند و همگی جماعت بـه ایشـان گفتند: ای کاش! در زمین مصر میمردیم و یا این که در بیابان وفات میکردیم که خداوند چرا ما را به این مرز بوم آورده است تا آن که به شمشیر افتاده، زنان ما و اطفال ما به یغما برده شوند... پس موسی و هارون در حضور جمهور جماعت بنی اسرائیل بر رو افـتادند و **یوشع بن نـون** و **کـالیب بـن یَـفُنَّه** کـه از جـمله متجسّسان زمین بودند لباس خود را دریدند...».[1]

---

۱ ـ «و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده فریاد نمودند و قوم در آن شب میگریستند * و جمیع بنی اسرائیل بر موسی و هارون همهمه کردند و تمامی جماعت به ایشان گفتند کـاش کـه در زمـین مـصر میمردیم یا در این صحرا وفات مییافتیم * و چرا خداوند ما را به این زمین میآورد تا به دم شمشیر بیفتیم و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست * و به یکدیگر گفتند سرداری برای خود مقرّر کرده به مصر برگردیم * پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی اسرائیل به رو افتادند * و یوشع بن نون و کالیب بن یَفُنَّه که از جاسوسان زمین بودند رخت خود را دریدند * و تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده گـفتند زمـینی کـه بـرای جـاسوسی آن از ☜

* * *

در آیهٔ بعد می‌خوانیم که موسی به کلّی از جمعیت مأیوس گشت و دست به دعا برداشت و جدائی خود را از آنها با این عبارت تقاضا کرد: «پروردگارا! من تنها اختیاردار خود و برادرم هستم، خداوندا! میان ما و جمعیت فاسقان و متمرّدان جدائی بیفکن تا نتیجهٔ اعمال خود را ببینند و اصلاح شوند» ﴿**قٰالَ رَبِّ إِنِّي لاٰ أَمْلِكُ إِلاّٰ نَفْسِي وَ أَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ**﴾.

البته کاری که بنی اسرائیل کردند یعنی ردّ صریح فرمان پیامبرشان در سر حدّ کفر بود، و اگر می‌بینیم قرآن لقب «**فاسق**» به آنها داده است به خاطر آن است که فاسق معنی وسیعی دارد و هر نوع خروج از رسم عبودیت و بندگی خدا را شامل می‌شود، لذا دربارهٔ شیطان نیز می‌خوانیم: **فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ**: «در برابر فرمان خدا فاسق گردید و مخالفت کرد».[1]

ذکر این نکته نیز لازم است که: از جملهٔ «**مِنَ الَّذِيْنَ يَخٰافُونَ**» در آیات گذشته چنین استفاده می‌شود که اقلیتی در میان بنی اسرائیل بودند که از خدا می‌ترسیدند و **یوشع و کالیب** جزء آنها محسوب می‌شدند.

ولی در اینجا می‌بینیم موسی تنها از خودش و برادرش هارون اسم می‌برد و اشاره‌ای به آنها نمی‌کند، شاید این موضوع به خاطر آن باشد که هارون، **هم** جانشین موسی علیه‌السلام بود و **هم** شاخص‌ترین فرد بنی اسرائیل بعد از موسی، و لذا نام او را به خصوص برده است.

* * *

آن عبور نمودیم زمین بسیار بسیار خوبیست * اگر خداوند از ما راضی است ما را به این زمین آورده آن را به ما خواهد بخشید زمینی که به شیر و شهد جاریست * زنهار از خداوند متمرّد مشوید و از اهل زمین ترسان مباشید زیرا که ایشان خوراک ما هستند سایهٔ ایشان از ایشان گذشته است و خداوند با ماست از ایشان مترسید» (عهد عتیق، باب چهاردهم از سفر اعداد، شماره‌های ۱ تا ۹).

۱ ـ کهف، آیهٔ ۵۰.

سرانجام دعای موسی علیه‌السلام به اجابت رسید و بنی اسرائیل نتیجهٔ شوم اعمال خود را گرفتند؛ زیرا از طرف خداوند به موسی علیه‌السلام چنین وحی فرستاده شد که: «این جمعیت از ورود در این سرزمین مقدس که مملوّ از انواع مواهب مادّی و معنوی بود، تا چهل سال محروم خواهند ماند» ﴿**قٰالَ فَإِنَّهٰا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً**﴾.

به علاوه «در این چهل سال باید در بیابان‌ها سرگردان باشند» ﴿**يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ**﴾.[1]

سپس به موسی علیه‌السلام می‌گوید: «هر چه بر سر این جمعیت در این مدت بیاید به جا است هیچ گاه دربارهٔ آنها از این سرنوشت غمگین مباش» ﴿**فَلاٰ تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ**﴾.

جملهٔ اخیر شاید برای این باشد که پس از صدور فرمان مجازات سرگردانی بنی اسرائیل به مدت چهل سال در بیابان‌ها، عواطف موسی علیه‌السلام تحریک شد و شاید ـ همان طور که در «**تورات**» کنونی آمده است ـ درخواست عفو و گذشت از درگاه خداوند دربارهٔ آنها نمود.

ولی به زودی به او پاسخ داده شد که: آنها چنین استحقاقی را دارند، نه استحقاق عفو و گذشت؛ زیرا آنها همان طور که قرآن می‌گوید: افراد فاسق، متمرّد و سرکشی بودند و هر کس چنین باشد چنین سرنوشتی برای او حتمی است.

باید توجه داشت: این محرومیت چهل‌ساله، هرگز جنبهٔ انتقامی نداشت (همان طور که هیچ یک از مجازات‌های الهی چنین نیست، بلکه یا سازنده است

---

۱ ـ «**يَتِيهُونَ**» از مادهٔ «**تیه**» به معنی سرگردانی است، ولی بعداً این نام (نام تیه) به بیابانی گذارده شد که بنی اسرائیل در آن سرگردان بودند و این بیابان همان طور که در جلد اول این تفسیر، ذیل آیهٔ ۵۷ سورهٔ «**بقره**» آوردیم، بخشی از **بیابان سینا** بوده است.

و یا نتیجهٔ عمل است).

در حقیقت، فلسفه‌ای داشت و آن این که: بنی اسرائیل سالیان دراز در زیر ضربات استعمار فرعون به سر برده بودند و رسوبات این دوران به صورت عقده‌های حقارت، خود کم‌بینی و احساس ذلت و کمبود در روح آنها لانه کرده بود، لذا حاضر نشدند در مدتی کوتاه زیر نظر رهبری بزر همانند موسی علیه‌السلام روح و جان خود را شستشو دهند و با یک جهش سریع برای زندگی نوینی که توأم با افتخار، قدرت و سربلندی باشد آماده شوند، و آنچه را به موسی علیه‌السلام در مورد عدم اقدام به یک جهاد آزادی‌بخش در سرزمین‌های مقدس گفتند، دلیل روشن این حقیقت بود.

لذا می‌بایست سالیان دراز در بیابان‌ها سرگردان بمانند و نسل موجود که نسل ضعیف و ناتوان بود تدریجاً از میان برود، نسلی نو در محیط صحرا، در محیط آزادی و حریت، در آغوش تعلیمات الهی، و در عین حال در میان مشکلات و سختی‌ها که به روح و جسم انسان توان و نیرو می‌بخشد پرورش یابد، تا بتواند دست به چنان جهادی بزند و حکومت حق را در سرزمین‌های مقدس بر پا دارد!

* * *

﴿۲۷﴾ وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمٰا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قٰالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قٰالَ إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

﴿۲۸﴾ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مٰا أَنَا بِبٰاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخٰافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعٰالَمِينَ

﴿۲۹﴾ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحٰابِ النّٰارِ وَ ذٰلِكَ جَزٰاءُ الظّٰالِمِينَ

﴿۳۰﴾ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخٰاسِرِينَ

﴿۳۱﴾ فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرٰاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوٰارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قٰالَ يٰا وَيْلَتىٰ أَ عَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرٰابِ فَأُوٰارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النّٰادِمِينَ

ترجمه:

۲۷ ـ و داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرب انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد؛ (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت»! (برادر دیگر) گفت: «(من چه گناهی دارم؟ زیرا) خدا، تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد!

۲۸ ـ اگر تو برای کشتن من، دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم!

۲۹ ـ من می‌خواهم با گناه من و خودت بازگردی (و بار هر دو را به دوش کشی)؛ و از

دوزخیان گردی. و همین است سزای ستمکاران»!

۳۰ ـ نفس سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد؛ (سرانجام) او را کشت؛ و از زیانکاران شد.

۳۱ ـ سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کند و کاو) می‌کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم»؟! و سرانجام (از ترس رسوائی، و بر اثر فشار وجدان، از کار خود) پشیمان شد.

تفسیر:

نخستین قتل در روی زمین!

آیات قبل، دربارهٔ بنی اسرائیل و نعمت‌های الهی به آنان و تمرّد از دستور ورود به سرزمین قدس بحث می‌نمود.

در این آیات، داستان فرزندان آدم، و قتل یکی به وسیلهٔ دیگری، شرح داده شده است و شاید ارتباط آن با آیات سابق که دربارهٔ بنی اسرائیل بود این باشد که انگیزهٔ بسیاری از خلافکاری‌های بنی اسرائیل مسألهٔ «**حسد**» بود.

خداوند در این آیات گوشزد می‌کند که سرانجامِ حسد چگونه ناگوار و مرگبار می‌باشد، که حتی به خاطر آن برادر دست به خون برادر خود می‌آلاید!

نخست می‌فرماید: «ای پیامبر! داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان» ﴿**وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ**﴾.

ذکر کلمهٔ «**بِالْحَقِّ**» ممکن است اشاره به این باشد که سرگذشت مزبور در «**عهد قدیم**» (تورات) با خرافاتی آمیخته شده، اما آنچه در قرآن آمده عین واقعیتی است که روی داده است.

شک نیست که منظور از کلمهٔ «**آدم**» در اینجا همان آدم معروف، پدر نخستینِ نسل‌های کنونی است و این که بعضی احتمال داده‌اند: منظور از آن مردی به نام «**آدم**» از قبیلهٔ «**بنی اسرائیل**» بوده، بی‌اساس است؛ زیرا این کلمه کراراً در قرآن مجید به همین معنی آمده است و اگر در اینجا معنی دیگری داشت، لازم بود قرینه‌ای ذکر شود، اما آیهٔ: «**مِنْ أَجْلِ ذٰلِک...**» که تفسیر آن به زودی خواهد آمد، هرگز نمی‌تواند قرینه‌ای بر این معنی بوده باشد، چنان که خواهیم گفت.

پس از آن، به شرح داستان می‌پردازد و می‌گوید: «در آن هنگام که هر کدام کاری برای تقرب به پروردگار انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگر پذیرفته نشد» ﴿**إِذْ قَرَّبٰا قُرْبٰاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمٰا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ**﴾.

و همین موضوع، سبب شد برادری که عملش قبول نشده بود، دیگری را تهدید به قتل کند، و «سوگند یاد نمود که تو را خواهم کشت»! ﴿**قٰالَ لاَ قْتُلَنَّکَ**﴾.

اما برادر دوم او را نصیحت کرده، گفت: اگر چنین جریانی پیش آمده گناه من نیست، ایراد متوجه خود تو است که عملت با تقوا و پرهیزگاری همراه نبوده است؛ چرا که «خدا تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد» ﴿**قٰالَ إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**﴾.

* * *

آنگاه اضافه کرد: حتی «اگر تو، به تهدیدت جامهٔ عمل بپوشانی و دست به کشتن من دراز کنی، من هرگز مقابله به مثل نخواهم کرد و دست به قتل تو نمی‌گشایم» ﴿**لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَکَ لِتَقْتُلَنِي مٰا أَنَا بِبٰاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْکَ لِأَقْتُلَکَ**﴾.

«چرا که من از پروردگار جهانیان می‌ترسم و هرگز دست به چنین گناهی نمی‌آلایم» ﴿**إِنِّي أَخٰافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعٰالَمِينَ**﴾.

* * *

به علاوه من نمی‌خواهم بار گناه دیگری را به دوش بکشم، «بلکه می‌خواهم تو بار گناه من و خویش را به دوش بکشی» ﴿**إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكَ**﴾.[1]

زیرا اگر به راستی این تهدید را عملی سازی، بار گناهان گذشتهٔ من نیز بر دوش تو خواهد افتاد؛ چرا که حق حیات را از من سلب نموده‌ای، باید غرامت آن را بپردازی و چون عمل صالحی نداری باید گناهان مرا به دوش بگیری!

و مسلماً با قبول این مسئولیت بزر «از دوزخیان خواهی بود و همین است جزای ستمکاران» ﴿**فَتَكُونَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ وَ ذٰلِكَ جَزاءُ الظّالِمِينَ**﴾.

* * *

چهارمین آیه، دنبالهٔ ماجرای فرزندان آدم علیه‌السلام را بدین گونه تعقیب کرده، نخست می‌گوید: «نفس سرکش قابیل او را مصمّم به کشتن برادر کرد و او را کشت» ﴿**فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ**﴾.

با توجه به این که: «**طوع**» در اصل، به معنی رام شدن چیزی است، از این جمله استفاده می‌شود که بعد از قبولی عملِ «**هابیل**»، طوفانی در دل «**قابیل**» به وجود آمد.

از یکسو، آتش حسد هر دم در دل او زبانه می‌کشید، و او را به انتقامجوئی دعوت می‌کرد.

و از سوی دیگر، عاطفهٔ برادری و عاطفهٔ انسانی و تنفّر ذاتی از گناه و ظلم و بیدادگری و قتل نفس، او را از این جنایت باز می‌داشت.

ولی سرانجام نفس سرکش، آهسته، آهسته بر عوامل باز دارنده چیره شد، و وجدان بیدار و آگاه او را رام کرد، به زنجیر کشید و برای کشتن برادر آماده ساخت.

---

۱ ـ «**تَبُوءَ**» از مادهٔ «**بواء**» به معنی بازگشت است.

جملهٔ «**طَوَّعَتْ**» در عین کوتاهی اشاره‌ای پر معنی به همهٔ اینها است؛ زیرا می‌دانیم رام کردنِ چیزی در یک لحظه صورت نمی‌گیرد، بلکه به طور تدریجی و پس از کشمکش‌هائی صورت می‌گیرد.

پس از آن مـی‌گوید: «و بـر اثـر ایـن عـمل زیـانکار شـد» ﴿**فَـأَصْبَحَ مِـنَ الْخٰاسِرِينَ**﴾.

چه زیانی از این بالاتر که عذاب وجدان، مجازات الهی و نام ننگین را تـا دامنهٔ قیامت برای خود خرید.

بعضی خواسته‌اند از کلمهٔ «**أَصْبَحَ**» استفاده کنند که: این قتل در شب واقع شده، در حالی که این کلمه در لغت عرب مخصوص به شب یا روز نیست، بلکه دلیل بر وقوع چیزی است مانند آیهٔ ۱۰۳ «**آل عمران**» که می‌گوید: **فَأَصْـبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوٰاناً**: «به برکت نعمت خداوند همهٔ شما برادر شدید».

از بعضی روایات که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده، استفاده می‌شود: هنگامی که «**قابیل**» برادر خود را کشت او را در بیابان افکنده بود و نمی‌دانست چه کند؟ چیزی نگذشت که درندگان به سوی جسد «**هابیل**» روی آوردند و او (که گویا تحت فشار شدید وجدان قرار گرفته بود) برای نجات جسد برادر خود مدتی آن را بر دوش کشید.

ولی باز پرندگان اطراف او را گرفته بودند، و در این انتظار بودند کـه چـه موقع جسد را به خاک می‌افکند، تا به آن حمله‌ور شوند![1]

* * *

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۱۹، ذیل آیهٔ ۳۱ سورهٔ «**مائده**»، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۱، صفحهٔ ۲۱۹ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۹، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۱۰، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

در این موقع ـ همان طور که قرآن می‌گوید ـ خداوند زاغی را فرستاد که خاک‌های زمین را کنار بزند و با پنهان کردن جسد بی‌جان زاغ دیگر، و یا با پنهان کردن قسمتی از طعمهٔ خود ـ آن چنان که عادت زاغ است ـ به «**قابیل**» نشان دهد که چگونه جسد برادر خویش را به خاک بسپارد، می‌فرماید: «سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند» ﴿**فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرٰاباً يَبْحَثُ فِي الأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوٰارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ**﴾.[1]

این موضوع جای تعجب نیست که انسان مطلبی را از پرنده‌ای بیاموزد؛ زیرا تاریخ و تجربه هر دو نشان داده‌اند که بسیاری از حیوانات دارای یک سلسله معلومات غریزی هستند که بشر در طول تاریخ خود آنها را از آنان آموخته و دانش خود را با آن تکمیل کرده است، حتی در بعضی از کتب طبّی می‌نویسند: انسان در قسمتی از معلومات طبّی خود، مدیون حیوانات است!

سپس قرآن اضافه می‌کند: در این موقع «**قابیل**» از غفلت و بی‌خبری خود ناراحت شد و «فریاد بر آورد: ای وای بر من! آیا من باید از این زاغ هم ناتوان‌تر باشم و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم» ﴿**قٰالَ يٰا وَيْلَتىٰ أَ عَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرٰابِ فَأُوٰارِيَ سَوْأَةَ أَخِي**﴾.

با آموزش چگونگی دفن از زاغ، جسد برادر را دفن نمود، ولی سخت

---

۱ ـ «**يَبْحَثُ**» از مادهٔ «**بحث**»، به طوری که در «**مجمع البیان**» آمده، در اصل به معنی جستجوی چیزی در خاک است، ولی بعداً به هرگونه جستجو حتی در مباحث فکری و عقلی آمده است.

«**سَوْأَةَ**» در اصل، به معنی هر چیزی که انسان را ناخوش آید می‌باشد، لذا گاهی به جسد مرده و حتی به عورت گفته می‌شود.

ضمناً باید توجه داشت: فاعل در جملهٔ «**لِيُرِيَهُ**» ممکن است خداوند باشد، یعنی خدا می‌خواست برای حفظ احترام «**هابیل**» طرز دفن او را به «**قابیل**» بیاموزد و نیز ممکن است فاعل آن همان زاغ باشد که به فرمان خداوند چنین برنامه‌ای را اجرا کرد.

پشیمان شد؛ چرا که هم برادر را از دست داده بود، هم نمی‌دانست جواب پدر و مادر را چه بگوید، و هم وجدانش پی در پی او را ملامت می‌کرد!

آری، «سرانجام از کردهٔ خود نادم و پشیمان شد» ﴿**فَأَصْبَحَ مِنَ النّٰادِمِينَ**﴾.

اما سؤال این است: آیا پشیمانی او به خاطر این بود که عمل زشت و ننگینش سرانجام بر پدر و مادر و احتمالاً بر برادران دیگر آشکار خواهد شد؟ و او را شدیداً سرزنش خواهند کرد؟

یا به خاطر این بود که چرا مدتی جسد برادر را بر دوش می‌کشید و آن را دفن نمی‌کرد؟

و یا به خاطر این بوده که اصولاً انسان بعد از انجام هر کار زشتی یک نوع حالت ناراحتی و ندامت در دل خویش احساس می‌کند؟

ولی روشن است: انگیزهٔ ندامت او هر یک از احتمالات سه‌گانهٔ فوق باشد، دلیل بر توبهٔ او از گناه نخواهد بود، توبه آن است که از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل انجام گیرد، و او را وادار کند که در آینده هرگز به سراغ چنین کارهائی نرود، در حالی که هیچ گونه نشانه‌ای در قرآن از صدور چنین توبه‌ای از «**قابیل**» به چشم نمی‌خورد، بلکه شاید در آیهٔ بعد، اشاره به عدم چنین توبه‌ای نیز باشد.

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که:

لاٰ تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْماً اِلاّٰ كٰانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهٰا لأَنَّهُ كٰانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ:

«خون هیچ انسانی به ناحق ریخته نمی‌شود، مگر این که سهمی از مسئولیت آن بر عهدهٔ قابیل، نخستین فرزند آدم است، که این سنت شوم آدم‌کشی را در دنیا

بنا نهاد».[۱]

ضمناً از این حدیث، به خوبی بر می‌آید که هر سنت زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است، سهمی از مجازات آن بر دوش نخستین پایه‌گذار آن می‌باشد!

شک نیست که سرگذشت فرزندان آدم علیه‌السلام یک سرگذشت واقعی است.

علاوه بر این که ظاهر آیات قرآن و اخبار اسلامی این واقعیت را اثبات می‌کند، تعبیر «**بِالْحَقِّ**» که در نخستین آیه از این آیات وارد شده نیز، شاهدی برای این موضوع است.

بنابراین، کسانی که به این آیات جنبهٔ تشبیه و کنایه و داستان فرضی و به اصطلاح «**سمبولیک**» داده‌اند، گفتاری بدون دلیل دارند.

ولی در عین حال، هیچ مانعی ندارد که این «**سرگذشت واقعی**» نمونه‌ای از نزاع و جنگ مستمری باشد که همیشه در زندگانی بشر بوده است:

در یکسو، مردان پاک و با ایمان، با اعمال صالح و مقبول درگاه خدا.

و در سوی دیگر، افراد آلوده و منحرف با یک مشت کینه‌توزی و حسادت و تهدید و قلدری، قرار داشته‌اند، و چه بسیار از افراد پاک که به دست آنها شربت شهادت نوشیده‌اند.

ولی سرانجام، آنها از عاقبت زشت اعمال ننگینشان آگاه می‌شوند، و برای پرده‌پوشی و دفن آن به هر سو می‌دوند، و در این موقع آرزوهای دور و دراز که زاغ سمبل و مظهر آن است به سراغشان می‌شتابد، و آنها را به پرده‌پوشی بر آثار جنایاتشان دعوت می‌کند، اما در پایان، جز خسران و زیان و حسرت چیزی

---

۱ ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۳۲۱، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم ـ «**فی ظلال القرآن**»، جلد ۲، صفحهٔ ۷۰۳، دار احیاء التراث العربی بیروت، طبع پنجم، ۱۳۸۶ هـ ق ـ «**شرح نهج البلاغة**» ابن ابی الحدید، جلد ۱۳، صفحهٔ ۱۴۶، دار احیاء الکتب العربیة ـ «**مسند احمد**»، جلد ۱، صفحات ۳۸۳ و ۴۳۳، دار صادر بیروت ـ «**صحیح بخاری**»، جلد ۲، صفحات ۷۹ و ۸۰، جلد ۴، صفحهٔ ۱۰۴، و جلد ۸، صفحهٔ ۱۵۱، دار الفکر بیروت ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۷۶، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

عائدشان نخواهد شد!

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ در قرآن مجید نامی از فرزندان آدم علیه‌السلام نه در اینجا و نه در جای دیگر برده نشده، ولی طبق آنچه در روایات اسلامی آمده است نام یکی «**هـابیل**» و دیگری «**قابیل**» بوده، اما در سفر تکوین «**تورات**»، باب چهارم، نام یکی «**قائن**» و دیگری «**هابیل**» ذکر شده، و به طوری که مفسر معروف «**ابوالفتوح رازی**» می‌گوید: در نام هر کدام چندین لغت است، نام اوّلی «**هـابیل**» یـا «**هـابل**» یـا «**هابن**» بوده، و نام دیگری «**قابیل**» یا «**قابین**» یا «**قابل**» یا «**قابن**» و یا «**قبن**».

در هر صورت، تفاوت میان روایات اسلامی و متن «**تورات**» در مورد نام «**قابیل**»، بازگشت به اختلاف لغت می‌کند و مطلب مهمی نیست.

ولی شگفت‌آور این که یکی از دانشمندان مسیحی این موضوع را به عنوان یک ایراد بر قرآن ذکر کرده که: چرا قرآن به جای «**قائن**»، «**قابیل**» گفته است؟! در حالی که:

اوّلاً ـ این گونه اختلاف در لغت و حتی در ذکر نام‌ها فراوان است، مـثلاً تورات، «ابراهیم» را «**ابراهام**» و قرآن او را «**ابراهیم**» نامیده.

و ثانیاً ـ اساساً اسم هابیل و قابیل در قرآن نیست و تنها در روایات اسلامی آمده است.[1]

* * *

۲ ـ می‌دانیم «**قربان**» به معنی چیزی است که باعث تـقرّب بـه پـروردگار

---

۱ ـ علامهٔ فقید «**شیخ محمّد جواد بلاغی**» رساله‌ای در این زمینه به نام: **الاکاذیب الاعاجیب**: «دروغ‌های شگفت‌انگیز» نوشته است که در آن دروغ‌هائی همانند دروغ فوق جمع‌آوری شده. این رساله به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

می‌شود، اما دربارهٔ کاری که آن دو برادر انجام داده‌اند در قرآن ذکری بـه مـیان نیامده، ولی طبق بعضی از روایات اسلامی و آنچه در «**تورات**»، سفر تکوین، باب چهار آمده است، «**هابیل**» چون دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان و فراورده‌های آن را برای این کار انتخاب نمود، در حالی که «**قابیل**» مردی کشاورز بود، از بدترین قسمت زراعت خود خوشه‌ها یا آردی برای این منظور تهیه کرد.

* * *

۳ ـ در این که فرزندان آدم از کجا فهمیدند عمل یکی در پیشگاه پروردگار پذیرفته شده، و عمل دیگری مردود؟ باز در قرآن توضیحی داده نشده، تنها در بعضی از روایات اسلامی می‌خوانیم که آن دو فراورده‌های خـود را بـه بـالای کوهی بردند، صاعقه‌ای به نشـانهٔ قـبولی بـه فـراوردهٔ «**هـابیل**» خـورد و آن را سوزاند، اما دیگری به حال خود باقی ماند و این نشانه سابقه نیز داشته است.

اما بعضی از مفسران معتقدند: قبولی عمل یکـی، و ردّ عـمل دیگـری، از طریق وحی به آدم علیه‌السلام به آنها اعلام گشت و علت آن هم چیزی جز این نبود که «**هابیل**» مردی با صفا، فداکار و با گذشت در راه خدا بود، ولی «**قابیل**» مردی تاریک‌دل، حسود و لجوج بود، و سخنانی که قرآن در همین آیات از ایـن دو برادر نقل می‌کند، به خوبی روشنگر چگونگی روحیهٔ آنها است.

* * *

۴ ـ از این آیـات بـه خـوبی اسـتفاده مـی‌شود کـه: سـرچشـمهٔ نـخستین اختلافات، قتل، تعدّی و تجاوز در جهان انسانیت، مسألهٔ «**حسد**» بوده، و این موضوع ما را به خطرناک بودن ایـن رذیـلهٔ اخـلاقی و اثـر فـوق العـادهٔ آن در رویدادهای اجتماعی آشنا می‌سازد.

بر این اساس، برای تربیت انسان‌ها از کودکی تا کهنسالی باید به گـونه‌ای

برنامه‌ریزی کرده که بذر غبطه در وجود آنها تبدیل به حسادت نشود، و به وسیلهٔ گناهان و صفات رذیلهٔ دیگر، آبیاری نگردد که تبدیل به درخت تناوری شود و دیگر نتوان آن را از بین برد.

* * *

﴿۳۲﴾ مِنْ أَجْلِ ذٰلِکَ کَتَبْنٰا عَلیٰ بَنِي إِسْرٰائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِي الْأَرْضِ فَکَأَنَّمٰا قَتَلَ النّٰاسَ جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیٰاهٰا فَکَأَنَّمٰا أَحْیَا النّٰاسَ جَمِیعاً وَ لَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُنٰا بِالْبَیِّنٰاتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِکَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ

ترجمه:

۳۲ ـ به همین جهت، بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین، بکشد، چنان است که گوئی همهٔ انسان‌ها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گوئی همهٔ مردم را زنده کرده است. و رسولان ما، با دلائل روشن برای ارشاد آنها آمدند، اما بسیاری از آنها، پس از آن در روی زمین، تعدّی و اسراف کردند.

تفسیر:

پیوند انسان‌ها

پس از ذکر داستان فرزندان آدم علیه‌السلام یک نتیجه‌گیری کلّی و انسانی در این آیه شده است، **نخست** می‌فرماید: «به خاطر همین موضوع، بر بنی اسرائیل مقرّر داشتیم که: هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، و بدون فساد در روی زمین به قتل برساند، چنان است که گویا همهٔ انسان‌ها را کشته است و کسی که انسانی را از مر نجات دهد گویا همهٔ انسان‌ها را از مر نجات داده است» ﴿**مِنْ أَجْلِ ذٰلِکَ کَتَبْنٰا عَلیٰ بَنِي إِسْرٰائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِي الْأَرْضِ**

فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾.[1]

و در پایان آیه: اشاره به قانون‌شکنی بنی اسرائیل کرده می‌فرماید: «پیامبران ما با دلائل روشن برای ارشاد آنها آمدند ولی بسیاری از آنها قوانین الهی را در هم شکستند و راه اسراف را در پیش گرفتند» **﴿وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَيِّناتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾**.

باید توجه داشت: «**اسراف**» در لغت، معنی وسیعی دارد که هر گونه تجاوز و تعدّی از حدّ را شامل می‌شود اگر چه غالباً در مورد بخشش‌ها و هزینه‌ها و مخارج زندگی اقتصادی به کار می‌رود.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ بر اساس این بیان، کشتن یک انسان بدون این که قتلی انجام داده باشد به منزلهٔ کشتن همهٔ مردم است و احیاء کردن یک انسان به منزلهٔ احیای همه است، **به همین جهت** در اینجا سؤال مهمی پیش می‌آید که:

چگونه قتل یک انسان مساوی با قتل همهٔ انسان‌ها و نجات یک نفر، مساوی با نجات همهٔ انسان‌ها می‌باشد؟

مفسران در اینجا پاسخ‌های زیادی داده‌اند.

در تفسیر «**تبیان**» شش پاسخ، در «**مجمع البیان**» پنج پاسخ و در «**کنز العرفان**» چهار پاسخ به آن داده شده است که پاره‌ای از آنها از معنی آیه بسیار دور است.[2]

---

۱ ـ «**أَجْل**» (بر وزن نخل) در اصل، به معنی جنایت است، سپس به هر کاری که عاقبت ناگواری دارد گفته شده، و بعد از آن به هر کاری که عاقبتی داشته باشد گفته‌اند و الآن غالباً برای تعلیل و بیان علت چیزی به کار می‌رود.

۲ ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۵۰۲، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۲۲، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**کنز العرفان**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۵۳، المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۴ هـ ق.

آنچه می‌توان در پاسخ سؤال فوق گفت، این است که: قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو می‌کند؛ زیرا:

اوّلاً ـ کسی که دست به خون انسان بی‌گناهی می‌آلاید، در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسان‌های بی‌گناهِ دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بی‌گناهی برابرند، مورد حمله قرار دهد و به قتل برساند.

او در حقیقت، یک قاتل است و طعمهٔ او انسانِ بی‌گناه، و می‌دانیم از این نظر تفاوتی در میان انسان‌های بی‌گناه نیست.

همچنین کسی که به خاطر نوع‌دوستی و عاطفهٔ انسانی، دیگری را از مر نجات بخشد، این آمادگی را دارد که این برنامهٔ انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد.

او علاقمند به نجات انسان‌هایِ بی‌گناه است و از این نظر، برای او این انسان و آن انسان، تفاوت نمی‌کند و با توجه به این که قرآن می‌گوید: «**فَکَأَنَّمٰا...**» استفاده می‌شود که: مر و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مر و حیات اجتماع نیست، اما شباهتی به آن دارد.

ثانیاً ـ جامعهٔ انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر لطمه‌ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد، اثر آن کم و بیش در سائر اعضاء آشکار می‌گردد؛ زیرا یک جامعهٔ بزر ، از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد، خواه ناخواه ضربه‌ای به همهٔ جامعهٔ بزر انسانی است.

فقدان او سبب می‌شود که به تناسب شعاع تأثیر وجودش در اجتماع، محلی خالی بماند، و زیانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد.

همچنین احیای یک نفس، سبب احیای سائر اعضای این پیکر است؛ زیرا هر کس به اندازهٔ وجود خود، در ساختمان مجتمع بزر انسانی و رفع

نیازمندی‌های آن اثر دارد، بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

و اگر در بعضی از روایات می‌خوانیم: مجازات چنین انسانی در قیامت مجازات کسی است که همهٔ انسان‌ها را کشته، اشاره به همین است، نه این که از هر جهت مساوی یکدیگر باشند. لذا در ذیل همین روایات می‌خوانیم، اگر تعداد بیشتری را بکشد، مجازات او به همان نسبت مضاعف شود![1]

از این آیه، **اهمیت مرگ و حیات یک انسان** از نظر قرآن کاملاً آشکار می‌شود، و با توجه به این که: این آیات، در محیطی نازل گردیده که خون بشر مطلقاً در آن ارزشی نداشت، عظمت آن آشکارتر می‌گردد.

قابل توجه این که: در روایات متعددی وارد شده است که آیه، اگر چه مفهوم ظاهریش مر و حیات مادّی است، اما مهم‌تر از آن مر و حیات معنوی، یعنی گمراه ساختن یک نفر، یا نجات او از گمراهی است.

کسی از امام صادق علیه‌السلام تفسیر این آیه را پرسید، امام فرمود:

مِنْ حَرْقٍ أَوْ غَرْقٍ ـ ثُمَّ سَكَتَ ـ ثُمَّ قَالَ تَأْوِيلُهَا الأَعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَ لَهُ:

یعنی منظور از «**کشتن**» و «**نجات از مرگ**» که در آیه آمده: «نجات از آتش‌سوزی یا غرقاب و مانند آن است ـ سپس امام سکوت کرد ـ بعد فرمود: تأویل اعظم و مفهوم بزر تر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند، و او دعوتش را بپذیرد».[2]

---

۱ ـ «**کافی**»، جلد ۷، صفحهٔ ۲۷۱، دار الکتب الاسلامیة ـ «**من لایحضره الفقیه**»، جلد ۴، صفحهٔ ۹۴، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ ق ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲۹، صفحهٔ ۹، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۰۱، صفحهٔ ۳۷۴ ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحات ۳۱۲ و ۳۱۳، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۱۹، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

۲ ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۱۱، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۶، صفحهٔ ۱۸۶، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۰، جلد ۷۱، صفحهٔ ۴۰۴، و جلد ۱۰۱، صفحهٔ ۳۷۴ ـ «**مستدرک**»،

* * *

۲ ـ سؤال دیگری که در مورد این آیه به ذهن می‌رسد این است که: چرا نام بنی اسرائیل به خصوص، در این آیه آمده با این که می‌دانیم حکم مزبور اختصاصی به آنها ندارد؟

در پاسخ می‌توان گفت: ذکر نام بنی اسرائیل به خاطر آن است که مسألهٔ قتل و خونریزی ـ مخصوصاً قتل‌هائی که از حسد و تفوق‌طلبی سرچشمه می‌گیرد ـ در میان آنها فراوان بوده است، و هم اکنون نیز قربانیان بی‌گناهی که به دست آنها کشته می‌شوند، رقم بزرگی را تشکیل می‌دهند، به همین جهت، نخستین بار، این حکم الهی در برنامه‌های آنها گنجانیده شد!

* * *

جلد ۱۲، صفحهٔ ۲۳۹، چاپ آل البیت ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۱۳، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۲۰، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

﴿۳۳﴾ إِنَّمَا جَزٰاءُ الَّذِينَ يُحٰارِبُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسٰاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاٰفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيٰا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ

﴿۳۴﴾ إِلاَّ الَّذِينَ تٰابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۳۳ ـ کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، (و به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند،) فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند؛ یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آنها، به عکس یکدیگر، بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوائی آنها در دنیاست؛ و در آخرت، مجازات عظیمی دارند.

۳۴ ـ مگر آنها که پیش از دست یافتن شما بر آنان، توبه کنند؛ پس بدانید (خدا توبهٔ آنها را می‌پذیرد؛) خداوند آمرزنده و مهربان است.

شأن نزول:

در شأن نزول این آیه، چنین نقل کرده‌اند که: جمعی از مشرکان خدمت پیامبرﷺ آمده مسلمان شدند، اما آب و هوای «**مدینه**» به آنها نساخت، رنگ آنها زرد و بدنشان بیمار شد.

پیامبرﷺ برای بهبودی آنها دستور داد به خارج «**مدینه**» در نقطهٔ خوش آب

و هوائی از صحرا که شتران زکات را در آنجا به چَرا می‌بردند، بروند و ضمن استفاده از آب و هوای آنجا از شیر تازهٔ شتران به حدّ کافی استفاده کنند، آنها چنین کردند و بهبودی یافتند، اما به جای تشکر از پیامبرﷺ چوپان‌های مسلمان را دست و پا بریده، چشمان آنها را از بین بردند، سپس دست به کشتار آنها زدند، شتران زکات را غارت کرده و از اسلام بیرون رفتند.

پیامبرﷺ دستور داد آنها را دستگیر کردند و همان کاری که با چوپان‌ها انجام داده بودند، به عنوان مجازات دربارهٔ آنها انجام یافت، **یعنی** چشم آنها را کور کردند، دست و پای آنها را بریدند و کشتند تا دیگران عبرت بگیرند و مرتکب این اعمال ضد انسانی نشوند، آیهٔ فوق دربارهٔ این گونه اشخاص نازل گردید و قانون اسلام را در مورد آنها شرح داد.[1]

تفسیر:

کیفر آنها که به جان و مال مردم حمله می‌برند

این آیه در حقیقت بحثی را که در مورد قتل نفس در آیات سابق بیان شد، تکمیل می‌کند و جزای افراد متجاوزی که اسلحه بر روی مسلمانان می‌کشند و با تهدید به مر و حتی کشتن، اموالشان را به غارت می‌برند، با شدت هر چه تمام‌تر بیان می‌نماید، می‌فرماید: «کیفر کسانی که با خدا و پیامبر به جنگ بر می‌خیزند، و در روی زمین دست به فساد می‌زنند، این است که کشته شوند، یا به

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۲۴، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۱، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۲۱، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**المنار**»، جلد ۶، صفحهٔ ۳۵۳ ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۱۴۵ (جلد ۲، صفحهٔ ۳۵۸، پاورقی، و جلد ۶، صفحهٔ ۱۴۸، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق) ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۷۸، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

دار آویخته شوند، یا این که دست و پای آنها به طور مخالف (دست راست با پای چپ) بریده شود و یا این که از زمینی که در آن زندگی دارند تبعید گردند» ﴿**إِنَّمٰا جَزٰاءُ الَّذِينَ يُحٰارِبُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسٰاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاٰفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ**﴾.

چنان که ملاحظه شد، کیفر کسانی که با خدا و رسول او به محاربه بر می‌خیزند، یا در زمین فساد به راه می‌اندازند **چهار گونه** است: قتل، به دار آویختن، بریدن دست و پا به طور مخالف و تبعید.

با توجه به این بیان توضیح ذیل برای رفع ابهام لازم به نظر می‌رسد:

منظور از «**محاربهٔ با خدا و پیامبر**» آن چنان که در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده و شأن نزول آیه نیز کم و بیش به آن گواهی می‌دهد این است که: کسی با تهدید به وسیلهٔ اسلحه به جان یا مال مردم تجاوز کند، اعم از این که به صورت دزدان گردنه‌ها در بیرون شهرها چنین کاری کند و یا در داخل شهر.

بنابراین، افراد چاقوکشی که به جان و مال و نوامیس مردم حمله می‌کنند نیز مشمول آن هستند.

جالب توجه است که: محاربه و ستیز با بندگان خدا در این آیه، به عنوان محاربهٔ با خدا معرفی شده و این، تأکید فوق‌العادهٔ اسلام دربارهٔ حقوق انسان‌ها و رعایت امنیت آنان را ثابت می‌کند.

و منظور از «**قطع دست و پا**» طبق آنچه در کتب فقهی اشاره شده، همان مقداری است که در مورد سرقت بیان گردیده، یعنی تنها بریدن چهار انگشت از دست یا پا می‌باشد.[1]

---

۱ ـ «**کنز العرفان**»، جلد ۲، صفحات ۳۴۹ و ۳۵۲، المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۴ هـ ق ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۲۵، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۶۸، مؤسسهٔ دار الکتاب قم،

اما آیا مجازات‌های چهارگانهٔ فوق، جنبهٔ تخییری دارد، یعنی حکومت اسلامی هر کدام از آنها را دربارهٔ هر کسی صلاح ببیند اجراء می‌کند، و **یا** متناسب با چگونگیِ جرم و جنایتی است که از آنها سر زده است؟

یعنی اگر افراد محارب دست به کشتن انسان‌های بی‌گناهی زده‌اند، مجازات قتل برای آنها انتخاب می‌شود.

اگر اموال مردم را با تهدید به اسلحه برده‌اند، انگشتان دست و پای آنها قطع می‌شود.

اگر، هم دست به آدم‌کشی و **هم** سرقت اموال زده باشند اعدام می‌شوند و جسد آنها برای عبرتِ مردم، مدتی به دار آویخته می‌شود.

و اگر تنها اسلحه به روی مردم کشیده‌اند بدون این که خونی ریخته شود و یا سرقتی انجام گیرد، به شهر دیگری تبعید خواهند شد؟

شک نیست که معنی دوم، به حقیقت نزدیک‌تر است، و این مضمون در چند حدیث که از ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده، به چشم می‌خورد.[1]

درست است که در پاره‌ای از احادیث اشاره به مخیّر بودن حکومت اسلامی در این زمینه شده است ولی، با توجه به احادیث سابق منظور از تخییر، این نیست که: حکومت اسلامی پیش خود یکی از این چهار مجازات را انتخاب نماید و چگونگی جنایت را در نظر نگیرد؛ زیرا بسیار بعید به نظر می‌رسد که

طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۲۳، موسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۱۷، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۶، صفحهٔ ۱۵۱، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**جواهر الکلام**»، جلد ۴۱، صفحهٔ ۵۷۳، دار الکتب الاسلامیة، چاپخانهٔ حیدری، طبع ششم، ۱۳۶۳ هـ ش (و امّا حدّ المحارب و هو کتاباً و سنةً و اجماعاً بقسمیه، القتل، او الصلب، او القطع مخالفاً، بأن تقطع الید الیمنیٰ و الرجل الیسریٰ کما فی السارق).

۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۲۲، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**کافی**»، جلد ۷، صفحات ۲۴۶ و ۲۴۷، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲۸، صفحهٔ ۳۰۹، چاپ آل البیت ـ «**المیزان**»، جلد ۵، صفحهٔ ۳۳۱، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم.

مسألهٔ کشتن و به دار آویختن، هم‌ردیف تبعید بوده باشد، و همه در یک سطح.

اتفاقاً در بسیاری از قوانین جنائی و جزائی دنیای امروز نیز، این مطلب به وضوح دیده می‌شود که برای یک نوع جنایت چند مجازات را در نظر می‌گیرند، مثلاً در پاره‌ای از جرائم، در قانون مجازات مجرم، حبس از سه سال تا ۱۰ سال تعیین شده، و دست قاضی را در این باره باز گذاشته‌اند، مفهوم آن این نیست که قاضی مطابق میل خود سال‌های زندان را تعیین نماید، بلکه، منظور این است: چگونگی وقوع مجازات را که گاهی با «**جهات مخفّفه**» و گاهی با «**جهات مشدّده**» همراه است در نظر بگیرد و کیفر مناسبی انتخاب نماید.

در این قانون مهم اسلامی که دربارهٔ محاربان وارد شده، چون نحوهٔ این جرم و جنایت بسیار متفاوت است و همهٔ محاربان مسلماً یکسان عمل نمی‌کنند و یکسان نیستند، طرز مجازات آنها نیز متفاوت ذکر شده است.

ناگفته پیدا است شدّتِ عمل فوق‌العاده‌ای که اسلام در مورد محاربان به خرج داده، برای حفظِ خون‌های بی‌گناهان و جلوگیری از حملات و تجاوزهای افراد قلدر، زورمند، جانی، چاقوکش و آدمکش، به جان و مال و نوامیسِ مردم بی‌گناه است.[1]

در پایان آیه می‌فرماید:

«این مجازات و رسوائی آنها در دنیا است و تنها به این مجازات قناعت نخواهد شد، بلکه در آخرت نیز کیفر سخت و عظیمی خواهند داشت» ﴿**ذٰلِکَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيٰا وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ**﴾.

از این جمله استفاده می‌شود که: حتی اجرای حدود و مجازات‌های اسلامی

---

۱ ـ احکامی که در بالا گفته شد به عنوان یک بحث تفسیری و به طور فشرده و خلاصه بود، تفصیل و شرایط این قانون اسلامی را باید در کتب فقهی مطالعه کرد.

مانع از کیفرهای آخرت نخواهد گردید.

* * *

سپس برای این که راه بازگشت را حتی بر روی این گونه جانیان خطرناک نبندد و در صورتی که در صدد اصلاح بر آیند، راه جبران و تجدیدنظر به روی آنها گشوده باشد می‌فرماید:

«مگر کسانی که پیش از دسترسی به آنها توبه و بازگشت کنند که مشمول عفو خداوند خواهند شد و بدانید خداوند غفور و رحیم است» ﴿**إِلاَّ الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**﴾.

از این قسمت استفاده می‌شود که تنها در صورتی مجازات و حدّ از آنـها برداشته می‌شود که پیش از دستگیر شدن به میل و ارادهٔ خود از این جنایت توبه کنند و پشیمان گردند.

البته نیاز به تذکر ندارد که توبهٔ آنها سبب نمی‌شود اگر قتلی از آنها صادر شده، یا مالی را به سرقت برده‌اند مجازات آن را نبینند، بلکه تنها مجازات تهدید مردم با اسلحه برداشته خواهد شد.

و به عبارت دیگر، توبهٔ او تنها تأثیر در ساقط شدن **حق اللّٰه** دارد و اما **حق النّاس** بدون رضایت صاحبان حق، ساقط نخواهد شد (دقت کنید).

و نیز به تعبیر دیگر: مجازاتِ محارب، از مجازات قاتل یا سارق معمولی شدیدتر است و با توبه کردن، مـجازات مـحارب از او بـرداشـته مـی‌شود، امـا مجازات سارق و غاصب یا قاتل معمولی را خواهد داشت.

با این توضیح که: اگر توبه نمی‌کرد حاکم او را به قتل می‌رساند، یا به دار می‌آویخت، یا دست و پای آنها را بر خلاف یکدیگر قطع و یا تبعید می‌نمود، چه صاحبان حق و اولیاء دم راضی باشند یا خیر، چه حاضر به عفو شوند، یا به دیه

رضایت دهند، در هر صورت حاکم موظف به اجراء حکم محارب بود، اما پس از توبه، قصاص، دیه، و یا عفو مربوط به صاحبان حق و اولیاء دم است، هر گونه آنها تصمیم بگیرند، حاکم عمل خواهد نمود.

ممکن است سؤال شود: توبه یک امر باطنی است از کجا می‌توان آن را اثبات کرد؟

در پاسخ می‌گوئیم: طریق اثبات این موضوع فراوان است، از جمله این که: دو شاهد عادل گواهی بدهند که در مجلسی توبهٔ او را شنیده‌اند و بدون این که کسی آنها را اجبار کند به میل خود توبه نموده‌اند و یا این که برنامه و روش زندگی خود را چنان تغییر دهند که آثار توبه از آن آشکار باشد.

* * *

﴿۳۵﴾ يٰا أَيُّهَا الَّذٖينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسٖيلَةَ وَ جٰاهِدُوا فٖي سَبٖيلِهٖ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ترجمه:

۳۵ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و وسیله‌ای برای تقرّب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

تفسیر:

حقیقت توسّل

روی سخن در این آیه، به افراد با ایمان است و برای رستگار شدن، به آنها **سه دستور** داده شده:

نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوا و پرهیزگاری پیشه کنید» ﴿يٰا أَيُّهَا الَّذٖينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ﴾.

پس از آن دستور می‌دهد که: «وسیله‌ای برای تقرّب به خدا انتخاب نمائید» ﴿وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسٖيلَةَ﴾.

و سرانجام می‌فرماید: «در راه خدا جهاد نمائید» ﴿وَ جٰاهِدُوا فٖي سَبٖيلِهٖ﴾.

و نتیجهٔ همهٔ آنها را این می‌شمارد: «شاید در مسیر رستگاری قرار گیرید» ﴿لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

موضوع مهمی که در این آیه باید مورد توجه قرار گیرد، دستوری است که دربارهٔ انتخاب «**وسیله**» به افراد با ایمان داده شده است.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ منظور از «وَسِیلَة»

«**وَسِیلَة**» در اصل به معنی تقرّب جستن و یا چیزی که باعث تقرّب به دیگری از روی علاقه و رغبت می‌شود، می‌باشد.

بنابراین، وسیله در آیهٔ فوق معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار می‌شود، شامل می‌گردد که مهم‌ترین آنها، ایمان به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جهاد و عبادات همچون نماز و زکات و روزه و زیارت خانهٔ خدا و همچنین صلهٔ رحم و انفاق در راه خدا ـ اعم از انفاق‌های پنهانی و آشکار ـ و همچنین هر کار نیک و خیر می‌باشد.

همان طور که علی علیه السلام در «**نهج البلاغه**» فرموده است:

إِنَّ أَفْضَلَ مٰا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللّٰهِ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالَى الْإِيْمٰانُ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ الْجِهٰادُ فِي سَبِيْلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلاٰمِ، وَ كَلِمَةُ الْإِخْلاٰصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ وَ إِقٰامُ الصَّلاٰةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ، وَ إِيْتٰاءُ الزَّكٰاةِ فَإِنَّهٰا فَرِيْضَةٌ وٰاجِبَةٌ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضٰانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقٰابِ وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ اعْتِمٰارُهُ فَإِنَّهُمٰا يَنْفِيٰانِ الْفَقْرَ وَ يَرْحَضٰانِ الذَّنْبَ، وَ صِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهٰا مَثْرٰاةٌ فِي الْمٰالِ وَ مَنْسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ، وَ صَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهٰا تُكَفِّرُ الْخَطِيْئَةَ وَ صَدَقَةُ الْعَلاٰنِيَةِ فَإِنَّهٰا تَدْفَعُ مِيْتَةَ السُّوءِ وَ صَنٰائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهٰا تَقِي مَصٰارِعَ الْهَوٰانِ...:

«بهترین چیزی که به وسیلهٔ آن می‌توان به خدا نزدیک شد، ایمان به خدا، پیامبر او و جهاد در راه خدا است که قلّهٔ کوهسار اسلام است، و همچنین کلمهٔ اخلاص (**لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰه**) که همان فطرت توحید است، و بر پا داشتن نماز که آئین اسلام است، و زکات که فریضهٔ واجبه است، و روزهٔ ماه رمضان که سپری است در برابر گناه و کیفرهای الهی، و حج و عُمره که فقر و پریشانی را دور می‌کند و

گناهان را می‌شوید، و صلهٔ رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می‌کند، انفاق‌های پنهانی که جبران گناهان می‌نماید و انفاق آشکار که مر های ناگوار و بد را دور می‌سازد و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می‌دهد».[1]

و نیز شفاعت پیامبران، امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن باعث تقرّب به پروردگار می‌گردد، همه در مفهوم وسیع توسّل داخل است.

و همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آنها؛ زیرا همهٔ اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می‌باشد، حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانهٔ علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می‌باشد، همه جزء این مفهوم وسیع است.

و آنها که آیهٔ فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده‌اند، در حقیقت هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص ندارند؛ زیرا همان طور که گفتیم: «**وسیله**» مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقرّب می‌گردد.

لازم به تذکر است که هرگز منظور این نیست که چیزی را از شخص پیامبر یا امام مستقلاً تقاضا کنند، بلکه منظور این است: با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام علیهما السلام، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آنها (که خود یک نوع احترام و اهتمام به موقعیت آنها و یک نوع عبادت است) از خداوند چیزی را بخواهند.

این معنی **نه** بوی شرک می‌دهد، **نه** بر خلاف آیات دیگر قرآن است و **نه** از عموم آیهٔ فوق بیرون می‌باشد (دقت کنید).

* * *

---

۱ ـ «**نهج البلاغه**»، خطبهٔ ۱۱۰.

۲ـ قرآن و توسّل

از آیات دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده می‌شود که وسیله قرار دادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او، به هیچ وجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد، در آیهٔ ۶۴ سورهٔ «**نساء**» می‌خوانیم:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَّلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِيْماً:

«اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند (و مرتکب گناهی شدند) بـه سراغ تو می‌آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش می‌کردند و تو نیز برای آنها طلب عفو می‌کردی، خدا را توبه‌پذیر و رحیم می‌یافتند».

و نیز در آیهٔ ۹۷ سورهٔ «**یوسف**» می‌خوانیم که: برادران یوسف از پدر تقاضا کردند در پیشگاه خداوند برای آنها استغفار کند و **یعقوب** علیه‌السلام نیز این تقاضا را پذیرفت.

در آیهٔ ۱۱۴ سورهٔ «**توبه**» نیز موضوع استغفار **ابراهیم** علیه‌السلام در مورد پدرش آمده که تأثیر دعای پیامبران دربارهٔ دیگران را تأئید می‌کند و همچنین در آیات متعدّد دیگر قرآن این موضوع منعکس است.

* * *

۳ـ روایات اسلامی و توسّل

از روایات متعدّدی که از طرق شیعه و اهل تسنن در دست داریم، نیز به خوبی استفاده می‌شود که توسّل، به آن معنی که در بالا گفتیم هیچ گونه اشکالی ندارد، بلکه کار خوبی محسوب می‌شود، این روایات بسیار فراوان است و در کتب زیادی نقل شده که ما به چند نمونه از آنها ـ که در کتب معروف اهل تسنن می‌باشد ـ اشاره می‌کنیم:

الف ـ در کتاب «**وفاء الوفاء**» تألیف دانشمند معروف سنّی «**سمهودی**» چنین آمده: مدد گرفتن و شفاعت خواستن در پیشگاه خداوند از پیامبرﷺ و از مقام و شخصیت او، **هم** پیش از خلقت او مجاز بوده، **هم** بعد از تولّد، **هم** بعد از رحلتش، **هم** در عالم برزخ، و **هم** در روز رستاخیز، سپس روایت معروف توسّل آدم علیه‌السلام به پیامبر اسلامﷺ را از «**عمر بن خطاب**» نقل کرده که: آدم روی اطلاعی که از آفرینش پیامبر اسلامﷺ در آینده داشت، به پیشگاه خداوند چنین عرض کرد:

یا رَبِّ أَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمّا غَفَرْتَ لِی: «خداوندا به حق محمّدﷺ از تو تقاضا می‌کنم که مرا ببخشی».[1]

سپس حدیث دیگری از جماعتی از راویان حدیث، از جمله «**نسائی**» و «**ترمذی**» دانشمندان معروف اهل تسنن به عنوان شاهد برای جواز توسّل به پیامبر، در حال حیات نقل می‌کند که خلاصه‌اش این است: مرد نابینائی تقاضای دعا از پیامبر برای شفای بیماریش کرد، پیغمبر به او دستور داد که چنین دعا کند:

أَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْئَلُکَ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ یا مُحَمَّدُ إِنِّی تَوَجَّهْتُ بِکَ إِلیٰ رَبِّی فِی حاجَتِی لِتَقْضِیَ لِیَ اللّٰهُمَّ شَفِّعْهُ فِیَّ:

«خداوندا من از تو به خاطر پیامبرت، پیامبر رحمت تقاضا می‌کنم و به تو روی می‌آورم ای محمّد! به وسیلهٔ تو به سوی پروردگارم برای انجام حاجتم متوجه می‌شوم، خداوندا او را شفیع من ساز».[2]

---

۱ ـ «**وفاء الوفاء**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۳۷۱ (صفحهٔ ۴۱۹، به نقل از «**الغدیر**»، جلد ۵، صفحهٔ ۴۳۵، دار الکتاب العربی، طبع چهارم، ۱۳۹۷ هـ ق) ـ در کتاب «**التوصل الی حقیقة التوسّل**»، صفحهٔ ۲۱۵، حدیث فوق را از کتاب «**دلائل النبوة بیهقی**» نیز نقل نموده است ـ «**مستدرک**» حاکم نیشابوری، جلد ۲، صفحهٔ ۶۱۵، دار المعرفة بیروت، ۱۴۰۶ هـ ق.

۲ ـ «**وفاء الوفاء**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۳۷۲ ـ «**سنن ترمذی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۲۲۹، دار الفکر بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ ق ـ «**سنن کبرای نسائی**»، جلد ۶، صفحهٔ ۱۶۹، دار الکتب العلمیة بیروت، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق.

سپس در مورد جواز توسّل به پیامبرﷺ بعد از وفات چنین نقل می‌کند که: مرد حاجتمندی در زمان «**عثمان**» کنار قبر پیامبرﷺ آمده نماز خواند و چنین دعا کرد:

أَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْئَلُکَ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِنَبِیِّنا مُحَمَّدٍﷺ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ، یا مُحَمَّدُ إِنِّی أَتَوَجَّهُ بِکَ إِلیٰ رَبِّکَ أَنْ تَقْضِیَ حٰاجَتِی: «خداوندا من از تو تقاضا می‌کنم و به وسیلهٔ پیامبر ما محمّدﷺ پیغمبر رحمت، به سوی تو متوجه می‌شوم، ای محمّد! من به وسیلهٔ تو متوجه پروردگار تو می‌شوم تا مشکلم حل شود».

بعداً اضافه می‌کند، چیزی نگذشت که مشکل او حل شد.[1]

ب ـ نویسندهٔ کتاب «**التوصل الی حقیقة التوسّل**» که در موضوع توسّل بسیار سخت‌گیر است، ۲۶ حدیث از کتب و منابع مختلف نقل کرده که جواز این موضوع در لابلای آنها منعکس است، اگر چه نامبرده سعی دارد در اسناد این احادیث، خدشه وارد کند، ولی واضح است روایات هنگامی که فراوان باشند و به حدّ تواتر برسند جائی برای خدشه در سند حدیث باقی نمی‌ماند و روایاتی که در زمینهٔ توسّل در منابع اسلامی وارد شده است مافوق حدّ تواتر است.

از جمله روایاتی که نقل می‌کند این است:

«**ابن حجر مکّی**» در کتاب «**صواعق**» از «**امام شافعی**» پیشوای معروف اهل تسنن نقل می‌کند که به اهل بیت پیامبرﷺ توسّل می‌جست و چنین می‌گفت:

آلُ النَّبِیِّ ذَرِیْعَتِی وَ هُمُ إِلَیْهِ وَسِیْلَتِی
أَرْجُو بِهِمْ أُعْطیٰ غَداً بِیَدِ الْیَمِیْنِ صَحِیْفَتِی

---

۱ ـ «**وفاء الوفاء**»، جلد ۳، صفحهٔ ۱۳۷۳ ـ «**مجمع الزوائد هیثمی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۷۹، دار الکتب العلمیة بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق ـ «**معجم الکبیر طبرانی**»، جلد ۹، صفحهٔ ۳۱، مکتبة ابن تیمیة، قاهرة، طبع دوم.

«خاندان پیامبر وسیلهٔ منند * آنها در پیشگاه او سبب تقرّب من می‌باشند».
«امیدوارم به سبب آنها فردای قیامت * نامهٔ عمل من به دست راست من سپرده شود».[۱]

و نیز از «**بیهقی**» نقل می‌کند: در زمان خلافت خلیفهٔ دوم سالی قحطی شد، «**بلال**» به همراهی عده‌ای از صحابه بر سر قبر پیامبرﷺ آمده، چنین گفت:
یا رَسُولَ اللّٰهِ إِسْتَسْقِ لِأُمَّتِکَ... فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَکُوا: «ای رسول خدا! از خدایت برای امّتت باران بخواه... که ممکن است هلاک شوند».[۲]

حتی از «**ابن حجر**» در کتاب «**الخیرات الحسان**» نقل می‌کند که: «**امام شافعی**» در ایامی که در «**بغداد**» بود به زیارت «**ابوحنیفه**» می‌رفت و در حاجاتش به او متوسّل می‌شد![۳]

و نیز در «**صحیح دارمی**» از «**ابی الجوزاء**» نقل می‌کند که: سالی در «**مدینه**» قحطی شدیدی واقع شد، بعضی شکایت به «**عایشه**» بردند، او سفارش کرد بر فراز قبر پیامبرﷺ روزنه‌ای در سقف ایجاد کنند، تا به برکت قبر پیامبرﷺ از طرف خدا باران نازل شود، چنین کردند و باران فراوانی آمد!

«**آلوسی**» در تفسیر خود، قسمت‌های زیادی از احادیث فوق را نقل کرده و پس از تجزیه و تحلیل طولانی و حتی سختگیری دربارهٔ احادیث فوق، در پایان ناگزیر به اعتراف شده چنین می‌گوید:
«بعد از تمام این گفتگوها من مانعی در توسّل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبرﷺ نمی‌بینم، چه در حال حیات پیامبر، و چه پس از رحلت او».

---

۱ ـ «**التوصل الی حقیقة التوسل**»، صفحهٔ ۳۲۹ ـ «**مناقب آل ابی طالب**» ابن شهر آشوب، جلد ۲، صفحهٔ ۳، چاپخانهٔ حیدریهٔ نجف، محمد کاظم حیدری، ۱۳۷۶ هـ ق ـ «**ینابیع المودة قندوزی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۴۶۸، دار الاسوة، طبع اول، ۱۴۱۶ هـ ق.
۲ ـ «**التوصل الی حقیقة التوسل**»، صفحهٔ ۲۵۳.
۳ ـ «**التوصل الی حقیقة التوسل**»، صفحهٔ ۳۳۱.

و بعد از بحث نسبتاً مشروحی در این زمینه، اضافه می‌کند: «توسّل جستن به مقام غیر پیامبرﷺ در پیشگاه خدا نیز مانعی ندارد به شرط این که او حقیقتاً در پیشگاه خدا مقامی داشته باشد».[1]

و اما در منابع شیعه موضوع به قدری روشن است که نیاز به نقل حدیث ندارد.

* * *

۴ ـ چند یادآوری

اوّلاً ـ همان طور که گفتیم، منظور از توسّل این نیست که کسی حاجت را از پیامبر یا امامان بخواهد، بلکه منظور این است که: به مقام او در پیشگاه خدا متوسّل شود، و این در حقیقت، توجه به خدا است؛ زیرا احترام پیامبر نیز به خاطر این است که: فرستادهٔ او بوده و در راه او گام برداشته و ما تعجب می‌کنیم از کسانی که این گونه توسّل را یک نوع شرک می‌پندارند در حالی که شرک این است که برای خدا شریکی در صفات و اعمال او قائل شوند و این گونه توسّل به هیچ وجه شباهتی با شرک ندارد.

ثانیاً ـ بعضی اصرار دارند میان حیات و وفات پیامبر و امامانﷺ فرق بگذارند، در حالی که گذشته از روایات فوق ـ که بسیاری از آنها مربوط به بعد از وفات است ـ از نظر یک مسلمان، پیامبران و صلحاء، بعد از مر «**حیات برزخی**» دارند، حیاتی وسیع‌تر از عالم دنیا همان طور که قرآن دربارهٔ شهداء به آن تصریح کرده می‌گوید: «آنها را مردگان فرض نکنید آنها زندگانند».[2]

ثالثاً ـ بعضی نیز اصرار دارند میان تقاضای دعاء از پیامبر، و بین سوگند

---

۱ ـ «**روح المعانی**»، جلد ۴ ـ ۶، صفحات ۱۱۴ تا ۱۱۵.
۲ ـ آل عمران، آیهٔ ۱۶۹.

دادن خدا به مقام او، فرق بگذارند، تقاضای دعا را مجاز و غیر آن را ممنوع بشمارند، در حالی که هیچ گونه فرق منطقی میان این دو دیده نمی‌شود.

رابعاً ـ بعضی از نویسندگان و دانشمندان اهل تسنن، مخصوصاً «**وَهّابی‌ها**» با لجاجت خاصّی کوشش دارند تمام احادیثی که در زمینهٔ توسّل وارد شده است را تضعیف کنند و یا با اشکالات واهی و بی‌اساس، آنها را به دست فراموشی بسپارند.

آنها در این زمینه چنان بحث می‌کنند که هر ناظر بی‌طرفی احساس می‌کند قبلاً عقیده‌ای برای خود انتخاب کرده، سپس می‌خواهند عقیدهٔ خود را به روایات اسلامی «**تحمیل**» کنند، و هر چه مخالف آن بود به نوعی از سر راه خود کنار بزنند.

در حالی که یک محقق هرگز نمی‌تواند چنین **بحث‌های غیر منطقی و تعصّب‌آمیزی** را بپذیرد.

خامساً ـ همان طور که گفتیم، روایات توسّل به حدّ تواتر رسیده یعنی به قدری زیاد است که ما را از بررسی اسناد آن بی‌نیاز می‌سازد.

علاوه بر این، در میان آنها روایت صحیح نیز فراوان است با این حال، جائی برای خرده‌گیری در پاره‌ای از اسناد آنها باقی نمی‌ماند.

سادساً ـ از آنچه گفتیم روشن می‌شود روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده و می‌گوید: پیغمبر به مردم می‌فرمود: از خداوند برای من «**وسیله**» بخواهید[1] و یا آنچه در «**کافی**» از علی علیه‌السلام نقل شده که: وسیله بالاترین مقامی است که در

---

۱ ـ «**مستدرک**»، جلد ۴، صفحهٔ ۶۱، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷، صفحهٔ ۳۲۶، و جلد ۹۱، صفحهٔ ۶۵ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۲۷، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۳۶، و جلد ۵، صفحهٔ ۱۱۲، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**برهان**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۳۹، دار احیاء الکتب العربیة، قاهرة، طبع اول، ۱۳۷۶ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۴، صفحهٔ ۱۹۰، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

بهشت قرار دارد،[1] با آنچه در تفسیر آیه گفتیم هیچ گونه منافاتی ندارد؛ زیرا همان طور که مکرّر اشاره کردیم، «**وسیله**»، هر گونه تقرّب به پروردگار را شامل می‌شود و تقرّب پیامبر به خدا، و بالاترین درجه‌ای که در بهشت وجود دارد یکی از مصداق‌های آن است.

* * *

۱ ـ «**کافی**»، جلد ۸، صفحهٔ ۲۴، دار الکتب الاسلامیة.

﴿۳۶﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ يَوْمِ الْقِيامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ

﴿۳۷﴾ يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ بِخارِجِينَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ

ترجمه:

۳۶ ـ به یقین کسانی که کافر شدند، اگر تمام آنچه روی زمین است و همانند آن، مال آنها باشد و همهٔ آن را برای نجات از کیفر روز قیامت بدهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد؛ و مجازات دردناکی خواهند داشت.

۳۷ ـ پیوسته می‌خواهند از آتش خارج شوند، ولی نمی‌توانند از آن خارج گردند؛ و برای آنها مجازاتی پایدار است.

تفسیر:

شدّت عذاب در قیامت

در تعقیب آیهٔ گذشته که به مؤمنان دستور تقوا و جهاد و تهیهٔ وسیله می‌داد، **در این دو آیه**، به عنوان بیان علت دستور سابق به سرنوشت افراد بی‌ایمان و آلوده اشاره کرده، می‌فرماید:

«افرادی که کافر شدند اگر تمام آنچه روی زمین است و همانند آن را داشته باشند تا برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند از آنها پذیرفته نخواهد شد و عذاب دردناکی خواهند داشت» ﴿**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً**

وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ يَوْمِ الْقِيامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ﴾.

مضمون این آیه در سوره‌های «**زمر**» آیهٔ ۴۷، «**رعد**» آیهٔ ۱۸، و «**یونس**» آیهٔ ۵۴ نیز آمده است، منتها هر کدام با عنوان خاص، مثلاً در سورهٔ «**زمر**» می‌فرماید: «**وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوا...**»، و در سورهٔ «**رعد**» می‌فرماید: «**وَ الَّذِيْنَ لَمْ‌يَسْتَجِيْبُوا لَهُ...**»، و در سورهٔ «**یونس**» می‌فرماید: «**وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ...**» که البته قابل ارجاع به یک معنی است و این نهایت تأکید در مسألهٔ مجازات‌های الهی را می‌رساند که با هیچ سرمایه و قدرتی از سرمایه‌ها و قدرت‌ها نمی‌توان از آن رهائی جست، هر چند تمام سرمایه‌های روی زمین، یا بیش از آن باشد، تنها در پرتو ایمان و تقوا و جهاد و عمل می‌توان رهائی یافت.

* * *

سپس به دوام این کیفر اشاره کرده، می‌گوید: «آنها پیوسته می‌خواهند از آتش دوزخ خارج شوند ولی توانائی بر آن را ندارند و کیفر آنها ثابت و برقرار خواهد بود» **﴿يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النّارِ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ﴾**.

دربارهٔ مجازات دائمی و خلود کفار در دوزخ، در ذیل آیهٔ ۱۰۸ سورهٔ «**هود**» به خواست خدا بحث خواهد شد.

* * *

﴿۳۸﴾ وَ السّٰارِقُ وَ السّٰارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمٰا جَزٰاءً بِمٰا كَسَبٰا نَكٰالاً مِـنَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

﴿۳۹﴾ فَمَنْ تٰابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

﴿۴۰﴾ أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

۳۸ ـ دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده‌اند، به عنوان یک مجازات الهی، قطع کنید. و خداوند توانا و حکیم است.

۳۹ ـ اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبهٔ او را می‌پذیرد؛ (و از این مجازات، معاف می‌شود؛ زیرا) خداوند، آمرزنده و مهربان است.

۴۰ ـ آیا نمی‌دانی که حکومت و فرمانروائی آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست؟! هر کس را بخواهد (و مستحق بداند)، کیفر می‌کند؛ و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می‌بخشد؛ و خداوند بر هر چیزی قادر است.

تفسیر:

مجازات دزدان

در چند آیهٔ قبل احکام «**محارب**» یعنی کسی که با تهدید به وسیلهٔ اسلحه «**آشکارا**» متعرّض جان، مال و نوامیس مردم می‌شود بیان شد، **در این آیات**، به

همین تناسب، حکم دزد، یعنی کسی که به طور پنهانی و مخفیانه اموال مردم را می‌برد بیان گردیده است:

نخست می‌فرماید: «دست مرد و زن سارق را قطع کنید» ﴿**وَ السّٰارِقُ وَ السّٰارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمٰا**﴾.

در اینجا مرد دزد، بر زن دزد، مقدّم داشته شده در حالی که در آیهٔ حدّ زنا، زن زاینه، بر مرد زانی مقدّم ذکر شده است، این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که در مورد دزدی عامل اصلی بیشتر مردانند، و در مورد ارتکاب زنا، عامل و محرّکِ مهم‌تر زنان بی‌بند و بار!

آنگاه می‌گوید: «این کیفری است در برابر اعمالی که انجام داده‌اند و مجازاتی است از طرف خداوند» ﴿**جَزٰاءً بِمٰا كَسَبٰا نَكٰالاً مِنَ اللّٰهِ**﴾.

در حقیقت این جمله اشاره به آن است که:

اوّلاً ـ این کیفر نتیجهٔ کار خودشان است و چیزی است که برای خود خریده‌اند.

و ثانیاً ـ هدف از آن پیشگیری و بازگشت به حق و عدالت است؛ زیرا «**نَكٰال**» به معنی مجازاتی است که به منظور پیشگیری و ترک گناه انجام می‌شود ـ این کلمه در اصل، به معنی لجام و افسار است و سپس به هر کاری که جلوگیری از انحراف کند گفته شده است ـ

و در پایان آیه برای رفع این توهّم که مجازات مزبور عادلانه نیست می‌فرماید: «خداوند توانا و حکیم است» ﴿**وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**﴾.

هم توانا و قدرتمند است، بنابراین دلیلی ندارد که از کسی انتقام بگیرد، و **هم** حکیم است، بنابراین دلیلی ندارد که کسی را بی‌حساب مجازات کند.

* * *

در آیهٔ بعد راه بازگشت را به روی آنها گشوده می‌فرماید: «کسی که بعد از این ستم، توبه کند و در مقام اصلاح و جبران برآید خداوند او را خواهد بخشید؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است» ﴿**فَمَنْ تٰابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**﴾.

اما آیا به وسیلهٔ توبه، تنها گناه او بخشوده می‌شود؟ و یا این که: حدّ سرقت (بریدن دست) نیز ساقط خواهد شد؟

معروف در میان فقهای ما این است که: اگر قبل از ثبوت سرقت در دادگاه اسلامی توبه کند، حدّ سرقت نیز از او برداشته می‌شود، ولی هنگامی که از طریق دو شاهد عادل، جرم او ثابت شد با توبه از بین نمی‌رود.

در حقیقت، توبهٔ حقیقی که در آیه به آن اشاره شده، آن است که قبل از ثبوت حکم در محکمه، انجام گیرد، و گرنه هر سارقی هنگامی که خود را در معرض مجازات ببیند، اظهار توبه خواهد نمود، و موردی برای اجرای حق باقی نخواهد ماند.

و به تعبیر دیگر: «**توبهٔ اختیاری**» آن است که: قبل از ثبوت جرم در دادگاه، انجام گیرد، و گرنه توبهٔ اضطراری همانند توبه‌ای که به هنگام مشاهدهٔ عذاب الهی و یا آثار مر صورت می‌گیرد، ارزشی ندارد.

* * *

و به دنبال حکم توبهٔ سارقان، روی سخن را به پیامبر بزر اسلامﷺ کرده، می‌فرماید: «آیا نمی‌دانی که خداوند مالک آسمان و زمین است؟! و هر گونه صلاح بداند در آنها تصرّف می‌کند؟! هر کس را که شایستهٔ مجازات بداند مجازات، و هر کس را که شایستهٔ بخشش ببیند می‌بخشد و او بر هر چیز توانا است» ﴿**أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ**

﴿يَشٰاءُ وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ *شرائط مجازات سارق*

قرآن در این حکم، همانند سایر احکام، ریشهٔ مطلب را بیان کرده و شرح آن را به سنّت پیامبرﷺ واگذارده است.

آنچه از مجموع روایات اسلامی استفاده می‌شود این است که: اجرای این حدّ اسلامی (بریدن دست) شرائط زیادی دارد که بدون آن، اقدام به این کار جائز نیست از جمله این که:

الف ـ متاعی که سرقت شده باید حداقل یک ربع دینار[1] باشد.

ب ـ از جای محفوظی مانند خانه، مغازه و جیب‌های داخلی سرقت شود.

ج ـ در قحط‌سالی که مردم گرسنه‌اند و راه به جائی ندارند نباشد.

د ـ سارق، عاقل و بالغ باشد، و در حال اختیار دست به این کار بزند.

هـ ـ سرقت پدر از مال فرزند، یا سرقت شریک از مال مورد شرکت این حکم را ندارد.

و ـ سرقت میوه از درختان باغ را نیز از این حکم استثناء کرده‌اند.

ز ـ کلیهٔ مواردی که احتمال اشتباهی برای سارق در میان باشد که مال خود را با مال دیگری احتمالاً اشتباه کرده است از این حکم مستثنیٰ است.

و پاره‌ای از شرائط دیگر که شرح آن در کتب فقهی آمده است.

اشتباه نشود! منظور از ذکر شرائط بالا این نیست که سرقت تنها در صورت

---

۱ ـ **دینار** عبارت است از یک مثقال شرعی طلای مسکوک، و مثقال شرعی معادل ۱۸ نخود یعنی $\frac{۳}{۴}$ مثقال معمولی است.

اجتماع این شرائط حرام است، بلکه منظور این است که اجرای حدّ مزبور، مخصوص اینجا است و گرنه سرقت به هر شکل، به هر صورت، و به هر اندازه و هر کیفیت در اسلام حرام است.

* * *

۲ ـ اندازهٔ قطع دست سارق

معروف در میان فقهای ما با استفاده از روایات اهل بیت علیهم‌السلام این است که: تنها چهار انگشت از دست راست سارق باید بریده شود، نه بیشتر، اگر چه فقهای اهل تسنن بیش از آن گفته‌اند.[1]

* * *

۳ ـ آیا این مجازات اسلامی خشونت‌آمیز است؟

بارها این ایراد از طرف مخالفان اسلام و یا پاره‌ای از مسلمانان کم‌اطلاع گرفته شده است که این مجازات اسلامی بسیار شدید به نظر می‌رسد.

اگر بنا شود این حکم در دنیای امروز عمل شود باید بسیاری از دست‌ها را بِبُرند.

به علاوه اجرای این حکم، سبب می‌شود که یک نفر گذشته از این که عضو حسّاسی از بدن خود را از دست می‌دهد، تا پایان عمر انگشت‌نما باشد.

در پاسخ این ایراد باید به این حقیقت توجه داشت:

اوّلاً ـ همان طور که در شرائط این حکم گفتیم، هر سارقی مشمول آن نخواهد شد، بلکه تنها یک دسته از سارقان خطرناک هستند که رسماً مشمول آن می‌شوند.

ثانیاً ـ با توجه به این که راه اثبات جرم در اسلام شرائط خاصی دارد، این

---

۱ ـ برای اطلاع بیشتر از این موضوع، به کتب فقهی، ابواب حدود مراجعه فرمائید.

موضوع باز هم تقلیل پیدا می‌کند.

ثالثاً ـ بسیاری از ایرادهائی که افراد کم‌اطلاع بر قوانین اسلام می‌گیرند، به خاطر آن است که یک حکم را به طور مستقل و منهای تمام احکام دیگر مورد بررسی قرار می‌دهند.

به عبارت دیگر، آن حکم را در یک جامعهٔ صد در صد غیر اسلامی فرض می‌کنند.

ولی اگر توجه داشته باشیم که: **اسلام، تنها این یک حکم نیست بلکه مجموعه احکامی است که پیاده شدن آن در یک اجتماع سبب اجرای عدالت اجتماعی، مبارزه با فقر، تعلیم و تربیت صحیح، آموزش و پرورش کافی، آگاهی و بیداری، و تقوا می‌گردد،** روشن می‌شود که مشمولان این حکم چه اندازه کم خواهند بود.

اشتباه نشود! منظور این نیست که در جوامع امروز این حکم نباید اجراء شود بلکه منظور این است که هنگام داوری و قضاوت باید تمام این جوانب را در نظر گرفت.

خلاصه، حکومت اسلامی موظّف است برای تمام افراد ملت خود نیازمندی‌های اوّلی زندگی را فراهم سازد، به آنها آموزش لازم را بدهد، و از نظر اخلاقی نیز تربیت کند، بدیهی است در چنان محیطی افراد متخلّف بسیار کم خواهند شد.

رابعاً ـ اگر ملاحظه می‌کنیم امروز دزدی فراوان است، به خاطر آن است که چنین حکمی اجراء نمی‌شود و لذا در محیط‌هائی که این حکم اسلامی اجراء می‌گردد (مانند محیط عربستان سعودی که تا سال‌های اخیر این حکم در آن اجراء می‌شد) امنیت فوق‌العاده‌ای از نظر مالی در همه جا حکمفرما بود.

بسیاری از زائران خانهٔ خدا با چشم خود چمدان‌ها یا کیف‌های پول را در کوچه و خیابان‌های «**حجاز**» دیده‌اند که هیچ کس جرئت دست زدن بـه آن را ندارد تا این که مأمورین «**ادارهٔ جمع‌آوری گمشده‌ها**» بـیایند و آن را بـه ادارهٔ مزبور ببرند و صاحبش بیاید، نشانه دهد و بگیرد.

غالب مغازه‌ها در شب‌ها در و پیکری ندارند و در عین حال کسی هم دست به سرقت نمی‌زند.

جالب این که: این حکم اسلامی قرن‌ها اجراء می‌شد و در پناه آن مسلمانانِ آغاز اسلام در امنیت و رفاه می‌زیستند، اما در مورد تعداد بسیار کمی از افراد ـ که از **چند نفر** تجاوز نمی‌کرد ـ این حکم اجراء گردید.

آیا بریدن چند دست خطاکار، برای امنیت چند قرن یک ملت قـیمت گزافی است که پرداخت می‌شود؟

* * *

۴ ـ *بعضی اشکال می‌کنند*

آیا اجرای این حدّ در مورد سارق به خاطر ربع دینار، منافات با آن هـمه احترامی که اسلام برای جان مسلمان و حفظ او از هر گـونه گـزند قـائل شـده ندارد؟! به خصوص که برای دیهٔ بریدن چهار انگشت یک انسان مبلغ گـزافـی تعیین شده است؟!

در پاسخ باید دانست اتفاقاً همین سؤال ـ به طوری که از بعضی از تواریخ بر می‌آید ـ از عالم بزر اسلام، علم الهُدیٰ مرحوم «**سیّد مرتضی**»، در حدود یک هزار سال قبل شد، سؤال‌کننده موضوع سؤال خود را طی شعری به شرح ذیل مطرح کرد:

یَدٌ بِخَمْسِ مِئِیْنٍ عَسْجُدٍ وُدِیَتْ ما بٰالُهٰا قُطِعَتْ فِی رُبْعِ دِیْنٰارٍ؟:

«دستی که دیهٔ آن پانصد دینار است ❊ چرا به خاطر یک ربع دینار بریده می‌شود»؟![1]

«**سیّد مرتضی**» در جواب او این شعر را سرود:

عِزُّ الأَمٰانَةِ أَغْلاٰهٰا وَ أَرْخَصَهٰا ذُلُّ الْخِيٰانَةِ فَافْهَمْ حِكْمَةَ الْبٰارِی:

«عزّتِ امانت، آن دست را گران‌قیمت کرد و ذلّتِ خیانت، بهای آن را پائین آورد، فلسفهٔ حکم خدا را بدان»![2]

❊ ❊ ❊

---

۱ ـ البته باید توجه داشت: پانصد دینار در صورتی است که پنج انگشت قطع شود و اما همان طور که گفتیم بنا بر مذهب شیعه، در سرقت تنها چهار انگشت قطع می‌شود.

۲ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۸، صفحهٔ ۴۸۴، پاورقی، دار الکتب الاسلامیة ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۰۴، صفحهٔ ۹.

در تفسیر «**آلوسی**»، جلد ۳، صفحهٔ ۶، این جریان نقل شده ولی به جای «**علم الهدیٰ**»، «**علم الدّین السخاوی**» آمده است.

و در کتب دیگری نیز به جای «**علم الهدیٰ**»، «**قاضی عبد الوهاب**» آمده است («**فتح الباری**»، جلد ۱۲، صفحات ۷۴ و ۸۶، دار المعرفة بیروت، طبع دوم ـ «**فیض القدیر**»، جلد ۱، صفحهٔ ۲۹۹، دار الکتب العلمیة بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق).

﴿۴۱﴾ يٰا أَيُّهَا الرَّسُولُ لاٰ يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسٰارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قٰالُوا آمَنّٰا بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هٰادُوا سَمّٰاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمّٰاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوٰاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هٰذٰا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيٰا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ

﴿۴۲﴾ سَمّٰاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكّٰالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جٰاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

ترجمه:

۴۱ ـ ای فرستادهٔ (خدا)! آنها که در مسیر کفر شتاب می‌کنند و با زبان می‌گویند: «ایمان آوردیم» و قلب آنها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسازند! و (همچنین) گروهی از یهودیان که خوب به سخنان تو گوش می‌دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند؛ آنها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نیامده‌اند؛ آنها سخنان را از مفهوم اصلیش تحریف می‌کنند، و می‌گویند: «اگر این (که ما می‌خواهیم) به شما داده شد (و محمّد بر طبق خواستهٔ شما داوری کرد،) بپذیرید؛ و گر نه (از او) دوری کنید». (ولی) کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی در پی او) بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی؛ آنها

کسانی هستند که خدا نخواسته دل‌هایشان را پاک کند؛ در دنیا رسوائی، و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد.

۴۲ ـ آنها بسیار به سخنان تو گوش می‌دهند تا آن را تکذیب کنند؛ مال حرام فراوان می‌خورند؛ پس اگر نزد تو آمدند، در میان آنان داوری کن، یا آنها را به حال خود واگذار. و اگر از آنان صرف‌نظر کنی، به تو هیچ زیانی نمی‌رسانند؛ و اگر میان آنها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد!

شأن نزول:

در شأن نزول این آیه، روایات متعددی وارد شده، از همه روشن‌تر، روایتی است که از امام باقر علیه‌السلام در این زمینه نقل گردیده که خلاصه‌اش چنین است:

یکی از اشرافِ یهودِ «**خیبر**» که دارای همسر بود، با زن شوهرداری که او هم از خانواده‌های سرشناس «**خیبر**» محسوب می‌شد، عمل منافی عفت انجام داد، یهودیان از اجرای حکم «**تورات**» (سنگسار کردن) در مورد آنها ناراحت بودند، و به دنبال راه حلّی می‌گشتند که آن دو را از حکم مزبور معاف سازد و در عین حال، پای‌بند بودن خود به احکام الهی را نشان دهند.

این بود که برای هم مسلکان خود در «**مدینه**» پیغام فرستادند: حکم این حادثه را از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بپرسند (تا اگر در اسلام حکم سبک‌تری بود، آن را انتخاب کنند و در غیر این صورت آن را نیز به دست فراموشی بسپارند و شاید از این طریق، می‌خواستند توجه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را نیز به خود جلب کنند و خود را دوست مسلمانان معرفی نمایند).

به همین جهت، جمعی از بزرگان یهود «**مدینه**» به خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شتافتند.

پیامبرﷺ فرمود: آیا هر چه حکم کنم می‌پذیرید؟

گفتند: به خاطر همین نزد تو آمده‌ایم!

در این موقع، حکم سنگباران کردن کسانی که مرتکب زنای محصنه می‌شوند نازل گردید، ولی آنها از پذیرفتن این حکم (به عذر این که در مذهب آنها چنین حکمی نیامده) شانه خالی کردند!

پیامبرﷺ اضافه کرد: این همان حکمی است که در تورات شما نیز آمده، آیا موافقید که یکی از شما را به داوری بطلبم و هر چه او از زبان «**تورات**» نقل کرد، بپذیرید.

گفتند: آری.

پیامبرﷺ گفت: «**ابن صوریا**» که در «**فدک**» زندگی می‌کند چگونه عالمی است؟

گفتند: او از همهٔ یهود به «**تورات**» آشناتر است.

به دنبال او فرستادند، هنگامی که نزد پیامبرﷺ آمد، به او فرمود:

تو را به خداوند یکتائی که «**تورات**» را بر موسی علیه‌السلام نازل کرد، دریا را برای نجات شما شکافت و دشمن شما فرعون را غرق نمود، و در بیابان شما را از مواهب خود بهره‌مند ساخت سوگند می‌دهم بگو:

آیا حکم سنگباران کردن در چنین موردی در «**تورات**» بر شما نازل شده است یا نه؟

او در پاسخ گفت: سوگندی به من دادی که ناچارم بگویم: آری؛ چنین حکمی در «**تورات**» آمده است.

پیامبرﷺ گفت: چرا از اجرای این حکم سرپیچی می‌کنید؟

او در جواب گفت: حقیقت این است که: ما در گذشته این حدّ را دربارهٔ

افـراد عـادی اجـرا مـی‌کردیم، ولی در مـورد ثـروتمندان و اشـراف خـودداری می‌نمودیم.

این بود که گناه مزبور در طبقات مرفّه جامعهٔ ما رواج یافت تا این که پسر عموی یکی از رؤسای ما مرتکب این عمل زشت شد، و طبق معمول از مجازات او صرف‌نظر کردند.

در هـمین اثـنا، یک فـرد عـادی مـرتکب ایـن کـار گـردید، هـنگامی کـه می‌خواستند او را سنگباران کنند، خویشان او اعتراض کرده، گفتند: اگر بنا هست این حکم اجرا بشود باید در مورد هر دو اجرا بشود، به همین جهت ما نشستیم و قانونی سبک‌تر از قانون سنگسار کردن تصویب نمودیم و آن این بود که: به هر یک چهل تازیانه بزنیم و روی آنها را سیاه کرده، وارونه سوار مرکب کنیم و در کوچه و بازار بگردانیم!

در این هنگام، پـیامبرﷺ دسـتور داد: آن مـرد و زن را در مـقابل مسـجد سنگسار کنند.[1]

و فرمود: خدایا من نخستین کسی هستم که حکم تو را زنده نمودم، بعد از آن که یهود آن را از بین برده بودند.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و جریان مزبور را به طور فشرده بیان کرد.[2]

---

۱ ـ طبق روایتی که «**بیهقی**» در جلد ۸ «**سنن**» خود، صفحهٔ ۲۴۶ (دار الفکر بیروت) نقل کرده، هنگامی که علمای یهود خدمت پیامبرﷺ آمدند، آن زن و مرد را نیز همراه خود آورده بودند («**صحیح بخاری**»، جلد ۵، صفحهٔ ۱۷۰، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق ـ «**سنن کبرای نسائی**»، جلد ۴، صفحهٔ ۲۹۴، دار الکتب العلمیة بیروت، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق).

۲ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحات ۳۳۳ و ۳۳۴، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۵۲۵، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۲، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۲۹، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

تفسیر:

داوری میان دوست و دشمن

از این آیه و چند آیهٔ بعد از آن، استفاده می‌شود که قضات اسلام حق دارند با شرایط خاصی دربارهٔ جرائم و جنایات غیر مسلمانان نیز قضاوت کنند که شرح آن طی این آیات بیان خواهد شد.

آیهٔ فوق با خطاب: **یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ:** «ای فرستاده!» آغاز شده.

این تعبیر تنها در دو جای قرآن دیده می‌شود، یکی در اینجا و دیگری در آیهٔ ۶۷ همین سوره که مسألهٔ ولایت و خلافت مطرح می‌باشد، گویا به خاطر اهمیت موضوع و ترس و واهمه‌ای که از دشمن در کار بوده، می‌خواهد حسّ مسئولیت را در پیامبرﷺ بیشتر تحریک کند و ارادهٔ او را تقویت نماید که تو صاحب رسالتی، آن هم رسالتی از طرف ما، بنابراین باید در بیان حکم، استقامت به خرج دهی.

پس از آن، به دلداری پیامبرﷺ به عنوان مقدمه‌ای برای حکم بعد پرداخته، می‌فرماید: «ای فرستادهٔ (خدا)! آنها که با زبان، مدعی ایمانند و قلب آنها هرگز ایمان نیاورده و در کفر بر یکدیگر سبقت می‌جویند هرگز نباید مایهٔ اندوه تو شوند (زیرا این وضع تازگی ندارد)» **﴿یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ لاٰ یَحْزُنْکَ الَّذِینَ یُسٰارِعُونَ فِي الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قٰالُوا آمَنّٰا بِأَفْوٰاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾**.

بعضی معتقدند: تعبیر «**یُسٰارِعُونَ فِی الْکُفْرِ**» با تعبیر «**یُسٰارِعُونَ اِلَی الْکُفْرِ**» تفاوت دارد؛ زیرا **جملهٔ اول** دربارهٔ کسانی گفته می‌شود که کافرند و در درون کفر غوطه‌ور، و برای رسیدن به مرحلهٔ نهائی کفر بر یکدیگر سبقت می‌جویند.

ولی جملهٔ دوم دربارهٔ کسانی گفته می‌شود که در خارج از محدودهٔ کفر

هستند و به سوی آن در حرکتند و بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.[۱]

آنگاه بعد از ذکر کارشکنی‌های منافقان و دشمنان داخلی به وضع دشمنان خارجی و یهود پرداخته، می‌گوید: «همچنین کسانی از یهود نیز که این مسیر را می‌پیمایند نباید مایهٔ اندوه تو شوند» ﴿**وَ مِنَ الَّذِينَ هٰادُوا**﴾.

بعد از آن، به پاره‌ای از اعمال نفاق‌آلود آنان اشاره کرده، می‌گوید: «آنها زیاد به سخنان تو گوش می‌دهند تا آن را تکذیب کنند» ﴿**سَمّٰاعُونَ لِلْكَذِبِ**﴾.

اما این گوش دادن برای درک اطاعت نیست بلکه برای این است که دستاویزی برای تکذیب و افترا بر تو پیدا کنند.

این جمله تفسیر دیگری نیز دارد، و آن این که: «آنها به دروغ‌های پیشوایان خود فراوان گوش می‌دهند. ولی حاضر به پذیرش سخن حق نیستند».[۲]

صفت دیگر آنها این است که: نه تنها برای دروغ بستن به مجلس شما حاضر می‌شوند، بلکه «در عین حال جاسوس‌های کسان دیگری که نزد تو نیامده‌اند نیز می‌باشند» ﴿**سَمّٰاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ**﴾.

و به تعبیر دیگر: آنها گوش بر فرمان جمعیت خودشان دارند و دستورشان این است که: اگر از تو حکمی موافق میل خود بشنوند بپذیرند، و اگر بر خلاف میلشان بود، مخالفت کنند.

بنابراین، اینها مطیع و شنوای فرمان بزرگان خود هستند نه فرمان تو، در چنین حالی مخالفت آنها نباید مایهٔ اندوه تو گردد؛ زیرا از آغاز به قصد پذیرش حق نزد تو نیامدند.

دیگر از صفات آنها این است که: «سخنان خدا را از مواضع حقیقی خود

---

۱ ـ «**المنار**»، جلد ۶، صفحهٔ ۳۸۸.

۲ ـ در صورت اول، لام للکذب «**لام تعلیل**» و در صورت دوم «**لام تعدیه**» است.

تحریف می‌کنند» ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوٰاضِعِهِ﴾.[۱]

خواه تحریف لفظی و یا تحریف معنوی، هر حکمی را بر خلاف منافع و هوس‌های خود تشخیص دهند، آن را توجیه، تفسیر و یا به کلّی ردّ می‌کنند.

عجیب‌تر این که: آنها پیش از آن که نزد تو بیایند تصمیم خود را گرفته‌اند، بزرگان آنها به آنان دستور داده‌اند: اگر محمّد حکمی موافقِ خواستِ ما گفت، بپذیرید و اگر بر خلافِ خواستِ ما بود از آن دوری کنید، می‌فرماید: «می‌گویند: اگر این را که ما می‌خواهیم به شما دادند بپذیرید و الاّ دوری نمائید» ﴿يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هٰذٰا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا﴾.

اینها چنان در گمراهی فرو رفته‌اند و افکارشان به قدری متحجّر شده که بدون هر گونه اندیشه و مطالعه، آنچه را که بر خلاف مطالب تحریف‌شدهٔ آنان باشد ردّ می‌کنند.

و به این ترتیب، امیدی به هدایت آنها نیست، و خدا می‌خواهد به این وسیله آنها را مجازات کرده و رسوا کند «و کسی که خدا ارادهٔ مجازات و رسوائی او را کرده است هرگز تو قادر بر دفاع از او نیستی» ﴿وَ مَنْ يُرِدِ اللّٰهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً﴾.

آنها به قدری آلوده‌اند که قابل شستشو نمی‌باشند، به همین دلیل «آنها کسانی هستند که خدا نمی‌خواهد قلب آنها را شستشو دهد» ﴿أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ﴾.

زیرا کار خدا همیشه آمیخته با حکمت است و آنها که با اراده و خواست خود یک عمر کج‌روی کرده‌اند و به نفاق، دروغ و مخالفت با حق و حقیقت و تحریف قوانین الهی آلوده بوده‌اند، بازگشت آنها عادتاً ممکن نیست.

---

۱ ـ دربارهٔ چگونگی تحریف و اقسام آن در ذیل آیهٔ ۱۳ همین سوره بحث شد.

و در پایان آیه می‌فرماید: «آنها هم در این دنیا رسوا و خوار خواهند شد و هم در آخرت کیفر عظیمی خواهند داشت» ﴿**لَهُمْ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ**﴾.

* * *

در آیهٔ دوم، بار دیگر قرآن تأکید می‌کند که: «آنها گوش شنوا برای شنیدن سخنان تو و تکذیب آن دارند» ﴿**سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ**﴾.

و یا گوش شنوائی برای شنیدن دروغ‌های بزرگانشان دارند.

این جمله، بار دیگر به عنوان تأکید و اثبات این صفت زشت برای آنها تکرار شده است.

علاوه بر این «آنها بسیار اموال حرام، ناحق و رشوه می‌خورند» ﴿**أَكّالُونَ لِلسُّحْتِ**﴾.[1]

سپس به پیامبرﷺ این اختیار را می‌دهد که: «هر گاه این گونه اشخاص برای داوری به او مراجعه کردند می‌تواند در میان آنها با احکام اسلام داوری کند و می‌تواند از آنها روی گرداند» ﴿**فَإِنْ جاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ**﴾.

البته منظور این نیست که پیغمبرﷺ تمایلات شخصی را در انتخاب یکی از این دو راه دخالت دهد، بلکه منظور این است: شرائط و اوضاع را در نظر بگیرد، اگر مصلحت بود دخالت و حکم کند و اگر مصلحت نبود صرف‌نظر نماید.

پس از آن، برای تقویت روح پیغمبرﷺ اضافه می‌کند: «اگر صلاح بود که از

---

۱ ـ «**سُحْت**» (بر وزن جفت) در اصل، به معنی جدا کردن پوست و نیز به معنای شدت گرسنگی است، سپس به «**هر مال نامشروع**» مخصوصاً «**رشوه**» گفته شده است؛ زیرا این گونه اموال، صفا، طراوت و برکت را از اجتماع انسانی می‌برد، همان طور که کندن پوست درخت باعث پژمردگی و یا خشکیدن آن می‌گردد.

بنابراین، «**سُحْت**» معنی وسیعی دارد و اگر در بعضی از روایات مصداق خاصی از آن ذکر شده، دلیل بر اختصاص نیست.

آنها روی بگردانی هیچ زیانی نمی‌توانند به تو برسانند» ﴿**وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً**﴾.

اما این مسأله را به طور جِدّ از پیامبرﷺ می‌خواهد که: «اگر خواستی در میان آنها داوری کنی، حتماً باید اصول عدالت را رعایت نمائی؛ زیرا خداوند افراد دادگر و عدالت‌پیشه را دوست می‌دارد» ﴿**وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ**﴾.

در این که: این حکم، یعنی تخییر حکومت اسلامی میان داوری کردن با احکام اسلام دربارهٔ غیر مسلمانان، و یا صرف‌نظر کردن از داوری، نسخ شده و یا به قوت خود باقی است، در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند: در محیط حکومت اسلامی هر کس زندگی می‌کند، خواه مسلمان باشد یا غیر مسلمان از نظر حقوقی و جزائی مشمول مقررات اسلام است.

بنابراین، حکم تخییر در آیهٔ فوق یا نسخ شده و یا مخصوص به غیر کفار ذِمّی است، یعنی کفاری که به عنوان یک اقلیت در کشور اسلامی زندگی ندارند، بلکه با مسلمانان پیمان‌هائی برقرار ساخته و با آنان رفت و آمد دارند.

ولی بعضی دیگر معتقدند: حکومت اسلامی هم اکنون نیز دربارهٔ غیر مسلمانان این اختیار را دارد که شرائط و اوضاع را در نظر گرفته، چنانچه مصلحت ببیند طبق احکام اسلام دربارهٔ آنها قضاوت کند، و یا آنها را با قوانین خودشان رها سازد (تحقیق و توضیح بیشتر دربارهٔ این حکم را در بحث قضاء در کتب فقهی بخوانید).

گر چه ممکن است از آیهٔ ۴۸ این سوره (چند آیهٔ بعد) استفاده شود که پیامبرﷺ و بِالتّبع حاکم اسلامی موظف به حکم و داوری طبق احکام است.

* * *

﴿۴۳﴾ وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرٰاةُ فِيهَا حُكْمُ اللّٰهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ مَا أُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ

﴿۴۴﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرٰاةَ فِيهَا هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هٰادُوا وَ الرَّبّٰانِيُّونَ وَ الْأَحْبٰارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتٰابِ اللّٰهِ وَ كٰانُوا عَلَيْهِ شُهَدٰاءَ فَلاٰ تَخْشَوُا النّٰاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لاٰ تَشْتَرُوا بِآيٰاتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكٰافِرُونَ

﴿۴۵﴾ وَ كَتَبْنٰا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصٰاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفّٰارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّٰالِمُونَ

ترجمه:

۴۳ ـ چگونه تو را به داوری می‌طلبند؟! در حالی که تورات نزد ایشان است؛ و در آن، حکم خدا هست. (وانگهی) پس از داوری خواستن، از حکم تو روی می‌گردانند؟! و آنها مؤمن نیستند.

۴۴ ـ ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن، هدایت و نور بود؛ و پیامبران، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، با آن برای یهود حکم می‌کردند؛ و (همچنین) علماء و دانشمندان، به این کتاب که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، داوری می‌نمودند.

بنابراین، (به خاطر داوری بر طبق آیات الهی،) از مردم نهراسید، و از من بترسید؛ و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید! و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.

۴۵ ـ و بر آنها (بنی اسرائیل) در آن (تورات) مقرّر داشتیم که جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و هر زخمی، قصاص دارد؛ و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف‌نظر کند)، کفارهٔ (گناهان) او محسوب می‌شود؛ و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.

تفسیر:

داوری بین یهود، و حکم قصاص

این آیه بحث دربارهٔ یهود را در مورد داوری خواستن از پیامبرﷺ که در آیهٔ قبل آمده بود، تعقیب می‌کند و از روی تعجب می‌گوید: «چگونه اینها تو را به داوری می‌طلبند در حالی که تورات نزد آنها است و حکم خدا در آن آمده است» ﴿وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرٰاةُ فِيهَا حُكْمُ اللّٰهِ﴾.

باید دانست حکم مزبور یعنی حکم سنگسار کردن زن و مردی که زنای محصنه کرده‌اند در «**تورات**» کنونی در فصل بیست و دوم از «**سفر تثنیه**» آمده است.[۱]

تعجب از این است که: آنها «**تورات**» را یک کتاب منسوخ نمی‌دانند، و آئین اسلام را باطل می‌شمرند، با این حال چون احکام «**تورات**» موافق امیالشان

---

۱ ـ «اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری هم‌بستر شده باشد پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن کشته شوند پس بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای» (از عهد عتیق کتاب مقدس، سفر تثنیه، باب ۲۲، شمارهٔ ۲۲، ترجمه به همت انجمن پخش کتب مقدسه، صفحهٔ ۳۰۹).

نیست، آن را رها کرده و به سراغ حکمی می‌روند که از نظر اصولی با آن موافق نیستند.

و از آن عجب‌تر این که: بعد از انتخاب تو برای داوری، حکم تـو را کـه موافق حکم «**تـورات**» است، چـون بـر خـلاف مـیل آنـها است نـمی‌پذیرند، می‌فرماید: «اما پس از شنیدن، از حکم تو روی می‌گردانند» ﴿**ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ**﴾.

«حقیقت این است که آنها اصولاً ایمان ندارند» ﴿**وَ مٰا أُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ**﴾.

و گر نه با احکام خدا چنین بازی نمی‌کردند.

ممکن است ایراد شود: چگونه آیهٔ فوق می‌گوید: حکم خدا در «**تورات**» ذکر شده است، در حالی که ما با الهام گرفتن از آیات قرآن و اسـناد تـاریخی، «**تورات**» را تحریف یافته می‌دانیم و همین تورات تحریف یافته در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است؟

در پاسخ باید توجه داشت:

اوّلاً ـ ما تمام «**تورات**» را تحریف یافته نمی‌دانیم، بـلکه قسـمتی از آن را مطابق واقع می‌دانیم و اتفاقاً حکم فوق از این احکام تحریف نایافته می‌باشد.

ثانیاً ـ تورات هر چه بوده نزد یهودیان یک کتاب آسمانی و تحریف نایافته محسوب می‌شده، با این حال آیا جای تعجب نیست که آنها به آن عمل نکنند؟!

* * *

در آیهٔ دوم و سوم، بحث آیهٔ قبل را تکمیل کرده، و اهمیت کتاب آسمانی موسی علیه السلام یعنی «**تورات**» را چنین شرح می‌دهد: «ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود» ﴿**إِنّٰا أَنْزَلْنَا التَّوْرٰاةَ فِيهٰا هُدىً وَ نُورٌ**﴾.

هدایت به سوی حق و نور و روشنائی برای برطرف ساختن تاریکی‌های

جهل و نادانی.

آنگاه می‌افزاید: «به همین جهت پیامبران الهی که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند و بعد از نزول تورات روی کار آمدند همگی بر طبق آن برای یهود، حکم می‌کردند» ﴿**يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا**﴾.

نه تنها آنها چنین می‌کردند، بلکه «علمای بزر یهود و دانشمندان با ایمان و پاک آنها، بر طبق این کتاب آسمانی که به آنها سپرده شده بود، و بر آن گواه بودند داوری می‌کردند» ﴿**وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ**﴾.[1]

طبق این بیان، تورات کتاب اساسی و اصلی بوده که پیامبرانِ پس از موسی علیه‌السلام تا نزول «**انجیل**» موظف به عمل و اجراء دستورات آن بوده‌اند.

پس از آن، روی سخن را به آن دسته از دانشمندان اهل کتاب که در آن عصر می‌زیستند کرده، می‌گوید: «از مردم نترسید و احکام واقعی خدا را بیان کنید، بلکه از مخالفت با من بترسید که اگر حق را کتمان کنید مجازات خواهید شد» ﴿**فَلاَ تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ**﴾.

و برای این که آنها را از هرگونه آلودگی باز دارد، می‌افزاید: «و همچنین آیات خدا را به بهای کمی نفروشید» ﴿**وَ لاَ تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً**﴾.

اشاره به این که: سرچشمهٔ کتمان حق و احکام خدا، یا **ترس از مردم و عوام‌زدگی** است و یا **جلب منافع شخصی**، و هر کدام باشد، نشانهٔ ضعف ایمان و سقوط شخصیت است، که در جمله‌های بالا به هر دو اشاره شده است.

و در پایان آیه، حکم قاطعی دربارهٔ این گونه افراد که بر خلاف حکم خدا

---

۱ ـ دربارهٔ معنی «**ربّانی**» و مادهٔ اصلی آن در جلد دوم، ذیل آیهٔ ۷۹ سورهٔ «**آل عمران**» بحث کرده‌ایم، و «**أَحْبَار**» جمع «**حبر**» (بر وزن فکر و همچنین بر وزن ابر) به معنی اثر نیک است و سپس بر دانشمندانی که در جامعه اثر نیک دارند اطلاق شده و اگر به «**مرکّب**» نیز «**حبر**» گفته می‌شود، به خاطر آثار نیک آن است.

داوری می‌کنند، صادر کرده، می‌فرماید: «آنها که بر طبق احکام خدا داوری نکنند، کافرند» ﴿وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْكٰافِرُونَ﴾.

روشن است عدم داوری بر طبق حکم خدا اعم از این است که سکوت کنند و اصلاً داوری نکنند و با سکوت خود مردم را به گمراهی بیفکنند، و یا سخن بگویند و بر خلاف حکم خدا بگویند.

این موضوع نیز روشن است که: کفر دارای مراتب و درجات مختلفی است که از انکار اصل وجود خداوند شروع می‌شود، و مخالفت، نافرمانی و معصیت او را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا ایمان کامل، انسان را به عمل بر طبق آن دعوت می‌کند و آنها که عمل ندارند ایمانشان کامل نیست.

این آیه، مسئولیت شدید دانشمندان و علمای هر امت در برابر طوفان‌های اجتماعی و حوادثی که در محیطشان می‌گذرد را روشن می‌سازد، و با بیانی قاطع آنها را به مبارزه بر ضد کج‌روی‌ها و عدم ترس از هیچ کس دعوت می‌نماید.

* * *

سپس چنان که اشاره شد، **در آیهٔ سوم**، قسمت دیگری از احکام جنائی و حدود الهی «**تورات**» را شرح می‌دهد، می‌فرماید: «ما در تورات قانون قصاص را مقرّر داشتیم که اگر کسی عمداً بی‌گناهی را به قتل برساند، اولیای مقتول می‌توانند قاتل را در مقابل، اعدام نمایند، جان در برابر جان» ﴿وَ كَتَبْنٰا عَلَيْهِمْ فِيهٰا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾.

و نیز مقرّر داشتیم اگر کسی آسیب به چشم دیگری برساند و آن را از بین ببرد او نیز می‌تواند، چشم او را از بین ببرد «چشم در برابر چشم» ﴿وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ﴾.

و همچنین در مقابل بریدن و از بین بردن بینی، جایز است بینیِ جانی بریده

شود «بینی در برابر بینی» ﴿وَ الأَنْفَ بِالأَنْفِ﴾.

همچنین در مقابل بریدن گوش، بریدن گوش طرف مجاز است «گوش در برابر گوش» ﴿وَ الأُذُنَ بِالأُذُنِ﴾.

و اگر کسی دندان دیگری را بشکند، او می‌تواند دندان جانی را در مقابل بشکند «دندان در برابر دندان» ﴿وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ﴾.

و به طور کلّی هر کس جراحتی و زخمی به دیگری بزند، در مقابل می‌توان قصاص کرد «در برابر هر جراحتی قصاص است» ﴿وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ﴾.

بنابراین، حکم قصاص به طور عادلانه و بدون هیچ گونه تفاوت از نظر نژاد و طبقهٔ اجتماعی و طایفه و شخصیت اجرا می‌گردد، و هیچ گونه تبعیضی در آن از این جهات راه ندارد (البته این حکم مانند سایر احکام اسلامی دارای شروط و مقرراتی است که در کتب فقهی آمده است؛ زیرا این حکم اختصاصی به بنی‌اسرائیل نداشته، در اسلام نیز نظیر آن وجود دارد چنان که در آیهٔ قصاص در سورهٔ «**بقره**»، آیهٔ ۱۷۸ ذکر شد).

این آیه، به تبعیض‌های ناروائی که در آن عصر وجود داشت، پایان می‌دهد.

به طوری که از بعضی تفاسیر استفاده می‌شود، در میان دو طایفهٔ یهود «**مدینه**» در آن عصر نابرابری عجیبی وجود داشت:

اگر فردی از طایفهٔ «**بنی النضیر**» فردی از طایفهٔ «**بنی قریظه**» را می‌کشت قصاص نمی‌شد.

ولی به عکس اگر کسی از طایفهٔ «**بنی قریظه**» فردی از طایفهٔ «**بنی النضیر**» را به قتل می‌رساند، کشته می‌شد.

هنگامی که اسلام به «**مدینه**» آمد، «**بنی قریظه**» در این باره از پیامبرﷺ سؤال کردند، پیامبرﷺ فرمود: خون‌ها با هم فرق ندارد، طایفهٔ «**بنی النضیر**»

زبان به اعتراض گشودند که مقام ما را پائین آوردی.

آیهٔ فوق نازل شد و به آنها اعلام کرد که نه تنها در اسلام، در آئین یهود نیز این قانون به طور مساوی وجود داشته است.[۱]

ولی برای آن که این توهّم پیش نیاید که خداوند قصاص کردن را الزامی شمرده و دعوت به مقابله به مثل نموده است، به دنبال این حکم می‌فرماید:

«اگر کسی از حق خود بگذرد و عفو و بخشش کند، کفاره‌ای برای گناهان او محسوب می‌شود، و به همان نسبت که گذشت به خرج داده خداوند از او گذشت می‌کند» ﴿**فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ**﴾.[۲]

باید توجه داشت: ضمیر «**بِهِ**» به قصاص بر می‌گردد، گویا این قصاص را «**عطیه**»ای قرار داده که به شخص جانی بخشیده است.

تعبیر به «**تَصَدَّقَ**» و همچنین وعدهٔ عفوی که خداوند به چنین کسی داده، همگی برای تشویق به عفو و گذشت است؛ زیرا شک نیست که **قصاص** هرگز نمی‌تواند آنچه را انسان از دست داده به او باز گرداند، تنها یک نوع آرامش موقت به او می‌دهد.

ولی وعدهٔ عفو خدا می‌تواند به طور کلّی آنچه را او از دست داده به صورت دیگری جبران کند و به این ترتیب باقی‌ماندهٔ ناراحتی از قلب و جان او برچیده شود و این رساترین تشویق برای چنین اشخاص است.

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «کسی که عفو کند،

---

۱ ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۱۸۸ (جلد ۶، صفحهٔ ۱۹۱، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق) ـ «**عون المعبود**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۸۹، دار الکتب العلمیة بیروت، طبع دوم، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۷۹، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۲ ـ **بسیاری** از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه نیز داده‌اند و آن این که ضمیر «**لَهُ**» به شخص جانی برگردد و معنی جمله چنین می‌شود: «کسی که از حق خود بگذرد، باعث برطرف شدن قصاص از جانی می‌گردد و کفاره‌ای در برابر عمل او محسوب می‌شود» ولی ظاهر آیه همان است که در بالا ذکر شد.

خداوند به همان اندازه از گناهان او می‌بخشد».[۱]

این جمله در حقیقت پاسخ دندان‌شکنی است به کسانی که **قانون قصاص** را یک قانون غیر عادلانه شمرده‌اند که مشوّق روح آدمکشی و **مُثْله** کردن است؛ زیرا از مجموع آیه استفاده می‌شود: اجازهٔ قصاص برای ایجاد ترس و وحشت جانیان و در نتیجه تأمین امنیت جانی برای مردم بی‌گناه است، و در عین حال راه عفو و بازگشت نیز در آن گشوده شده است.

اسلام می‌خواهد با ایجاد حالت ترس و امید، **هم** جلو جنایت را بگیرد و **هم** تا آنجا که ممکن است و شایستگی دارد، جلو شستن خون را با خون.

و در پایان آیه می‌فرماید: «کسانی که بر طبق حکم خداوند، داوری نکنند ستمگرند» ﴿**وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّٰالِمُونَ**﴾.

چه ظلمی از این بالاتر که ما گرفتار احساسات و عواطف کاذبی شده و از شخص قاتل به بهانهٔ این که خون را با خون نباید شست، به کلّی صرف‌نظر کنیم، دست قاتلان را برای قتل‌های دیگر باز گذاریم و به افراد بی‌گناه از این رهگذر ظلم و ستم کنیم.

باید توجه داشت که در «**تورات**» کنونی نیز در فصل ۲۱ «**سفر خروج**» این حکم آمده است، آنجا که می‌گوید: «و اگر اذیتی دیگر رسیده باشد آنگاه، جان عوض جان باید داده شود، چشم عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست، پا به عوض پا، سوختن به عوض سوختن، زخم به عوض زخم،

---

۱ ـ «**کافی**»، جلد ۷، صفحهٔ ۳۵۸، دار الکتب الاسلامیة ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۱۰۱، صفحهٔ ۳۸۹ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲۹، صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰، چاپ آل البیت ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۴۵، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۳۷، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق - تفسیر «**عیاشی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۳۲۵، چاپخانهٔ علمیهٔ تهران، ۱۳۸۰ هـ ق.

لطمه به عوض لطمه».[۱]

لازم به یادآوری است که در آیهٔ پیش، آمده بود: کسانی که حکم به غیر ما انزل اللّٰه می‌کنند، **کافرند** و در این آیه می‌گوید: **ظالم و ستمگرند**، و این شاید به دو لحاظ باشد، از نظر اعتقادی کفر، و از نظر رابطهٔ انسانی، ظلم و ستم به دیگران.

* * *

۱ ـ سفر خروج، باب ۲۱، شماره‌های ۲۳ ـ ۲۵ ـ به صفحهٔ ۱۱۷ «**کتاب مقدس**»، سفر خروج، به همت انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل مراجعه شود.

﴿۴۶﴾ وَ قَفَّيْنا عَلىٰ آثارِهِمْ بِعيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ الإِنْجيلَ فيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقينَ

﴿۴۷﴾ وَ لْيَحْكُمْ أَهْلُ الإِنْجيلِ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ فيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ

ترجمه:

۴۶ ـ و به دنبال آنها (پیامبران پیشین)، عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی که تورات پیش از او فرستاده شده بود تصدیق داشت؛ و انجیل را به او دادیم که در آن، هدایت و نور بود؛ و (این کتاب آسمانی نیز) تورات را، که قبل از آن بود، تصدیق می‌کرد؛ و هدایت و موعظه‌ای برای پرهیزکاران بود.

۴۷ ـ اهل انجیل (پیروان مسیح) نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند. و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.

تفسیر:

انجیل، کتاب هدایت و نور

در تعقیب آیات مربوط به «**تورات**»، در این آیه و آیهٔ بعد، به وضع **انجیل** اشاره کرده، می‌گوید: «پس از رهبران و پیامبران پیشین، مسیح علیه‌السلام را مبعوث کردیم، در حالی که نشانه‌های او کاملاً با نشانه‌هائی که تورات داده بود، تطبیق می‌کرد» ﴿**وَ قَفَّيْنا عَلىٰ آثارِهِمْ بِعيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ**﴾.

این جمله تفسیر دیگری نیز دارد و آن این که: «مسیح علیه‌السلام به حقانیت تورات که بر موسی بن عمران نازل شده بود، اعتراف کرد، همان طور که تمام پیامبران آسمانی به حقانیت پیامبران پیشین، معترف بودند».

آنگاه می‌گوید: «انجیل را در اختیار او گذاشتیم که در آن هدایت و نور بود» **﴿وَ آتَيْناهُ الإِنْجيلَ فيهِ هُدىً وَ نُورٌ﴾**.

در قرآن مجید به «**تورات**»، «**انجیل**» و «**قرآن**» هر سه «**نور**» گفته شده است:

دربارهٔ «**تورات**» می‌خوانیم:

«اِنّٰا أَنْزَلْنَا التَّوْرىٰةَ فِيْهٰا هُدىً وَ نُورٌ».[1]

و دربارهٔ «**انجیل**» در آیهٔ فوق، اطلاق نور شده.

و دربارهٔ «**قرآن**» می‌خوانیم:

«قَدْ جٰائَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ كِتٰابٌ مُبِيْنٌ».[2]

در حقیقت همان طور که تمام موجودات جهان برای ادامهٔ حیات و زندگی خود احتیاج شدید به نور دارند، آئین‌های الهی و دستورهای کتب آسمانی نیز برای رشد و تکامل انسان‌ها ضرورت قطعی دارد.

اصولاً ثابت شده که تمام انرژی‌ها، نیروها، حرکات، و زیبائی‌ها، همه از نور سرچشمه می‌گیرند و اگر نور نباشد، سکوت و مر ، همه جا را فرا خواهد گرفت.

همچنین اگر تعلیمات پیامبران نباشد، همهٔ ارزش‌های انسانی ـ اعم از فردی و اجتماعی ـ به خاموشی می‌گراید که نمونه‌های آن را در جوامع مادّی به روشنی می‌بینیم.

---

۱ ـ مائده، آیهٔ ۴۴. ۲ ـ مائده، آیهٔ ۱۵.

قرآن در موارد متعددی از «**تـورات**» و «**انـجیل**» بـه عـنوان یک کـتاب آسمانی یاد می‌کند.

در این که این دو کتاب در اصل، از طرف خدا نازل شده، جای هیچ گونه شک و تردید نیست، ولی این نیز مسلّم است که این دو کتاب آسمانی بعد از پیامبران دست‌خوش تحریف شدند، حقایقی از آن کم شد و خـرافـاتی بـر آن افزوده گردید که آنها را از ارزش انداخت و یا کتب اصلی فرامـوش گـردید و کتاب‌های دیگری که تنها بخشی از حقایق آنها را در بـرداشت بـه جـای آنـها نشست.[۱]

بنابراین، اطلاق نور به این دو کتاب، ناظر به **تورات** و **انجیل** اصلی است.

بار دیگر به عنوان تأکید، روی این مطلب تکیه می‌کند که «نه تنها عیسی بن مریم، تورات را تصدیق می‌کرد، بلکه انجیل کتاب آسمانی او نیز گـواه صـدق **تورات** بود» ﴿**وَ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرٰاةِ**﴾.

و در پایان می‌فرماید: «این کتاب آسمانی مایهٔ هدایت و اندرز پرهیزکاران بود» ﴿**وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ**﴾.

این تعبیر، همانند تعبیری است که در آغاز سورهٔ «**بقره**» دربارهٔ قرآن آمده است، آنجا که می‌گوید: **هُدیً لِلْمُتَّقِیْنَ**: «قرآن وسیلهٔ هدایت پرهیزکاران است».[۲]

نه تنها قرآن، تمام کتاب‌های آسمانی چنینند که وسیلهٔ هدایت پرهیزکاران می‌باشند.

منظور از پرهیزکاران کسانی هستند که در جستجوی حق، و آمادهٔ پذیرش آن می‌باشند.

---

۱ ـ برای توضیح بیشتر دربارهٔ تحریف **تورات** و **انجیل** و اسناد تاریخ آن، به کـتاب «**اَلْـهُدیٰ اِلیٰ دِیْـنِ الْمُصْطَفیٰ**» و «**أَنِیْسُ الْأَعْلاٰم**» مراجعه شود. ۲ ـ بقره، آیهٔ ۲.

بدیهی است، آنها که از سر لجاج و دشمنی دریچه‌های قلب خود را به روی حق می‌بندند، از هیچ حقیقتی بهره نخواهند برد.

قابل توجه این که: در آیهٔ فوق در مورد «**انجیل**»، نخست «**فِیْهِ هُدیً**» گفته شده، سپس «**هُدیً**» به طور مطلق آمده است.

این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که در «**انجیل**» و کتاب‌های آسمانی، دلائل هدایت برای همه بدون استثناء هست، **ولی** برای پرهیزکاران که در آن به دقت می‌اندیشند، باعث هدایت و تربیت و تکامل است.

* * *

پس از اشاره به نزول «**انجیل**» در آیهٔ گذشته، **در این آیه** می‌فرماید: «ما به اهل انجیل دستور دادیم که به آنچه خدا در آن نازل کرده است، داوری کنند» ﴿**وَ لْیَحْکُمْ أَهْلُ الإِنْجیلِ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فیهِ**﴾.

شک نیست که منظور از جملهٔ بالا این نیست که قرآن هم اکنون به پیروان مسیح علیه‌السلام دستور می‌دهد که باید به احکام «**انجیل**» عمل کنند؛ زیرا این سخن با سایر آیات قرآن و با اصل وجود قرآن که اعلام آئین جدید و نسخ آئین قدیم می‌کند، سازگار نیست، بلکه منظور این است که:

ما پس از نزول «**انجیل**» بر **عیسی** علیه‌السلام به پیروان او دستور دادیم که به آن عمل کنند و طبق آن داوری نمایند.[1]

و در پایان آیه، بار دیگر تأکید می‌کند: «کسانی که بر طبق حکم خدا داوری نکنند فاسقند» ﴿**وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ**﴾.

قابل توجه این که: در آیات اخیر، در یک مورد به افرادی که طبق آئین خدا

---

۱ ـ **در حقیقت** همان طور که بسیاری از مفسران گفته‌اند، در اینجا جملهٔ «**قُلْنٰا**» در تقدیر است و مفهوم آیه چنین می‌شود: «**وَ قُلْنٰا لِیَحْکُمَ أَهْلُ الاِنْجِیْلَ...**».

حکم نمی‌کنند، اطلاق «**کافر**» و در مورد دیگر «**ظالم**» و در اینجا «**فاسق**» شده است.

ممکن است این تفاوت تعبیر به خاطر آن باشد که هر حکم دارای **سه جنبه** است: **از یک سو** به قانونگذار (خداوند) منتهی می‌شود، **از سوی دیگر** به مجریان قانون (شخص حاکم و قاضی) **و از سوی سوم** به کسی که این حکم در حق او اجرا می‌گردد (شخص محکوم).

گویا هر یک از تعبیرات سه‌گانهٔ فوق، اشاره به یکی از این سه جنبه است؛ **زیرا** کسی که بر خلاف حکم خداوند داوری می‌کند، از یک طرف، قانون الهی را زیر پا گذاشته و «**کفر**» ورزیده، از طرف دیگر به انسان بی‌گناهی، **ستم و ظلم** کرده، و از طرف سوم از مرز وظیفه و مسئولیت خود خارج شده و **فاسق** گردیده است؛ زیرا همان طور که در سابق گفتیم «**فسق**» به معنی بیرون رفتن از مرز بندگی و وظیفه است.

* * *

﴿۴۸﴾ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

﴿۴۹﴾ وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ

﴿۵۰﴾ أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

ترجمه:

۴۸ ـ و این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن، و از هوا و هوس‌های آنان پیروی نکن؛ و از احکام الهی، روی مگردان. ما برای هر کدام از شما، آئین و طریقهٔ روشنی قرار دادیم؛ و اگر خدا می‌خواست، همهٔ شما را امت واحدی قرار می‌داد؛ ولی خدا می‌خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید؛ پس در نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جوئید! بازگشت همهٔ شما، به سوی خداست؛ سپس از آنچه در آن اختلاف می‌کردید؛ به شما خبر خواهد داد.

۴۹ ـ و در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن! و از

هوس‌های آنان پیروی مکن! و از آنها بر حذر باش، مبادا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند! و اگر آنها (از حکم و داوری تو)، روی گردانند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به خاطر پاره‌ای از گناهانشان مجازات کند؛ و بسیاری از مردم فاسقند.

۵۰ ـ آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟

شأن نزول:

بعضی از مفسران در شأن نزول آیهٔ ۴۹ از «**ابن عباس**» چنین نقل کرده‌اند: جمعی از بزرگان یهود توطئه کرده، گفتند: نزد محمّدﷺ می‌رویم، شاید بتوانیم او را از آئین خود منحرف سازیم.

پس از این تبانی، نزد پیامبرﷺ آمده، گفتند: ما دانشمندان و اشراف یهودیم، اگر ما از تو پیروی کنیم، مطمئناً سایر یهودیان به ما اقتدا می‌کنند، ولی در میان ما و جمعیتی، نزاعی است (در مورد یک قتل یا چیز دیگر) اگر در این نزاع به نفع ما داوری کنی ما به تو ایمان خواهیم آورد.

پیامبرﷺ از چنین قضاوتی (که عادلانه نبود) خودداری کرد و آیهٔ فوق به این مناسبت نازل شد.[1]

---

۱ ـ «**المنار**»، جلد ۶، صفحهٔ ۴۲۱ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۲، صفحهٔ ۲۹ ـ «**جوامع الجامع**»، جلد ۱، صفحهٔ ۵۰۶، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم، طبع اول، ۱۴۱۸ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۶، صفحهٔ ۲۱۳، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۹۰، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

تفسیر:

قرآن، حافظ و نگاهبان کتب پیشین

در نخستین آیه، اشاره به موقعیت قرآن بعد از ذکر کتب پیشین انبیاء شده است.

می‌فرماید: «ما این کتاب آسمانی را به حق بر تو نازل کردیم در حالی که کتب پیشین را تصدیق کرده (و نشانه‌های آن، بر آنچه در کتب پیشین آمده تطبیق می‌کند) و حافظ و نگاهبان آنها است» ﴿**وَ أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ**﴾.

«**مُهَيْمِن**» در اصل، به معنی چیزی است که حافظ، شاهد، مراقب، امین و نگاهداری‌کنندهٔ چیزی بوده باشد، و از آنجا که قرآن در حفظ و نگهداری اصول کتاب‌های آسمانیِ پیشین، مراقبت کامل دارد و آنها را تکمیل می‌کند، لفظ «**مُهَيْمِن**» را بر آن اطلاق کرده است.

اساساً تمام کتاب‌های آسمانی، در اصول مسائل، هماهنگی دارند، و هدف واحد یعنی **تربیت و تکامل** انسان را تعقیب می‌کنند، اگر چه در مسائل فرعی به مقتضای قانون تکامل تدریجی، با هم، تفاوت‌هائی دارند، و هر آئین تازه، مرحلهٔ بالاتری را می‌پیماید، و برنامهٔ جامع‌تری دارد.

ذکر «**مُهَيْمِناً عَلَيْهِ**» بعد از «**مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ**» اشاره به همین حقیقت است، یعنی اصول کتب پیشین را تصدیق و در عین حال برنامهٔ جامع‌تری پیشنهاد می‌کند.

پس از آن، دستور می‌دهد: چون چنین است «طبق احکامی که بر تو نازل شده است در میان آنها داوری کن» ﴿**فَاحْکُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللّٰهُ**﴾.

این جمله با «**فاء تفریع**» ذکر شده و نتیجهٔ جامعیت احکام اسلام نسبت به

احکام آئین‌های پیشین است، این دستور، با آنچه در آیات قبل گذشت ـ که پیامبرﷺ را بین داوری کردن میان آنها و یا رها کردن آنان به حال خود مخیّر می‌نمود ـ منافاتی ندارد؛ زیرا این آیه می‌گوید: **چنانچه خواستی میان اهل کتاب داوری کنی بر طبق احکام قرآن داوری کن.**

بعد از آن، اضافه می‌کند: «از هوا و هوس‌های آنها ـ که مایلند احکام الهی را بر امیال و هوس‌های خود تطبیق دهند ـ پیروی مکن و از آنچه به حق بر تو نازل شده است روی مگردان» ﴿**وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ عَمّٰا جٰاءَکَ مِنَ الْحَقِّ**﴾.

آنگاه برای تکمیل این بحث می‌گوید: «برای هر کدام از شما آئین، شریعت، طریقه و راه روشنی قرار دادیم» ﴿**لِکُلٍّ جَعَلْنٰا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهٰاجاً**﴾.

«**شِرْعَة**» و «**شریعه**» راهی را می‌گویند که به سوی آب می‌رود و به آن منتهی می‌شود، و این که دین را شریعت می‌گویند از آن نظر است که: به حقایق و تعلیماتی منتهی می‌گردد که مایهٔ پاکیزگی، طهارت و حیات انسانی است، کلمهٔ «**نهج**» و «**منهاج**» به راه روشن می‌گویند.

«**راغب**» در کتاب «**مفردات**» از «**ابن عباس**» نقل می‌کند که: فرق میان «**شرعة**» و «**منهاج**» آن است که: «**شرعة**» به آنچه در قرآن وارد شده گفته می‌شود و «**منهاج**» به اموری که در سنت پیامبرﷺ وارد گردیده.[1]

این تفاوت گر چه جالب به نظر می‌رسد اما دلیل قاطعی بر آن در دست نیست.[2]

---

۱ ـ «**مفردات راغب**»، مادهٔ «**شرع**».

۲ ـ **بعضی** از بزرگان مفسرین معتقدند: دین و شریعت با هم تفاوت دارند، **دین** عبارت است از: اصل توحید و اصول دیگری که میان تمام مذاهب مشترک است و لذا دین همیشه یکی است، ولی **شریعت** به قوانین و احکام و مقرراتی گفته می‌شود که در مذاهب با هم تفاوت دارند.

اما دلیل روشنی بر این تفاوت نداریم؛ زیرا این دو کلمه در بسیاری از موارد به یک معنی استعمال می‌شوند.

سپس می‌فرماید: «اگر خداوند می‌خواست، می‌توانست همهٔ شما را امت واحدی قرار دهد و همه را پیرو یک آئین سازد، ولی (چنین نکرد) چرا که می‌بایست شما را با مواهبی که داده بیازماید»، و این با قانون تکامل تدریجی و سیر مراحل مختلف تربیتی، سازگار نبود ﴿**وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ**﴾.

جملهٔ **لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ:** «تا شما را نسبت به آنچه داده بیازماید» اشاره به مطلبی است که سابقاً گفتیم: خداوند استعدادها و شایستگی‌هائی در وجود بشر آفریده که در سایهٔ «**آزمایش‌ها**» در پرتو تعلیمات پیامبران، آنها را پرورش می‌دهد.

و به همین دلیل، پس از پیمودن یک مرحله، آنها را در مرحلهٔ بالاتری قرار می‌دهد، و بعد از پایان یک دوران تربیتی، دوران عالی‌تری را به وسیلهٔ پیامبر دیگری به وجود می‌آورد، درست همانند مراحل تحصیلی یک نوجوان در مدرسه.

سرانجام، همهٔ اقوام و ملل را مخاطب ساخته و آنها را دعوت می‌کند که به جای صرف نیروهای خود در اختلاف و مشاجره، «در نیکی‌ها بر یکدیگر پیشی بگیرند» ﴿**فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ**﴾.

زیرا «بازگشت همهٔ شما به سوی خدا است و او است که شما را از آنچه در آن اختلاف می‌کنید در روز رستاخیز آگاه خواهد ساخت» ﴿**إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُونَ**﴾.

خلاصه این که: خداوند در این آیه به چند مطلب مهم اشاره فرموده است: **به این که:** قرآن به حق نازل شده و مطابق نشانه‌هائی است که در کتب پیشین در مورد آن آمده.

و به این که: این کتاب حافظ و نگاهبان احکام کتب پیش است که اگر مورد تحریف واقع شده، باید بر اساس این کتاب اصلاح شود.

و به این که: پیامبرﷺ موظف است طبق قرآن بین آنها داوری کند و از هوس‌های آنان پیروی ننماید.

و به این که: خداوند برای هر جمعی راه و رسمی قرار داده، و این امر برای آزمایش آنها لازم است.

و توجه می‌دهد که: خداوند می‌تواند همه را به یک راه و رسم، متّحد سازد، ولی این با آزمایش سازگار نیست.

و سرانجام راه درست را به همه اعلام می‌دارد و به پیامدهای آن اشاره می‌کند که اصل، **سبقت در خیرات** و امور نیک است، و پاداش آن در رستاخیز.

* * *

در آیهٔ بعد، بار دیگر خداوند به پیامبر خود تأکید می‌کند که در میان اهل کتاب بر طبق حکم خداوند داوری کند و تسلیم هوا و هوس‌های آنها نشود، می‌فرماید: «بین آنان طبق آنچه خدا نازل کرده داوری کن و از خواسته‌ها و هوس‌های آنها پیروی مکن» ﴿**وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ**﴾.

تکرار این دستور، **یا** به خاطر مطالبی است که در ذیل آیه آمده، **یا** به خاطر آن است که موضوع این داوری با موضوع داوری آیات گذشته تفاوت داشته است، در آیات پیش، موضوع «**زنای محصنه**» بود و در اینجا موضوع، «**قتل یا نزاع دیگر**».

پس از آن، به پیامبرﷺ هشدار می‌دهد: اینها تبانی کرده‌اند که او را از آئین حق و عدالت منحرف سازند، باید مراقب آنها باشد، می‌فرماید: «بر حذر باش، مبادا تو را نسبت به بعضی از آنچه بر تو نازل شده منحرف سازند» ﴿**وَ احْذَرْهُمْ**

أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيْكَ﴾.

سپس اعلام می‌دارد: «اگر اهل کتاب در برابر داوری عادلانه تو تسلیم نشوند، و به آن پشت کنند، بدان، این نشانهٔ آن است که گناهان آنها دامانشان را گرفته است، توفیق را از آنها سلب کرده و خدا می‌خواهد آنها را به خاطر بعضی از گناهانشان مجازات کند» **﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ﴾**.

ذکر **بعض گناهان** (نه همهٔ آنها) ممکن است به خاطر آن باشد که مجازات همهٔ گناهان در زندگی دنیا انجام نمی‌شود و تنها قسمتی از آن دامن انسان را می‌گیرد و بقیه به جهان دیگر موکول می‌شود.

در این که: کدام «**کیفر**» دامن آنها را گرفت، در آیه صریحاً ذکری از آن به میان نیامده، ولی احتمال دارد اشاره به همان سرنوشتی باشد که دامان یهود «**مدینه**» را گرفت و به خاطر خیانت‌های پی در پی مجبور شدند، خانه‌های خود را رها کرده و از «**مدینه**» بیرون روند.

و یا این که: عدم توفیق آنها در پیروی از حق، خود یک نوع مجازات برای گناهان پیشین آنها بود؛ زیرا سلب موفقیت، خود یک نوع مجازات محسوب می‌شود.

به عبارت دیگر، گناهان پی در پی و لجاجت، کیفرش محروم ماندن از احکام عادلانه و سرگردان شدن در بیراهه‌های زندگی است.

و در پایان آیه می‌فرماید: اگر آنها در راه باطل این همه پافشاری می‌کنند، نگران مباش؛ «زیرا بسیاری از مردم فاسقند» **﴿وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّٰاسِ لَفٰاسِقُونَ﴾**.

در اینجا ممکن است این ایراد بشود که: آیهٔ فوق دلیل بر این است که: امکان انحراف از حق، دربارهٔ پیامبرﷺ نیز تصور می‌شود و لذا خداوند به او

هشدار می‌دهد، آیا این تعبیر با معصوم بودن پیامبران سازگار است؟

پاسخ این ایراد این است که:

معصوم بودن، هرگز به این معنی نیست که گناه بر پیامبرﷺ و امام محال می‌گردد، و گرنه فضیلتی برای آنها محسوب نمی‌شود، بلکه منظور این است: آنها با توانائی بر گناه، مرتکب گناه نمی‌شوند، هر چند این عدم ارتکاب به خاطر تذکرات الهی بوده باشد.

به عبارت دیگر، یاد آوری‌های خود خداوند ،جزئی از عامل مصونیت پیغمبرﷺ از گناه می‌باشد.

توضیح بیشتر دربارهٔ مقام عصمت پیامبران و امامان به خواست خدا در ذیل آیهٔ **تطهیر** (آیهٔ ۳۳، سورهٔ «**احزاب**») خواهد آمد.

* * *

در سومین آیه، به عنوان استفهام انکاری می‌فرماید: «آیا اینها که مدّعی پیروی از کتب آسمانی هستند، انتظار دارند با احکام جاهلی و قضاوت‌های آمیخته با انواع تبعیضات در میان آنها داوری کنی» ﴿**أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ**﴾.

در حالی که هیچ نوع داوری برای افراد با ایمان بالاتر و بهتر از حکم خدا نیست، می‌فرماید: «چه کسی برای افرادی که یقین به خدا و قیامت دارند بهتر از خدا حکم می‌کند» ﴿**وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ**﴾.

همان طور که در ذیل آیات سابق گفتیم، در میان طوائف یهود نیز تبعیضات عجیبی بود، مثلاً: اگر کسی از طایفهٔ «**بنی قریظه**» فردی از طایفهٔ «**بنی نضیر**» را به قتل می‌رساند، قصاص می‌شد، و در صورت عکس، قصاص نمی‌کردند، و یا به هنگام گرفتن دیه، دو برابر دیه می‌گرفتند، قرآن می‌گوید: این گونه تبعیضات نشانهٔ احکام جاهلیت است، و در میان احکام الهی هیچ گونه تبعیض در میان

بندگان خدا نیست.

در کتاب «**کافی**» از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

اَلْحُکْمُ حُکْمٰانِ: حُکْمُ اللّٰهِ وَ حُکْمُ الْجٰاهِلِیَّةِ فَمَنْ أَخْطَأَ حُکْمَ اللّٰهِ حَکَمَ بِحُکْمِ الْجٰاهِلِیَّةِ:

«حکم، دو گونه بیشتر نیست: **یا** حکم خدا است، **یا** حکم جاهلیت و هر کس حکم خدا را رها کند به حکم جاهلیت تن در داده است».[1]

از اینجا روشن می‌شود، افراد با ایمانی که با داشتن احکام آسمانی به دنبال قوانین ساختگی ملل دیگری افتاده‌اند، در حقیقت در مسیر جاهلیت گام نهاده‌اند.

* * *

۱ ـ «**کافی**»، جلد ۷، صفحهٔ ۴۰۷، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲۷، صفحات ۲۲ و ۳۳، چاپ آل البیت ـ «**تهذیب**»، جلد ۶، صفحهٔ ۲۱۸، دار الکتب الاسلامیة ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۴۰، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۴۱، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

۵۱ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصٰارىٰ أَوْلِيٰاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ

۵۲ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسٰارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشىٰ أَنْ تُصِيبَنٰا دٰائِرَةٌ فَعَسَى اللّٰهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلىٰ مٰا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نٰادِمِينَ

۵۳ وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هٰؤُلاٰءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خٰاسِرِينَ

ترجمه:

۵۱ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاریٰ را ولیّ (و دوست و تکیه‌گاه خود،) انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند؛ خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند!

۵۲ ـ (ولی) کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است می‌بینی که در (دوستی با) آنان، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، و می‌گویند: «می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد» شاید خداوند پیروزی یا حادثهٔ دیگری از سوی خود (به نفع مسلمانان) پیش بیاورد؛ و این دسته، از آنچه در دل پنهان داشتند، پشیمان گردند!

۵۳ ـ آنها که ایمان آورده‌اند می‌گویند: آیا این (منافقان) همان‌ها هستند که با نهایت تأکید به خدا سوگند یاد کردند که با شما هستند؟! (پس چرا کارشان به اینجا رسید؟!) اعمالشان نابود گشت، و زیانکار شدند.

شأن نزول:

بسیاری از مفسران نقل کرده‌اند که بعد از جنگ «**بدر**»، «**عبادة بن صامت خزرجی**»، خدمت پیامبرﷺ رسیده، گفت: من هم‌پیمانانی از یهود دارم که از نظر عدد ،زیاد و از نظر قدرت نیرومندند، اکنون که آنها ما را تهدید به جنگ می‌کنند و حساب مسلمانان از غیر مسلمانان جدا شده است، من از دوستی و هم‌پیمانی با آنان برائت می‌جویم، هم پیمانِ من تنها خدا و پیامبر او است.

«**عبدالله بن أُبَیّ**» گفت: ولی من از هم‌پیمانی با یهود برائت نمی‌جویم؛ زیرا از حوادث مشکل می‌ترسم و به آنها نیازمندم.

پیامبرﷺ به او فرمود: آنچه در مورد دوستی با یهود بر «**عباده**» می‌ترسیدم، بر تو نیز می‌ترسم (و خطر این دوستی و هم‌پیمانی برای تو از او بیشتر است).

«**عبدالله**» گفت: چون چنین است من هم می‌پذیرم و با آنها قطع رابطه می‌کنم، آیات فوق نازل شد و مسلمانان را از هم‌پیمانی با یهود و نصاریٰ بر حذر داشت.[1]

تفسیر:

هم‌پیمانی با یهود و نصاریٰ ممنوع

آیات فوق مسلمانان را از همکاری با یهود و نصاریٰ به شدت بر حذر می‌دارد، نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاریٰ را تکیه‌گاه و هم‌پیمان خود قرار ندهید»! ﴿**یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصٰاریٰ أَوْلِیٰاءَ**﴾.

---

۱ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۰، صفحات ۵، ۶ و ۱۶۸، و جلد ۱۹، صفحات ۱۵۱ و ۱۵۲ ـ «**مجمع البیان**»، ذیل آیات مورد بحث ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحات ۲۹۰ و ۲۹۱، ذیل آیات مورد بحث، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

یعنی ایمان به خدا ایجاب می‌کند که به خاطر جلب منافع مادی با آنها همکاری نکنید.

«**أولیاء**» جمع «**ولیّ**» از مادهٔ «**ولایت**» به معنی نزدیکی فوق العاده میان دو چیز است که به معنی دوستی، و نیز به معنی هم‌پیمانی و سرپرستی آمده است.

ولی با توجه به شأن نزول آیه، و سایر قرائنی که در دست است، منظور از آن در اینجا این نیست که مسلمانان هیچگونه رابطهٔ تجاری و اجتماعی با یهود و مسیحیان نداشته باشند، بلکه منظور این است که: با آنها هم‌پیمان نگردند و در برابر دشمنان روی دوستی آنها تکیه نکنند.

می‌دانیم مسألهٔ «**هم‌پیمانی**» در میان عرب در آن زمان رواج کامل داشت و از آن به «**وِلاء**» تعبیر می‌شد.

جالب این که: در اینجا روی عنوان «**اهل کتاب**» تکیه نشده، بلکه به عنوان «**یهود و نصاریٰ**» از آنها نام برده شده است، شاید اشاره به این است که آنها اگر به کتب آسمانی خود عمل می‌کردند، هم‌پیمانان خوبی برای شما بودند.

ولی اتحاد آنها با یکدیگر روی دستور کتاب‌های آسمانی نیست، بلکه روی اغراض سیاسی، دسته‌بندی‌های نژادی و مانند آن است.

پس آنگاه، با یک جملهٔ کوتاه، دلیل این نهی را بیان کرده، می‌گوید: «هر یک از آن دو طایفه، دوست و هم‌پیمانِ هم‌مسلکان خود هستند» ﴿**بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ**﴾.

یعنی تا زمانی که منافع خودشان و دوستانشان مطرح است، هرگز به شما نمی‌پردازند.

روی این جهت، «هر کس از شما طرح دوستی و پیمان با آنها بریزد، از نظر تقسیم‌بندی اجتماعی و مذهبی جزء آنها محسوب خواهد شد» ﴿**وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ**

مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾.

شک نیست که «خداوند چنین افراد ستمگری را که به خود و برادران و خواهران مسلمان خود خیانت کرده و بر دشمنانشان تکیه می‌کنند، هدایت نخواهد کرد» **﴿إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ﴾**.

* * *

در آیهٔ بعد، به عذرتراشی‌هائی اشاره می‌کند که افراد بیمارگونه برای توجیه ارتباط‌های نامشروع خود با بیگانگان، ارائه می‌کنند، می‌فرماید: «کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، اصرار دارند آنان را تکیه‌گاه و هم‌پیمان خود انتخاب کنند، و عذرشان این است که می‌گویند: ما می‌ترسیم قدرت به دست آنها بیفتد و گرفتار شویم» **﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسٰارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشىٰ أَنْ تُصِيبَنٰا دٰائِرَةٌ﴾**.[1]

لذا قرآن در پاسخ این عذرتراشی‌های آنها می‌گوید: همان طور که آنها احتمال می‌دهند روزی قدرت به دست یهود و نصاری بیفتد این احتمال را نیز باید بدهند که: «ممکن است سرانجام، خداوند مسلمانان را پیروز کند و قدرت به دست آنها بیفتد و این منافقان، از آنچه در دل خود پنهان ساختند، پشیمان گردند» **﴿فَعَسَى اللّٰهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلىٰ مٰا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نٰادِمِينَ﴾**.

در حقیقت، در این آیه، از دو راه به آنها پاسخ گفته شده است:

نخست این که: این گونه افکار از قلب‌های بیمار بر می‌خیزد، از کسانی که ایمانشان متزلزل و نسبت به خدا سوء ظن دارند و گرنه یک فرد با ایمان این گونه

---

۱ ـ «**دٰائِرَةٌ**» در اصل، از مادهٔ «**دور**» به معنی چیزی است که در گردش باشد و از آنجا که قدرت‌ها و حکومت‌ها در طول تاریخ دائماً در گردش بوده به آن «**دائرة**» می‌گویند و نیز به حوادث مختلف زندگی که به گردش اشخاص می‌گردد، «**دائرة**» گفته می‌شود.

فکر، به خود راه نمی‌دهد.

و دیگر این که: به فرض که چنین احتمالی باشد آیا احتمال پیروزی مسلمین در کار نیست؟

بنا بر آنچه گفته شد، کلمهٔ «**عَسیٰ**» که مفهوم آن احتمال و امید است، در همان معنی اصلی ـ که در همه جا دارد ـ استعمال شده است.

ولی مفسران معمولاً آن را به عنوان یک وعدهٔ قطعی به مسلمانان از طرف خداوند گرفته‌اند، که با ظاهر کلمهٔ «**عَسیٰ**» سازگار نیست.

منظور از جملهٔ «**أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ**» که بعد از کلمهٔ «**فتح**» ذکر شده، این است که: ممکن است در آینده مسلمانان بر دشمنان خود از طریق «**جنگ و پیروزی**» غلبه کنند و **یا** آن قدر قدرت بیابند که «**دشمن بدون جنگ**» تسلیم گردد.

به عبارت دیگر، کلمهٔ «**فتح**» اشاره به پیروزی‌های نظامی مسلمانان است و «**أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ**» اشاره به پیروزی‌های اجتماعی، اقتصادی و مانند آن می‌باشد.

اما با توجه به این که خداوند چنین احتمالی را بیان می‌کند و او عالم و آگاه از وضع آینده است، این آیه اشاره به پیروزی‌های نظامی، اجتماعی و اقتصادی مسلمانان خواهد بود.

* * *

و در آخرین آیه، به سرانجام کار منافقان اشاره کرده، می‌گوید: در آن هنگام که فتح و پیروزی نصیب مسلمانان راستین شود، و کار منافقان برملا گردد، «مؤمنان از روی تعجب می‌گویند: آیا این افراد منافق همان‌ها هستند که آن همه ادعا داشتند و با نهایت تأکید قسم یاد می‌کردند که با ما هستند، چرا سرانجام کارشان به اینجا رسید»؟ ﴿**وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هٰؤُلاٰءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ**

أَيْمٰانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ﴾.[1]

و به خاطر همین نفاق، «همهٔ اعمال نیک آنها بر باد رفت و به همین دلیل زیانکار شدند» **﴿حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خٰاسِرِينَ﴾**.

زیرا از نیت پاک و خالص سرچشمه نگرفته بود، و به همین دلیل، هم در این جهان و هم در جهان دیگر زیانکار شدند.

جملهٔ اخیر، در حقیقت شبیه پاسخ سؤال مقدری است، گویا کسی می‌پرسد: بالاخره پایان کار آنها به کجا خواهد رسید؟

در جوابشان گفته می‌شود: اعمالشان به کلی بر باد رفت و خسران و زیان دامنگیرشان شد.

یعنی آنها اگر اعمال نیکی هم از روی اخلاص انجام داده باشند، چون سرانجام به سوی نفاق و شرک روی آوردند، نتائج آن اعمال نیز بر باد رفت، همان طور که در جلد دوم، ذیل آیهٔ ۲۱۷ سورهٔ «**بقره**» بیان کردیم.

* * *

نکته:

تکیه بر بیگانگان

گر چه در شأن نزول آیات فوق سخن از دو نفر یعنی «**عبادة بن صامت**» و «**عبداللّٰه بن أُبَیّ**» در میان آمده، ولی جای تردید نیست که اینها فقط به عنوان دو شخص تاریخی مورد نظر نیستند، بلکه نمایندهٔ دو مکتب فکری و اجتماعی می‌باشند.

یک مکتب می‌گوید: از بیگانه باید بُرید و زمام کار خود را به دست او نداد و

---

۱ ـ در آیهٔ فوق «**هٰؤُلاٰءِ**» مبتدا است «**الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ**» خبر آن است و «**جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ**» در حکم «مفعول مطلق» است.

به کمک‌های او اطمینان نکرد.

دیگری می‌گوید: در این دنیای پر غوغا، هر شخص و ملتی تکیه‌گاهی می‌خواهد، و گاهی مصلحت ایجاب می‌کند که این تکیه‌گاه از میان بیگانگان انتخاب شود، دوستی آنها با ارزش است و روزی، ثمربخش خواهد بود.

قرآن مکتب دوم را به شدت می‌کوبد و مسلمانان را از این طرز تفکر با صراحت و تأکید بر حذر می‌دارد.

اما متأسفانه بعضی از مسلمانان عصر ما، این فرمان بزر قرآن را به دست فراموشی سپرده‌اند و تکیه‌گاه‌هائی از میان بیگانگان برای خود انتخاب نموده‌اند، تاریخ نیز نشان می‌دهد که بسیاری از بدبختی‌های مسلمین از همین جا سرچشمه گرفته است!

«**آندلس**» تابلو زنده‌ای برای این موضوع است و نشان می‌دهد: چگونه مسلمانان با نیروی خود درخشان‌ترین تمدن‌ها را در **آندلس** دیروز و **اسپانیای** امروز، به وجود آوردند، اما به خاطر تکیه کردن بر بیگانه چه آسان آن را از دست دادند.

امپراطوری عظیم «**عثمانی**» که در مدت کوتاهی، همانند برف در فصل تابستان به کلی آب شد، شاهد دیگری بر این مدعا است.

در تاریخِ معاصر نیز ضربه‌هائی که مسلمانان به خاطر انحراف از این مکتب خورده‌اند کم نیست، اما تعجب در این است که چگونه هنوز بیدار نشده‌ایم؟![1]

در هر حال، بیگانه، بیگانه است و اگر یک روز منافع مشترکی با ما داشته باشد و در گام‌های محدودی همکاری کند، سرانجام در لحظات حساس نه تنها

---

۱ ـ خوشبختانه در دوران ما، مسلمانان ایران به رهبری رهبران مبرز و والا مقام، با پذیرش و تکیه بر مکتب انسان‌ساز تشیّع، این کشور را آزاد و سربلند ساخته‌اند و در طول ۲۶ سال که از انقلاب گذشته، به قله‌های بلندی دست یافته‌اند، تاریخِ این بیست و شش سال، خواندنی و ستودنی است! ۱۳۸۴ / ۱ / ۲۴

حساب خود را جدا می‌کند، که ضربه‌های کاری نیز به ما می‌زند، امروز مسلمانان باید بیش از هر وقت، به این ندای قرآن گوش دهند و جز به نیروی خود تکیه نکنند.

پیامبر اسلامﷺ به قدری مراقب این موضوع بود که در جنگ «**احد**» هنگامی که سیصد نفر از یهودیان برای همکاری با مسلمانان در برابر مشرکان اعلام آمادگی کردند، پیامبرﷺ آنها را از نیمهٔ راه باز گرداند و کمک آنها را نپذیرفت.

در حالی که این عدد در نبرد «**احد**» می‌توانست نقش مؤثری داشته باشد، چرا؟

زیرا هیچ بعید نبود که آنها در لحظات حساس جنگ، با «**دشمن**» همکاری کنند و باقی‌ماندهٔ ارتش اسلام را نیز از بین ببرند!!

* * *

﴿۵۴﴾ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكٰافِرِينَ يُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لاٰ يَخٰافُونَ لَوْمَةَ لاٰئِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

۵۴ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آئین خود باز گردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند؛) خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آنها در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد؛ و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست.

تفسیر:

آیندگان عزتمند

پس از بحث در آیهٔ قبل دربارهٔ منافقان، در این آیه، سخن از **مرتدّانی** است که طبق پیش‌بینی قرآن، بعدها از این آئین مقدس روی بر می‌گردانند، **نخست**، به عنوان یک قانون کلّی به همهٔ مسلمانان اخطار می‌کند: «اگر کسانی از شما از دین خود بیرون روند ـ زیانی به خدا، آئین او و جامعهٔ مسلمین و آهنگ سریع پیشرفت آنها نمی‌رسانند ـ زیرا خداوند در آینده جمعیتی را برای حمایت این آئین برمی‌انگیزد» ﴿**يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ**

بِقَوْمٍ﴾.

سپس صفات کسانی که باید این رسالت بزر را انجام دهند، چنین بر می‌شمارد:

۱ ـ آنها کسانی هستند که به خدا عشق می‌ورزند و جز به خشنودی او نمی‌اندیشند «هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خدا را دوست دارند» **﴿يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ﴾**.

۲ و ۳ ـ «آنها در برابر مؤمنان خاضع و مهربان، و در برابر دشمنان و ستمکاران، سرسخت، انعطاف‌ناپذیر و پر قدرتند» **﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾**.

۴ ـ جهاد در راه خدا به طور مستمر از برنامه‌های آنها است، «همواره در راه خدا جهاد می‌کنند» **﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾**.

۵ ـ آخرین امتیازی که برای آنان ذکر می‌کند این است که در راه انجام فرمان خدا و دفاع از حق «از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌هراسند» **﴿وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾**.

در حقیقت، علاوه بر قدرت جسمانی، چنان شهامتی دارند که از شکستن سنت‌های غلط و مخالفت با اکثریت‌هائی که راه انحراف را پیش گرفته‌اند، و با تکیه بر کثرت عددی خود دیگران را به باد استهزاء می‌گیرند، پروائی ندارند.

بسیاری از افراد را می‌شناسیم که دارای صفات ممتازی هستند، اما در مقابل غوغای محیط و هجوم افکار عوام و اکثریت‌های منحرف، بسیار محافظه‌کار، ترسو، و کم جرئتند، و زود در برابر آنها میدان را خالی می‌کنند.

در حالی که، برای یک رهبر سازنده و افرادی که برای پیاده کردن افکار او وارد میدان می‌شوند، قبل از هر چیز چنین شهامتی لازم است.

باید توجه داشت: عوام‌زدگی، محیط زدگی، و امثال آن که همگی نقطهٔ مقابل این امتیاز عالی روحی هستند، سدّ راه بیشتر اصلاحات محسوب می‌گردند.

و در پایان می‌گوید: «به دست آوردن این امتیازات، (علاوه بر کوشش انسان) مرهون فضل الهی است که به هر کس بخواهد و شایسته ببیند می‌دهد» **﴿ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ﴾**.

«خدا است که دایرهٔ فضل و کرمش، وسیع و نسبت به آنها که شایستگی دارند آگاه است» **﴿وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ﴾**.

دربارهٔ این که آیهٔ فوق، اشاره به چه اشخاصی می‌کند و منظور از این یاوران اسلام کیانند که خدا آنها را با این صفات ستوده است؟ در روایات اسلامی و سخنان مفسران، سخن بسیار دیده می‌شود، که به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم:

در روایات زیادی که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده می‌خوانیم که این آیه، در مورد **علی** علیه‌السلام در **فتح خیبر**، یا مبارزه با «**ناکثین**»، «**قاسطین**» و «**مارقین**» (آتش‌افروزان جنگ جمل، سپاه معاویه، و خوارج) نازل شده است، لذا می‌بینیم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از عدم توانائی عده‌ای از فرماندهان لشگر اسلام برای **فتح خیبر**، یک شب در مرکز سپاه اسلام رو به آنها کرده، فرمود:

لَاُعْطِیَنَّ الرّٰایَةَ غَداً رَجُلاً، یُحِبُّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ، کَرّٰاراً غَیْرَ فَرّٰارٍ، لاٰ یَرْجِعُ حَتّٰی یَفْتَحَ اللّٰهُ عَلیٰ یَدِهِ:

«به خدا سوگند، فردا پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و پیامبر را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می‌دارند، پی در پی به دشمن حمله می‌کند و هیچ گاه از برابر آنها نمی‌گریزد و از این میدان باز نخواهد گشت،

مگر این که خدا به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان می‌کند».[۱]

در روایت دیگری می‌خوانیم: هنگامی که از پیامبرﷺ دربارهٔ این آیه سؤال کردند، دست خود را بر شانهٔ «**سلمان**» زده، فرمود: «منظور این و یاران او و هموطنان او هستند».

و به این ترتیب، از اسلام آوردن ایرانیان، کوشش‌ها و تلاش‌های پرثمر آنان برای پیشرفت اسلام در زمینه‌های مختلف، پیشگوئی کرد.

سپس فرمود:

لَوْ کٰانَ الدِّیْنُ مُعَلَّقاً بِالثُّرَیّٰا لَتَنٰاوَلَهُ رِجٰالٌ مِنْ أَبْنٰاءِ الْفٰارْسِ:

«اگر دین (و در روایت دیگری اگر علم) به ستارهٔ ثریا بسته باشد و در آسمان‌ها قرار گیرد، مردانی از فارس آن را در اختیار خواهند گرفت».[۲]

پو در روایات دیگری می‌خوانیم: این آیه دربارهٔ یاران مهدی علیه‌السلام نازل شده است که با تمام قدرت در برابر آنها که از آئین حق و عدالت مرتدّ شده‌اند، می‌ایستند و جهان را پر از ایمان و عدل و داد می‌کنند.[۳]

---

۱ ـ در تفسیر «**برهان**» و «**نور الثقلین**» روایت متعددی از ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام در این باره نقل شده و از دانشمندان اهل تسنن، «**ثعلبی**» نیز این روایت را نقل کرده است («**احقاق الحق**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۰۰ ـ «**کافی**»، جلد ۸، صفحهٔ ۳۵۱، دار الکتب الاسلامیة ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۱، صفحات ۳، ۷، ۲۰، ۲۱ و ۲۶، و جلد ۳۱، صفحات ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۱۶ و... ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۵۸، و جلد ۹، صفحهٔ ۲۰۱، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۴۲، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**صحیح بخاری**»، جلد ۵، صفحهٔ ۷۶، دار الفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ ق).

۲ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۲۰۸ (جلد ۳، صفحهٔ ۳۵۸، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق) ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحات ۶۴۱ و ۶۴۲، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**ابونعیم اصفهانی**» در «**حلیة**»، جلد ۶، صفحهٔ ۶۴ حدیث را با عبارت «**لَوْ کٰانَ الْعِلْمُ مَنُوطاً بِالثُّرَیّٰا لَتَنٰاوَلَهُ رِجٰالٌ مِنْ أَبْنٰاءِ الْفٰارْسِ**» نقل کرده است، ولی «**ابن عبد البَرّ**» در «**استیعاب**»، جلد ۲، صفحهٔ ۵۷۷ «**لَوْ کٰانَ الدِّیْنُ عِنْدَ الثُّرَیّٰا لَنٰالَهُ سَلْمٰان...**» نقل نموده است.

۳ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۵۹، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**علی بن ابراهیم قمی**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۷۰، مؤسسهٔ دار الکتاب قم، طبع سوم، ۱۴۰۴ هـ ق ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۴۳، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۴۱، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق.

شکی نیست: این روایات که در تفسیر آیه وارد شده با هم تضاد ندارند؛ **زیرا** این آیه همان طور که سیرهٔ قرآن است، یک مفهوم کلّی و جامع را بیان می‌کند که **علی** علیه‌السلام یا **سلمان فارسی** مصداق‌های مهم آن می‌باشند و کسان دیگری که این برنامه‌ها را تعقیب می‌کنند، نیز شامل می‌شود، هر چند در روایات از آنها ذکری نشده باشد.

ولی متأسفانه تعصب‌های قومی در مورد این آیه، به کار افتاده و افرادی را که هیچ گونه شایستگی ندارند و هیچ یک از صفات فوق در آنها وجود نداشته، به عنوان مصداق و شأن نزول آیه شمرده‌اند، تا آنجا که «**ابو موسی اشعری**» ـ که با حماقت کم‌نظیر و تاریخی خود، اسلام را به سوی پرتگاه کشانید، و پرچمدار اسلام، علی علیه‌السلام را در تنگنای سختی قرار داد ـ را از مصادیق این آیه شمرده‌اند![1]

* * *

نکته:

گِله از مسلمانان حجاز

اصلاح قسمت اخیر این جلد، در جوار خانهٔ خدا، در «**مکّه**» مکرّمه هنگام تشرف برای مراسم پرشکوه عمره انجام گرفت، در حالی که قلم را به زحمت می‌توانستم به دست بگیرم و دستم ناراحت بود.

جالب این که: همان تعصب‌ها را که در کتب علمی می‌بینیم به طرز شدیدتری در میان افراد عامی و حتی دانشمندان آنها در اینجا مشاهده می‌کنیم.

گویا دستی در کار است که مسلمانان هیچ گاه متحد نشوند، این تعصب

---

۱ ـ تفسیر «**طبری**»، جلد ۶، صفحهٔ ۱۸۴ (جلد ۶، صفحهٔ ۳۸۳، دار الفکر بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق) ـ ولی در بعضی از روایات، تنها نام از **قوم ابو موسیٰ** به میان آمده، که اشاره به اهل **یمن** است که برای یاری اسلام در لحظات حساس کوشیدند. و به طور اشاره، خود **ابو موسی** از این موضوع استثناء شده است، در حالی که دربارهٔ **سلمان** می‌خوانیم: خودش و قومش مشمول این آیه‌اند.

حتی به تاریخ پیش از اسلام نیز سرایت کرده، و خیابانی که نزدیک خانهٔ کعبه به عنوان شارع «**ابو سفیان**» جلب توجه می‌کند، در حال حاضر از «**شارع ابراهیم الخلیل**» بنیانگذار «**مکّه**» شکوهمندتر است!

نسبت «**شرک**» دادن به بسیاری از مسلمانان، برای یک دسته از متعصبین این سامان، مساوی با آبِ خوردن است، تکان بخوری، فریاد «**مشرک**»، «**مشرک**» بلند می‌شود.

گویا اسلام دربست از آنِ آنها است و آنها متولّیان قرآنند و بس، و اسلام و کفرِ دگران به میل آنها واگذار شده که با یک کلمه هر کس را بخواهند مشرک و هر کس را بخواهند مسلمان بگویند!

در حالی که در آیات فوق خواندیم خداوند به هنگام غربت اسلام **سلمان** و امثال او را برای عظمت این آئین بزرگ بر می‌انگیزد، و این بشارتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله داده است.

شگفت‌انگیز این است که: مسألهٔ «**توحید**» که باید رمز وحدت مسلمین گردد، دستاویزی شده برای تشتّت صفوف مسلمین، و نسبت دادن مسلمانان به شرک و بت‌پرستی.

تا آنجا که یکی از افراد مطلع به بعضی از متعصبان آنها گفته بود: ببینید کار ما و شما به کجا رسیده که اگر اسرائیل بر سر ما مسلط شود، جمعی از شما خوشحال می‌شوند؟ و اگر شما را بکوبد جمعی از ما!

آیا این همان چیزی نیست که آنها می‌خواهند؟!

ولی از انصاف نباید گذشت، با تماس‌های مکرّری که با عده‌ای از علمای آنها داشتم، روشن شد که فهمیده‌ها غالباً از این وضع ناراحتند، مخصوصاً یکی از علمای **یمن** در مسجد الحرام در بحثی که در زمینهٔ حدّ و حدود شرک بود، در

حضور بعضی از بزرگان مدرسین حرم، می‌گفت:

مسألهٔ نسبت دادن اهل قبله به **شرک**، گناه بسیار بزرگی است که پیشینیان آن را بسیار مهم می‌شمردند، این چه کاری است که افراد غیر وارد، مرتباً مسلمانان را به شرک متهم می‌کنند؟!

آیا آنها نمی‌دانند چه مسئولیت بزرگی را بر عهده می‌گیرند؟![1]

* * *

۱ ـ متأسفانه تاریخ این سفر یادداشت نشده، احتمال دارد همان ماه رجب ۱۳۹۶ باشد که در پایان مقدمه آمده است.

﴿۵۵﴾ إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ

﴿۵۶﴾ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغٰالِبُونَ

ترجمه:

۵۵ ـ سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را بر پا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

۵۶ ـ و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، (پیروزند؛ زیرا) حزب و جمعیتِ خدا پیروز است.

شأن نزول آیهٔ ولایت:

در تفسیر «**مجمع البیان**» و کتب دیگر از «**عبداللّٰه بن عباس**» چنین نقل شده: روزی در کنار **چاه زمزم** نشسته بود و برای مردم از قول پیامبرﷺ حدیث نقل می‌کرد، ناگهان مردی که عِمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمده و هر مرتبه که «**ابن عباس**» از پیغمبر اسلامﷺ حدیث نقل می‌کرد، او نیز با جملهٔ «**قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ**ﷺ» حدیث دیگری را از پیامبرﷺ نقل می‌نمود.

«**ابن عباس**» او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم! هر کس مرا نمی‌شناسد، بداند من «**ابوذر غِفاری**» هستم، با این گوش‌های خودم از رسول خداﷺ شنیدم ـ و اگر دروغ بگویم هر دو گوشم کَر باد ـ و با این چشمان خود این جریان را دیدم ـ و اگر دروغ بگویم هر دو کور باد

ـ که پیامبرﷺ فرمود:

عَلِیٌّ قٰائِدُ الْبَرَرَةِ وَ قٰاتِلُ الْکَفَرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ:

«علی علیه‌السلام پیشوای نیکان است، و کشندهٔ کافران، هر کس او را یاری کند، خدا یاریش خواهد کرد، و هر کس دست از یاریش بردارد، خدا دست از یاری او برخواهد داشت».

سپس «**ابوذر**» اضافه کرد: ای مردم! روزی از روزها با رسول خداﷺ در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی به او چیزی نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرده، گفت:

خدایا تو شاهد باش! من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم، ولی کسی جواب مساعد به من نداد.

در همین حال علی علیه‌السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتری را از دست آن حضرت بیرون آورد.

پیامبرﷺ که در حال نماز بود، این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرده، چنین عرض کرد:

«**خداوندا!** برادرم موسیٰ علیه‌السلام از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی، کارها را بر او آسان سازی، و گره از زبان او بگشائی تا مردم گفتارش را درک کنند، و نیز موسیٰ علیه‌السلام درخواست کرد، هارون که برادرش بود را وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیلهٔ او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی!

خداوندا! من محمّد پیامبر و برگزیدهٔ توام، سینهٔ مرا گشاده کن، کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی علیه‌السلام را وزیر من گردان، تا به وسیلهٔ او، پشتم قوی و محکم گردد».

«**ابوذر**» می‌گوید: هنوز دعای پیامبرﷺ پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبرﷺ گفت: «**بخوان**».

پیامبرﷺ فرمود: **چه بخوانم؟**

گفت: بخوان: «**اِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِیْنَ آمَنُوا...**».[1]

البته این شأن نزول از طرق مختلف (چنان که خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب با هم تفاوت‌هائی دارند، ولی اساس و عصارهٔ همه، یکی است.

تفسیر:

سرپرست واقعی مؤمنان!

این آیه با کلمهٔ «**اِنَّمٰا**» که در لغت عرب به معنی انحصار می‌آید، شروع شده، می‌فرماید: «تنها ولیّ و سرپرست و متصرف در امور شما (سه کس هستند): خدا، پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند، و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند» «**إِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ وَ هُمْ رٰاکِعُونَ**».

شک نیست که «**رکوع**» در این آیه، به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع؛ زیرا در عرف شرع، و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می‌شود به همان معنیِ معروف آن، یعنی رکوع نماز است، و علاوه بر شأن نزول آیه، و روایات متعددی که در زمینهٔ انگشتری بخشیدن علی علیه‌السلام در حال رکوع وارد شده

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۶۱، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۳۵، صفحات ۱۹۴ و ۱۹۵ ـ «**المیزان**»، جلد ۶، صفحهٔ ۲۱، انتشارات جامعهٔ مدرسین قم ـ «**شواهد التنزیل**» حاکم حسکانی، جلد ۱، صفحهٔ ۲۳۰، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق.

و مشروحاً بیان خواهیم کرد، ذکر جملهٔ «**يُقِيْمُونَ الصَّلاٰة**» نیز شاهد بر این موضوع است، و ما در هیچ مورد از قرآن نداریم که تعبیر شده باشد، زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید با اخلاص نیت و عدم منت داد.

همچنین شک نیست که کلمهٔ «**ولیّ**» در آیه، به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست؛ زیرا «**ولایت**» به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند، و در حال رکوع زکات می‌دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همهٔ مسلمانان را در بر می‌گیرد، همهٔ مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند، حتی آنهائی که زکات بر آنها واجب نیست، و اصولاً چیزی ندارند که زکات بدهند، چه رسد به این که بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند.

از اینجا روشن می‌شود که: منظور از «**ولیّ**» در آیهٔ فوق، ولایت به معنی **سرپرستی، تصرف و رهبری مادّی و معنوی** است، به خصوص این که این ولایت در ردیف ولایت پیامبرﷺ و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است.

و به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نصّ قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی علیه‌السلام می‌کند.

اما در اینجا بحث‌های مهمی است که باید به طور جداگانه، مورد بررسی قرار گیرد.

* * *

آیهٔ بعد، که تکمیلی برای مضمون آیه پیش است، هدف آن را تأکید و تعقیب می‌کند، و به مسلمانان چنین اعلام می‌دارد: «کسانی که ولایت، سرپرستی و رهبری خدا و پیامبرﷺ و افراد با ایمان را بپذیرند ـ پیروز خواهند شد؛ زیرا

آنها در حزب خدا خواهند بود ـ و حزب خدا پیروز است» ﴿**وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ**﴾.

در این آیه، قرینهٔ دیگری بر معنی **ولایت** که در آیهٔ پیش اشاره شد، یعنی «سرپرستی و رهبری و تصرف» دیده می‌شود؛ زیرا تعبیر به «**حزب اللّٰه**» و «**غلبهٔ آن**» مربوط به حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می‌رساند که **ولایت** در آیه، به معنی سرپرستی، حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است؛ چرا که در معنی حزب، یک نوع تشکل، هم‌بستگی و اجتماع برای تأمین اهداف مشترک افتاده است.

باید توجه داشت، مراد از «**اَلَّذِيْنَ آمَنُوا**» در این آیه، همهٔ افراد با ایمان نیستند، بلکه همان کسی است که در آیهٔ قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد.

اما آیا منظور از پیروزی «**حزب اللّٰه**» که در این آیه به آن اشاره شده، پیروزی معنوی است **یا** هر گونه پیروزی مادی و معنوی را شامل می‌شود؟

شک نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آنها در تمام جبهه‌ها است و به راستی اگر جمعیتی جزء **حزب اللّٰه** باشند، یعنی ایمان محکم، تقوا، عمل صالح، اتحاد، همبستگی کامل، آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند، بدون تردید در تمام زمینه‌ها پیروز خواهند بود.

و اگر می‌بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته‌اند، دلیل آن روشن است؛ زیرا **شرایط عضویت در حزب اللّٰه** را که در بالا اشاره شد، در بسیاری از آنها دیده نمی‌شود.

و به همین دلیل، قدرت‌ها و نیروهائی را که برای عقب نشاندن دشمن و حل مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند، غالباً برای تضعیف یکدیگر به کار می‌برند.

در آیهٔ ۲۲ سورهٔ «**مجادله**» نیز به قسمتی از صفات حزب اللّٰه اشاره شده است، که به خواست خدا در تفسیر آن سوره خواهد آمد.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ *شهادت احادیث و مفسران و مورّخان*

همان طور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن، روایات متعددی دائر بر این که آیهٔ فوق در شان علی علیه‌السلام نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مسألهٔ بخشیدن انگشتری در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده، و تنها به نزول آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام قناعت گردیده است.

این روایت را «**ابن عباس**»، «**عمار یاسر**»، «**عبداللّٰه بن سلام**»، «**سلمة بن کهیل**»، «**انس بن مالک**»، «**عتبة بن حکیم**»، «**عبداللّٰه أُبَیّ**»، «**عبداللّٰه بن غالب**»، «**جابر بن عبداللّٰه انصاری**» و «**ابوذر غفاری**» نقل کرده‌اند.[۱]

علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شده، از خود علی علیه‌السلام نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است.[۲]

جالب این که: در کتاب «**غایة المرام**»، تعداد ۲۴ حدیث در این باره از طرق اهل تسنن و ۱۹ حدیث از طرق شیعه نقل کرده است.[۳]

کتاب‌های معروفی که این حدیث در آنها نقل شده از **سی کتاب** تجاوز می‌کند که همه از منابع اهل تسنن است، از جمله «**محبّ الدین طبری**» در «**ذخائر العقبیٰ**»، صفحهٔ ۸۸ و «**علامه قاضی شوکانی**» در تفسیر «**فتح القدیر**»، جلد دوم، صفحهٔ ۵۰ و در «**جامع الاصول**»، جلد نهم، صفحهٔ ۴۷۸ و در «**اسباب**

---

۱ ـ به کتاب «**احقاق الحق**»، جلد ۲، صفحات ۳۹۹ تا ۴۱۰ مراجعه شود.
۲ ـ به کتاب «**المراجعات**»، صفحهٔ ۱۵۵، نامهٔ ۴۰ رجوع شود.
۳ ـ «**منهاج البراعة**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۵۰.

النزول» واحدی، صفحهٔ ۱۴۸ و در «**لباب النقول**» سیوطی، صفحهٔ ۹۰ و در «**تذکرة**» سبط بن جوزی، صفحه ۱۸ و در «**نور الابصار**» شبلنجی، صفحهٔ ۱۰۵ و در تفسیر «**طبری**»، صفحهٔ ۱۶۵ و در کتاب «**الکافی الشاف**» ابن حجر عسقلانی، صفحهٔ ۵۶ و در «**مفاتیح الغیب**» رازی، جلد سوم، صفحهٔ ۴۳۱ و در تفسیر «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۹۳ و در کتاب «**کنز العمال**»، جلد ۶، صفحهٔ ۳۹۱ و «**مسند ابن مردویه**» و «**مسند ابن الشیخ**».

اضافه بر اینها در «**صحیح نسائی**» و کتاب «**الجمع بین الصحاح الستّه**» و کتاب‌های متعدد دیگری این احادیث آمده است.[1]

با این حال چگونه می‌توان این همه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شأن نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می‌کنند.

اما گویا تعصب، اجازه نمی‌دهد این همه روایات و این همه گواهی دانشمندان دربارهٔ شأن نزول آیهٔ فوق مورد توجه قرار گیرد.

و اگر بنا شود در تفسیر آیه‌ای از قرآن این همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجه نکنیم؛ زیرا دربارهٔ شأن نزولِ کمتر آیه‌ای از آیات قرآن این همه روایت وارد شده است.

این مسأله به قدری روشن و آشکار بوده که «**حسّان بن ثابت**» شاعر معروف عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مضمون روایتِ فوق را در اشعار خود که دربارهٔ علی علیه السلام سروده چنین آورده است:

فَأَنْتَ الَّذِی أَعْطَیْتَ اِذْ کُنْتَ رٰاکِعاً زَکٰاتاً فَدَتْکَ النَّفْسُ یا خَیْرَ رٰاکِعِ
فَأَنْزَلَ فِیْکَ اللّٰهُ خَیْرَ وِلاٰیَةٍ وَ بَیَّنَهٰا فِی مُحْکَمٰاتِ الشَّرٰایِعِ:

---

۱ ـ برای اطلاع بیشتر به کتاب «**احقاق الحق**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۹۹ (مطبعة الاسلامیة طهران)، و «**الغدیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۵۲ به بعد (دار الکتاب العربی بیروت، طبع چهارم، ۱۳۹۷ هـ ق)، و «**المراجعات**»، نامهٔ ۴۰ مراجعه شود.

یعنی: «تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی * جان به فدای تو باد ای بهترین رکوع‌کنندگان»!

«و به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را دربارهٔ تو نازل کرد * و در ضمن قرآن مجید آن را ثبت نمود».[1]

* * *

۲ ـ پاسخ به هشت ایراد

جمعی از متعصبان اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نـزول این آیه در مورد علی علیه‌السلام و همچنین به تفسیر «**ولایت**» به عنوان «**سرپرستی و تصرف و امامت**» بنمایند که ما ذیلاً مهم‌ترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف ـ استعمال جمع در مفرد

از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیهٔ فوق در مورد علی علیه‌السلام گرفته‌اند این است که: آیه با توجه به کلمهٔ «**الَّذِین**» که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست.

به عبارت دیگر، آیه می‌گوید: «**ولیّ**» شما «**آنهائی**» هستند که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، این عبارت چگونه بـر یک شـخص مانند علی علیه‌السلام قابل تطبیق است؟

---

۱ ـ اشعار «**حسّان بن ثابت**» با تفاوت مختصری در کتب بسیاری نقل شده، از جمله در کـتاب تـفسیر «**روح المعانی**» آلوسی و «**کفایة الطالب**» گنجی شافعی و کتب بسیار دیگر.
(«**بحار الانوار**»، جلد ۳۵، صفحهٔ ۱۹۷ ـ «**الغدیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۵۸، و جلد ۳، صـفحهٔ ۱۶۲، دار الکـتاب العربی بیروت، طبع چهارم، ۱۳۹۷ هـ ق ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۶۲، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ «**شواهد التنزیل**» حاکم حسکانی، جلد ۱، صفحات ۲۱۴ و ۲۳۶، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق).

پاسخ:

در ادبیات عرب مکرّر دیده می‌شود که **لفظِ جمع** در مورد مفرد به کار برده شده، از جمله در آیهٔ «**مباهله**»[1] کلمهٔ «**نِسٰائَنٰا**» به صورت جمع آمده، در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزول‌های متعددی که وارد شده، **فاطمهٔ زهرا** علیها السلام است، و همچنین «**أَنْفُسَنٰا**» جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی جز علی علیه السلام در آن جریان نبود و در آیهٔ ۱۷۳ سورهٔ «**آل عمران**» در داستان جنگ **احد** می‌خوانیم:

اَلَّذِیْنَ قٰالَ لَهُمُ النّٰاسُ اِنَّ النّٰاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزٰادَهُمْ اِیْمٰاناً:

«اینها کسانی بودند که **مردم** به آنها گفتند: مردم برای حمله به شما اجتماع کرده‌اند، از آنها بترسید، اما آنها، ایمانشان زیادتر شد...».

همان طور که در تفسیر این آیه، در جلد سوم ذکر کردیم، بعضی از مفسران شأن نزول آن را دربارهٔ «**نعیم بن مسعود**» که یک فرد بیشتر نبود می‌دانند.

همچنین در آیهٔ ۵۲ سورهٔ «**مائده**» می‌خوانیم: «**یَقُولُونَ نَخْشیٰ أَنْ تُصِیْبَنٰا دٰائِرَةٌ**» در حالی که آیه در مورد «**عبدالله بن أُبَیّ**» وارد شده است که تفسیر آن گذشت.

همچنین در آیهٔ اول سورهٔ «**ممتحنه**» و آیهٔ ۸ سورهٔ «**منافقون**» و آیات ۲۱۵ و ۲۷۴ سورهٔ «**بقره**»، تعبیراتی دیده می‌شود که عموماً به صورت جمع است، ولی طبق آنچه در شأن نزول آنها آمده، منظور از آن یک فرد بوده است.

این تعبیر، یا به خاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشته روشن شود،

و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلّی عرضه شود، اگر چه مصداق آن

---

۱ ـ آل عمران، آیهٔ ۶۱.

منحصر به یک فرد بوده باشد.

در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که **احد** و **واحد** است به عنوان تعظیم گفته شده است.

البته انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد، به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود آن همه روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده است، قرینهٔ روشنی بر چنین تفسیری وجود دارد، و حتی در موارد دیگر، به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود.

ب ـ حالت عبادت علی علیه‌السلام چگونه با درخواست سائل سازگار است؟

«**فخر رازی**» و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده‌اند که علی علیه‌السلام با آن توجه خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آنجا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند؟

پاسخ:

آنها که این ایراد را می‌کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست، بلکه عین توجه به خدا است.

علی علیه‌السلام در حال نماز از خود بیگانه بود، نه از خدا، و می‌دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن‌تر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است، نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت.

و باز به تعبیر دیگر، آنچه با روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آنچه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می‌کند.

ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجه به خدا این نیست

که: انسان بی‌اختیار حواس خود را از دست بدهد و هیچ نفهمد، بلکه بـا ارادهٔ خویش توجه خود را از آنچه در راه خدا و برای خدا نیست بر می‌گیرد.

جالب این که «**فخر رازی**» کار تعصب را به جائی رسانیده که اشارهٔ علی علیه‌السلام به سائل برای این که بیاید و خودش انگشتری را از انگشت حضرت بیرون کند، مصداق فعل کثیر که منافات با نماز دارد، دانسـته است در حـالی کـه در نـماز کارهائی جایز است که به مراتب از این اشاره بیشتر است و در عین حال ضرری برای نماز ندارد، تا آنجا که کشتن حشراتی مانند: **مار** و **عقرب** و یا برداشتن و گذاشتن کودک و حتی شیر دادن بچهٔ شیر خوار را جزء فعل کثیر ندانسته‌اند.

چگونه یک اشاره جزء فعل کثیر می‌شود؟

ولی هنگامی کـه دانشـمندی گـرفتار طـوفان تـعصب مـی‌شود ایـن گـونه اشتباهات برای او جای تعجب نیست!

ج ـ ولیّ به معنی دوست است!

اشکال دیگری که به آیه کرده‌اند در مورد معنی کلمهٔ «**ولیّ**» است که آن را به معنی «دوست، یاری کننده» و امثال آن گرفته‌اند، نه به معنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار.

پاسخ:

همان طور که در تفسیر آیـه در بـالا ذکـر کـردیم، کـلمهٔ «**ولیّ**» در ایـنجا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری کننده بوده باشد؛ زیرا این صفت برای هـمهٔ مؤمنان ثابت است، نه مؤمنان خاصی که در آیه ذکر شده که نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن، یک حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می‌باشد، لذا بعد از ذکـر ایـمان، صـفات

خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می‌شود.

د ـ چه زکات واجبی بر عهدهٔ علی علیه‌السلام بود؟

می‌گویند: علی علیه‌السلام چه زکات واجبی بر ذمّه داشت؟ با این که از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقهٔ مستحب است که به آن زکات گفته نمی‌شود؟!

پاسخ:

اوّلاً ـ به گواهی تواریخ، علی علیه‌السلام از دست‌رنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد، و در راه خدا داد تا آنجا که می‌نویسند: هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، به علاوه سهم او از غنائم جنگی نیز قابل ملاحظه بود.

بنابراین، اندوختهٔ مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را بپردازد، چیز مهمی نبوده است که علی علیه‌السلام فاقد آن باشد، و **این را** نیز می‌دانیم که: فوریت وجوب پرداخت زکات «**فوریت عرفی**» است که با خواندن یک نماز منافات ندارد.

ثانیاً ـ اطلاق «**زکات**» بر «**زکات مستحب**» در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکّی کلمهٔ «**زکات**» آمده، که منظور از آن همان زکات مستحب است؛ چرا که وجوب زکات، مسلماً بعد از هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به «**مدینه**»، بوده است.[1]

هـ ـ ولایت امام بالقوّه بود نه بالفعل

می‌گویند: ما اگر ایمان به خلافت بلا فصل علی علیه‌السلام داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده، بنابراین علی علیه‌السلام در آن روز «**ولیّ**» نبود.

---

۱ ـ آیهٔ ۳ سورهٔ «**نمل**»، آیهٔ ۳۹ سورهٔ «**روم**»، آیهٔ ۴ سورهٔ «**لقمان**»، آیهٔ ۷ سورهٔ «**فصلت**» و غیر اینها.

به عبارت دیگر، «**ولایت**» در آن روز برای او «**بالقوّه**» بود نه «**بالفعل**» در حالی که ظاهر آیه، ولایت «**بالفعل**» را می‌رساند.

پاسخ:

در سخنان روزمره، در تعبیرات ادبی بسیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می‌شود که آن را بالقوه دارند، مثلاً: انسان در حال حیات خود وصیت می‌کند و کسی را به عنوان «**وصیّ**» خود و «**قیّم**» اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وصیّ و قیّم به آن شخص گفته می‌شود، در حالی که طرف، هنوز در حیات است و نمرده است.

در روایاتی که در مورد علی علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از طرق شیعه و سنی نقل شده، می‌خوانیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را «**وصیّ**» و «**خلیفهٔ**» خود خطاب کرده، در حالی که هیچ یک از این عناوین در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود، در قرآن مجید نیز این گونه تعبیرات دیده می‌شود، از جمله در مورد «**زکریا**» می‌خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد:

«**فَهَبْ لِی مِنْ لَّدُنْکَ وَلِیّاً * یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ**».[1]

در حالی که مسلّم است منظور از «**ولیّ**» در اینجا سرپرستی برای بعد از مر او بوده است.

بسیاری از افراد، جانشین خود را در حیات خود تعیین می‌کنند و از همان زمان، نام جانشین بر او می‌گذارند با این که جنبهٔ بالقوه دارد.

و ـ چرا علی علیه‌السلام خود به این آیه استدلال نکرد؟

می‌گویند: چرا علی علیه‌السلام با این دلیل روشن، شخصاً استدلال نکرد؟

---

۱ ـ مریم، آیات ۵ و ۶.

پاسخ:

همان طور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شأن نزول آیه خواندیم، این حدیث در کتب متعدد از خود علی علیه‌السلام نیز نقل شده است از جمله در «**مسند ابن مردویه**» و «**ابی الشیخ**» و «**کنز العمال**».

این در حقیقت به منزلهٔ استدلال حضرت به این آیهٔ شریفه است.

در کتاب نفیس «**الغدیر**» از کتاب «**سلیم بن قیس هلالی**» حدیث مفصلی نقل می‌کند که علی علیه‌السلام در میدان «**صفین**» در حضور جمعیت برای اثبات حقانیت خود دلائل متعددی آورد از جمله استدلال به همین آیه بود.[۱]

و در کتاب «**غایة المرام**» از «**ابوذر**» چنین نقل شده که: علی علیه‌السلام روز شوریٰ نیز به همین آیه استدلال کرد.[۲]

ز ـ سیاق آیات قبل و بعد با این معنی سازگار نیست

می‌گویند: این «**تفسیر**» با آیات قبل و بعد سازگار نیست؛ زیرا در آنها ولایت به معنی «**دوستی**» آمده است.

پاسخ:

بارها گفته‌ایم آیات قرآن چون تدریجاً، و در وقایع مختلف نازل گردیده، همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینهٔ آن نازل شده است، و چنان نیست که آیات یک سوره، یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند، همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشند، لذا بسیار می‌شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده، اما در دو حادثهٔ مختلف بوده و مسیر آنها به خاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می‌شود.

---

۱ ـ «**الغدیر**»، جلد ۱، صفحهٔ ۱۹۶، دار الکتاب العربی بیروت، ۱۳۷۹ هـ ق.

۲ ـ نقل از «**منهاج البراعة**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۶۳.

با توجه به این که: آیهٔ «**اِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ**» به گواهی شأن نزولش در زمینهٔ زکات دادن علی علیه‌السلام در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همان طور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است، نمی‌توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم.

به علاوه، آیهٔ مورد بحث اتفاقاً تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد؛ زیرا در آنها سخن از **ولایت** به معنی یاری و نصرت و در آیهٔ مورد بحث، سخن از **ولایت** به معنی رهبری و تصرف می‌باشد و شک نیست که شخص ولیّ و سرپرست و متصرف، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود.

به عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شئون ولایت مطلقه است.

ح ـ انگشتری با قیمت گزاف چرا...؟

می‌گویند: انگشتری با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته‌اند، علی علیه‌السلام از کجا آورده بود؟!

به علاوه پوشیدن انگشتری با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی‌شود؟

آیا اینها دلیل بر عدم صحت تفسیر فوق نیست؟

پاسخ:

مبالغه‌هائی که دربارهٔ قیمت آن انگشتری کرده‌اند، به کلّی بی‌اساس است و هیچگونه دلیل قابل قبولی بر گران‌قیمت بودن آن انگشتری نداریم و این که در روایت ضعیفی[1] قیمت آن معادل **خراج شام** ذکر شده، به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیت.

و شاید برای بی‌ارزش نشان دادنِ اصل مسأله جعل شده است، **و در**

---

۱ ـ این روایتِ ضعیف، به صورت **مرسله** در تفسیر «**برهان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۸۵ آمده است.

روایات صحیح و معتبر که در زمینهٔ شأن نزول آیه ذکر کرده‌اند، اثری از ایـن افسانه نیست.

بنابراین، نمی‌توان یک واقعیت تاریخی را با این گونه سخنان پـرده‌پوشی کرد.

* * *

﴿۵۷﴾ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفّٰارَ أَوْلِيٰاءَ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

﴿۵۸﴾ وَ إِذٰا نٰادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاٰةِ اتَّخَذُوهٰا هُزُواً وَ لَعِباً ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَعْقِلُونَ

ترجمه:

۵۷ ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! افرادی که آئین شما را به باد استهزاء و بازی می‌گیرند ـ چه از اهل کتاب و چه مشرکان ـ آنها را ولیّ خود انتخاب نکنید! و از (مخالفت فرمانِ) خدا بپرهیزید، اگر ایمان دارید!

۵۸ ـ آنها هنگامی که (مردم را) به نماز فرا می‌خوانید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند؛ این به خاطر آن است که آنها جمعی نابخردند.

شأن نزول:

در تفسیر «**مجمع البیان**»، «**ابوالفتوح رازی**» و «**فخر رازی**» نقل شده که دو نفر از مشرکان به نام «**رفاعه**» و «**سوید**»، اظهار اسلام کردند و سپس جزء دار و دستهٔ منافقان شدند.

بعضی از مسلمانان با این دو نفر رفت و آمد داشتند و اظهار دوستی می‌کردند، آیات فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد که از این عمل بپرهیزید.[1]

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۶۵، ذیل آیهٔ مورد بحث، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت.

از اینجا روشن می‌شود که اگر در این آیه سخن از ولایت به معنی دوستی به میان آمده، ـ نه به معنی سرپرستی و تصرف که در آیات قبل بود ـ به خاطر آن است که این آیات شأن نزولی جدای از آن آیات دارد و نمی‌توان یکی را بر دیگری قرینه گرفت.

و در شأن نزول آیهٔ دوم که دنبالهٔ آیهٔ قبل است، نقل شده که: جمعی از یهود و بعضی از نصاریٰ صدای مؤذن را که می‌شنیدند و یا قیام مسلمانان را به نماز می‌دیدند، شروع به مسخره و استهزاء می‌کردند، قرآن مسلمانان را از طرح دوستی با این گونه افراد بر حذر داشت.[1]

تفسیر:

دوستی با این گروه‌ها ممنوع

خداوند در این آیه بار دیگر به مؤمنان دستور می‌دهد که از انتخاب منافقان و دشمنان، به عنوان دوست بپرهیزند، منتها برای تحریک عواطف آنها و توجه دادن به فلسفهٔ این حکم، چنین می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنها که آئین شما را به باد استهزاء و یا به بازی می‌گیرند، چه آنها که از اهل‌کتابند و چه آنها که از مشرکان و منافقانند، هیچ یک از آنان را به عنوان دوست انتخاب نکنید» **﴿یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ الْکُفّٰارَ أَوْلِیٰاءَ﴾**.

چگونه ممکن است انسانی آئینی را بپذیرد که زندگی مادی و معنوی خود را بر اساس آن بنا نهد، اما همواره شاهد افرادی باشد که آن را به باد مسخره و

طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق ـ تفسیر «**ابوالفتوح رازی**»، ذیل آیهٔ مورد بحث ـ تفسیر «**کبیر فخر رازی**»، جلد ۱۲، صفحهٔ ۳۲، ذیل آیهٔ مورد بحث، دار الکتب العلمیهٔ تهران، طبع دوم.

۱ ـ مدرک سابق.

استهزاء می‌گیرند و در عین حال با آنها دوستی کند؟ هرگز نباید چنین شود چرا که بالاخره انسان را از دینش بر می‌گرداند و یا مردد می‌سازد.

و در پایان آیه می‌فرماید: «تقوا پیشه کنید اگر مؤمن هستید» ﴿**وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**﴾.

این قسمت موضوع عدم دوستی را مورد تأکید قرار می‌دهد و اعلام می‌دارد که: «طرح دوستی با آنان، با تقوا و ایمان سازگار نیست».

باید توجه داشت: «**هُزْو**» (بر وزن قفل) به معنی سخنان یا حرکات مسخره آمیزی است که برای بی ارزش نشان دادن موضوعی انجام می‌شود.

و به طوری که «**راغب**» در کتاب «**مفردات**» می‌گوید: بیشتر به شوخی و استهزائی گفته می‌شود که در غیاب و پشت سر دیگری انجام می‌گیرد، اگر چه گاهی هم به شوخی‌ها و مسخره‌هائی که در حضور انجام می‌گیرد به طور نادر اطلاق می‌شود.

«**لعب**» معمولاً به کارهائی گفته می‌شود که غرض صحیحی در انجام آن نیست و یا اصلاً بی‌هدف انجام می‌گیرد و اگر بازی کودکان را لعب می‌نامند، از همین نظر است.

* * *

آیهٔ دوم در تعقیب بحث گذشته در مورد نهی از دوستی با منافقان و جمعی از اهل کتاب که احکام اسلام را به باد استهزاء می‌گرفتند، اشاره به یکی از اعمال و مصادیق استهزاء آنها به عنوان شاهد و گواه کرده، می‌گوید: «هنگامی که شما مسلمانان را به سوی نماز دعوت می‌کنید، آن را به باد استهزاء و بازی می‌گیرند» ﴿**وَ إِذٰا نٰادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاٰةِ اتَّخَذُوهٰا هُزُواً وَ لَعِباً**﴾.[1]

---

۱ ـ در این که ضمیر «**اتَّخَذُوهٰا**» به **نماز** بر می‌گردد یا **مناداة** (اذان)، میان مفسران گفتگو است،

سپس علت عمل آنها را چنین بیان می‌کند: «این به خاطر آن است که آنها جمعیت نادانی می‌باشند و از درک حقایق به دورند» ﴿**ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ یَعْقِلُونَ**﴾.

* * *

نکته‌ها:

۱ ـ *اذان شعار بزرگ اسلام*

هر ملتی در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات افراد خود و دعوت آنها به وظائف فردی و اجتماعی شعاری داشته است، این موضوع در دنیای امروز به صورت گسترده‌تری دیده می‌شود.

مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناموزون **ناقوس** پیروان خود را به **کلیسا** دعوت می‌کنند.

ولی در اسلام، برای این دعوت از شعار **اذان** استفاده می‌شود، که به مراتب رساتر و مؤثرتر است.

جذابیت و کشش این شعار اسلامی، به قدری است که به قول نویسندهٔ تفسیر «**المنار**»، بعضی از مسیحیان متعصب، هنگامی که اذان اسلامی را می‌شنوند، به عمق و عظمت تأثیر آن در روحیهٔ شنوندگان اعتراف می‌کنند.

سپس نامبرده نقل می‌کند: در یکی از شهرهای **مصر** جمعی از نصاریٰ را دیده‌اند که به هنگام اذان مسلمین اجتماع کرده، تا این نغمهٔ آسمانی را بشنوند.

چه شعاری از این رساتر که با نام خدای بزرگ آغاز می‌گردد، با اعلام وحدانیت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر او، اوج می‌گیرد

و از شأن نزول‌هائی که در سابق اشاره شد نیز هر دو احتمال استفاده می‌شود؛ زیرا منافقان و کفار **هم** ندای روح‌پرور **اذان** را استهزاء می‌کردند و **هم** نماز را، ولی ظاهر آیه بیشتر این احتمال را تأکید می‌کند که ضمیر به «**صلوة**» (نماز) بر گردد.

و با دعوت به رستگاری، فلاح، عمل نیک، نماز و یاد خدا پایان می‌پذیرد.

از نام خدا «**اللّه**» شروع می‌شود و با نام خدا «**اللّه**» پایان می‌پذیرد، **جمله‌ها موزون، عبارات کوتاه، محتویات روشن، مضمون سازنده و آگاه‌کننده است.**

لذا در روایات اسلامی روی مسألهٔ اذان گفتن تأکید زیادی شده است.

در حدیث معروفی از پیامبرﷺ نقل شده: اذانگویان در روز رستاخیز از دیگران به اندازهٔ یک سر و گردن بلندترند!

این بلندی در حقیقت، همان بلندی مقام رهبری و دعوت کردن دیگران به سوی خدا و به سوی عبادتی همچون نماز است.

صدای اذان که به هنگام نماز در مواقع مختلف از ماذنهٔ شهرهای اسلامی طنین‌افکن می‌شود، مانند ندای آزادی و نسیم حیات بخش استقلال و عظمت، گوش‌های مسلمانان راستین را نوازش می‌دهد و بر جان بدخواهان رعشه و اضطراب می‌افکند، و یکی از رموز بقای اسلام است.

شاهد این گفتار اعتراف صریح یکی از رجال معروف **انگلستان** است که در برابر جمعی از مسیحیان چنین اظهار می‌داشت: «تا هنگامی که نام **محمّد**ﷺ در مأذنه‌ها بلند است، **کعبه** پا بر جا و **قرآن** رهنما و پیشوای مسلمانان است، امکان ندارد پایه‌های سیاست ما در سرزمین‌های اسلامی استوار و برقرار بماند»![1]

اما بیچاره و بینوا بعضی از مسلمانان که گفته می‌شود اخیراً این شعار بزر اسلامی را ـ که سندی است بر ایستادگی آئین و فرهنگ آنان در برابر گذشت قرون و اعصار ـ از دستگاه‌های فرستندهٔ خود برداشته و به جای آن برنامه‌های مبتذلی گذاشته‌اند، خداوند آنها را هدایت کند و به صفوف مسلمانان باز گرداند.

بدیهی است همان طور که باطن اذان و محتویات آن زیبا است، باید کاری

---

۱ ـ گویندهٔ این سخن «**گلادستون**» از سیاستمداران طراز اول **انگلیس** در عصر خودش بود.

کرد که به صورتی زیبا و صدای خوب ادا شود، نه این که حسن باطن به خاطر نامطلوبی ظاهر آن پایمال گردد.

* * *

۲ ـ *اذان از طریق وحی به پیغمبرﷺ رسید*

در پاره‌ای از روایات که از طرق اهل تسنن نقل شده، مطالب شگفت‌انگیزی در مورد تشریع اذان دیده می‌شود که با منطق اسلامی سازگار نیست از جمله این که: نقل کرده‌اند: پیامبرﷺ به دنبال درخواست اصحاب که نشانه‌ای برای اعلام وقت نماز قرار داده شود، با دوستان خود مشورت کرد، هر کدام پیشنهادی از قبیل، برافراشتن یک پرچم مخصوص، یا روشن کردن آتش، یا زدن ناقوس مطرح کردند.

ولی پیامبرﷺ هیچ کدام را نپذیرفت، تا این که «**عبدالله بن زید**» و «**عمر بن خطاب**» در خواب دیدند شخصی به آنها دستور می‌دهد برای اعلام وقت نماز اذان بگویند و اذان را به آنها یاد داد، و پیامبرﷺ آن را پذیرفت.[1]

روشن است این روایت، ساختگی، و توهینی به مقام شامخ پیغمبرﷺ محسوب می‌شود، که به جای تکیه بر وحی، روی خواب‌های افراد تکیه کند و مبانی دستورات دین خود را بر خواب افراد قرار دهد.

بلکه همان طور که در روایات اهل بیت‌علیهم‌السلام وارد شده است، اذان از طریق وحی به پیامبرﷺ تعلیم داده شد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: هنگامی که جبرئیل اذان را آورد، سر پیامبرﷺ بر دامان علی علیه‌السلام بود، جبرئیل اذان و اقامه را به پیامبرﷺ تعلیم داد، هنگامی که پیامبرﷺ سر خود را برداشت، از علی علیه‌السلام سؤال کرد: آیا صدای اذان جبرئیل را

---

۱ ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۶، صفحهٔ ۲۲۵، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق.

شنیدی؟

عرض کرد: آری.

پیامبرﷺ بار دیگر پرسید: آیا آن را به خاطر سپردی؟

عرض کرد: آری.

پیامبرﷺ فرمود: **بلال** را (که صدای رسائی داشت) حاضر کن، و اذان و اقامه را به او تعلیم ده، علی علیه‌السلام بلال را حاضر کرد و اذان را به او تعلیم داد.[1]

برای توضیح بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتاب «**النص و الاجتهاد**»، صفحهٔ ۱۲۸ مراجعه کنید.[2]

* * *

۱ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۴، صفحهٔ ۶۱۲ (جلد ۵، صفحهٔ ۳۶۹، چاپ آل البیت) ـ «**کافی**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۰۲، دار الکتب الاسلامیة ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۴۰، صفحهٔ ۶۲ ـ «**عوالی اللآلی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۳۳، مطبعة سید الشهداء قم، طبع اول، ۱۴۰۳ هـ ق.

۲ ـ «**النص و الاجتهاد**»، صفحهٔ ۲۳۶، مطبعة سید الشهداء قم، طبع اول، ۱۴۰۴ هـ ق.

﴿۵۹﴾ قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّا إِلاّ أَنْ آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فاسِقُونَ

﴿۶۰﴾ قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنازِيرَ وَ عَبَدَ الطّاغُوتَ أُولئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ

ترجمه:

۵۹ ـ بگو: «ای اهل کتاب! آیا به ما خرده می‌گیرید؟! جز این است که به خداوند یگانه، و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه پیش از این نازل گردیده، ایمان آورده‌ایم. و این، به خاطر آن است که بیشتر شما، از راه حق، خارج شده‌اید».

۶۰ ـ بگو: «آیا شما را از کسانی که موقعیت و پاداششان نزد خدا بدتر از این است، با خبر کنم؟ کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، و از آنها، میمون‌ها و خوک‌هائی قرار داده، و پرستش بت کرده‌اند؛ موقعیت و محل آنها، بدتر است؛ و از راه راست، گمراه‌ترند».

شأن نزول:

از «**عبداللّه بن عباس**» نقل شده که: جمعی از یهود نزد پیامبرﷺ آمده، درخواست کردند: عقائد خود را برای آنها شرح دهد، پیامبرﷺ فرمود:

من به خدای بزر و یگانه ایمان دارم، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، موسی، عیسیعليهم‌السلام و همهٔ پیامبران الهی نازل شده را حق

می‌دانم، و در میان آنها جدائی نمی‌افکنم.

آنها گفتند: ما عیسی علیه‌السلام را نمی‌شناسیم و به پیامبری نمی‌پذیریم، سپس افزودند:

ما هیچ آئینی را بدتر از آئین شما سراغ نداریم! آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.[1]

تفسیر:

آیا پاداش ایمان به خدا و پیامبران این است؟

در آیهٔ نخست، خداوند به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور می‌دهد که از اهل کتاب چنین سؤال کند: «بگو: چه کار خلافی از ما سر زده که شما از ما عیب می‌گیرید و انتقاد می‌کنید، جز این است که ما به خدای یگانه ایمان آورده‌ایم و در برابر آنچه بر ما و بر انبیاء پیشین نازل شده، تسلیم هستیم» **﴿قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ﴾**.[2]

این آیه، در حقیقت اشاره به گوشه‌ای دیگر از لجاجت‌ها و تعصب‌های بی‌مورد یهود می‌کند که برای غیر خود و غیر آئین تحریف شدهٔ خویش هیچگونه ارزشی قائل نبودند و به خاطر همین تعصب شدید، حق در نظر آنها باطل و باطل در نظر آنان حق جلوه می‌کرد.

و در پایان آیه، جمله‌ای می‌بینیم که در حقیقت بیان علت جملهٔ قبل است

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۳، صفحهٔ ۳۶۷، ذیل آیه، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۱۵ هـ ق ـ تفسیر «**تبیان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۸۱، و جلد ۳، صفحات ۵۷۰ و ۵۷۱، مکتب الاعلام الاسلامی، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ ق ـ تفسیر «**قرطبی**»، جلد ۶، صفحهٔ ۲۳۲، مؤسسة التاریخ العربی بیروت، ۱۴۰۵ هـ ق ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق.

۲ ـ «**تَنْقِمُونَ**» از مادهٔ «**نقمت**» در اصل، به معنی انکار کردن چیزی است با زبان و یا به وسیلهٔ عمل، و مجازات نمودن.

این جمله می‌گوید: «بیشتر شما فاسق و آلوده به گناهید» ﴿وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فٰاسِقُونَ﴾.

اگر شما توحید خالص و تسلیم در برابر تمام کتب آسمانی را بر ما ایراد می‌گیرید به خاطر آن است که بیشتر شما فاسق و آلودهٔ به گناه شده‌اید، چون خود شما آلوده و منحرفید اگر کسانی پاک و بر جادهٔ حق باشند، در نظر شما عیب است.

اصولاً در محیط‌های آلوده که اکثریت آن را افراد فاسق و آلوده به گناه تشکیل می‌دهند، گاهی مقیاس حق و باطل آن چنان دگرگون می‌شود که عقیدهٔ پاک و عمل صالح، زشت و قابل انتقاد می‌گردد، و عقائد و اعمال نادرست، زیبا و شایستهٔ تحسین جلوه می‌کند، این، خاصیت همان مسخ فکری است که بر اثر فرو رفتن در گناه و خو گرفتن به آن به انسان دست می‌دهد.

ولی باید توجه داشت: آیه ـ همان طور که سابقاً هم اشاره کرده‌ایم ـ همهٔ اهل کتاب را مورد انتقاد قرار نمی‌دهد، بلکه حساب اقلیت صالح را با کلمهٔ «**أکثر**» در اینجا نیز به دقت جدا کرده است.

* * *

در آیهٔ دوم، عقائد تحریف شده و اعمال نادرست اهل کتاب، و کیفرهائی که دامنگیر آنها گردیده است را با وضع مؤمنان راستین و مسلمان مقایسه کرده، تا معلوم شود کدام یک از این دو دسته درخور انتقاد و سرزنش هستند.

این یک پاسخ منطقی است که برای متوجه ساختن افراد لجوج و متعصب به کار می‌رود.

در این مقایسه چنین اعلام می‌دارد: ای پیامبر به آنها بگو آیا ایمان به خدای یگانه و کتب آسمانی داشتن درخور سرزنش و ایراد است، یا اعمال ناروای کسانی که گرفتار آن همه مجازات الهی شدند؟

«به آنها بگو آیا شما را آگاه کنم از کسانی که پاداش کارشان در پیشگاه خدا از

این بدتر است»؟ ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللّٰهِ﴾.[۱]

شک نیست که ایمان به خدا و کتب آسمانی، چیز بدی نیست، و این که در آیهٔ فوق آن را با اعمال و افکار اهل کتاب مقایسه کرده، می‌گوید: «کدام یک بدتر است»؟! در حقیقت یک نوع کنایه می‌باشد، همان طور که گاهی می‌بینیم فرد ناپاکی‌از فرد پاکی انتقاد می‌کند، او در جواب می‌گوید: آیا پاکدامنان بدترند یا آلودگان؟

سپس به تشریح این مطلب پرداخته، می‌فرماید: «آنها که بر اثر اعمالشان مورد لعن و غضب پروردگار واقع شدند، از آنها «**میمون‌ها**» و «**خوک‌هائی**» قرار داده، و آنها که پرستش طاغوت و بت نمودند، مسلماً این چنین افراد، موقعیتشان در این دنیا و محل و جایگاهشان در روز قیامت بدتر خواهد بود، و از راه راست و جادهٔ مستقیم گمراه‌ترند» ﴿**مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنٰازِيرَ وَ عَبَدَ الطّٰاغُوتَ أُولٰئِکَ شَرٌّ مَكٰاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَو�ٰاءِ السَّبِيلِ**﴾.[۲]

دربارهٔ معنی مسخ و تغییر چهره دادن بعضی از انسان‌ها و این که آیا منظور از آن مسخ و دگرگون شدن چهرهٔ جسمانی است یا دگرگونی چهرهٔ فکری و اخلاقی، به خواست خدا به طور مشروح در ذیل آیهٔ ۱۶۳ سورهٔ «**اعراف**» سخن خواهیم گفت.

* * *

---

۱ ـ «**مَثُوبَةً**» و «**ثواب**» در اصل، به معنی رجوع و بازگشت به حالت اول است و به هرگونه سرنوشت یا جزا (پاداش و کیفر) نیز گفته می‌شود، ولی غالباً در مورد پاداش‌های نیک به کار می‌رود، و گاهی به معنی مجازات نیز به کار رفته، در آیهٔ فوق می‌تواند به معنی سرنو شت و یا به معنی جزا و کیفر بوده باشد.

۲ ـ «**سَوٰاء**» در لغت به معنی **مساوات**، اعتدال و برابری است، و این که به جادهٔ مستقیم در آیهٔ فوق «**سواء السبیل**» گفته شده به خاطر آن است که قسمت‌های آن برابر و دو طرف آن مساوی و هموار است، و به هر روش معتدل و منظم و خالی از انحراف، راه راست گفته می‌شود.

ضمناً باید توجه داشت: جملهٔ «**عَبَدَ الطّٰاغُوتَ**» عطف بر جملهٔ «**مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ**» می‌باشد و «**عَبَدَ**» فعل ماضی است نه جمع «**عبد**»، آن چنان که بعضی احتمال داده‌اند.

و این که: در آیهٔ فوق نسبت پرستش طاغوت به اهل کتاب داده شده، **یا** اشاره به گوساله‌پرستی یهود است و **یا** اشاره به تسلیم بی‌قید و شرط آنها در برابر پیشوایان منحرفشان.

﴿۶۱﴾ وَ إِذٰا جٰاؤُكُمْ قٰالُوا آمَنّٰا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا كٰانُوا يَكْتُمُونَ

﴿۶۲﴾ وَ تَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يُسٰارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوٰانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ

﴿۶۳﴾ لَوْ لاٰ يَنْهٰاهُمُ الرَّبّٰانِيُّونَ وَ الْأَحْبٰارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ

ترجمه:

۶۱ ـ هنگامی که نزد شما می‌آیند، می‌گویند: «ایمان آورده‌ایم». (اما) با کفر وارد می‌شوند، و با کفر خارج می‌گردند؛ و خداوند، از آنچه کتمان می‌کردند، آگاه‌تر است!

۶۲ ـ بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدی، و خوردن مال حرام، شتاب می‌کنند. چه زشت است کاری که انجام می‌دادند!

۶۳ ـ چرا دانشمندان نصاریٰ و علمای یهود، آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی‌کنند؟! چه زشت است عملی که انجام می‌دادند!

تفسیر:

وظیفهٔ دانشمند در جلوگیری از گناه

در آیهٔ نخست ـ برای تکمیل بحث دربارهٔ منافقان اهل کتاب ـ پرده از روی نفاق درونی آنها برداشته و به مسلمانان چنین اعلام می‌کند: «هنگامی که نزد شما می‌آیند، می‌گویند ایمان آورده‌ایم در حالی که با قلبی مملوّ از کفر داخل می‌شوند

و به همان حال نیز از نزد شما بیرون می‌روند» ﴿**وَ إِذا جاؤُكُمْ قالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ**﴾.

و منطق و استدلال و سخنان شما در قلب آنها کمترین اثری نمی‌بخشد.

بنابراین، چهره‌های حق به جانب و اظهار ایمان و همچنین پذیرش ظاهری و ریاکارانه‌ای که در برابر سخنان شما نشان می‌دهند، نباید شما را فریب دهد.

و در پایان آیه، به آنها اخطار می‌کند که با تمام این پرده‌پوشی‌ها «خداوند از آنچه آنها کتمان می‌کنند، از همه نسبت به آنان آگاه‌تر و با خبرتر است» ﴿**وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما كانُوا يَكْتُمُونَ**﴾.

* * *

و در آیهٔ بعد، نشانه‌های دیگری از نفاق آنها را بازگو می‌کند، از جمله می‌فرماید: «بسیاری از آنها را می‌بینی که در مسیر گناه، ستم و خوردن اموال حرام بر یکدیگر سبقت می‌جویند» ﴿**وَ تَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يُسارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ**﴾.[1]

یعنی آنها آن چنان در راه گناه و ستم گام بر می‌دارند که گویا به سوی اهداف افتخارآمیزی پیش می‌روند، و بدون هیچگونه شرم و حیا، سعی می‌کنند از یکدیگر پیشی گیرند.

باید توجه داشت: کلمهٔ «**اثم**» **هم** به معنی کفر آمده است و **هم** به معنی هر گونه «**گناه**»، ولی چون در اینجا در مقابل «**عدوان**» قرار گرفته است، بعضی از مفسران آن را به معنی گناهانی که زیان آن تنها متوجه خود انسان می‌شود تفسیر کرده‌اند، بر خلاف «**عدوان**» که زیان آن به دیگران می‌رسد.

---

۱ ـ دربارهٔ معنی «**سُحْت**» در ذیل آیهٔ ۴۲ همین سوره و دربارهٔ «**يُسارِعُونَ**» در ذیل آیهٔ ۴۱ همین سوره و دربارهٔ «**اثم**» ذیل آیهٔ ۲۱۹ سورهٔ «**بقره**»، در جلد دوم، بحث‌هائی گذشت.

این احتمال نیز هست که ذکر «**عدوان**» بعد از ذکر «**اثم**» به اصطلاح از قبیل ذکر عام بعد از خاص، و ذکر «**اکل سحت**» بعد از آنها از قبیل ذکر اخص بوده باشد.

به این ترتیب، قبلاً آنها را به خاطر هر گونه گناه مذمت می‌کند، و سپس روی دو گناه بزر به خاطر اهمیتی که داشته‌اند، انگشت می‌گذارد، یکی ستمگری و دیگری خوردن اموال حرام، اعم از رشوه و غیر آن.

کوتاه سخن این که: قرآن این دسته از منافقان اهل کتاب را، به خاطر پرده‌دری، جرأت و بی‌پروائی در برابر هر گونه گناه و به خصوص ستمگری و بالاخص خوردن اموال نامشروع، همانند رشوه، و ربا و مانند آن مذمت می‌کند.

و در پایان آیه، برای تأکید بر زشتی اعمال آنها می‌گوید: «چه عمل زشت و ننگینی آنها انجام می‌دادند» ﴿**لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ**﴾.

از تعبیر «**كٰانُوا يَعْمَلُونَ**» چنین استفاده می‌شود که: انجام این اعمال برای آنها جنبهٔ اتفاقی نداشته، بلکه بر آن مداومت داشته و مکرر مرتکب آن شده‌اند.

* * *

سپس در آیهٔ سوم، حمله را متوجه دانشمندان آنها کرده که با سکوت خود آنان را به گناه تشویق می‌نمودند، می‌فرماید: «چرا دانشمندان مسیحی و علمای یهود، آنها را از سخنان گناه‌آلود و خوردن اموال نامشروع باز نمی‌دارند» ﴿**لَوْ لاٰ يَنْهٰاهُمُ الرَّبّٰانِيُّونَ وَ الْأَحْبٰارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ**﴾.

همان طور که در سابق اشاره کرده‌ایم «**رَبّٰانِيُّون**» جمع «**ربّانی**» و در اصل، از کلمهٔ «**ربّ**» گرفته شده، و به معنی دانشمندانی است که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند، ولی در بسیاری از موارد، این کلمه، به علمای مذهبی مسیحی اطلاق می‌شده است.

و «**أَحْبار**» جمع «**حَبْر**» (بر وزن ابر) به معنی دانشمندانی است که اثر نیکی از خود در جامعه می‌گذارند، ولی در بسیاری از موارد بـه عـلمای یـهود گـفته می‌شود.

ضمناً از این که در این آیه، ذکری از «**عدوان**» که در آیهٔ قـبل بـود دیـده نمی‌شود، بعضی استفاده کرده‌اند که «**اثم**» به همان معنای وسیع کلمه است که «**عدوان**» در آن درج است.

در این آیه، بر خلاف آیهٔ گذشته تعبیر به «**قَوْلِهِمُ الاِثْمَ**» شده است، ایـن تعبیر ممکن است، اشاره به این بوده باشد که دانشمندان موظفند مردم را **هم** از سخنان گناه‌آلود باز دارند، و **هم** از گناه.

و یا این که «**قول**» در اینجا به معنی اعتقاد است یـعنی دانشـمندان بـرای اصلاح یک اجتماع فاسد، نخست باید افکار و اعتقادات نادرست آنها را تغییر دهند؛ زیرا تا انقلابی در افکار پیدا نشود، نمی‌توان انتظار اصلاًحات عمیق در جنبه‌های عملی داشت.

و به این ترتیب، آیه، راه اصلاح جامعهٔ فاسد را که باید از انقلاب فکـری شروع شود، به دانشمندان نشان می‌دهد.

و در پایان آیه، قرآن به همان شکل که گناهکاران اصلی را مذمت نـمود، دانشمندان ساکت و ترک کنندهٔ امر به معروف و نهی از منکر را مورد مذمت قرار داده، می‌فرماید: «چه زشت است کاری که آنها انجام می‌دادند»! ﴿**لَبِئْسَ مٰا كٰانُوا يَصْنَعُونَ**﴾.

و به این گونه، روشن می‌شود سرنوشت کسانی که وظیفهٔ بـزر امـر بـه معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنند ـ به خصوص اگر از دانشمندان و علما بـاشند ـ سـرنوشت هـمان گـناهکاران است و در حـقیقت شـریک جـرم آنـها

محسوب می‌شوند.

از «**ابن عباس**» مفسر معروف نقل شده که می‌گفت: این آیه شدیدترین آیه‌ای است که دانشمندان وظیفه‌نشناس و ساکت را توبیخ و مذمت می‌کند.

بدیهی است این حکم، اختصاصی به علمای خاموش و ساکتِ یهود و نصاریٰ ندارد، بلکه تمام رهبران فکری و دانشمندانی که ـ به هنگام آلوده شدن مردم به گناه و سرعت گرفتن در راه ظلم و فساد ـ خاموش می‌نشینند را در بر می‌گیرد؛ زیرا حکم خدا دربارهٔ همگان یکسان است!

از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده: که در خطبه‌ای فرمود: «اقوام گذشته به این جهت هلاک و نابود گشتند که مرتکب گناهان می‌شدند، اما دانشمندانشان سکوت می‌کردند، و نهی از منکر نمی‌نمودند، در این هنگام بلاها و کیفرهای الهی بر آنها فرود می‌آمد، پس شما ای مردم! امر به معروف کنید و نهی از منکر نمائید، تا به سرنوشت آنها دچار نشوید».[1]

و همین مضمون در «**نهج البلاغه**» در اواخر خطبهٔ «**قاصعه**» (خطبهٔ ۱۹۲) نیز آمده است:

فَاِنَّ اللّٰهَ سُبْحٰانَهُ لَمْ یَلْعَنِ الْقَرْنَ الْمٰاضِیَ بَیْنَ أَیْدِیْکُمْ اِلاّٰ لِتَرْکِهِمُ الأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَلَعَنَ اللّٰهُ السُّفَهٰاءَ لِرُکُوبِ الْمَعٰاصِی وَ الْحُلَمٰاءَ لِتَرْکِ التَّنٰاهِی:

«خداوند متعال مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت مگر به خاطر این که امر به معروف و نهی از منکر را ترک گفتند، عوام را به خاطر

---

۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحات ۶۴۸ و ۶۴۹، مؤسسهٔ اسماعیلیان، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ «**کافی**»، جلد ۵، صفحهٔ ۵۷، دار الکتب الاسلامیة ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۶، صفحهٔ ۱۲۰، چاپ آل البیت ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۹۷، صفحات ۷۴ و ۹۰ ـ «**درّ المنثور**»، جلد ۲، صفحهٔ ۲۹۶، دار المعرفة، مطبعة الفتح جدة، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ ق ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۲، صفحهٔ ۷۷، دار المعرفة بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق.

ارتکاب گناه و دانشمندان را به خاطر ترک نهی از منکر، مورد لعن خود قرار داد و از رحمت خویش دور ساخت».

قابل توجه این که: دربارهٔ تودهٔ مردم در آیهٔ سابق تعبیر به «**یَعْمَلُون**» شده و در این آیه در مورد دانشمندان تعبیر به «**یَصْنَعُون**» و می‌دانیم که «**یَصْنَعُون**» از مادهٔ «**صنع**» به معنی کارهائی است که از روی دقت و مهارت انجام می‌گیرد، ولی «**یَعْمَلُون**» از مادهٔ «**عمل**» به هر گونه کار گفته می‌شود اگر چه دقتی در آن نباشد و این خود متضمن مذمت بیشتری است؛ زیرا اگر مردم نادان و عوام کارهای بدی انجام می‌دهند، قسمتی از آن، به خاطر نادانی و بی‌اطلاعی است، ولی دانشمندی که وظیفهٔ خود را عمل نکند، حساب شده، آگاهانه و ماهرانه مرتکب خلاف شده است، و به همین دلیل **مجازات عالم**، از **جاهل**، سنگین‌تر و سخت‌تر است!

* * *

﴿۶۴﴾ وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا بَلْ يَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشٰاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰاناً وَ كُفْراً وَ أَلْقَيْنٰا بَيْنَهُمُ الْعَدٰاوَةَ وَ الْبَغْضٰاءَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ كُلَّمٰا أَوْقَدُوا نٰاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّٰهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسٰاداً وَ اللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ

ترجمه:

۶۴ ـ و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است». دست‌هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است؛ هر گونه بخواهد، می‌بخشد. ولی این آیات، که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید. و ما در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکندیم. هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت؛ و برای فساد در زمین، تلاش می‌کنند؛ و خداوند، مفسدان را دوست نمی‌دارد.

تفسیر:

دست‌های خدا گشوده است

در این آیه، به یکی از مصداق‌های روشن سخنان ناروا و گفتار گناه‌آلود یهود که در آیهٔ قبل به طور کلّی آمده بود، اشاره شده است، توضیح این که:

تاریخ نشان می‌دهد: یهود، زمانی در اوج قدرت می‌زیستند، و بر قسمت مهمی از دنیای آباد آن زمان، حکومت داشتند، که زمان **داود و سلیمان بن**

داود علیه‌السلام را به عنوان نمونه می‌توان یادآور شد، و در اعصار بعد نیز، قدرت آنها با نوسان‌هائی ادامه داشت.

ولی با ظهور اسلام، مخصوصاً در محیط حجاز، ستارهٔ قدرت آنها افـول کرد، مبارزهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با یهود «**بنی النّضیر**»، «**بنی قریظه**» و «**یهود خیبر**» موجب نهایت ضعف آنها گردید، در این موقع بعضی از آنها با در نظر گرفتن قدرت و عظمت پیشین از روی استهزاء گفتند: دست خدا با زنجیر بسته شـده و بـه مـا بخششی نمی‌کند.

گویندهٔ این سخن طبق نقل بعضی از مفسران «**فنحاس بن عاذورا**» رئیس «**بنی قینقاع**» یا «**نباش بن قیس**» طبق نقل بعضی دیگر بوده است.

و از آنجا که بقیه نیز به گفتار او راضی بودند، قرآن این سخن را به همهٔ آنها نسبت داده، می‌فرماید: «یهود گفتند: دست خدا با زنجیر بسته شده»! ﴿**وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ**﴾.

باید توجه داشت: «**ید**» در لغت عرب به معانی زیادی اطلاق می‌شود که «**دست**»، «**نعمت**»، «**قدرت**»، «**زمامداری و حکومت**» و «**تسلط**» از آن معانی می‌باشند. البته معنی اصلی همان «**دست**» است.

و از آنجا که انسان بیشتر کارهای مهم را با دست خود انجام می‌دهد، بـه عنوان کنایه در معانی دیگر به کار رفته است، همان طور که کلمهٔ «**دست**» در زبان فارسی نیز چنین است.

از بسیاری از روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده استفاده می‌شود: این آیه، اشاره به اعتقادی است که یهود دربارهٔ مسألهٔ قضا و قدر و سرنوشت و تفویض داشتند، آنها معتقد بودند: در آغاز خلقت خداوند همه چیز را معین کرده و آنچه باید انجام بگیرد، انجام گرفته است، که حتی خود او هم عملاً نمی‌تواند

تغییری در آن ایجاد کند![1]

البته جملهٔ «**بَلْ یَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰان**» به طوری که خواهد آمد همان معنی اول را تأیید می‌کند، ولی معنی دوم نیز می‌تواند با معنی اول در یک مسیر قرار گیرد؛ زیرا هنگامی که زندگی یهود به هم خورد و ستارهٔ اقبالشان غروب کرد، معتقد بودند این یک سرنوشت است و سرنوشت را نمی‌توان تغییر داد؛ چرا که از آغاز، همهٔ این سرنوشت‌ها تعیین شده و عملاً دست خدا بسته است!!

و خداوند در پاسخ آنها نخست به عنوان نکوهش، مذمت و نفرین از این عقیدهٔ ناروا می‌فرماید: «دست آنها در زنجیر باد، و به خاطر این سخن ناروا از رحمت خدا دور گردند» ﴿**غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا**﴾.

آنگاه برای ابطال این عقیدهٔ نادرست می‌فرماید: «هر دو دست خدا گشاده است، و هر گونه بخواهد و به هر کس بخواهد می‌بخشد» ﴿**بَلْ یَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشٰاءُ**﴾.

نه اجباری در کار او هست و **نه** محکومِ جبر عوامل طبیعی و جبر تاریخ می‌باشد، بلکه ارادهٔ او بالاتر از هر چیز و نافذ در همه چیز است.

قابل توجه این که: یهود، «**ید**» را به عنوان مفرد آورده بودند، اما خداوند در پاسخ آنها «**ید**» را به صورت «**تثنیه**» می‌آورد و می‌گوید: «**دو دست خدا گشاده است**» و این علاوه بر تأکید مطلب، کنایهٔ لطیفی از نهایت جود و بخشش خدا است، زیرا کسانی که زیاد سخاوتمند باشند، با هر دو دست می‌بخشند.

به علاوه، ذکر دو دست، کنایه از قدرت کامل و شاید اشاره‌ای به نعمت‌های

---

۱ ـ «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحهٔ ۶۴۹، مؤسسهٔ اسماعیلیان قم، طبع چهارم، ۱۴۱۲ هـ ق ـ تفسیر «**برهان**»، جلد ۱، صفحهٔ ۴۸۶ ـ «**عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام»، جلد ۲، صفحهٔ ۱۶۱، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات بیروت، طبع اول، ۱۴۰۴ هـ ق ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۴، صفحات ۹۳ و ۹۶، و جلد ۱۰، صفحهٔ ۳۳۰ ـ تفسیر «**صافی**»، جلد ۲، صفحهٔ ۵۰، مکتبة الصدر تهران، طبع دوم، ۱۴۱۶ هـ ق.

«**مادی**» و «**معنوی**»، یا «**دنیوی**» و «**اخروی**» نیز بوده باشد.

بعد از آن می‌گوید: «حتی این آیات که پرده از روی گفتار و عقائد آنان بر می‌دارد، به جای این که اثر مثبت در آنها بگذارد و از راه غلط باز گردند، بسیاری از آنها را روی دندهٔ لجاجت می‌افکند و طغیان و کفر آنها بیشتر می‌شود» ﴿**وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيٰاناً وَ كُفْراً**﴾.

اما در مقابل این گفته‌ها، اعتقادات ناروا و لجاجت و یک‌دندگی در طریق طغیان و کفر، خداوند مجازات سنگینی در این جهان برای آنها قائل شده می‌فرماید: «ما عداوت و دشمنی در میان آنها را تا دامنهٔ قیامت افکندیم» ﴿**وَ أَلْقَيْنٰا بَيْنَهُمُ الْعَدٰاوَةَ وَ الْبَغْضٰاءَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ**﴾.

در این که منظور از این «**عداوت و بغضاء**» چیست؟ در میان مفسران گفتگو است.

ولی اگر ما از وضع استثنائی و ناپایدار کنونی یهود صرف‌نظر کنیم و تاریخچهٔ زندگی پراکنده و توأم با در به دری آنها را در نظر بگیریم، خواهیم دید که یک عامل مهم برای این وضع خاص تاریخی، عدم وجود اتحاد و صمیمیت در میان آنها در سطح جهانی بوده است.

زیرا اگر اتحاد و صمیمیتی در میان آنها وجود می‌داشت در طول تاریخ این همه شاهد پراکندگی و بدبختی و در به دری نبودند.

در ذیل آیهٔ ۱۴ همین سوره توضیح بیشتری دربارهٔ مسألهٔ عداوت و دشمنی مداوم در میان اهل کتاب ذکر کردیم.

سپس به کوشش‌ها و تلاش‌های یهود برای برافروختن آتش جنگ‌ها و لطف خدا در مورد رهائی مسلمانان از این آتش‌های نابود کننده اشاره کرده، می‌فرماید: «هر زمان آتشی برای جنگ افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت

و شما را از آن حفظ کرد» ﴿**كُلَّما أَوْقَدُوا نٰاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّٰهُ**﴾.

و این در حقیقت یکی از نکات اعجاز آمیز زندگی پیامبر اسلامﷺ است؛ چرا که یهودیان از تمام مردم **حجاز** نیرومندتر، به مسائل جنگی آشناتر، و دارای محکم‌ترین قلعه‌ها و سنگرها بودند.

علاوه بر این، قدرت مالی فراوانی داشتند که در پیکارها به آنها کمک می‌کرد، تا آنجا که **قریش** برای جلب کمک آنها تلاش می‌کردند و **اوس و خزرج** هر کدام سعی داشتند پیمان دوستی و همکاری نظامی با آنها ببندند.

ولی با این همه، چنان طومار قدرت آنها در هم پیچیده شد که به هیچ وجه قابل پیش‌بینی نبود.

یهود «**بنی نضیر**»، «**بنی قریظه**» و «**بنی قینقاع**» تحت شرائط خاصی مجبور به جلای وطن شدند، و ساکنان قلعه‌های «**خیبر**» و سرزمین «**فدک**» تسلیم گردیدند، و حتی یهودیانی که در پاره‌ای از بیابان‌های **حجاز** سکونت داشتند، آنها نیز در برابر عظمت اسلام زانو زدند، یعنی نه تنها نتوانستند مشرکان را یاری دهند، که خودشان نیز از صحنهٔ مبارزه کنار رفتند.

سرانجام قرآن اضافه می‌کند: «آنها برای پاشیدن بذر فساد در روی زمین تلاش و کوشش پی‌گیر و مداومی دارند» ﴿**وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسٰاداً**﴾.

«در حالی که خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد» ﴿**وَ اللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ**﴾.

بنابراین، قرآن هیچ گاه به آنها از نظر نژادی ایراد ندارد، بلکه مقیاس انتقادات قرآن و الگوی سرزنش‌های آن اعمالی است که از هر کس و هر جمعیتی صادر می‌شود و در آیات بعد خواهیم دید که با این همه، قرآن راه بازگشت را به روی آنها باز گذاشته است.

* * *

﴿۶۵﴾ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنا عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنّاتِ النَّعِيمِ

﴿۶۶﴾ وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما يَعْمَلُونَ

ترجمه:

۶۵ ـ و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، گناهان آنها را می‌بخشیم؛ و آنها را در باغ‌های پر نعمت بهشت، وارد می‌سازیم.

۶۶ ـ و اگر آنان، «تورات» و «انجیل» و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده (قرآن) بر پا دارند، از آسمان و زمین، روزی خواهند خورد؛ جمعی از آنها، معتدل و میانه‌رو هستند؛ ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می‌دهند.

تفسیر:

عمل به فرمان و نزول برکات

به دنبال انتقادات گذشته از برنامه و روش اهل کتاب در آیات قبل، **در این دو آیه** آن چنان که اصول تربیتی اقتضا می‌کند، قرآن برای بازگرداندن منحرفان اهل کتاب به راه راست، و نشان دادن مسیر واقعی به آنها، و تقدیر از اقلیتی که در میان آنان وجود داشت و با اعمال خلاف آنها همگام نبود، **نخست** چنین می‌گوید:

«اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و پرهیزکاری پیشه کنند، گناهان گذشتهٔ آنها را می‌پوشانیم و از آن صرف‌نظر می‌کنیم» ﴿**وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتٰابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنٰا عَنْهُمْ سَيِّئٰاتِهِمْ**﴾.

نه تنها گناهان آنها را می‌بخشیم «که در باغ‌های بهشت که کانون انواع نعمت‌ها است آنها را وارد می‌کنیم» ﴿**وَ لَأَدْخَلْنٰاهُمْ جَنّٰاتِ النَّعِيمِ**﴾.

این در زمینه نعمت‌های معنوی و اخروی است.

بنابراین، جای تجدید نظر باقی است و آن ایمان و تقوا است.

* * *

سپس در آیهٔ بعد، به اثر عمیق ایمان و تقوا حتی در زندگی مادی انسان‌ها، اشاره کرده، می‌فرماید: «اگر آنها تورات و انجیل را بر پا دارند و آن را به عنوان یک دستور العمل زندگی در برابر چشم خود قرار دهند، و به طور کلّی به همهٔ آنچه از طرف پروردگارشان بر آنها نازل شده اعم از کتب آسمانی پیشین و قرآن، بدون هیچ گونه تبعیض و تعصب عمل کنند، از آسمان و زمین، نعمت‌های الهی آنها را فرا خواهد گرفت» ﴿**وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقٰامُوا التَّوْرٰاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ**﴾.

شک نیست که منظور از بر پا داشتن «**تورات**» و «**انجیل**»، آن قسمت از «**تورات**» و «**انجیل**» واقعی است که در آن زمان در دست آنها بود، نه قسمت‌های تحریف یافته که کم و بیش از روی قرائن شناخته می‌شد.

و منظور از «**مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ**» همهٔ کتاب‌های آسمانی و دستورات الهی است؛ زیرا این جمله مطلق است، و در حقیقت اشاره به این است که نباید تعصب‌های قومی را با مسائل دینی و الهی آمیخت، کتاب‌های آسمانی عرب و یهود مطرح نیست، آنچه مطرح است دستورهای الهی است و به این بیان قرآن

می‌خواهد تا آنجا که ممکن است از تعصب آنها بکاهد و راه را برای نـفوذ در اعماق جانشان هموار سازد.

لذا تمام ضمیرها در این آیه به خود آنها بازگشت می‌کند **(اِلَیْهِمْ، مِنْ رَبِّهِمْ، مِنْ فَوْقِهِمْ، مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ)** همه به خاطر آن است که از مرکب لجاجت فرود آیند و تصور نکنند تسلیم در برابر قرآن، به معنی تسلیم یهود در برابـر عـرب است، بلکه تنها تسلیم در برابر خدای بزرگشان است.

بدون تردید منظور از بر پا داشتن مقررات «**تورات**» و «**انجیل**»، عمل بـه اصول آنها است؛ زیرا همان طور که بارها گفته‌ایم، اصول تعلیمات انبیاء در همه جا یکسان است و تفاوت در میان آنها تفاوت «**کامل**» و «**اکمل**» است و این با آن منافات ندارد که بعضی از احکام آئین قبل را، به وسیلهٔ بعضی از احکام آئین بعد نسخ کند.

خلاصه این که: آیهٔ فوق، یک بار دیگر، این اصل اساسی را مورد تأکید قرار می‌دهد که: **پیروی از تعلیمات آسمانی انبیاء تنها برای سر و سامان دادن به زندگی پس از مرگ نیست، بلکه بازتاب گسترده‌ای در سرتاسر زندگی مادی انسان‌ها نیز دارد، جمعیت‌ها را قوی، صفوف را فشرده، نیروها را متراکـم، نعمت‌ها را پر برکت، امکانات را توسعه، و زندگی را مرفه، و امـن و امـان می‌سازد.**

نظری به ثروت‌های عظیم مادی و نیروهای فراوان انسـانی کـه امـروز در دنیای بشریت، بر اثر انحراف از این تعلیمات به صـورت سـلاح‌های مـرگبار، کشمکش‌های بی‌دلیل و کوشش‌های ویرانگر، نابود می‌گردد، دلیل زنـدهٔ ایـن حقیقت است.

امروز حجم ثروت‌هائی که در جهت تخریب دنیا ـ اگر درست بیندیشیم ـ به

کار می‌رود، هر گاه بیشتر از ثروت‌هائی که در مسیرهای سازنده مصرف می‌شود، نباشد، از آن هم کمتر نیست.

امروز مغزهای متفکری که برای تکمیل و توسعه و تولید سلاح‌های جنگی و کشمکش‌های استعماری کار می‌کند، قسمت مهمی از نیروهای ارزندهٔ انسانی را تشکیل می‌دهد.

چقدر نوع بشر به این سرمایه‌ها و این مغزهائی که بیهوده از بین می‌رود، برای رفع نیازمندی‌هایش محتاج است.

چقدر چهرهٔ دنیا زیبا و خواستنی و جالب بود اگر همهٔ اینها در راه آبادی به کار گرفته می‌شدند!

ضمناً باید توجه داشت: منظور از جملهٔ: «**مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ**» آن است که تمام نعمت‌های آسمان و زمین، آنها را فرا خواهد گرفت.

این احتمال نیز هست که این جمله، کنایه‌ای بوده باشد از عمومیت نعمت‌ها همان طور که در ادبیات عرب و غیر عرب، گاهی گفته می‌شود: «**فلان کس از فرق تا قدم غرق نعمت شد**» یعنی در تمام جنبه‌ها.

و نیز این آیه، پاسخی است به گفتاری که از یهود در آیات گذشته خواندیم که: دست خدا بسته است، خیر،

اگر می‌بینید نعمت‌های الهی از شما قطع شده، به خاطر این نیست که بخل در ذات مقدس خداوند راه یافته و دست او بسته باشد، بلکه این اعمال شما است که در زندگی مادی و معنوی شما منعکس شده و هر دو را تیره ساخته است و تا شما باز نگردید، اینها نیز باز نگردند.

در پایان آیه، اشاره به اقلیت صالح این جمعیت کرده، می‌گوید: «با این که بسیاری از آنها بدکارند ولی جمعیتی معتدل و میانه رو در میان آنها وجود دارند»

(که حسابشان با حساب دیگران در پیشگاه خدا و در نظر خلق خدا جدا است) ﴿مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سٰاءَ مٰا يَعْمَلُونَ﴾.

نظیر این تعبیر، دربارهٔ اقلیت صالح اهل کتاب، در آیات ۱۵۹ و ۱۸۱ سورهٔ «**اعراف**» و آیهٔ ۷۵ سورهٔ «**آل عمران**» نیز دیده می‌شود.

* * *

خداوندا! ما را از هر گونه اختلاف و دو دستگی باز دار و امت ما را متّحد و متّفق ساز!

بار پروردگارا! کشور ما که مردمی در صحنه دارد و برای پیشرفت آئین تو از هیچ فداکاری دریغ نمی‌ورزد را از شرّ اجانب مصون بدار!

بار الها! روحانیت اسلام و حوزه‌های علمیه، این خدمتگزاران صدیق دینت را عزّت و سربلندی بیش از پیش عنایت فرما، و درک و دید بیشتری از جهان به آنان عطا کن تا همواره در حلّ مشکلات جامعهٔ بشری پیش‌قدم باشند!

آمِيْنَ يا رَبَّ العٰالَمِيْنَ

پایان جلد چهارم تفسیر نمونه[1]

---

۱ ـ به حمد اللّٰه و المنّة، آخرین صفحهٔ این جلد که در برنامهٔ تصحیح و ویرایشی ما، آخرین صفحه از ۲۷ جلد تفسیر «**نمونه**» است، به پایان رسید.

لازم به یادآوری است که ویرایش از جلد اول شروع نشده، بلکه به خاطر ضرورت‌ها، جلدهائی مقدّم و جلدهائی مؤخّر داشته شده است. **الحمد للّه اوّلاً و آخراً**

قم المقدسه

۱۲ / ۴ / ۱۳۸۴

۲۶ / جمادی الثانی (ایام فاطمیه) / ۱۴۲۶

▣ فهرست‌ها:

- ۱ـ مطـــالب ۵۷۱
- ۲ـ موضوعی ۵۸۳
- ۳ـ احـادیث ۶۲۴
- ۴ـ اعـــــلام ۶۲۶
- ۵ـ کتـــــب ۶۳۲
- ۶ـ ازمنه و امکنه ۶۳۷
- ۷ـ قبایل و... ..... ۶۳۹
- ۸ـ اشعـــار ۶۴۱
- ۹ـ لـغـــات ۶۴۲

﴿ فهرست مطالب ﴾

موضوع	ق	صفحه ج
جلد چهار تفسیر نمونه	۱	۹
آیهٔ ۷۱ سورهٔ «**نساء**»	۱	۱۱
آماده‌باش دائمی	۲	۱۳
افراد دو چهره		۱۶
آماده ساختن مؤمنان برای جهاد	۷	۱۹
استمداد از عواطف انسانی	۹	۲۲
مجاهدان راستین		۲۵
آنها که مرد سخنند	۱۴	۲۸
فرار از مرگ ممکن نیست		۳۲
نکته:		
سرچشمهٔ خوبی‌ها و بدی‌ها کیست؟		۳۷
سنت پیامبر صلی الله علیه و آله همچون وحی الهی است	۲۴	۴۰
سند زنده‌ای بر اعجاز قرآن	۲۷	۴۴
پخش شایعات	۳۰	۴۷

موضوع		صفحه
	ق	ج
نکته:		
زیان‌های شایعه‌سازی و نشر شایعات	۳۱	۴۹
هر کس مسئول وظیفهٔ خویش است	۳۴	۵۲
نکته:		
معنی «**عَسیٰ**» و «**لَعَلَّ**» در کلام خدا	۳۵	۵۳
نتیجهٔ تشویق کار نیک یا بد	۳۷	۵۶
نکته‌ها:		
۱ ـ «**شفاعت**» در این آیه		۵۷
۲ ـ منظور از «**نصیب**» و «**کفل**»		۵۹
۳ ـ یک برنامهٔ مهم اسلامی		۵۹
هر گونه محبتی را پاسخ گوئید	۴۱	۶۲
نکته:		
«**سلام**»، تحیت بزرگ اسلامی		۶۴
روزی که همه را جمع می‌کنند		۷۰
طرفداری از منافقان		۷۳
دوستی با منافقان ممنوع		۷۶
استقبال از پیشنهاد صلح	۵۵	۸۱

موضوع		صفحه
	ق	ج
سزای آنها که دو دوزه بازی می‌کنند!	۵۸	۸۴
احکام قتل خطا	۶۱	۸۷
نکته‌ها:		
۱ ـ فلسفهٔ پرداخت دیه و...		۹۱
۲ ـ چرا «**إِلاَّ أَنْ يَصَّدَّقُوا**»		۹۲
۳ ـ تقدّم و تأخّر دیه و تحریر رقبه		۹۲
۴ ـ مقدار دیه		۹۲
۵ ـ مجازات بر خطا چرا؟		۹۳
مجازات قتل عمد	۶۷	۹۵
نکته‌ها:		
۱ ـ آیا قتل نفس مجازات جاودانی دارد؟	۶۸	۹۶
۲ ـ آیا قتل عمد توبه‌پذیر است؟		۹۷
۳ ـ انواع قتل	۷۱	۱۰۰
اظهار اسلامِ کسی را انکار نکنید		۱۰۲
نکته‌ها:		
۱ ـ جهاد اسلامی جنبهٔ مادّی ندارد	۷۴	۱۰۴
۲ ـ آیا پذیرش اسلام هر کسی که اظهار اسلام کرد...	۷۵	۱۰۴

موضوع		صفحه
	ق	ج
برتری مجاهدان راه خدا		۱۰۶
نکته‌ها:		
۱ ـ تکرار کلمهٔ «**مجاهدان**» در آیه		۱۰۹
۲ ـ درجات مختلف مجاهدان		۱۱۰
۳ ـ اهمیت فوق العادهٔ جهاد	۸۰	۱۱۰
سرنوشت متخلفان از هجرت		۱۱۴
نکته‌ها:		
۱ ـ استقلال روح		۱۱۶
۲ ـ فرشتهٔ قبض روح یا فرشتگان؟		۱۱۷
۳ ـ مستضعف کیست؟	۸۷	۱۱۹
هجرت، یک دستور سازندهٔ اسلامی	۸۹	۱۲۱
نکته‌ها:		
۱ ـ اسلام و مهاجرت	۹۰	۱۲۲
۲ ـ هجرت مبدأ تاریخ اسلام		۱۲۴
۳ ـ هجرت مخصوص زمانی نیست		۱۲۵
۴ ـ روح هجرت، فرار از ظلمت به نور		۱۲۶
نماز مسافر	۹۴	۱۲۸

موضوع		صفحه
	ق	ج
نماز خوف		۱۳۶
نکته‌ها:		
۱ ـ امام جماعت		۱۳۹
۲ ـ همراه داشتن اسلحه و زره		۱۴۰
۳ ـ حفظ متاع		۱۴۰
۴ ـ اهمیت نماز جماعت		۱۴۱
۵ ـ کیفیت نماز خوف	۱۰۳	۱۴۱
۶ ـ فلسفهٔ نماز در اوقات معین		۱۴۲
در برابر هر سلاحی، سلاح مشابهی	۱۰۶	۱۴۳
دشمن را تعقیب کنید		۱۴۶
از خائنان حمایت نکنید	۱۱۱	۱۵۰
استغفار و غفران خدا		۱۵۶
نکته:		
جنایت تهمت	۱۲۰	۱۵۹
لطف خدا با تو است		۱۶۱
نکته:		
سرچشمهٔ معصوم بودن پیامبران	۱۲۳	۱۶۳

موضوع		صفحه
	ق	ج
سخنان درگوشی	۱۲۵	۱۶۵
لجاجت در پیروی از باطل		۱۷۰
نکته:		
حجیت اجماع	۱۳۰	۱۷۱
شرک، گناه نابخشودنی	۱۳۲	۱۷۵
نقشه‌های شیطان	۱۳۵	۱۷۹
وعدهٔ خدا حق است		۱۸۴
امتیازات واقعی و دروغین	۱۴۱	۱۸۷
بهترین آئین		۱۹۰
نکته:		
«**خلیل**» یعنی چه؟	۱۴۵	۱۹۲
باز هم حقوق زنان	۱۴۷	۱۹۵
صلح بهتر است	۱۵۰	۱۹۹
عدالت، شرط تعدّد همسر	۱۵۳	۲۰۲
نکته:		
آیا تعدّد زوجات ممنوع است؟		۲۰۵
ثواب دنیا و آخرت پیش خدا است		۲۰۸

موضوع صفحه

ق ج

عدالت اجتماعی ۱۶۱ ۲۱۲

لزوم ایمان به پنج اصل ۲۱۸

سرنوشت منافقان لجوج ۱۶۸ ۲۲۱

در مجلس گناه ننشینید ۱۷۱ ۲۲۶

صفات منافقان ۱۷۴ ۲۲۸

از نشانه‌های منافقان ۲۳۱

تکیه بر کفار نکنید ۲۳۵

آغاز جزء ششم قرآن مجید ۲۳۹

خدا اظهار بدی‌ها را دوست نمی‌دارد ۲۴۱

نکته:

آیا گذشت از ستمگر موجب تقویت او نیست؟! ۱۸۶ ۲۴۳

میان پیامبران تبعیض نیست ۱۸۸ ۲۴۶

نکته:

تناسب گناه و کیفر ۱۹۰ ۲۴۹

بهانه‌جوئی یهود ۱۹۳ ۲۵۲

گوشهٔ دیگری از خلافکاری‌های یهود ۱۹۷ ۲۵۷

موضوع		صفحه
	ق	ج
نکته:		
مسیح کشته نشد	۱۹۹	۲۶۰
ایمان اهل کتاب به مسیح علیه‌السلام		۲۶۵
نکته:		
گواهی مسیح چه وقت خواهد بود؟		۲۶۸
سرنوشت صالحان و ناصالحان یهود	۲۰۸	۲۷۱
نکته‌ها:		
۱ ـ تحریم طیّبات		۲۷۲
۲ ـ تحریم عمومی یا گروهی		۲۷۳
۳ ـ حرمت ربا در امت‌های دیگر		۲۷۴
تثبیت رسالت انبیاء پیشین		۲۷۶
گمراهی دور و دراز		۲۸۲
تثلیث موهوم است	۲۲۰	۲۸۷
نکته:		
تثلیث، بزرگ‌ترین انحراف مسیحیت	۲۲۴	۲۹۲
مسیح بندهٔ خدا بود	۲۳۱	۳۰۱
نور آشکار	۲۳۴	۳۰۴

موضوع		صفحه
	ق	ج
استفتاء در مورد کَلاله		۳۰۷
پایان سورهٔ «نساء»	۲۳۸	۳۱۰
* * *		
«سورهٔ مائده»	۲۳۹	۳۱۱
محتوای سورهٔ مائده	۲۴۱	۳۱۳
فضیلت تلاوت سورهٔ مائده		۳۱۴
لزوم وفا به عهد و پیمان	۲۴۲	۳۱۵
نکته‌ها:		
۱ ـ قاعدهٔ «**أَصالَةُ اللُّزُومِ فِی الْعُقُودِ**»		۳۲۰
۲ ـ اهمیت وفای به عهد و پیمان	۲۴۵	۳۲۱
هشت دستور در یک آیه	۲۵۰	۳۲۴
نکته:		
لزوم تعاون و همکاری در نیکی‌ها	۲۵۳	۳۲۸
خوردنی‌های حرام		۳۳۴
نکته‌ها:		
۱ ـ اعتدال در استفاده از گوشت	۲۶۱	۳۳۹
۲ ـ روز اکمال دین کدام روز است	۲۶۳	۳۴۰

موضوع	صفحه ق	صفحه ج
۳ ـ یک سؤال لازم	۲۶۹	۳۴۸
صید حلال	۲۷۳	۳۵۲
ازدواج و خوردن غذای اهل کتاب	۲۷۷	۳۵۶
نکته‌ها:		
۱ ـ آیا مراد از طعام غیر گوشت است؟		۳۶۱
۲ ـ طعام هرگونه غذا است		۳۶۳
۳ ـ نکتهٔ ذکر خاص بعد از عام		۳۶۴
پاک‌سازی جسم و جان	۲۸۵	۳۶۵
نکته‌ها:		
۱ ـ منظور از «**صَعِید**» و «**طَیِّب**»		۳۷۲
۲ ـ فلسفهٔ وضو و تیمم	۲۹۱	۳۷۳
۳ ـ فلسفهٔ غسل	۲۹۲	۳۷۴
۴ ـ قاعدهٔ «**لاٰحَرَج**»		۳۷۷
پیمان‌های الهی	۲۹۶	۳۷۸
دعوت اکید به عدالت	۲۹۹	۳۸۲
نکته:		
عدالت، یک رکن مهم اسلام	۳۰۱	۳۸۶

موضوع		صفحه
	ق	ج
شکر نجات از تسلط دشمن		۳۸۹
انتخاب دوازده رهبر		۳۹۲
پیامدهای پیمان‌شکنی		۳۹۸
نکته‌ها:		
۱ ـ تحریفات یهود	۳۱۳	۴۰۱
۲ ـ آیا خدا کسی را سنگدل می‌کند؟	۳۱۴	۴۰۱
دشمنان دائمی	۳۱۶	۴۰۴
کتاب نور و هدایت		۴۰۹
نکته:		
مراد از «**نور**» در آیه		۴۱۱
مگر ممکن است مسیح علیه‌السلام، خدا باشد؟!	۳۲۴	۴۱۴
ادعاهای بی‌اساس اهل کتاب		۴۱۸
بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در عصر فترت		۴۲۲
نکته‌ها:		
۱ ـ منظور از «**فترت**»		۴۲۳
۲ ـ آیا جامعهٔ بشری از هدایت الهی خالی مانده بود؟		۴۲۴
بنی اسرائیل و سرزمین مقدس	۳۳۵	۴۲۷

موضوع	صفحه ق	صفحه ج
نخستین قتل در روی زمین!	۳۴۵	۴۴۱
پیوند انسان‌ها	۳۵۴	۴۵۱
کیفر آنها که به جان و مال مردم حمله می‌برند	۳۵۹	۴۵۷
حقیقت توسّل	۳۶۳	۴۶۳
نکته‌ها:		
۱ ـ منظور از «وَسِیلَة»		۴۶۴
۲ ـ قرآن و توسّل	۳۶۶	۴۶۶
۳ ـ روایات اسلامی و توسّل	۳۶۶	۴۶۶
۴ ـ چند یادآوری	۳۷۰	۴۷۰
شدّت عذاب در قیامت		۴۷۳
مجازات دزدان	۳۷۴	۴۷۵
نکته‌ها:		
۱ ـ شرائط مجازات سارق	۳۷۶	۴۷۸
۲ ـ اندازهٔ قطع دست سارق	۳۷۶	۴۷۹
۳ ـ آیا این مجازات اسلامی خشونت‌آمیز است؟	۳۷۷	۴۷۹
۴ ـ بعضی اشکال می‌کنند		۴۸۱
داوری میان دوست و دشمن	۳۸۳	۴۸۷

موضوع صفحه

ق ج

داوری بین یهود، و حکم قصاص..... ۴۹۳

انجیل، کتاب هدایت و نور..... ۵۰۱

قرآن، حافظ و نگاهبان کتب پیشین..... ۵۰۸

هم‌پیمانی با یهود و نصاریٰ ممنوع..... ۵۱۶

نکته:

تکیه بر بیگانگان..... ۴۱۳ ۵۲۰

آیندگان عزتمند..... ۵۲۳

نکته:

گِله از مسلمانان حجاز ۵۲۷

سرپرست واقعی مؤمنان!..... ۵۳۲

نکته‌ها:

۱ ـ شهادت احادیث و مفسران و مورّخان ۴۲۴ ۵۳۵

۲ ـ پاسخ به هشت ایراد ۴۲۶ ۵۳۷

دوستی با این گروه‌ها ممنوع ۵۴۷

نکته‌ها:

۱ ـ اذان شعار بزرگ اسلام..... ۴۳۷ ۵۴۹

۲ ـ اذان از طریق وحی به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید..... ۴۳۹ ۵۵۱

موضوع		صفحه
	ق	ج
آیا پاداش ایمان به خدا و پیامبران این است؟		۵۵۴
وظیفهٔ دانشمند در جلوگیری از گناه		۵۵۷
دست‌های خدا گشوده است		۵۶۳
عمل به فرمان و نزول برکات		۵۶۸
پایان جلد چهارم تفسیر نمونه	۴۵۶	۵۷۲

* * *

﴿ فهرست موضوعی ﴾

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

- **معرفت** (شناخت)
- **آفریدگار**
  - ادلهٔ اثبات
  - صفات
- **انسان** (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)
  - رابطه با خدا
  - رابطه با انسان‌ها
  - رابطه با طبیعت
  - رابطه با خود
- **هدف از خلقت انسان**
- **امکانات** (جهت رسیدن به هدف:)
  - امکانات مادی: خلقت آسمان‌ها و زمین و...
  - امکانات معنوی: هدایت به وسیلهٔ انبیاء و اوصیاء و عقل (نبوت وامامت)
- **معاد** (و متعلقات آن)

شناخت

﴿ابزار شناخت﴾

شکر مُنعِم دلیلی بر وجوب شناخت خالق ۲۳۸

﴿موانع شناخت﴾

▣ هواپرستی

هوا و هوس مایهٔ اصلی خروج از عدالت ۲۱۴
هواپرستی ریشهٔ عدم عدالت ۳۸۴

▣ حبّ دنیا

سرمایهٔ دنیا ناچیز است. ۲۹

▣ نفاق

کیفر کردار منافقان: واژگونی فکر و... آنهاست. ۷۴
منافقان تأثیرپذیر نیستند ۵۵۷

▣ اعمال مانع:

▣ ارتداد

ارتداد از دین زیانی نمی‌رساند. ۵۲۳

﴿زمینه‌های شناخت﴾

▣ تقوا

احسان و تقوا اساس پیشرفت. ۲۰۱
اصلاح و تقوا اختلافات را بر می‌چیند. ۲۰۴
رعایت تقوا. ۳۲۷
تقوا پیشه کنید ۳۵۵

تقوا و توکّل، دو سرمایهٔ اصلی پیشرفت ۳۹۱

خالق

﴿صفات﴾

▣ صفات ذات:

▣ علم:

هیچ علمی از دیدگاه خدا پنهان نیست ۱۵۳
خداوند از نقشه‌های خائنانهٔ شبانه آگاه است ۱۵۴
خداوند به همه چیز محیط است ۱۹۲
خداوند علیم و حکیم است ۱۵۸
آگاهی خداوند از هر گونه عمل نیک ۱۹۶
خداوند از اعمال بندگان آگاه است ۲۱۵
علم و قدرت سرچشمهٔ عزّت ۲۲۳
خداوند صداها را می‌شنود و از نیّات آگاه است ۲۴۲
خدا دانا و حکیم است ۲۸۶
آگاهی خداوند از درون سینه‌ها ۳۸۰

● حکیم

خداوند علیم و حکیم است ۱۵۸
خدا دانا و حکیم است ۲۸۶

▣ توحید:

● توحید ذات:

خداوند یگانه است ۲۹۱

● توحید افعال:

○ توحید مالکیت

مالک آسمان‌ها و زمین ۱۹۲
خدا مالک آسمان‌ها و زمین است ۲۰۸
مالکیت خدا بر آسمان‌ها و زمین و بی‌نیازی او ۲۰۸
خدا هم مالک آسمان‌ها و زمین است و هم مراقب و مواظب ۲۰۹
خداوند مالک آسمان‌ها و زمین است ۲۹۲
مالکیت آسمان‌ها و زمین از آنِ خدا است ۴۱۷

○ توحید حاکمیت (تکوینی)

خدا هم مالک آسمان‌ها و زمین است و هم مراقب و مواظب ۲۰۹

▣ قدرت

قدرت خدا بالاترین و مجازات او سخت‌ترین است ۵۳
همواره به قدرت خداوند توجه داشته باشید ۸۲
علم و قدرت سرچشمهٔ عزّت ۲۲۳
اگر خداوند بخواهد همه چیز را نابود کند ۴۱۶
خدا بر همه چیز قادر است ۴۱۷

▣ دیگر صفات

خوبی‌ها از ناحیهٔ خدا و بدی‌ها از ناحیهٔ انسان ۳۷
خداوند از همه راستگوتر است ۷۱
عفو و رحمت خدا نسبت به مستضعفان راستین ۱۱۶
وعدهٔ خدا حق است ۱۸۴
هیچ کس در سخن و وعده از خدا صادق‌تر نیست ۱۸۵
فضل خدا وسیع است ۲۰۵
سعادت دنیا و آخرت نزد خدا است ۲۱۱

حمایت خداوند از افراد، چه بی‌نیاز، چه مستمند ۲۱۴
خداوند شاکر است ۲۳۸
خدا بهترین حاکم و داور..... ۵۱۳
فضل و لطف الهی سبب صعود به درجات بلند ۵۲۵
دست‌های خدا گشوده است..... ۵۶۵

▣ صفات فعل:

▣ رحیم

خداوند غفور و رحیم است ۲۴۹

▣ غفّار

خداوند غفور و رحیم است ۲۴۹

▣ دیگر صفات

خوبی‌ها از ناحیهٔ خدا و بدی‌ها از ناحیهٔ انسان..... ۳۷
خداوند سریع الحساب است..... ۳۵۵

انسان

﴿معیار ارزش افکار و کردار انسان﴾

▣ ایمان

فضیلت اشخاص به ادّعا نیست..... ۱۸۷
رابطهٔ ایمان و عدالت ۲۱۲
ایمان و دوستی با استهزاءکنندگان دین سازگار نیست..... ۵۴۸

﴿ مسئولیت‌های انسان ﴾

▣ در برابر خالق

▣ ایمان

● ایمان

رابطهٔ ایمان و عدالت ۲۱۲
لزوم ایمان به پنج اصل ۲۱۹
ایمان و دوستی با استهزاءکنندگان دین سازگار نیست ۵۴۸

● حقیقت ایمان

لزوم ایمان به پنج اصل ۲۱۹

● آثار ایمان

انسان باایمان قتل عمد انجام نمی‌دهد ۸۷
ایمان به نفع است ۲۸۶

● درجات و پایه‌های ایمان

ترس از جهاد پس از رسیدن دستور ۲۹

● ایمان و عمل صالح

اجر و پاداش در پرتو ایمان و عمل ۳۸۴
چرا عمل قبل از ایمان به پیامبران؟ ۳۹۶

● مؤمنین

این گروه زیبندهٔ جهادند ۱۹
روحیهٔ آخرت‌گرائی و پیروزی بر دشمن ۲۰
اجر عظیم پاداش مؤمنان ۲۳۷
پاداش کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان دارند ۲۴۸
پاداش مؤمنان در قیامت ۳۰۲
قیام برای خدا ۳۸۲

شهادت به عدالت ۳۸۲
عزّتمندان جهان اسلام..... ۵۲۳
گروه جایگزین مرتدّان، مؤمنان عزّتمند..... ۵۲۴
صفات جایگزینان مرتدّان..... ۵۲۴

● ایمان حقیقی و دروغین

مردان سخن، نه عمل ۲۷

● کفر و شرک

دو چهره‌گان و دو دوزه‌بازان..... ۸۳
دو دوزه‌بازان را بشناسید ۸۴
شرک به خدا مورد بخشش واقع نمی‌شود ۱۷۵
تکرار هشدار در مورد شرک به خدا در یک سوره..... ۱۷۶
پرستش موجوداتی غیرمؤثر..... ۱۷۹
کفر به خدا، پیامبران، فرشتگان و روز واپسین، گمراهی است..... ۲۱۹
تفرقه بین خدا و پیامبرش کفر است ۲۴۶
پذیرش بعضی از پیامبران و عدم پذیرش بعضی دیگر کفر است ... ۲۴۷
کفار و کسانی که صدّ سبیل کرده‌اند در گمراهی طولانی است..... ۲۸۲
کسانی که کافر شدند و ستم کردند در لیست مغفرت نیستند..... ۲۸۳
خلود در آتش ۲۸۳
کفر زبانی به خدا نمی‌رساند ۲۸۶
عدم پذیرش دستورات و حبط عمل ۳۶۱
عوامل خسران در آخرت..... ۳۶۱
نتیجهٔ کفر و تکذیب آیات الهی عذاب جهنم..... ۳۸۴
رابطهٔ کفر به پیمان و گمراهی ۳۹۶
کسانی که مسیح را خدا دانسته‌اند کافرند..... ۴۱۴

مسیحیان و اعتقاد به خدایان سه‌گانه ۴۱۵
شدت عذاب آخرت برای کفار ۴۷۳
خلود در آتش ۴۷۴

● کافر و مشرک

کفار و منافقان همه در جهنم‌اند ۲۲۷
فروختن اسلحه به دشمنان در حال جنگ ۳۳۲

● تقیه و ارتداد

ارتداد از دین زیانی نمی‌رساند ۵۲۳

● مسئولیت‌ها و احکام:

○ تقوا

زندگی آخرت برای پرهیزگاران ۲۹
احسان و تقوا اساس پیشرفت ۲۰۱
اصلاح و تقوا اختلافات را بر می‌چیند ۲۰۴
تقوا توصیهٔ اصلی خدا در تمام ادیان ۲۰۸
رعایت تقوا ۳۲۷
تقوا پیشه کنید ۳۵۵
دستور به تقوا ۳۸۰
رابطهٔ عدالت و تقوا ۳۸۳
دستور به تقوا ۳۸۳
تقوا و توکّل، دو سرمایهٔ اصلی پیشرفت ۳۹۱
پذیرش عمل از پرهیزگاران ۴۴۲
سه دستور مهم: تقوا، وسیله و جهاد ۴۶۳
رستگاری هدف اصلی ۴۶۳
رابطهٔ ایمان و تقوا و نعمت و بهشت ۵۶۸

▣ عمل

● عبادات:

○ نماز

نماز و زکات ۲۸
چرا نماز و زکات؟ ۲۹
نماز در سفر ۱۲۸
نماز در سفر و ترس از دشمن ۱۲۹
تعبیر «لاجناح» و وجوب قصر نماز در سفر ۱۳۰
تخفیف در نماز (قصر) هدیهٔ الهی است ۱۳۱
نماز خوف یا نماز مسافر ۱۳۲
نماز در جبههٔ جنگ و امکان سوء استفادهٔ دشمن ۱۳۵
نماز در جبههٔ جنگ ۱۳۶
نماز با اسلحه و وسائل دفاعی ۱۳۶
نماز در هیچ حال ساقط نمی‌شود ۱۳۶
بازگشت به حالت عادی در اداء نماز ۱۳۸
نماز جماعت در میدان رزم ۱۳۹
همراه داشتن ابزار و وسائل جنگی به هنگام نماز ۱۴۰
حفظ امکانات به هنگام نماز خوف ۱۴۰
اهمیت نماز جماعت ۱۴۰
کیفیت نماز خوف ۱۴۱
فلسفهٔ انجام نماز در اوقات معیّن ۱۴۲
تعیین وظیفه پس از انجام نماز خوف ۱۴۳
نماز در حال کسالت ۲۳۲
حکم وجوب وضو به هنگام نماز ۳۶۶

کیفیت وضو ۳۶۶
غسل جنابت برای نماز ۳۶۸
چیزهائی که وضو را نقض می‌کند ۳۶۹
حکم تیمّم ۳۶۹
کیفیت تیمّم ۳۷۱
منظور از صعید طیّب ۳۷۱
تکلیف: تطهیر، پرورش و نعمت است ۳۷۱
فلسفهٔ وضو و تیمّم ۳۷۳
فلسفهٔ غسل ۳۷۴
منظور از «وسیلة» ۴۶۴
حالت خلوص در نماز و توجه به فقیر ۵۳۹
اذان، شعار عظمت‌بخش و پرمحتوا ۵۴۹
تأثیر اذان بر بیگانگان ۵۵۰
آموزش اذان از طریق وحی ۵۵۱

○ حج

حلال شمردن قربانیان مکّه قبل از رسیدن ۳۲۵
کسانی که دعوت به حج را لبیک گفته‌اند ۳۲۵
جواز صید بعد از خروج از احرام ۳۲۶
تعدّی به کسانی که مانع ورود به مسجدالحرام شدند ۳۲۶

○ جهاد

این گروه زیبندهٔ جهادند ۱۹
پاداش عظیم جهادگران چه پیروز و چه شهید! ۲۰
روحیهٔ آخرت‌گرائی و پیروزی بر دشمن ۲۰
تشویق به جهاد از طریق عواطف ۲۲

چرا در راه نجات مستضعفان تلاش نمی‌کنید؟ ۲۲
اهداف جهاد ۲۳
درخواست نبرد مسلحانه از پیامبر در مکّه ۲۸
ترس از جهاد پس از رسیدن دستور ۲۹
مؤمنان را به جنگ تشویق کن ۵۲
جهاد و عدم هدف مادّی در آن ۱۰۴
عدم تساوی مجاهدان با قاعدان ۱۰۶
برتری جهادگران با اموال و انفس ۱۰۷
وعدهٔ نیکی به جهادکنندگان و قاعدان معذور ۱۰۸
اجر عظیم جهادگران در مقابل اجر قاعدان معذور ۱۰۹
درجات مختلف مجاهدان ۱۱۰
اهمیت فوق‌العادهٔ جهاد در آئین اسلام ۱۱۰
در مقابل هر سلاح، سلاحی و در مقابل هر شعار، شعاری ۱۴۳
شعارهای ابوسفیان در اُحُد و پاسخ‌های او ۱۴۴
لزوم مبارزه با سلاحی همانند ۱۴۵
تهاجم و تعقیب دشمن، عامل پیروزی ۱۴۶
مشکلات برای طرفین، چه شما و چه دشمن شما ۱۴۶
سه دستور مهم: تقوا، وسیله و جهاد ۴۶۳
منظور از «وسیلة» ۴۶۴

○ زکات

نماز و زکات ۲۸
چرا نماز و زکات ۲۹
آیا زکات در مکّه واجب شده بود؟ ۳۰
منظور از «وسیلة» ۴۶۴

چه زکات واجبی بر عهدهٔ علی بود؟!..... ۵۴۱

○ دیگر عبادات

تشویق و هدایت به کار در برنامه‌های مهم اسلامی..... ۵۹

▣ در برابر انسان‌ها

▣ ارتباط با خویشان:

● رابطهٔ با همسر

رافع بن خدیج و رفتارش با همسر سالمندش ۱۹۸

در محبت نمی‌توان بین همسران متعدّد عدالت داشت..... ۲۰۲

تمایل کامل به یکی از همسران ممنوع..... ۲۰۳

اصلاح و تقوا اختلافات را بر می‌چیند..... ۲۰۴

عدم امکان عدالت در محبت، دلیل عدم تعدّد زوجات نیست ۲۰۵

▣ ارتباط با جامعه

● روابط اقتصادی

○ غیر قراردادها

* صحیح

الف ـ انفاق و صدقه

نجوا در صدقه، امر به معروف و اصلاح ۱۶۷

ب ـ ارث

استفتاء در مورد ارث خواهران..... ۳۰۷

استفتاء در مورد کلاله ۳۰۷

وارثان بالواسطه سهم وارث بلاواسطه را می‌برند..... ۳۰۸

منظور از کلاله ۳۰۸

ارث یک خواهر نصف ترکه..... ۳۰۸

ارث یک برادر تمام ترکه..... ۳۰۸

تبیین احکام برای عدم گمراهی است..... ۳۰۹
ارث دو خواهر دو سوم ترکه ۳۰۹
ارث خواهران و برادران، مرد، دو برابر زن ۳۰۹

* غیر صحیح

ـ ثروت اندوزی

سرمایهٔ دنیا ناچیز است..... ۲۹

● روابط مدیریتی (سیاسی)

مراقب فریب دشمن باشید ۱۳۷
در مقابل هر سلاح، سلاحی و در مقابل هر شعار، شعاری ۱۴۳
شعارهای ابوسفیان در اُحُد و پاسخ‌های او ۱۴۴
لزوم مبارزه با سلاحی همانند ۱۴۵
تهاجم و تعقیب دشمن، عامل پیروزی..... ۱۴۶

○ رهبری

نخست تقاضای ولیّ، آنگاه یاور ۲۴
لزوم ارجاع شایعات به رسول خدا و مسئولان امر..... ۴۸

○ روابط جهانی

ملت زنده، و آمادگی همیشگی ۱۴

* روابط با ملت‌های مسلمان

به خاطر منافع دنیا، اسلامِ کسی را انکار نکنید..... ۱۰۳

* روابط با غیر مسلمین

آماده‌باش دائمی..... ۱۳
به خاطر منافع دنیا، اسلامِ کسی را انکار نکنید..... ۱۰۳
عزّت در ارتباط با خداست نه کفار ۲۲۳
نشستن در مجلس کفار در صورت عدم توهین به قرآن، مباح است.. ۲۲۷

خداوند هیچ گونه تسلّطی برای کفار بر مؤمنان قائل نشده ۲۳۰
حکم عدم ولایت کفار بر مؤمنان ۲۳۰
کافران را ولیّ خود نگیرید ۲۳۵
ولایت کفار و عدم حجیّت در پیشگاه الهی ۲۳۵
صفوان جمّال و تنبیه در مورد کرایه دادن شترها به هارون ۳۳۰
فروختن اسلحه به دشمنان در حال جنگ ۳۳۲
بریدن از بیگانه، راه پیروزی ۵۱۶
زیان‌های تکیه بر بیگانه در طول تاریخ مسلمین ۵۲۰

● روابط اخلاقی

○ اخلاق ممدوح

* توکّل

تقوا و توکّل، دو سرمایهٔ اصلی پیشرفت ۳۹۱

* آداب معاشرت و دوستی

سلام، تحیّت الهی اسلامی ۶۴

* نیکی و احسان

احسان و نیکی ۱۹۱
احسان و تقوا اساس پیشرفت ۲۰۱
ارزش آشکار ساختن نیکی و عفو از بدی‌ها ۲۴۳
دستور عفو و گذشت به پیامبر ۴۰۰

* ایثار

گذشت از ستمگر هرگز ۲۴۳
عفو در زمان پیروزی و قدرت ۲۴۵

* شکر

یادآوری نعمت دفع دشمنان ۳۸۹

* خوف و رجاء

حکم به غیر «ما انزل اللّه» کفر است ۴۹۶

* تسلیم

تسلیم کامل در برابر خدا ۱۹۱

* استغفار و توبه

قتل نفس و توبه! ۹۷

استغفار و غفران الهی ۱۵۶

توبه از نفاق و اصلاح، زمینهٔ ورود در جمع مؤمنان ۲۳۶

توبهٔ حقیقی و رفع بخشی از مجازات مُحارب .....

توبه از سرقت، موجب غفران است ۴۷۷

توبه پیش از اثبات سرقت و بعد از اثبات ۴۷۷

* عدالت

قیام به قسط، اصل بقای جامعه‌ها ۲۱۲

رابطهٔ ایمان و عدالت ۲۱۲

دشمنی مانع عدالت، نه ۳۸۳

رابطهٔ عدالت و تقوا ۳۸۳

عدالت از ارکان اسلام ۳۸۶

قضاوت به عدالت در مورد هر کس ۴۹۱

* شکیبائی

مشکلات برای طرفین، چه شما و چه دشمن شما ۱۴۶

* وفای به عهد

دستور وفا به پیمان‌ها ۳۱۶

اهمیت وفای به عهد ۳۲۱

* دیگر اخلاق‌های ممدوح

آثار تشویق به کار خوب یا بد ۵۶
سلام، تحیّت الهی اسلامی ۶۴
سلام در اقوام پیشین ۶۵
پیش از سلام، پاسخ کسی را نگوئید ۶۶
افشاء کلام محبوب خدا ۶۶
سلام بر همه کس، آشنا و ناآشنا ۶۷
رعایت حقوق کودکان مستضعف ۱۹۶
رعایت حقوق ایتام ۱۹۶
اصلاح در مورد خوف از اختلاف ۱۹۹
صلح، خیر است ۲۰۰
اصل، تعاون و صلح است، نه تنازع ۲۰۰
همکاری در نیکی‌ها و عدم همکاری در بدی‌ها ۳۲۷
اصلِ تعاون در نیکی‌ها ۳۲۸
یادآوری نعمت‌های الهی ۳۷۸
یادآوری پیمان الهی و پاسخ مثبت به آن ۳۷۹

○ اخلاق مذموم

* کینه و حسادت

حسد، سرچشمهٔ اصلی اختلافات ۴۴۹

* بخل

بخل، سرچشمهٔ بسیاری از اختلافات ۲۰۰

* کفران و تضییع نعمت

ناسپاسی نکنید، ممکن است گروه دیگری جای شما را بگیرد ۲۱۰

* نفاق

سُست عنصران عرصهٔ جهاد ۱۶
منافقان در صورت شکست شما خوشحالند اما در پیروزی ۱۷
مردان سخن، نه عمل ۲۷
پیروزی‌ها و شکست‌ها از ناحیهٔ کیست؟ ۳۵
وظیفهٔ پیامبر در برابر منافقان توطئه‌گر ۴۳
پخش شایعات ممنوع ۴۷
زیان‌های نشر شایعات ۴۹
حمایت از منافقان ممنوع ۷۳
کیفر کردار منافقان: واژگونی فکر و ۷۴
دوستی با منافقان هرگز ۷۶
منافقان دوست دارند شما هم کافر باشید ۷۶
قبل از هجرت آنها را به دوستی نگیرید ۷۷
در صورت تخلّف از مهاجرت، اسارت و قتل آنها واجب است ۷۷
سیرهٔ پیامبر دربارهٔ منافقان مدینه و غیر مدینه ۷۸
رعایت قبایل و ملت‌های نیکوکار و خیراندیش ۷۹
تعرّض نسبت به هم‌پیمانان ممنوع ۸۱
قبایل ضعیف را مورد هجوم قرار ندهید ۸۱
دو چهره‌گان و دو دوزه‌بازان ۸۳
دو دوزه‌بازان را بشناسید ۸۴
برخورد جدّی با کسانی که با دشمنانتان سر و سرّی دارند ۸۴
مسلمانانی که در نبرد بدر در صف کفار بودند ۱۱۴
وضع مسلمانان ستمگری که فرشتگان آنها را قبض روح می‌کنند ۱۱۴
عذاب الیم الهی ویژهٔ منافقان است ۲۲۲

منافقان و دوستی با کفار ۲۲۳
نشانهٔ روح نفاق ۲۲۷
نشانه‌های منافقان در برخورد با مسلمانان و کفار ۲۲۸
منافق در پیروزی‌ها، خود را شریک شما و شریک کفار می‌داند ... ۲۲۹
قضاوت خداوند در رستاخیز در مورد منافقان ۲۲۹
پنج نشانهٔ منافق ۲۳۱
نیرنگ با خدا ۲۳۲
نماز در حال کسالت ۲۳۲
ریا ۲۳۲
منافق کمتر به یاد خدا است ۲۳۲
منافقان سرگردان و بی‌هدفند ۲۳۳
جایگاه منافقان در جهنم ۲۳۵
توبه از نفاق و اصلاح، زمینهٔ ورود در جمع مؤمنان ۲۳۶
منافقان و بیماردلان با بیگانگان پیمان می‌بندند ۵۱۸
احتمال پیروزی مسلمانان و پشیمانی منافقان ۵۱۸
رسوائی منافقان به هنگام پیروزی مسلمانان ۵۱۹
حبط اعمال منافقان و خسران و زیان ۵۲۰
دوستی با منافقان و مسخره‌کنندگان ممنوع ۵۴۷
منافقان، نماز را مورد تمسخر قرار می‌دهند ۵۴۸
منافقان تأثیرپذیر نیستند ۵۵۷
منافقان و حرام‌خواری ۵۵۸

* **هواپرستی**

هوا و هوس مایهٔ اصلی خروج از عدالت ۲۱۴
هواپرستی ریشهٔ عدم عدالت ۳۸۴

* ظلم

مظلومان می‌توانند فریاد بزنند ۲۴۲

کسانی که کافر شدند و ستم کردند در لیست مغفرت نیستند..... ۲۸۳

خلود در آتش ۲۸۳

وضع ستمگران در قیامت ۳۲۹

* حبّ دنیا

سرمایهٔ دنیا ناچیز است..... ۲۹

* کتمان حق

تحریف حقائق و سرپیچی از شهادت به حق ممنوع..... ۲۱۵

افشای آنچه اهل کتاب کتمان می‌کردند..... ۴۱۰

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و افشای برخی از احکام کتمان‌شده..... ۴۱۰

* فسق و فجور و گناه

هر کس بد کند به خود بد کرده است..... ۱۵۷

کسانی که اقدام برای گمراه ساختن می‌کنند..... ۱۶۲

عمل بد، کیفر بد دارد..... ۱۸۸

وحشت مسلمانان به خاطر خطاها..... ۱۸۸

مجازاتِ نشستن در جلساتی که آیات خدا استهزاء می‌شود ۲۲۵

نهی از منکر مثبت و منفی ۲۲۶

از مجلسی که در آن قرآن استهزاء می‌شود اعراض کن..... ۲۲۶

مجازات شرکت در جلسات گناه..... ۲۲۶

در مجلس استهزاء آیات الهی منشین ۲۲۶

تشویق گناهکاران ممنوع..... ۲۲۷

تناسب گناه و کیفر ۲۴۹

وظیفهٔ دانشمند در منع از گناه..... ۵۵۹

تفاوت گناهان عوام و دانشمندان ۵۶۰

* تهمت

تهمت گناهی بزرگ ۱۵۸

زشتی تهمت از دیدگاه اسلام ۱۵۹

رابطهٔ تهمت و ایمان ۱۶۰

* دیگر اخلاق‌های مذموم

آثار تشویق به کار خوب یا بد ۵۶

در بسیاری از سخنان درگوشی خیر نیست ۱۶۵

نجوا کار شیطانی است ۱۶۶

از نسپردن اموال دختران یتیم بر حذر باشید ۱۹۶

اظهار بدی‌های دیگران محبوب خدا نیست ۲۴۱

همکاری در نیکی‌ها و عدم همکاری در بدی‌ها ۳۲۷

صفوان جمّال و تنبیه در مورد کرایه دادن شترها به هارون ۳۳۰

فروختن اسلحه به دشمنان در حال جنگ ۳۳۲

اکثریت فاسق و عیب‌جوئی‌هایشان ۵۵۵

برشمردن عیوب فاسقان و عیب‌جویان ۵۵۵

خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد ۵۶۷

﴿ امکانات انسان جهت رسیدن به هدف ﴾

▣ امکانات مادی

▣ موجودات زنده

● جنّ

○ اقسام جنّ

* شیطان

شیطان موجودی عاری از فضیلت ۱۸۰

انتخاب شیطان به عنوان ولیّ یعنی خسران تام ۱۸۲
الف ـ فعالیت‌های شیطان
تهدید شیطان در تسلّط بر انسان ۱۸۰
برنامه‌های شیطان برای تسلّط بر بندگان ۱۸۱
شیطان وعده‌های دروغین و غرورآفرین می‌دهد ۱۸۳
ب ـ تابعان شیطان
جهنم جایگاه اولیاء شیطان ۱۸۳
▣ عوالم بالا (فرشتگان)
● ویژگی‌های فرشتگان
فرشتگان از بندگی خدا استنکاف ندارند ۳۰۱
منظور از «عدم استنکاف» فرشتگان از بندگی ۳۰۳
● فرشتگان قبض ارواح
آیا فرشتگان قبض روح متعدّدند؟ ۱۱۷
چگونه افراد زیادی در یک لحظه قبض روح می‌شوند؟ ۱۱۷
نسبت قبض روح به خدا ۱۱۸
▣ پاداش و مجازات
پاداش عظیم جهادگران چه پیروز و چه شهید ۲۰
هر محبتی پاسخی دارد ۶۲
پاسخ تحیّت و محبت، بهتر و یا مثل آن ۶۲
قتل خطا و مجازات آن نسبت به مسلمان و غیر مسلمان ۸۸
تخفیف مجازات قتل (آزادی برده) ۸۹
فلسفهٔ انواع مجازات قتل خطا ۹۱
چهار مجازات برای قتل نفس عمدی ۹۵
اجر عظیم جهادگران در مقابل اجر قاعدان معذور ۱۰۹

وضع مسلمانان ستمگری که فرشتگان آنها را قبض روح می‌کنند.... ۱۱۴
پرسش فرشتگان قبض ارواح و پاسخ مستضعفان..... ۱۱۵
پاداش مهاجران راه خدا ۱۲۱
کسب رضای خدا اجر بسیار دارد..... ۱۶۶
بهشت پاداش ایمان و عمل ۱۸۴
عذاب الیم الهی ویژهٔ منافقان است ۲۲۲
مجازات نشستن در جلساتی که آیات خدا استهزاء می‌شود ۲۲۵
مجازات شرکت در جلسات گناه..... ۲۲۶
اجر عظیم پاداش مؤمنان..... ۲۳۷
مجازات خدا از سر انتقام نیست..... ۲۳۷
عذاب خوارکننده، مجازات کفار..... ۲۴۸
پاداش کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان دارند..... ۲۴۸
مجازات صاعقه به خاطر درخواست نابجا ۲۵۳
کسانی که کافر شدند و ستم کردند در لیست مغفرت نیستند..... ۲۸۳
خلود در آتش ۲۸۳
پاداش مؤمنان در قیامت ۳۰۲
اجر و پاداش در پرتو ایمان و عمل..... ۳۸۴
لعنت و سنگدلی، مجازات پیمان‌شکنی ۳۹۹
مجازات، انتقام نیست، تربیت است..... ۴۳۸
آنها که پاسخ خوبی را به بدی می‌دهند..... ۴۵۶
کیفر مُحاربان با خدا و رسول..... ۴۵۷
منظور از چهار نوع کیفر برای مُحارب..... ۴۵۸
تناسب کیفر و جرم..... ۴۶۰
رسوائی در دنیا و مجازات اخروی مُحارب ۴۶۰

توبهٔ حقیقی و رفع بخشی از مجازات مُحارب ۴۶۱
قطع دست سارق ۴۷۶
کیفر سرقت ۴۷۶
شرائط مجازات سارق ۴۷۸
اندازهٔ قطع دست سارق ۴۷۹
آیا مجازات سرقت خشونت‌آمیز است؟ ۴۷۹
رابطهٔ قطع دست سارق و امنیت اجتماعی ۴۸۱
ارزشمندی دست و قطع آن با رُبع دینار ۴۸۱
حکم «تورات» در مورد زنای مُحصنه ۴۸۴
هیچ چیز مانع مجازات الهی نیست ۴۸۹
قصاص در قتل، اعضاء و جراحات ۴۹۶
فلسفهٔ قصاص ۴۹۷
گذشت از قصاص ۴۹۸
قصاص حکمی برای امنیت جانی ملّت ۴۹۹

▣ آزمایش‌ها

خدا می‌تواند همه را متّحد و مجبور سازد ۵۰۹
تفاوت‌ها و اختلاف‌ها برای آزمایش است ۵۰۹

▣ امکانات معنوی (هدایت)

▣ هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

کفر به خدا، پیامبران، فرشتگان و روز واپسین، گمراهی ۲۱۹
آن که خدا گمراهش کند راه نجات ندارد ۲۳۳
کفار و کسانی که صدّ سبیل کرده‌اند در گمراهی طولانی ۲۸۲
رابطهٔ کفر به پیمان و گمراهی ۳۹۶
خداوند ستمگران را هدایت نمی‌کند ۵۱۸

▣ اقسام هدایت

● هدایت تشریعی

○ انبیاء

پذیرش جمعی از انبیاء نه همه، کاری نادرست ۲۱۷

لزوم پذیرش تمام انبیاء و کتب آنها ۲۱۸

* هدف بعثت انبیاء

انبیاء در هر دوره، هادیان به حق بوده‌اند ۲۱۸

* صفات و ویژگی‌های انبیاء

پیامبران معرفی‌شده و معرفی‌نشده ۲۷۶

* مسئولیت‌های انبیاء

وظیفهٔ پیامبران بشارت و انذار است ۲۷۷

اتمام حجّت بر مردم ۲۷۷

* ابزار پیشرفت انبیاء

دلیل و ریشهٔ اصلی عصمت انبیاء ۱۶۳

* وحی

نزول وحی بر انبیاء الهی ۲۷۶

چگونگی نزول وحی بر انبیاء ۲۸۰

* بهانه‌ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ‌ها

تقاضای رؤیت خداوند ۲۵۲

اخذ پیمان محکم ۲۵۴

مجازات صاعقه به خاطر درخواست نابجا ۲۵۳

○ نبوت خاصّه

* صفات و ویژگی‌ها

اطاعت از پیامبر، اطاعت از خداست ۴۰

معیار قضاوت رسول خداﷺ، ادلّه و بیّنهٔ طرفین، نه علم غیب ۱۵۱
آنچه بر پیامبران نازل شده، بر تو نیز نازل شده است ۲۷۸
مردم! پیامبر مورد انتظار شما آمد..... ۲۸۵
پیامبر از جانب پروردگار..... ۲۸۶
روز اکمال دین ۳۴۰
پیامبر اسلامﷺ و افشای برخی از احکام کتمان‌شده..... ۴۱۰
دوران فترت ۴۲۳
ارتباط جامعهٔ انسانی در دوران فترت با انبیاء ۴۲۳
دلداری به پیامبر ۴۸۷
حضور در مجلس پیامبر برای تکذیب..... ۴۸۸
طبق آنچه خداوند نازل کرده، حکم و داوری کن..... ۵۱۱
از فریب دشمنان بر حذر باش..... ۵۱۱
عدم پذیرش داوری حکم، زمینهٔ کیفر را فراهم می‌سازد..... ۵۱۲
بسیاری از مردم فاسقند..... ۵۱۲
آموزش اذان از طریق وحی..... ۵۵۱

*** دشمنان پیامبر**

سیرهٔ پیامبر دربارهٔ منافقان مدینه و غیر مدینه ۷۸
رعایت قبایل و ملت‌های نیکوکار و خیراندیش..... ۷۹
تعرّض نسبت به هم‌پیمانان ممنوع ۸۱
قبایل ضعیف را مورد هجوم قرار ندهید..... ۸۱
شعارهای ابوسفیان در اُحُد و پاسخ‌های او ۱۴۴
لزوم مبارزه با سلاحی همانند ۱۴۵
تهاجم و تعقیب دشمن، عامل پیروزی..... ۱۴۶
توطئه برای گمراه ساختن پیامبرﷺ..... ۱۶۱

کسانی که اقدام برای گمراه ساختن می‌کنند، خود را گمراه می‌سازند . ۱۶۲
پیمودن راه مخالفت به جای توبه و بازگشت. ۱۷۰
منظور از خطر حملهٔ دشمن کدام است؟ ۳۹۰
پذیرش آنچه طبق دلخواه است و ردّ آنچه نیست. ۴۸۹
هیچ چیز مانع مجازات الهی نیست ۴۸۹
کسانی که خدا تطهیر آنها را نمی‌خواهد. ۴۸۹
رسوائی دنیا و عذاب آخرت ۴۹۰
عدم پذیرش حکم پیامبر پس از داوری. ۴۹۴
وضع کسانی که نه حکم تورات را می‌پذیرند و نه حکم تو را ۴۹۴
توطئهٔ فریب پیامبر برای انحراف از حق. ۵۰۷
مجازات نابجا ۵۵۴

*** ابزار پیشرفت**

لطف خدا و حفظ پیامبر از گمراهی. ۱۶۱
علم و حکمت منشأ اصلی عصمت ۱۶۲
عصمت انبیاء و قدرت بر عصیان ۵۱۳
فضل خداوند و نجات از وساوس شایعات. ۴۹
رعایت قبایل و ملت‌های نیکوکار و خیراندیش. ۷۹
استقبال از صلح. ۸۲
اظهار اسلام کافی است، بپذیرید ۱۰۲
هجرت و ازدیاد قدرت. ۱۲۱
پاداش مهاجران راه خدا ۱۲۱
مهاجرت یک وظیفهٔ دینی. ۱۲۲
هجرت مبدأ تاریخ اسلام. ۱۲۴
هجرت زمان مخصوصی ندارد. ۱۲۵

روح هجرت فرار از ظلمت به نور ۱۲۶
لطف خدا و حفظ پیامبر از گمراهی ۱۶۱

*** مسئولیت‌ها**

بعثت پیامبر برای اتمام حجّت ۴۲۲
رسول اسلام بشیر و نذیر است ۴۲۲
برنامهٔ مکّه خودسازی، برنامهٔ مدینه تشکیل حکومت ۳۱
وظیفهٔ پیامبر تبلیغ است. ۴۱
وظیفهٔ پیامبر در برابر منافقان توطئه‌گر ۴۳
پیامبر، تو موظّف به تکلیف خود هستی ۵۲
قضاوت طبق فرمان خدا ۱۵۰
حمایت از خائنان ممنوع. ۱۵۰
از کسانی که به خود خیانت می‌کنند حمایت مکن ۱۵۲

*** بهانه‌ها، ایرادها، اتهامات نادرست و پاسخ‌ها**

درخواست نبرد مسلحانه از پیامبر در مکّه ۲۸
بهانه‌جوئی و درخواست یک کتاب از آسمان ۲۵۲

*** قرآن**

لزوم تدبّر در قرآن ۴۴

الف ـ اسامی و ویژگی‌های قرآن

لزوم تدبّر در قرآن ۴۴
وظیفهٔ بررسی قرآن ۴۵
قرآن برای همه قابل درک است. ۴۵
عدم اختلاف در قرآن دلیل حقانیت آن ۴۵
قضاوت به حق ۱۴۸
خداوند گواه بر نزول قرآن ۲۷۸

فرشتگان گواه بر نزول قرآن ۲۷۸
قرآن هدایت‌گر کسانی که در پی خشنودی خدایند ۴۱۰
قرآن و اخراج از ظلمات به نور ۴۱۰
قرآن و هدایت به صراط مستقیم ۴۱۱
قرآن، کتاب نازل‌شده به حق ۵۰۸
قرآن و تطبیق آن با نشانه‌هایش در کتب پیشین ۵۰۸
قرآن حافظ کتب پیشین ۵۰۸
داوری بر اساس قرآن بین همه ۵۰۸

ب ـ نکات تفسیری قرآن

منظور از «حِذر» ۱۳
مراد از «ثبات» ۱۳
منظور از «مستضعفان» ۲۳
آیا زکات در مکّه واجب شده بود؟ ۳۰
منظور از «بروج مشیدة» چیست؟ ۳۴
جمع بین آیهٔ «خوبی‌ها و بدی‌ها از خدا» و آیهٔ «خوبی‌ها از خدا و بدی‌ها از انسان» ۳۷
تفاوت «تدبّر» و «تفکّر» ۴۴
منظور از «اولی الأمر» در آیه ۴۸
معنی «عسیٰ» و «لعلّ» ۵۳
منظور از «مقیت» ۵۵
«شفاعت» به معنی هدایت و... ..... ۵۷
منظور از «نصیب» و «کفل» ۵۹
منظور از «تحیّت احسن» ۶۸
منظور از «ثقفتموهم» ۸۵

فلسفهٔ انواع مجازات قتل خطا ۹۱
تقدّم و تأخّر دیه و آزادی برده ۹۲
مجازات برای قتل خطائی چرا؟ ۹۳
قتل نفس و مجازات ابدی ۹۶
آیا پذیرش اظهار اسلام، منافق‌پرور نیست؟ ۱۰۴
منظور از «اجر عظیم» مجاهدان ۱۰۹
تکرار کلمهٔ «مجاهدین» در آیه ۱۰۹
استقلال روح ۱۱۶
آیا فرشتگان قبض روح متعدّدند؟ ۱۱۷
چگونه افراد زیادی در یک لحظه قبض روح می‌شوند؟ ۱۱۷
نسبت قبض روح به خدا ۱۱۸
«مستضعف» کیست؟ ۱۱۹
منظور از «خطیئة» و «اثم» ۱۵۸
معنی و مفهوم «نجوا» ۱۶۵
منظور از «نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّیٰ» ۱۷۱
منظور از «سبیل مؤمنین» ۱۷۲
رابطهٔ آیه و نفی شفاعت ۱۸۹
«خلیل» یعنی چه؟ ۱۹۲
تفاوت تعبیر «فتح» و «نصیب» ۲۳۰
تفاوت بین آیهٔ ۱۵۹ نساء و ۱۱۷ مائده در شهادت مسیح علیه‌السلام ۲۶۸
تفاوت «ابن اللّه»، «ثار اللّه» و «ید اللّه» ۲۹۷
منظور از «استنکاف» ۳۰۳
منظور از «عقود» چیست؟ ۳۱۶
منظور از «بهیمة الانعام» ۳۱۸

جدائی آیات مربوط به هم چرا؟ مثل آیهٔ ۳ و ۶۷ همین سوره ۳۴۸
منظور از «طعام اهل کتاب» ۳۵۷
آیا خوراک غیر گوشتی اهل کتاب قبلاً حلال نبوده؟ ۳۶۱
ذکر طعام اهل کتاب خاصّ و بعد از طیّبات چه نکته‌ای دارد؟ ۳۶۴
منظور از «پیمان الهی» ۳۷۹
مراد از کلمهٔ «میثاق» ۳۸۰
منظور از «اغرینا» ۴۰۶
تفاوت «عداوت» و «بغضاء» ۴۰۷
منظور از «نور» در «قد جائکم من اللّه نور» ۴۱۱
مفهوم «قربان» ۴۴۸
تفاوت «اثم، عدوان و سحت» ۵۵۸

ج ـ نکات ادبی قرآن

توضیح ادبی بعضی از کلمات ۳۶۶
آیا لفظ جمع در مفرد استعمال می‌شود؟ ۵۳۷
ولیّ به معنی سرپرست ۵۴۰

د ـ احکام برگرفته از قرآن

مراقبت در پرهیز از قتل ۸۷
مجازات قتل خطا ۸۸
قتل خطا و مجازات آن نسبت به مسلمان و غیر مسلمان ۸۸
تخفیف مجازات قتل (آزادی برده) ۸۹
مقدار دیه ۹۲
مجازات برای قتل خطائی چرا؟ ۹۳
انواع قتل ۱۰۰
نماز در سفر ۱۲۸

نماز در سفر و ترس از دشمن ۱۲۹
تعبیر «لاجناح» و وجوب قصر نماز در سفر ۱۳۰
تخفیف در نماز (قصر) هدیهٔ الهی است ۱۳۱
نماز خوف یا نماز مسافر ۱۳۲
نماز در جبههٔ جنگ و امکان سوء استفادهٔ دشمن ۱۳۵
نماز در جبههٔ جنگ ۱۳۶
نماز با اسلحه و وسائل دفاعی ۱۳۶
نماز در هیچ حال ساقط نمی‌شود ۱۳۶
بازگشت به حالت عادی در اداء نماز ۱۳۸
نماز جماعت در میدان رزم ۱۳۹
همراه داشتن ابزار و وسائل جنگی به هنگام نماز ۱۴۰
حفظ امکانات به هنگام نماز خوف ۱۴۰
اهمیت نماز جماعت ۱۴۰
کیفیت نماز خوف ۱۴۱
فلسفهٔ انجام نماز در اوقات معیّن ۱۴۲
تعیین وظیفه پس از انجام نماز خوف ۱۴۳
نجوا در کارهای نیک مُجاز است ۱۶۶
نجوا در صدقه، امر به معروف و اصلاح ۱۶۷
استفتاء در مورد زنان ۱۹۵
رعایت حقوق کودکان مستضعف ۱۹۶
رعایت حقوق ایتام ۱۹۶
جدائی و طلاق، آخرین راه و فضل خدا ۲۰۵
شهادت به حق ولو به زیان خود و بستگان ۲۱۳
ارتداد توطئه‌ای برای سُست کردن مؤمنان ۲۲۱

ارتداد پی در پی و عدم مغفرت الهی ۲۲۲
حلیّت گوشت چهارپایان ۳۱۸
موارد تحریم گوشت‌های حلال ۳۱۹
دستورات هشتگانه: ۳۲۴
۱ ـ حرمت نقض شعائر الهی ۳۲۵
۲ ـ شکستن احترام ماه‌های حرام ۳۲۵
۳ ـ حلال شمردن قربانیان مکّه قبل از رسیدن ۳۲۵
۴ ـ کسانی که دعوت حج را لبیک گفته‌اند ۳۲۵
۵ ـ جواز صید بعد از خروج از احرام ۳۲۶
۶ ـ تعدّی به کسانی که پیشتر مانع ورود به مسجدالحرام شدند ۳۲۶
۷ ـ همکاری در نیکی‌ها و عدم همکاری در بدی‌ها ۳۲۷
۸ ـ رعایت تقوا ۳۲۷
خون ۳۳۴
گوشت مردار حرام است ۳۳۴
گوشت حیوان خفه‌شده ۳۳۴
گوشت‌هائی که به نام خدا ذبح نشده ۳۳۴
گوشت خنزیر ۳۳۴
گوشت‌های حرام ۳۳۵
گوشت‌هائی که به روش قمار به دست می‌آید حرام است ۳۳۵
گوشت‌های تزکیه شده حلال است ۳۳۶
قربانی برای بت ۳۳۶
حکم اضطرار در استفاده از گوشت حیوانات ۳۳۸
پرسش از آنچه حلال است ۳۵۲
طیّبات بر شما حلال شده ۳۵۲

حکم گوشت صید به وسیلهٔ سگ‌های شکاری..... ۳۵۲
حکم شکار سگ‌های شکاریِ تعلیم‌دیده ۳۵۳
حکم گوشت صیدهائی که سگ‌ها نگه می‌دارند..... ۳۵۴
لزوم بردن نام خدا بر صیدهای سگ‌های شکاری ۳۵۵
حلیّت خوراک‌های پاکیزه ۳۵۶
حلیّت غذای اهل کتاب..... ۳۵۶
حلیّت ازدواج با زنان مؤمن..... ۳۵۸
حلیّت ازدواج با زنان اهل کتاب..... ۳۵۸
دوست پنهانی بدون عقد، و زنا مُجاز نیست ۳۵۸
منظور از ازدواج با زنان اهل کتاب، دائم یا موقّت؟..... ۳۵۸
کشتن یک انسان به منزلهٔ کشتن همه ۴۵۱
احیاء یک انسان، احیاء همه..... ۴۵۱
رابطهٔ قطع دست سارق و امنیت اجتماعی ۴۸۱
حکم تورات در مورد زنای مُحصنه..... ۴۸۴
قضاوت بین اقلیّت‌ها بر اساس اسلام یا آئین خودشان ۴۹۱
قصاص در قتل، اعضاء و جراحات..... ۴۹۶
گذشت از قصاص ۴۹۸
قصاص حکمی برای امنیت جانی ملّت ۴۹۹
داوری به غیر «ما انزل اللّه» ستمگری است..... ۴۹۹
ارتداد از دین زیانی نمی‌رساند..... ۵۲۳

هـ ـ پاسخ‌های قرآن به مخالفان

مستضعفان واقعی و غیرواقعی ۱۱۵

و ـ تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسهٔ آنها با کتب پیشین

۱ ـ آدم علیه‌السلام

سرگذشت واقعی فرزندان آدم ۴۴۱
قربانی فرزندان آدم و پذیرش آن ۴۴۲
پذیرش عمل از پرهیزگاران ۴۴۲
هابیل از طرف برادرش تهدید به قتل شد ۴۴۲
عکس‌العمل هابیل از تهدید به قتل ۴۴۲
فرزند آدم برادرش را کشت ۴۴۳
پشیمانی از قتل برادر ۴۴۴
مشکل فرزند آدم در نگهداری جسد برادر ۴۴۵
زاغ، معلّم فرزند آدم ۴۴۵
سهم فرزند آدم از تمام قتل‌های به ناحق در طول حیات بشر ۴۴۶
نام فرزندان آدم ۴۴۸
چگونه بر فرزندان آدم قبولی عملشان معلوم شد؟ ۴۴۹
حسد، سرچشمهٔ اصلی اختلافات ۴۴۹

۲ ـ ابراهیم و اسحاق

تبعیت از ملت ابراهیم ۱۹۱
ابراهیم علیه‌السلام، خلیل خدا ۱۹۲

۳ ـ موسیٰ و هارون

تقاضای رؤیت خداوند ۲۵۲
اخذ پیمان محکم ۲۵۴
مجازات صاعقه به خاطر درخواست نابجا ۲۵۳
گوساله‌پرستی یهود ۲۵۳
اعطاء قدرت به موسیٰ ۲۵۳

موسیٰ کلیم خدا..... ۲۷۷
چرا عمل، قبل از ایمان به پیامبران؟ ۳۹۶
عدم پاسخ مثبت به موسیٰ علیه‌السلام برای فتح سرزمین قدس..... ۴۳۶
شکایت موسیٰ علیه‌السلام از بنی‌اسرائیل و اعلام عدم حمایت..... ۴۳۷
چهل سال سرگردانی، مجازات عدم تبعیت از فرمان ۴۳۸
عدم تأسف نسبت به مجازات فاسقان ۴۳۸
۴ـ داود
زبور کتاب آسمانی..... ۲۷۹
معرفی زبور ۲۷۹
۵ـ عیسیٰ و مادرش مریم
اختلاف و شک در قتل مسیح علیه‌السلام ۲۵۹
مسیح به آسمان برده شد..... ۲۶۰
مسیح کشته نشد، بلکه بر آنها مشتبه شد..... ۲۶۰
عقیدهٔ مسیحیان نسبت به مسیح..... ۲۶۰
قرائن دالّ بر این که دیگری به جای مسیح کشته شده ۲۶۱
ایمان اهل کتاب به مسیح پیش از مرگ ۲۶۵
ظهور مهدی علیه‌السلام و نزول مسیح علیه‌السلام ۲۶۶
حَجّاج و مشکل او در تفسیر این آیه ۲۶۷
شهادت مسیح بر ضد یهود در قیامت ۲۶۸
تفاوت بین آیهٔ ۱۵۹ نساء و ۱۱۷ مائده در شهادت مسیح علیه‌السلام..... ۲۶۸
غلوّ در دین ممنوع..... ۲۸۷
مسیح فرزند مریم است ۲۸۸
مسیح رسول خدا است..... ۲۸۸
مسیح کلمهٔ خدا..... ۲۸۹

تثلیث عقیده‌ای انحرافی. ۲۹۱
تثلیث بزرگ‌ترین انحراف مسیحیت ۲۹۲
اناجیل و مسألهٔ تثلیث ۲۹۳
تثلیث در بوتهٔ استدلال ۲۹۴
اقانیم ثلاثه ۲۹۵
حلول ذات خدا در قالب انسان ۲۹۶
توسّل به مثال برای حلّ تثلیث ۲۹۶
تثلیث و وحدت وجود ۲۹۷
مسیح بندهٔ خدا ۳۰۱
کسانی که مسیح را خدا دانسته‌اند کافرند ۴۱۴
مسیحیان و اعتقاد به خدایان سه‌گانه ۴۱۵
هدایت مردم پس از موسیٰ به دست مسیح علیه‌السلام ۵۰۱
علائم و نشانه‌های عیسیٰ علیه‌السلام مطابق نشانه‌های تورات ۵۰۲
انجیل کتاب نور و هدایت ۵۰۲
سه کتاب نورانی: تورات، انجیل، قرآن ۵۰۲
انجیل تصدیق‌کنندهٔ تورات ۵۰۳
انجیل کتاب موعظه و هدایت متّقین ۵۰۳
پیروان انجیل باید به «ما انزل اللّه» حکم کنند ۵۰۴
کسانی که به «ما انزل اللّه» حکم نکنند، فاسقند ۵۰۴
کسانی که مطرود خداوند و مسیح شده‌اند، از جاده منحرفند ۵۵۶

○ اوصیاء

اطاعت از ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام، اطاعت از خداست ۴۲
امیر مؤمنان و نهی از نافله به جماعت ۱۷۳
ظهور مهدی علیه‌السلام و نزول مسیح علیه‌السلام ۲۶۶

حکومت واحدهٔ مهدی علیه‌السلام و بقاء اقلیّت یهود و نصارا..... ۴۰۷
پیروزمند فتح خیبر، مصداق آیه..... ۵۲۵
آیهٔ ولایت در شأن علی علیه‌السلام ۵۳۰
بخشش و ترفیع مقام..... ۵۳۱
ولایت و سرپرستی مؤمنان به سه کس..... ۵۳۲
توصیف کسی که سرپرستی مؤمنان را عهده‌دار می‌شود..... ۵۳۲
پذیرش ولایت خدا، رسول و مؤمنان، مایهٔ پیروزی است ۵۳۳
شهادت محدّثان، مفسران و مورّخان دربارهٔ نزول آیه دربارهٔ علی علیه‌السلام ۵۳۵
پاسخ به ایرادها در مورد آیهٔ ولایت ۵۳۷
حالت خلوص در نماز و توجه به فقیر..... ۵۳۹
چه زکات واجبی بر عهدهٔ علی بود؟!..... ۵۴۱
ولایت امام بالقوّة بود، نه بالفعل ۵۴۱
آیا علی علیه‌السلام به این آیه استدلال کرد؟ ۵۴۲
سیاق آیات قبل و بعد مناسب ولایت است ۵۴۳
آیا انگشتری امام گران‌قیمت بود؟..... ۵۴۴

○ ادیان، مذاهب و مکاتب

سه ویژگی بهترین آئین ۱۹۰
تبعیت از ملت ابراهیم..... ۱۹۱
غلوّ در دین ممنوع..... ۲۸۷
جز حق در مورد خدا نگوئید..... ۲۸۸
اهل کتاب و ادّعای فرزندی و دوستی خدا..... ۴۱۸
پاسخ ادّعای فرزندی خدا..... ۴۱۹
ترس از خدا آری، از مردم خیر ۴۹۵
سه کتاب نورانی: تورات، انجیل، قرآن..... ۵۰۲

انجیل تصدیق‌کنندهٔ تورات ۵۰۳
انجیل کتاب موعظه و هدایت متّقین ۵۰۳
پیروان انجیل باید به «ما انزل اللّه» حکم کنند..... ۵۰۴
گروه جایگزین مرتدّان، مؤمنان عزّتمند..... ۵۲۳
جمعیت خوب اهل کتاب و پاداش آنها ۵۷۱

* اسلام

سه ویژگی بهترین آئین ۱۹۰
تبعیت از ملت ابراهیم..... ۱۹۱
اسلام، مسیح را پیامبر می‌داند ۲۶۱

* مسیحیت

تثلیث عقیده‌ای انحرافی..... ۲۹۱
تثلیث بزرگ‌ترین انحراف مسیحیت..... ۲۹۲
اناجیل و مسألهٔ تثلیث..... ۲۹۳
تثلیث در بوتهٔ استدلال..... ۲۹۴
اقانیم ثلاثه ۲۹۵
حلول ذات خدا در قالب انسان ۲۹۶
توسّل به مثال برای حلّ تثلیث..... ۲۹۶
تثلیث و وحدت وجود ۲۹۷
اخذ پیمان از مسیحیان و پی‌آمدهای پیمان‌شکنی..... ۴۰۴
علت نامگذاری مسیحیان به «نصارا»..... ۴۰۵
ایجاد کینه و تنفّر دائمی بین پیمان‌شکنان ۴۰۶
حکومت واحدهٔ مهدی علیه‌السلام و بقاء اقلیّت یهود و نصارا..... ۴۰۷
کسانی که مسیح را خدا دانسته‌اند کافرند..... ۴۱۴
مسیحیان و اعتقاد به خدایان سه‌گانه ۴۱۵

پیمان با یهود و نصارا ممنوع ۵۱۶
پیمان با بیگانه، در حساب بیگانه ۵۱۷
عمل به احکام خدا و برخورداری از نعمت‌ها..... ۵۶۹

*** یهود**

گوساله‌پرستی یهود..... ۲۵۳
اعطاء قدرت به موسیٰ ۲۵۳
سابقهٔ سوء بنی‌اسرائیل و تردید در عدم صداقت در خواسته‌ها ۲۵۴
همفکری یهودِ عصر پیامبر و پیشین ۲۵۴
آیا تورات یکجا نازل شده؟..... ۲۵۵
یهود و نقض میثاق، کفر، قتل انبیاء و..... ۲۵۷
یهود و اعتراف به قتل مسیح علیه‌السلام ۲۵۸
مُهر عدم فهم بر قلب یهود..... ۲۵۸
یهود و تهمت به مریم علیهاالسلام..... ۲۵۸
مسیح به دار آویخته نشد..... ۲۵۹
شهادت مسیح بر ضد یهود در قیامت ۲۶۸
تفاوت بین آیهٔ ۱۵۹ نساء و ۱۱۷ مائده در شهادت مسیح علیه‌السلام..... ۲۶۸
معرفی اسباط ۲۸۰
اخذ پیمان از بنی‌اسرائیل..... ۳۹۳
انتخاب دوازده رهبر برای بنی‌اسرائیل ۳۹۳
تعداد خلفاء پیامبر به تعداد نقباء بنی‌اسرائیل ۳۹۳
وعدهٔ خدا به بنی‌اسرائیل که با آنها خواهد بود..... ۳۹۵
پی‌آمدهای پیمان‌شکنی یهود ۳۹۸
لعنت و سنگدلی، مجازات پیمان‌شکنی ۳۹۹
تحریف کلمات و فراموشی تذکرات ۳۹۹

خیانت پی در پی بنی‌اسرائیل ۴۰۰
تحریفات یهود ۴۰۱
نسبت سنگدلی افراد به خدا ۴۰۱
حکومت واحدهٔ مهدی علیه‌السلام و بقاء اقلیّت یهود و نصارا ۴۰۷
یادآوری نعمت‌های خدا به بنی‌اسرائیل ۴۲۸
نعمت وجود انبیاء به بنی‌اسرائیل ۴۲۸
نعمت آزادی و اختیار به بنی‌اسرائیل ۴۲۸
نعمت‌های متنوّع به بنی‌اسرائیل ۴۳۰
دستور ورود به سرزمین قدس ۴۳۰
تمرّد بنی‌اسرائیل از ورود به سرزمین قدس ۴۳۱
سرزمین عمالقه ۴۳۳
بلندهمّتان بنی‌اسرائیل و اعلام آمادگی فتح سرزمین قدس ۴۳۴
تشویق بنی‌اسرائیل به نبرد با عمالقه و توکّل بر خدا ۴۳۴
نبرد در آبادی و مغلوبیت اهل آن ۴۳۵
عدم پاسخ مثبت به موسیٰ برای فتح سرزمین قدس ۴۳۶
شکایت موسیٰ از بنی‌اسرائیل و اعلام عدم حمایت ۴۳۷
چهل سال سرگردانی، مجازات عدم تبعیت از فرمان ۴۳۸
عدم تأسف نسبت به مجازات فاسقان ۴۳۸
حکم قطعی قتل نفس در مورد بنی‌اسرائیل ۴۵۱
از صفات زشت یهود: شنوائی برای کذب ۴۹۰
یهود و حرام‌خواری ۴۹۰
اختیار در قضاوت بین یهودیان ۴۹۰
حکم خدا در تورات و روی‌گردانی یهود از آن ۴۹۳
عدم پذیرش حکم پیامبر پس از داوری ۴۹۴

کسانی که نه حکم تورات را می‌پذیرند و نه حکم تو، مؤمن نیستند . . ۴۹۴
تورات کتاب نور و هدایت. ۴۹۴
تورات محور احکام انبیاء و دانشمندان ۴۹۵
پیمان با یهود و نصارا ممنوع ۵۱۶
پیمان با بیگانه، در حساب بیگانه ۵۱۷
یهود و درخواست معتقدات پیامبرﷺ ۵۵۳
یهود می‌گوید: دست خدا بسته است. ۵۶۳
نفرین بر یهود ۵۶۵
ازدیاد طغیان و کفر یهود. ۵۶۶
کینه و عداوت دائمی بین یهود. ۵۶۶
خداوند آتش جنگ یهود را خاموش می‌سازد. ۵۶۶
یهود و تلاش برای فساد در زمین. ۵۶۷
عمل به احکام خدا و برخورداری از نعمت‌ها. ۵۶۹

معاد

حشر همگانی ۳۰۲
برخورد با کسانی که از بندگی استنکاف دارند در قیامت. ۳۰۲

﴿اسماء قیامت﴾

روز قیامت، روز جمع همگان ۷۰

﴿مرگ﴾

فرار از مرگ ممکن نیست ۳۲

▣ مرگ خوب و بد

پرسش فرشتگان قبض ارواح و پاسخ مستضعفان. ۱۱۵

﴿ حالات انسان‌ها در قیامت ﴾

روز قیامت، روز جمع همگان ۷۰
وضع ستمگران در قیامت ۳۲۹
رستاخیز، آگاهی از نتایج اعمال ۵۱۰

﴿ دادگاه قیامت ﴾

خائن در رستاخیز مدافعی ندارد ۱۵۴

﴿ بهشت ﴾

بهشت پاداش ایمان و عمل ۱۸۴
مؤمنان و خلود در بهشت ۱۸۴

▣ نعمت‌ها

شرائط محو سیّئات و رسیدن به نعمت‌های بهشتی ۳۹۵

▣ بهشتیان

سلام، تحیت اهل بهشت ۶۵
مؤمنان و خلود در بهشت ۱۸۴
پاداش ایمان و عمل صالح بهشتیان ۱۸۸

﴿ جهنم ﴾

جهنم جایگاه اولیاء شیطان ۱۸۳
نتیجهٔ کفر و تکذیب آیات الهی عذاب جهنم ۳۸۴

▣ کیفرها

کیفر کردار منافقان: واژگونی فکر و... آنهاست ۷۴
کسی که خدا گمراهش کند، راهی به سوی هدایت ندارد ۷۵
کیفر کسی که با رسول خدا مخالفت کند و راه غیر مؤمنان را بپذیرد . ۱۷۰
تناسب گناه و کیفر ۲۴۹
حشر همگانی ۳۰۲

برخورد با کسانی که از بندگی استنکاف دارند در قیامت ۳۰۲
کیفر سرقت ۴۷۶

▣ دوزخیان

خائن در رستاخیز مدافعی ندارد ۱۵۴
جایگاه منافقان در جهنم ۲۳۵

متفرقات

درخواست سرپرست و یاور برای نجات از ستمگران ۲۳
نجات از محیطهای خفقان‌آور ۲۴
همه چیز را از خدا بخواهیم ۲۴
وعدهٔ نبرد بدر صغریٰ ۵۱
بقایای افکار جاهلی در مسلمانان ۹۴
اسلام «مرداس» و عدم پذیرش آن ۱۰۱
حجیّت اجماع ۱۷۱
قاعدهٔ «اصالة اللزوم فی العقود» ۳۲۰
اعتدال در مصرف گوشت ۳۳۹
طعام عام است، شامل هر غذائی می‌شود ۳۶۳
قاعدهٔ «لاحَرَج» ۳۷۷
توسّل از منظر قرآن ۴۴۶
توسّل از دیدگاه روایات ۴۴۶
حاجت خواستن از پیامبران و صالحان ۴۷۰
هر کس راه و رسمی برای خود دارد ۵۰۹
پیشگامی در خیرات اساس رستگاری ۵۱۰

حکم دو گونه است: الهی و جاهلی ۵۱۴
سلمان و فارسیان انسان‌های ستوده ۵۲۶
فرزندان فارس و نیل به علم و ایمان ۵۲۶
گِله از مسلمانان حجاز ۵۲۷
حزب اللّه پیروز است..... ۵۳۵
اولین گام برای اصلاح جامعه..... ۵۶۰
اصل اساسی برای رفاه در دنیا و آخرت..... ۵۷۰
مقایسهٔ هزینه‌های مخرّب و هزینه‌های سازنده ۵۷۰

* * *

﴿فهرست احادیث﴾

إذا اِتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخاهُ ۱۶۰
إذا أَوْمیٰ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ ۳۲۳
إذا قَدَرْتَ عَلیٰ عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ ۲۴۵
إذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ نادیٰ ۳۳۰
اَللّٰهُ أَکْبَرُ عَلیٰ إکْمالِ الدِّیْنِ ۳۴۴
اَللّٰهُمَّ بَلیٰ لا تَخْلُو الأَرْضُ ۴۲۴
اَللّٰهُ مَوْلیٰنا وَ لا مَوْلیٰ لَکُمْ ۱۴۴
إنَّ الْجِنابَةَ خارِجَةٌ مِنْ کُلِّ ۳۷۶
إنَّ اللّٰهَ سُبْحانَهُ وَ تَعالیٰ خَلَقَ الْخَلْقَ .. ۲۱۰
إنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ یُحِبُّ إفْشاءَ ۶۶
إنَّ اللّٰهَ فَرَضَ عَلَیْکُمْ زَکاةَ جاهِکُمْ ۱۶۸
إنَّ اللّٰهَ لایَقْبَلُ إلاَّ الْعَمَلَ ۳۲۱
إنَّ أَفْضَلَ ما تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ ۴۶۴
إنَّ عِدَّةَ الْخُلَفاءِ بَعْدِی عِدَّةُ ۳۹۴
إنَّما اتَّخَذَ اللّٰهُ إبْراهِیْمَ خَلِیْلاً ۱۹۳
إنَّما أُمِرَ بِالْوُضُوءِ وَ بُدِءَ ۳۷۴
إنَّما أَنَا بَشَرٌ وَ إنَّکُمْ تَخْتَصِمُونَ ۱۵۱
إنَّهُمْ کانُوا وُزَراءَ وَ صارُوا أَنْبِیاءَ ۳۹۳
إیّاکُمْ وَ الظُّلْمَ فَإنَّ الظُّلْمَ ۳۸۶
أُغْزُوا تُورِثُوا أَبْنائَکُمْ مَجْداً ۱۱۲
أَلا أَدُلُّکَ عَلیٰ صَدَقَةٍ یُحِبُّها ۱۶۸
أَللّٰهُمَّ إنِّی أَسْئَلُکَ وَ أَتَوَجَّهُ ۴۶۷
أَمَّا اتِّباعُ الْهَویٰ فَیَصُدُّ ۳۸۴
أَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ کَأَنَّکَ تَرَاهُ ۱۹۱
أَیُّ الْعَمَلِ خَیْرٌ؟ ۶۶

بِالْعَدْلِ قامَتِ السَّمٰواتُ وَ الأَرْضِ ۳۸۷
اَلْبَخِیْلُ مَنْ یَبْخَلُ بِالسَّلامِ ۶۶
اَلْبُهْتانُ عَلَی الْبَرِیءِ ۱۵۹

ثَلاثٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ ۳۲۲

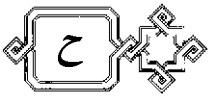

اَلْحُکْمُ حُکْمانِ: حُکْمُ اللّٰهِ ۵۱۴

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ ۶۸

صَدَقَةٌ تَصَدَّقَ اللّٰهُ بِها ۱۳۱

ض

اَلضَّعِيْفُ مَنْ لَمْ تُرْفَعْ..... ۱۲۰

ع

عَلِيٌّ قٰائِدُ الْبَرَرَةِ وَ قٰاتِلُ الْكَفَرَةِ..... ۵۳۱

عَنىٰ بِطَعٰامِهِمْ هٰاهُنَا الْحُبُوبَ..... ۳۵۷

ف

فَاِنَّ الْجِهٰادَ بٰابٌ مِنْ أَبْوٰابِ الْجَنَّةِ..... ۱۱۲

فَاِنَّ اللّٰهَ سُبْحٰانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ..... ۵۶۱

فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرٰائِضِ اللّٰهِ..... ۳۲۱

فَمَنْ تَرَكَ الْجِهٰادَ أَلْبَسَهُ..... ۱۱۱

فَوَ اللّٰهِ مٰا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ..... ۴۳۵

ک

كٰانَتْ بَنُو اِسْرٰائِيْلَ اِذٰا كٰانَ لِأَحَدِهِمْ ... ۴۲۹

كَلاّٰ فَاِنَّهُمْ أَبَرُّ الْعَرَبِ..... ۸۰

كُونٰا لِلْظّٰالِمِ خَصْماً..... ۲۴۴

كَيْفَ أَنْتُمْ اِذٰا نَزَلَ فِيْكُمْ..... ۲۶۶

ل

لاٰ تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْماً اِلاّٰ كٰانَ ۴۴۶

لاٰ دِيْنَ لِمَنْ لاٰ عَهْدَ لَهُ ۳۲۲

لاَُعْطِيَنَّ الرّٰايَةَ غَداً رَجُلاً ۵۲۵

لَزَوٰالُ الدُّنْيٰا أَهْوَنُ عَلَى اللّٰهِ ۹۹

لَقَدْ خُلِّفْتُمْ فِي الْمَدِيْنَةِ أَقْوٰاماً..... ۱۰۸

لَقَدْ سَئَلْنٰا رَسُولَ اللّٰهِ۹ فَقٰالَ ۳۹۴

لَوْ أَنَّ رَجُلاً قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ ۹۹

لَوْ كٰانَ الدِّيْنُ مُعَلَّقاً بِالثُّرَيّٰا ۵۲۶

لِيَسْتٰادُوهُمْ مِيْثٰاقَ فِطْرَتِهِ ۳۷۹

م

مَا الدُّنْيٰا كُلُّهٰا عِنْدِي فِيْمٰا سَخَّرَهَا ۱۱۸

اَلْمُرٰادُ بِالتَّحِيَّةِ فِي الآيَةِ..... ۶۳

اَلْمُلْكُ يَبْقىٰ مَعَ الْكُفْرِ ۳۸۷

مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهىٰ عَنْ مُنْكَرٍ ۵۹

مَنْ بَدَءَ بِالْكَلاٰمِ قَبْلَ السَّلاٰمِ ۶۶

مَنْ بَهَتَ مُؤْمِناً أَوْ مُؤْمِنَةً..... ۱۶۰

مِنْ حَرْقٍ أَوْ غَرْقٍ ۴۵۴

مَنْ دَعٰا لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ ۶۰

مَنْ فَرَّ بِدِيْنِهِ مِنْ أَرْضٍ..... ۱۲۷

ن

نَهىٰ أَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ أَنْ يَتَيَمَّمَ ۳۷۲

و

وَ لاٰ يَقَعُ اِسْمُ الاِسْتِضْعٰافِ..... ۱۱۹

وَ يَقُولُ الرَّجُلُ هٰاجَرْتُ ۱۲۶

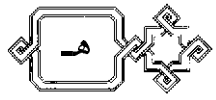

هُمُ الأَئِمَّهُ ۴۸

یا رَبِّ أَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ..... ۴۶۷
یا عَلِیُّ کَفَرَ بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ..... ۳۳۲

* * *

﴿ فهرست اعلام ﴾

آدم علیه‌السلام، ۲۸۰، ۲۹۰، ۲۹۱، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۶۷
آلوسی، ۷، ۳۴۶، ۴۶۹، ۴۸۲، ۵۳۷
ابراهیم علیه‌السلام، ۶۵، ۱۲۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰، ۴۴۸، ۴۶۶، ۵۵۳
ابن حجر عسقلانی، ۵۳۶
ابن حجر مکّی، ۴۶۸، ۴۶۹
ابن شهر آشوب، ۳۰۲، ۴۶۹
ابن صوریا، ۴۰۱، ۴۸۵
ابن عباس، ۲۷، ۷۲، ۱۴۳، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۵، ۳۹۳، ۴۲۱، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۶۱
ابن عبد البَرّ، ۵۲۶
ابن کثیر، ۷۳، ۸۴، ۹۷، ۱۴۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۹، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۴۵، ۳۹۵، ۴۲۹، ۵۶۱
ابن مردویه، ۵۳۶، ۵۴۳
ابوالفتوح رازی، ۷، ۴۲۳، ۴۴۸، ۵۴۶
ابو ایوب، ۱۶۸
ابوجهل، ۸۶
ابوحنیفه، ۴۶۹
ابوذر، ۲۷۹، ۲۸۰، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۴۳
ابو سعید خدری، ۳۴۴، ۳۴۵
ابوسفیان، ۵۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۵۲۸
ابو نعیم اصفهانی، ۳۴۴، ۵۲۶
ابو هریره، ۳۴۵
ابی الجوزاء، ۴۶۹
ابی حمزة الثمالی، ۱۱۴
احمد، ۶۷، ۱۳۱، ۲۶۷، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۴۷
احمد حنبل، ۳۹۴
اساف، ۱۷۹
اسامة بن زید، ۱۰۱، ۱۰۲
اسحاق، ۲۷۵، ۲۷۶، ۵۵۳
اسد بن کعب، ۲۱۷
اسماعیل علیه‌السلام، ۲۷۵، ۲۷۶، ۵۵۳
اسید بن کعب، ۲۱۷
اللاّت، ۱۷۹
امام باقر علیه‌السلام، ۴۸، ۶۳، ۶۶، ۱۳۱، ۱۷۳، ۱۸۲، ۲۱۵، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۴۵، ۴۸۴
امام حسن علیه‌السلام، ۶۳
امام حسین علیه‌السلام، ۶۳، ۱۴۰، ۲۹۷
امام خمینی، ۳۳۰
امام صادق علیه‌السلام، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۹۷، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۷۳، ۳۲۲، ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۹۸، ۵۵۱

امام کاظم علیه‌السلام، ۳۳۰
امیر مؤمنان علیه‌السلام، ۳۴، ۱۱۲، ۱۷۳، ۲۱۰، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۸۴، ۴۱۲، ۵۱۴، ۵۶۱
انس بن مالک، ۵۳۵
ایوب علیه‌السلام، ۲۷۵، ۲۷۶
بخاری، ۶۷، ۶۸، ۱۵۱، ۲۶۷، ۳۴۹، ۴۴۷، ۴۸۶، ۵۲۶
برهما، ۲۹۴
بُشر، ۱۴۸
بشیر، ۱۴۸، ۱۶۹، ۴۲۲
بلال، ۱۳۵، ۴۶۹، ۵۵۲
بیهقی، ۱۲۹، ۱۳۱، ۳۲۲، ۳۸۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۸۶
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۸۰، ۸۳، ۸۷، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۸، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۴
پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۱۰۸، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۶۰، ۲۴۷، ۲۷۲، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۴۲، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۳، ۴۴۶، ۴۶۷، ۴۸۴، ۴۹۴، ۵۲۲، ۵۶۷
پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۶۶، ۱۵۱، ۱۶۸، ۲۱۰، ۳۲۲، ۴۶۴
پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۵۱، ۷۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۹، ۱۷۲، ۳۲۵، ۳۴۳، ۴۲۱، ۴۹۰، ۵۳۸، ۵۵۱
پیلاطس، ۲۶۲
ترمذی، ۶۸، ۱۳۱، ۴۶۷
ثار الله، ۲۹۷، ۲۹۸
ثعلبی، ۵۲۶
جابر بن سمره، ۳۹۵
جابر بن عبدالله انصاری، ۳۰۶، ۵۳۵
جاثلیق، ۳۰۱
جبرئیل، ۵۳۲، ۵۵۱
حارث بن یزید، ۸۶، ۸۷
حجّاج، ۲۶۷
حسّان بن ثابت، ۵۳۶، ۵۳۷
حمزة بن عبدالمطلب، ۹۹

خالد بن ولید، ۱۳۵، ۳۹۰
خطیب بغدادی، ۳۴۵
خوارزمی، ۳۴۵
دارمی، ۴۶۹
داود علیه‌السلام، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۵۶۳، ۵۶۴
راغب، ۵۵، ۱۲۹، ۳۱۷، ۳۱۸، ۵۰۹، ۵۴۸
رافع بن خدیج، ۱۹۸
رفاعه، ۱۴۸، ۵۴۶
زمخشری، ۷
زَیْد الخیر، ۳۵۱
زید بن ارقم، ۳۴۴
سامری، ۲۵۱، ۲۵۳
سبط بن جوزی، ۵۳۶
سلمان، ۲۱۰، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸
سلمة بن کهیل، ۵۳۵
سلیمان علیه‌السلام، ۲۷۵، ۲۷۶، ۵۶۳
سلیم بن قیس هلالی، ۵۴۳
سمهودی، ۴۶۷
سوید، ۵۴۶
سیبویه، ۳۶۸
سیّد قطب، ۷
سیّد مرتضی، ۴۸۱، ۴۸۲
سیفا، ۲۹۴
سیوطی، ۷، ۵۳۶
شافعی، ۱۵۱، ۴۶۸، ۴۶۹
شبلنجی، ۵۳۶
شرف الدین، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹
شعرانی، ۴۲۳
شهر بن حوشب، ۲۶۷
شیخ صدوق، ۶۰، ۱۳۲، ۱۶۰
شیخ طوسی، ۷، ۲۷، ۳۰، ۱۴۰، ۱۵۱، ۳۷۲
شیخ محمّد جواد بلاغی، ۴۴۸
شیخ مفید، ۲۶۶، ۳۸۷
صفوان جمّال، ۳۳۰، ۳۳۱
طباطبائی، ۷
طبرانی، ۱۶۸، ۴۶۸
طبرسی، ۷، ۳۰۲
طبری، ۱۲۵، ۳۴۴، ۵۲۷، ۵۳۶
عایشه، ۴۶۹
عبادة بن صامت خزرجی، ۵۱۶، ۵۲۰
عبداللّه بن اُبَیّ، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۳۵، ۵۳۸
عبداللّه بن زید، ۵۵۱
عبداللّه بن سلام، ۲۱۷، ۵۳۵
عبداللّه بن عباس، ۵۳۰، ۵۵۳
عبداللّه بن غالب، ۵۳۵
عبداللّه بن مسعود، ۳۹۴
عتبة بن حکیم، ۵۳۵
عثمان، ۴۶۸
عدیّ بن حاتم، ۳۵۱
عزرائیل، ۱۱۷
عزّیٰ، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۷۹
علامه قاضی شوکانی، ۱۹۳، ۴۲۹، ۵۳۵

علامهٔ امینی، ۳۴۵
علم الدّین السخاوی، ۴۸۲
علم الهُدیٰ، ۴۸۱، ۴۸۲
علی علیه‌السلام، ۴۲، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۶۸، ۱۷۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۸۵، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴، ۴۱۲، ۴۲۴، ۴۶۴، ۴۷۱، ۵۱۴، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۶۱
علی بن ابراهیم، ۳۹، ۶۳، ۸۰، ۱۱۸، ۱۶۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۳۰۵، ۳۳۵، ۳۵۷، ۴۱۲، ۴۵۸، ۵۲۶
علی بن جمعة الحویزی، ۷
علی بن حسین واقدی، ۲۹۰
علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، ۳۰۱، ۳۷۴، ۳۷۶
عمار یاسر، ۵۳۵
عمر بن خطاب، ۳۴۵، ۴۶۷، ۵۵۱
عوالی اللآلی، ۱۱۲، ۳۸۷، ۵۵۲
عیاش بن ابی ربیعه، ۸۷
عیاشی، ۴۸، ۸۰، ۹۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۷۴، ۲۷۹، ۲۸۵، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۵، ۴۳۴، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۹۹
عیسی علیه‌السلام، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۲، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۵۳، ۵۵۴
فخر رازی، ۷، ۳۴۳، ۳۸۵، ۴۱۶، ۴۲۱، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۶
فرعون، ۲۶۶، ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۸۵
فرید وجدی، ۲۹۴، ۴۳۳
فیشنو، ۲۹۴
فیض کاشانی، ۷
قائن، ۴۴۸
قابیل، ۳۱۳، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹
قاضی عبد الوهاب، ۴۸۲
قتاده، ۱۴۸، ۱۴۹
قرطبی، ۷، ۲۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۵۱، ۵۲، ۶۷، ۹۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۶۸، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۵۲، ۳۹۰، ۴۳۰، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۹۸، ۵۰۷، ۵۵۱، ۵۵۴
قطب راوندی، ۸۹، ۹۰
قندوزی، ۳۹۵، ۴۶۹
قیس بن هلال فهری، ۹۴
کالب بن یوفنا، ۴۳۴
کالیب، ۴۳۶، ۴۳۷
کلینی، ۳۴۳
گلادستون، ۵۵۰
گنجی شافعی، ۵۳۷
گوستاو لبون، ۲۱، ۴۶
لبید، ۱۴۸

لوط علیه‌السلام، ۶۵
مالک اشتر، ۳۲۱
مبشّر، ۱۴۸
محبّ الدین طبری، ۵۳۵
محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۸۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۴۶۷، ۴۶۸، ۵۰۷، ۵۵۰
محمّد عبده، ۷
مراغی، ۷
مرداس، ۱۰۱
مریم علیهاالسلام، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۴۰۵، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۵۰۱، ۵۰۳
مسروق، ۳۹۴
مسعود بن رجیله، ۸۰
مسلم، ۱۳۱، ۲۶۷، ۳۴۹
مسیح علیه‌السلام، ۱۲۴، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۳، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴
معاذ بن جبل، ۲۰۴
معاویه، ۵۲۵
مقیس بن صبابه کنانی، ۹۴
منات، ۱۷۹
موسیٰ علیه‌السلام، ۲۱۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۳۱، ۵۵۳
موسی بن جعفر علیه‌السلام، ۱۱۹، ۳۳۱
موسی بن عمران علیه‌السلام، ۲۵۲، ۲۸۰، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۵، ۵۰۲
مهدی علیه‌السلام، ۲۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۴۸، ۴۰۸، ۵۲۶
نائله، ۱۷۹
نسائی، ۴۶۷، ۴۸۶، ۵۳۶
نوبه، ۶۵
نوح علیه‌السلام، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۸۵
واحدی، ۷، ۵۳۶
وحشی، ۹۹
هابیل، ۳۱۳، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹
هارون، ۲۷۵، ۲۷۶، ۴۳۶، ۴۳۷، ۵۳۱
هارون الرشید، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۳۱
هاشم بحرانی، ۷
هشام، ۹۴
هشام بن حکم، ۲۰۵، ۲۰۶
ید الله، ۲۹۸
یعقوب علیه‌السلام، ۲۷۵، ۲۷۶، ۴۶۶، ۵۴۲، ۵۵۳
یوشع بن نون، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷
یونس علیه‌السلام، ۲۷۵، ۲۷۶
یهودای اسخریوطی، ۲۶۲، ۲۶۳

* * *

﴿ فهرست کتب ﴾

احتجاج شیخ طبرسی، ۳۰۲
احقاق الحق، ۳۴۵، ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۳۶
اسباب النزول، ۷، ۵۳۵
اسباب نزول الآیات، ۳۵۲
استیعاب، ۵۲۶
اعتقادات شیخ مفید، ۲۶۶
الاکاذیب الاعاجیب، ۴۴۸
البدایة و النهایه، ۳۹۵
التوصل الی حقیقة التوسّل، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹
الجمع بین الصحاح الستّه، ۵۳۶
الخیرات الحسان، ۴۶۹
الغارات، ۱۲۷
الغدیر، ۶۷، ۳۴۵، ۴۶۷، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۳
الکافی الشاف، ۵۳۶
المراجعات، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۵۳۵، ۵۳۶
المنار، ۷، ۲۷، ۹۹، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۶۴، ۲۹۱، ۳۱۳، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۶۳، ۳۶۸، ۴۵۷، ۴۸۸، ۵۰۷، ۵۴۹
المیزان، ۷، ۳۵، ۳۶، ۴۸، ۸۰، ۹۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۷۴، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۷، ۳۲۲، ۳۵۹، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۴۷، ۴۵۹، ۵۳۲
النص و الاجتهاد، ۵۵۲
اَلْهُدیٰ اِلیٰ دِیْنِ الْمُصْطَفیٰ، ۵۰۳
امالی شیخ صدوق، ۱۶۰
امالی شیخ مفید، ۳۸۷
انجیل، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۸۰، ۴۰۵، ۴۲۰، ۴۹۵، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰
انجیل برنابا، ۲۶۳
انجیل لوقا، ۲۶۰، ۴۰۵
انجیل متی، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳
انجیل مرقس، ۲۶۰
انجیل یوحنا، ۲۶۰، ۴۰۵، ۴۲۰
أَنِیْسُ الأَعْلاَم، ۵۰۳
بحار الانوار، ۳۹، ۴۸، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۸۰، ۸۴، ۸۷، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۵۷، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۱۶، ۵۲۶، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۵۲، ۵۶۱،

۵۶۵
بدائع الصنایع، ۱۴۰
تاریخ تمدن اسلام و عرب، ۲۱
تاریخ طبری، ۱۲۵
تاریخ مدینهٔ دمشق (ابن عساکر)، ۳۹۴، ۳۹۵
تحریر الوسیله، ۳۳۰
تحف العقول، ۳۲۲
تذکرة، ۵۳۶
تفسیر ابن کثیر، ۷۳، ۸۴، ۹۷، ۱۴۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۹، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۴۵، ۴۲۹، ۵۶۱
تفسیر ابوالفتوح رازی، ۴۲۳، ۵۴۶
تفسیر ابی حمزة الثمالی، ۱۱۴
تفسیر الأصفی، ۶۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۳۸۷
تفسیر برهان، ۷، ۴۲، ۱۹۴، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۹، ۳۱۶، ۳۴۵، ۳۸۰، ۴۷۱، ۵۲۶، ۵۴۴، ۵۶۵
تفسیر تبیان، ۷، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۸۹، ۹۰، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۵۱، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۵۲، ۴۸۶، ۵۵۴
تفسیر صافی، ۷، ۳۹، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۵۲، ۲۷۹، ۳۰۱، ۳۲۲، ۳۵۹، ۳۸۰، ۳۸۷، ۴۴۴، ۴۵۷، ۴۸۶، ۵۱۴، ۵۲۶، ۵۶۵
تفسیر طبری، ۵۲۷، ۵۳۶
تفسیر علی بن ابراهیم، ۳۹، ۶۳، ۸۰، ۱۱۸، ۱۶۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۳۰۵، ۳۳۵، ۳۵۷، ۴۱۲، ۴۵۸، ۵۲۶
تفسیر عیاشی، ۴۸، ۸۰، ۹۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۷۴، ۲۷۹، ۲۸۵، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۵، ۴۳۴، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۹۹
تفسیر عیاشی، ۹۷
تفسیر قرطبی، ۷، ۲۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۵۱، ۵۲، ۶۷، ۹۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۶۸، ۳۰۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۵۲، ۳۹۰، ۴۳۰، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۹۸، ۵۰۷، ۵۵۱، ۵۵۴
تفسیرکبیر، ۳۴۳، ۳۸۵، ۴۲۱، ۵۴۶
تفسیر مراغی، ۷
تورات، ۲۱۷، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰
تهذیب، ۱۳۸، ۳۵۹، ۳۷۲، ۵۱۴
جامع الاخبار، ۲۸۰
جامع الاصول، ۵۳۵
جامع البیان، ۷۳، ۸۴، ۸۹، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۵۲، ۳۹۰، ۴۲۹، ۴۳۰
جامع الصغیر، ۳۹۵

جامع المدارک، ۳۳۰
جوامع الجامع، ۶۱، ۱۰۹، ۱۱۴، ۲۲۵، ۵۰۷
جواهر الکلام، ۴۵۸
حلیة، ۵۲۶
خصال شیخ صدوق، ۶۰، ۱۳۲
خلاف شیخ طوسی، ۱۴۰، ۱۵۱، ۳۷۲
دائرة المعارف قرن بیستم، ۲۹۴، ۴۳۳
درّ المنثور، ۷، ۲۸، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۹۵، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۵۲، ۳۲۲، ۳۸۶، ۴۲۹، ۴۴۷، ۴۵۷، ۴۷۱، ۴۹۸، ۵۰۷، ۵۱۶، ۵۳۶، ۵۵۴، ۵۶۱
دعائم الاسلامی، ۳۲۳
دلائل النبوة، ۴۶۷
ذخائر العقبیٰ، ۵۳۵
روح الجنان، ۷
روح المعانی، ۷، ۵۱، ۲۵۱، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۷۰، ۵۳۷
زاد المسیر، ۳۵، ۳۶، ۷۳، ۱۶۲، ۲۱۷، ۲۲۵، ۳۵۲
زبور، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰
سفینة البحار، ۱۲۷، ۳۲۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۴
سنن ترمذی، ۶۸، ۱۳۱، ۴۶۷
سنن کبرای بیهقی، ۱۲۹، ۱۳۱، ۳۲۲، ۳۸۶، ۴۸۶
شرح اصول کافی، ۶۶
شواهد التنزیل، ۵۳۲، ۵۳۷
صحیح بخاری، ۶۷، ۶۸، ۱۵۱، ۲۶۷، ۳۴۹، ۴۴۷، ۴۸۶، ۵۲۶
صحیح دارمی، ۴۶۹
صحیح مسلم، ۱۳۱، ۲۶۷، ۳۴۹
صحیح نسائی، ۵۳۶
صواعق، ۴۶۸
عون المعبود، ۴۹۸
عیون اخبار الرضا ۷، ۱۶۰، ۱۹۴، ۲۶۶، ۳۰۲، ۳۷۴، ۵۶۵
غایة المرام، ۵۳۵، ۵۴۳
فتح الباری، ۶۷، ۴۸۲
فتح القدیر، ۱۹۳، ۴۲۹، ۵۳۵
فقه القرآن، ۸۹، ۹۰
فیض القدیر، ۳۹۵، ۴۸۲
فی ظلال القرآن، ۷، ۶۷، ۴۴۷
قاموس کتاب مقدس، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۱۵، ۴۱۹
قرآن و آخرین پیامبر، ۴۶
قهرمان صلیب، ۲۶۳
کافی، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۹۷، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۶۰، ۲۸۵، ۳۲۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۷۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۱۲، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۹۹، ۵۱۴، ۵۲۶، ۵۵۲، ۵۶۱
کشّاف، ۷
کشف الغمة، ۶۳
کفایة الطالب، ۵۳۷
کنز الدقائق، ۳۰۱
کنز العرفان، ۱۳۹، ۱۴۰، ۳۶۴، ۴۵۲،

۴۵۸
کنز العمال، ۱۶۸، ۵۳۶، ۵۴۳
لباب النقول، ۵۳۶
ما نزل من القرآن فی علی، ۳۴۴
مبسوط شیخ طوسی، ۱۵۱
مجمع البیان، ۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۵۱، ۵۲، ۶۳، ۸۰، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۲۸، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۲۱، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۱، ۴۸۶، ۴۹۹، ۵۱۶، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۷، ۵۴۶، ۵۵۴
مجموعهٔ ورام، ۳۳۰
محمّد خاتم پیامبران، ۱۲۳
مختصر بصائر الدرجات، ۴۰۸
مستدرک، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۹۹، ۲۴۴، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۵، ۳۹۴، ۴۵۴، ۴۷۱
مستدرک حاکم، ۱۲۵، ۱۹۹، ۴۶۷
مسند ابن الشیخ، ۵۳۶
مسند ابن مردویه، ۵۳۶، ۵۴۳
مسند احمد، ۶۷، ۱۳۱، ۲۶۷، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۴۷
معانی الاخبار، ۶۶
معجم احادیث الامام المهدی ۷، ۲۶۶
معجم کبیر طبرانی، ۱۶۸، ۴۶۸
مفاتیح الغیب، ۷، ۵۳۶
مفردات، ۵۵، ۱۲۹، ۳۱۸، ۵۰۹، ۵۴۸
مناقب آل ابی طالب، ۶۳، ۱۲۵، ۳۰۲، ۴۶۹
مناقب خوارزمی، ۳۴۵
منتخب کنز العمال، ۳۹۵
من لا یحضره الفقیه، ۹۷، ۱۳۸، ۳۳۲، ۳۷۶، ۴۵۴
منهاج البراعة، ۵۳۵، ۵۴۳
میزان الحکمة، ۱۲۵، ۱۶۰، ۳۷۴
نور الابصار، ۵۳۶
نور الثقلین، ۷، ۲۹، ۳۹، ۴۸، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۸۰، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۷، ۳۸۰، ۴۱۲، ۴۳۴، ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۷۱، ۴۸۶، ۴۹۹، ۵۱۴، ۵۲۶، ۵۶۱، ۵۶۵
نهج البلاغه، ۳۴، ۱۱۲، ۱۱۹، ۲۱۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۳۲۱، ۳۷۹، ۳۸۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۵، ۴۶۴، ۴۶۵، ۵۶۱
نهج السعادة، ۱۱۲
وسائل الشیعه، ۴۸، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۶۸،

۹۷، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸،
۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۴۵،
۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۵۷، ۳۵۸،
۳۵۹، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۴، ۳۸۶،
۴۵۴، ۴۵۹، ۴۸۲، ۴۹۹، ۵۱۴، ۵۵۲،
۵۶۱
وفاء الوفاء، ۴۶۷، ۴۶۸
ولایت، ۳۴۴
ینابیع الموده، ۳۹۵، ۴۶۹

* * *

﴿ فهرست ازمنه و امکنه ﴾

آندلس، ۵۲۱
اُحد، ۳۵، ۴۱، ۵۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۵۲۲، ۵۳۸
اردن، ۴۳۰
انگلستان، ۵۵۰
انگلیس، ۵۵۰
بدر، ۵۱، ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۴۸، ۵۱۶
بدر صغریٰ، ۵۱، ۱۴۴
بغداد، ۴۶۹
بیت المقدس، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۲، ۴۳۰، ۴۳۱
حجة الوداع، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۶۳، ۳۷۹، ۳۸۰
حدیبیه، ۱۳۵، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۷۹، ۳۹۰
روز عرفه، ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۶۳
زمزم، ۵۳۰
سرزمین طور، ۴۳۰
شام، ۴۳۰، ۵۴۴
شامات، ۴۳۱
شبه جزیرهٔ عربستان، ۳۶۲، ۴۳۳
شجرهٔ وادی ایمن، ۲۸۱
صحرای سینا، ۴۳۳، ۴۳۸
صفا، ۱۳۰، ۱۳۱
عربستان، ۴۸۰
غدیر خم، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۷، ۳۶۳
فدک، ۱۰۱، ۴۸۵، ۵۶۷
فلسطین، ۴۳۰
کوفه، ۱۷۳، ۲۰۵
کوه طور، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۸۱، ۴۲۸
محلهٔ بنی النجّار، ۹۴
مدینه، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۵۲، ۷۲، ۷۸، ۸۰، ۸۷، ۹۴، ۱۴۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۳، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۴۹، ۳۹۰، ۳۹۴، ۴۵۶، ۴۶۹، ۴۸۴، ۴۹۷، ۵۱۲، ۵۴۱
مروه، ۱۳۰، ۱۳۱
مسجد الحرام، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۵۲۸
مصر، ۴۳۳، ۴۳۶، ۵۴۹
مکّه، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۷۲، ۷۸، ۸۳، ۸۶، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۴، ۳۱۳، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۹۰، ۵۲۷، ۵۲۸
ناصره، ۴۰۵
نجران، ۳۰۰
یمن، ۵۲۷، ۵۲۸

* * *

﴿ فهرست قبایل و طوایف و... ﴾

اشجع، ۷۹، ۸۰
اهل تسنن، ۴۲، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۸۸، ۳۲۶، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۹۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۹، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۵۱
بنی ابیرق، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۱
بنی اسرائیل، ۲۵۷، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۹۳، ۴۹۷
بنی النجّار، ۹۴
بَنِی النَّضِیْر، ۳۹۰، ۴۹۷، ۵۱۳، ۵۶۴، ۵۶۷
بنی‌ثقیف، ۱۶۲
بنی‌ضمره، ۷۹
بنی قریظه، ۴۹۷، ۵۱۳، ۵۶۴، ۵۶۷
بنی قینقاع، ۵۶۴، ۵۶۷
بنی مدلج، ۸۰
رومی، ۲۶۲، ۲۶۳، ۴۲۳
سنّی، ۳۴۴، ۴۶۷، ۵۴۲
شیعه، ۴۲، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۸۸، ۳۲۶، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۹، ۴۶۶، ۴۷۰، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۴۲
شیعیان، ۳۶۳
قاسطین، ۵۲۵
قریش، ۵۱، ۸۳، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۸، ۵۶۷
قوم لوط، ۶۵
مارقین، ۵۲۵
مسلمان، ۳۰، ۳۱، ۷۲، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۶۲، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۹۱، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۶۰، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۷۰، ۴۸۱، ۴۹۱، ۵۱۸، ۵۲۸، ۵۵۵
مسلمانان، ۵، ۶، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۶۱، ۶۴، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۶۱، ۲۷۲، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۶،

۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰،
۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۷،
۴۰۸، ۴۵۷، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۷،
۴۹۱، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹،
۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸،
۵۲۹، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸،
۵۵۰، ۵۵۷، ۵۶۶
مسیحی، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۹۲، ۲۹۳،
۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۲، ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۴۸،
۵۵۹
مسیحیان، ۱۲۴، ۲۴۷، ۲۵۹، ۲۶۰،
۲۶۱، ۲۶۶، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶،
۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۳، ۴۰۵،
۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۱۹، ۵۱۷،
۵۴۹، ۵۵۰
نصاریٰ، ۷۷، ۲۰۸، ۲۶۶، ۲۹۴، ۳۴۱،
۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۸،
۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷،
۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۷، ۵۶۱
ناکثین، ۵۲۵
نصرانی، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۴، ۴۰۵
وَهّابی، ۴۷۱
هندی، ۲۹۴
یهود، ۳۵، ۷۷، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۲۵،
۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹،
۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲،
۲۷۶، ۳۴۱، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵،
۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰،
۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۷، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶،
۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸،
۵۰۷، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷،
۵۱۸، ۵۴۷، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۷،
۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵،
۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱
یهودی، ۱۰۲، ۱۴۹، ۱۵۵، ۲۶۷، ۳۱۴
یهودیان، ۱۰۱، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۶،
۲۶۷، ۳۹۰، ۴۲۰، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۹۴،
۵۰۷، ۵۲۲، ۵۶۷

* * *

﴿ فهرست اشعار ﴾

آلُ النَّبِیِّ ذَرِیْعَتِی ۴۶۸
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. ۲۷۸
شعلهٔ اول، نصیب دامنِ «آتش زنه» است ۱۵۸
عِزُّ الأَمَانَةِ أَغْلاهَا وَ أَرْخَصَهَا ۴۸۲
فَأَنْتَ الَّذِی أَعْطَیْتَ اِذْ کُنْتَ رٰاکِعاً ۵۳۶
نتوان مُرد به ذلت که در اینجا زادم ۱۲۳
وَ لَوْ أَنَّ لَیْلَی الأَخْیَلِیَّةِ سَلَّمَتْ ۶۵
یَدٌ بِخَمْسِ مِیْنٍ عَسْجُدٍ وُدِیَتْ ۴۸۱

* * *

﴿کلمات معنی شده در این جلد﴾

«أَرْكَسَهُمْ» ۷۴
«استحوذ» ۲۲۹
«اللاّت» ۱۷۹
«اناث» ۱۷۹
«أَنْعَام» ۳۱۸
«أَثِيم» ۱۵۳
«أَجَل» ۴۵۲
«أَحْبَار» ۴۹۵
«أَخْدَان» ۳۵۸
«أولياء» ۵۱۷
«بَغْضَاء» ۴۰۷
«بَهِيْمَة» ۳۱۸
«تَبُوءَ» ۴۴۳
«تحيّت» ۶۲
«تَدَبُّر» ۴۴
«تَعْدِلُوا» ۲۱۴
«تفكّر» ۴۴
«تَلْوُوا» ۲۱۵
«ثَقِفْتُمُوهُمْ» ۸۵
«جُنُب» ۳۶۹
«جوارح» ۳۵۳
«حِذْر» ۱۳
«حَفِيظ» ۴۱
«حَنِيف» ۱۹۱
«خَائِنَةٍ» ۴۰۰
«خليل» ۱۹۲
«خَوْان» ۱۵۳
«دَائِرَةٌ» ۵۱۸
«دَرَجَةً» ۱۰۷
«درک» ۲۳۶
دينار ۴۷۸
«سُحْت» ۴۹۰
«سلطان» ۲۳۵
«سَوْاء» ۵۵۶
«سَوْأَةَ» ۴۴۵
«شِرْعَة» ۵۰۹
«شريعه» ۵۰۹
«شفاعت» ۵۷
«صَعِيد» ۳۷۲
«ضعيف» ۲۲
«طَيِّب» ۳۷۲
«عداوت» ۴۰۷
«عَرَض» ۱۰۳
«عَسىٰ» ۵۳
«عُقُود» ۳۱۶
«غرور» ۱۸۳
«فترت» ۴۲۳
«فَتيل» ۲۹
«قَاسِيَة» ۳۹۸
«قعود» ۱۳۷
«قَلَائِد» ۳۲۵
«قَوّامين» ۲۱۳
«قيام» ۱۳۷
«كَعْب» ۳۶۸
«كفل» ۵۹
«لَأُمَنِّيَنَّهُمْ» ۱۸۱
«لَعَلَّ» ۵۳

«لَعْن» ۳۹۸
«لَيُبَطِّئَنَّ ۱۷
«ليقه» ۳۳۰
«مَثُوبَةً» ۵۵۶
«مَحيص» ۱۸۳
«مَخْمَصَه» ۳۳۸
«مُرٰاغَم» ۱۲۱
«مرافق» ۳۶۷
«مستضعف» ۲۲
«مُشَيَّدَة» ۳۴
«مُقِيت» ۵۷
«مِلَّة» ۱۹۱
«منهاج» ۵۰۹
«مَوقُوت» ۱۳۹
«مَوْقُوذَة» ۳۳۵
«مُهَيْمِن» ۵۰۸
«نجوا» ۱۶۵
«نَسُوا» ۳۹۹
«نُشُوز» ۱۹۹
«نصيب» ۵۹
«نعم» ۳۱۸
«نقيب» ۳۹۳
«نهج» ۵۰۹
«وجه» ۱۹۱
«وَسِيلَة» ۴۶۴
«يَبْحَثُ» ۴۴۵
«يَتيهُونَ» ۴۳۸
«يُحَرِّفُونَ» ۳۹۹
«يَختانُون» ۱۵۳
«يُدْرِكْكُم» ۳۴
«يَسْتَفْتُونَكَ» ۱۹۶
«يَسْتَنْبِطُونَهُ» ۴۸
«يُشاقِق» ۱۷۰
«يَعْمَلُون» ۵۶۲

* * *